



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

علی بن ابی حمزہ عثمانی

تفہیم شریف

جلد ۵

مؤسسه انتشارات و کتابخانه اسلامی

پشتون

مکتبہ اسلامیہ کراچی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۵
۸	مشخصات کتاب
۸	[ادامه سوره آل عمران]
۸	[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۵]
۹	[اشاره]
۹	[ترجمه]
۱۹	[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۹]
۲۰	[اشاره]
۲۰	[ترجمه]
۳۹	[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۰ تا ۱۴۰]
۳۹	[اشاره]
۳۹	[ترجمه]
۵۰	[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۱ تا ۱۵۰]
۵۰	[اشاره]
۵۱	[ترجمه]
۵۹	[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۱ تا ۱۵۵]
۵۹	[اشاره]
۵۹	[ترجمه]
۶۵	[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۶ تا ۱۶۳]
۶۵	[اشاره]
۶۵	[ترجمه]
۷۴	[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۴ تا ۱۷۵]

- ۷۴ [اشاره]
- ۷۵ [ترجمه]
- ۸۹ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۶ تا ۱۸۴]
- ۹۰ [اشاره]
- ۹۰ [ترجمه]
- ۹۸ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۵ تا ۱۹۴]
- ۹۸ [اشاره]
- ۹۹ [ترجمه]
- ۱۰۹ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۵ تا ۲۰۰]
- ۱۰۹ [اشاره]
- ۱۰۹ [ترجمه]
- ۱۱۶ [سوره النساء (۴): آیات ۱ تا ۷]
- ۱۱۶ [اشاره]
- ۱۱۷ [ترجمه]
- ۱۲۸ [سوره النساء (۴): آیات ۸ تا ۱۴]
- ۱۲۸ [اشاره]
- ۱۲۸ [ترجمه]
- ۱۳۸ [سوره النساء (۴): آیات ۱۵ تا ۲۲]
- ۱۳۸ [اشاره]
- ۱۳۹ [ترجمه]
- ۱۴۶ [سوره النساء (۴): آیات ۲۳ تا ۲۸]
- ۱۴۶ [اشاره]
- ۱۴۶ [ترجمه]
- ۱۵۶ [سوره النساء (۴): آیات ۲۹ تا ۳۵]

- ۱۵۶ [اشاره]
- ۱۵۷ [ترجمه]
- ۱۶۷ [سوره النساء (۴): آیات ۳۶ تا ۴۳]
- ۱۶۷ [اشاره]
- ۱۶۸ [ترجمه]
- ۱۷۹ [ترجمه]
- ۱۸۹ [ترجمه]
- ۱۹۵ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح. مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب " تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه - قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی - قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۵ صفحه : ۹

صفحه : ۱ [جلد پنجم]

[ادامه سوره آل عمران]

بسم الله الرحمن الرحيم

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۵]

[اشاره]

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶) وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۰۷) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ (۱۰۸) وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹) كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰) لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَ إِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمْ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَنْصِرُونَ (۱۱۱) ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ أَيْنَ مَا تَقَفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ بَأْوُ بَغْضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲) لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵)

[ترجمه]

آن روز (۱) که سپید باشد (۲) رویها و سیاه باشد (۳) رویها (۴)، فاما آنان که سیاه باشد رویها کافر شدی پس ایمانتان، بچشید عذاب بآن چه کافر شدید. و امرا آنان که سپید باشد (۵) رویهایشان در رحمت خدای، ایشان در آن جا همیشه باشند. اینکه آیتهای خداست، می خوانیم بر تو به درستی، و نخواهد خدای، بیداد جهانیان. و خدای راست آنچه در آسمانهاست، و آنچه در زمین است و با خدای شود (۶) کارها. بودید شما بهترین امتانی (۷) که بیرون آوردند برای مردمان، می فرماید (۸) نیکی، و منع می کنید از بدی، و ایمان دارید به خدای، و اگر ایمان آورند (۹) جهودان و ترسایان ایشان را به بدی، از ایشان بهری مؤمنند و بیشترین ایشان کافراند. ----- (۱). آج، لب، فق، مر: در روزی. (۲). آج، لب، فق، مر: سفید شود. (۳). آج، لب، فق، مر: سیاه شود به ظلمت کفر. (۴). وز: رویهایشان. (۵). آج، لب، فق، مر: سفید شده باشد. (۶). آج، لب، فق، مر: و با حکم خدای باز گردانند. (۷). آج، لب، فق، مر: گروهی. (۸). مج: می فرماید، با توجه به وز تصحیح شد. [.....] (۹). آج، لب، فق، مر: ایمان آوردندی. صفحه : ۲ زیان نکنند (۱) شما را مگر رنجی، و اگر کارزار کنند با شما پشت بر شما کنند، انگه نصرت نکنند ایشان را. زدند بر ایشان خواری هر جا (۲) یابند ایشان را مگر به زنهاری (۳) از خدا و زنهاری (۴) از مردمان و باز آمدند به خشمی از خدای. زدند (۵) بر ایشان درویشی، آن به آن است که ایشان کافر شدند به آیتهای خدای و بکشتند پیغمبران را بنا حق اینکه به آن است که عاصی شدند و ظلم کردند. نباشند راست، از اهل کتاب (۶) امتی ایستاده، می خوانند آیات خدا در اوقات شب، و ایشان سجده می کنند [۲۵۱-پ]. ایمان آرند به خدای و به روز بازپسین، و می فرمایند نیکی، و بازمی دارند از بدی و می شتابند در نیکیها، و ایشان از جمله نیکانند. (۷) (۸) آنچه شما کنید از نیکی (۹)، کفران نکنند، و خدای داناست به پرهیز گاران. قوله تعالی: يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ عامل در «یوم» اما مضموری باشد چنان که ----- (۱). وز، دب: زبانی نکنند. (۲). وز، دب: هر کجا. (۳-۴). آج، لب، فق، مر: عهدی. (۵). دب: وزده شد. (۶). آج، لب: نه اند اهل کتاب برابر. (۷). مج، آج، لب، مر: ما تفعلوا، با توجه به وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۸). مر: آنچه کنند از هر نیکی، متن اساس و دیگر نسخه بدلها با ترجمه «و ما تفعلوا» مطابقت دارد. (۹). مج: تکفروه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. صفحه : ۳ گفتیم: اذکر یوم تبیض، و شاید که عامل در او عظیم باشد، ای عظیم عذابهم یوم تبیض و جوه، و شاید که معنی عذاب بود، تا تقدیر چنین باشد: و هم یعدّبون عذابا عظیما یوم تبیض. یحیی بن وثاب خواند: تبیض و تسود، به کسر هر دو «تا» علی لغة تمیم، و زهری خواند:

تبیاض و تسوّد و افعال و افعال، اما (۱) فی الالوان و العیوب، گفتند مفسران که معنی آیت آن است که: یوم تبيض وجوه المؤمنین و تسوّد وجوه الکافرین - آن روز که رویها سپید (۲) باشد و (۳) رویها سیاه. گفتند: رویهای سپید (۴) رویهای مخلصان (۵) باشد، و رویهای سیاه رویهای منافقان (۶) باشد. عطا گفت: رویهای سپید (۷) روی (۸) مهاجر (۹) و انصار باشد، و رویهای سیاه رویهای (۱۰) بنی قریظه و بنی النضیر باشد. عبد الله عباس گفت: روی سپید (۱۱) رویهای (۱۲) موحدان باشد، و رویهای سیاه روی (۱۳) اهل بدعت باشد. کلبی روایت کند عن ابی صالح عن ابن عباس که عبد الله عباس گفت: چون روز قیامت باشد، خدای بردارد و نصب کند هر معبودی را که بدون او (۱۴) پرستیده باشند (۱۵) در دار دنیا هر کسی به جانب معبود خود تازند و بشتابند، و هو قوله تعالی: نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّی (۱۶) ... ما او را به آن گذاریم که به آن تولا کرد (۱۷). چون به او (۱۸) رسند و آن خسارت و ندامت بینند دژم شوند (۱۹)، از دژمی (۲۰) رویهای (۲۱) ایشان سیاه شود، آن جا مؤمنان بمانند و اهل کتاب برای ایشان معبودی رفع نکنند که ایشان بت پرست نبوده باشند در دنیا. ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: لغتان. (۱۱-۷-۴-۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سفید. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر آن روز که. (۵). آج، لب، مؤمنان مخلصان، فق، مب، مر: مؤمنان. (۶). آج، لب، فق، مب: کافران. [.....] (۸). مب: رویهای. (۹). مب، مر: مهاجران. (۱۰-۱۲). مب، مر: روی. (۱۳). آج، لب، فق: رویهای. (۱۴). مب، مر: خدای. (۱۵). دب: باشد. (۱۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۵. (۱۷). آج، لب، فق: کند. (۱۸). آج، لب، فق: به آن. (۱۹). مب، مر: غمگین و اندوهناک شوند. (۲۰). مب، مر: از آن غم و اندوه. (۲۱). وز، دب، آج، لب، فق: روی. صفحه ۴ حق تعالی گوید: هر که از شما مرا در (۱) دنیا سجده کرد، امروز سجده کنید مرا، مؤمنان (۲) سجده کنند، جهودان و ترسایان (۳) سجده نتوانند کردن. مؤمنان سر بردارند و رویهای ایشان از نور چون ماه (۴) بود. منافقان و اهل کتاب - از جهودان و ترسایان - در روی مؤمنان نگرند، از آن حزن و اندوه رویهایشان سیاه شود، گویند: بار خدایا! رویهای مشرکان سیاه کردی، و ما در دنیا مشرک نبودیم؟ و ذلک قوله تعالی: وَ اللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (۵). حق تعالی گوید: انظر کیف کذبوا علی أنفسهم (۶). اما آنچه موافق کتاب خداست آن است که گفت فی قوله: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتَ لَمِنَ السَّآخِرِينَ، أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۷). حق تعالی در اینکه آیت بیان (۸) کرد که: مشرکان با شرک جبر گویند (۹)، تا آن مثل در حق ایشان محقق باشد که مع کفره قدری، کفر آن است که: وَإِن كُنْتَ (۱۰) لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي (۱۲)، اگر خدای مرا هدایت دادی من متقی بودم، یعنی خدای مرا هدایت نداد، و اینکه دروغ است بر خدای، و به مثل (۱۳) گفته‌اند: دروغن سیاه روی باشد. اگر آن که دروغ بر کسی نهد من افناء الناس سیه روی شود، آن که دروغ بر خدای نهد چه شود! به وعده خدای هم چنین شود که در آخر آیات گفت: وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ (۱۴). بهری (۱۵) از اهل معانی گفتند: سواد و بیاض کنایت است از اربداد (۱۶) و اشراق و از ----- (۱). همه نسخه‌بدلها دار. (۲). فق، مب، مر: مرا. [.....] (۳). آج، لب، فق، مب، مر: مرا. (۴). مب، مر: تابان. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۲۳. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۲۴. (۷). سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶ و ۵۷. (۸). همه نسخه‌بدلها آن. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می گویند. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: من قبله، چاپ شعرانی (۱۴۶/۳) من قبله. (۱۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶. (۱۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۵۷. (۱۳). مب، مر: و تمثیل. (۱۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۰. (۱۵). مب، مر: بعضی. (۱۶). اساس و دیگر نسخه‌بدلها: ارتداد، با توجه به دب و معنی عبارت تصحیح شد. [.....] صفحه ۵: عبوس و طلاقه، أ لا ترى الى [قوله] (۱): «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ» (۲)، و: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ» (۳)، و: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ، ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ، وَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ، تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ» (۴). آنکه بیان و تفصیل [حال] (۵) ایشان داد هر یکی را علی حده گفت: فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرْتُمْ، و امّا آنان را که رویهای (۶) ایشان سیاه باشد. أَ كَفَرْتُمْ، در کلام حذفی و اختصاری هست، و التقدير: فيقال لهم أَ كَفَرْتُمْ، ایشان را گویند، و اینکه از جمله آن جایهاست که قول اضممار کرد که کافر شدی پس (۷) ایمانتان، یعنی پس (۸) آن که اظهار کردی ایمان (۹) و منافق بودی (۱۰) در آن اظهار کفر کردی که در دل داشتی (۱۱) و مرتد شدی (۱۲). ربیع و ابو العالیه گفتند:

بَعْدَ إِيمَانِكُمْ، یعنی بعد اقرار کم یوم الميثاق (۱۳). حسن بصری گفت: آنانند که اظهار کلمه ایمان کردند و منافق بودند، و اینکه بعینه مذهب ماست. عکرمه گفت: مراد جهودان و ترسایانند که پیش از آن که رسول- علیه السلام- آمد (۱۴)، ایشان نعت و صفت او می خواندند در توریت و انجیل، و مقرّ بودند. چون بیامدند (۱۵)، او را بدیدند و بشناختند (۱۶) کافر شدند، چنان که گفت: فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ (۱۷). بعضی دگر [۲۵۲- ر] از مفسّران گفتند: قومی باشند از اهل قبله ما. حارث أعمور گفت از امیر المؤمنین علی (۱۸) شنیدم که می گفت بر (۱۹) منبر: مرد باشد که از خانه ----- (۵- ۱).

میح: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر إلی رَبِّهَا نَاطِرَةٌ سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۲. (۳). سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۴. (۴). سوره عبس (۸۰) آیات ۳۸ الی ۴۱. (۶). همه نسخه بدلها بجز مب: روی. (۸- ۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر از. (۹). وز، دب، آج، لب، فق: اظهار ایمان کرده بودی. (۱۰). بودی/ بودید. (۱۱). داشتی/ داشتید. (۱۲). شدی/ شدید. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز مب، مر و. (۱۴). مب، مر: آید. (۱۵). وز، مب و. (۱۶). دب، آج، لب، فق: نشناختند. [.....] (۱۷). سوره بقره (۲) آیه ۸۹. (۱۸). دب، مر علیه السلام، مب: علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام. (۱۹). همه نسخه بدلها بجز وز بالای صفحه: ۶ بیرون آید (۱) با خانه نشود الا پس از آن که عملی کند که مستوجب بهشت شود. و مرد باشد که از خانه بیرون آید، با خانه نشود تا عملی کند که مستوجب دوزخ شود، و آنکه اینکه آیت برخواند: یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ- الایه، و بیان اینکه، قول النبی- علیه السلام- که گفت (۲): روزگاری آید بر امت من که مرد بامداد مسلمان بود، نماز شام کافر شود که دین خود به چیزی اندک از دنیا بفروشد. ابو امامه الباهلی گفت: خوارچند و قتاده گفت: مبتدعان امت اند، بیان اینکه قول خیر رسول است- صلی الله علیه و آله- که گفت: فردا قیامت جماعتی به نزدیک من آیند بر کنار حوض از اهل صحبت (۳) من، چون من ایشان را بینم، ایشان را از پیش من برابند (۴). من آواز دهم که: (۵) اصیحابی اصیحابی، یارکان منند، مرا گویند، تو ندانی که اینان از پس تو چه احداث کردند! انهم رجعوا علی اعقابهم القهقری و ارتدوا، اینان از پس تو مرتد شدند و برگشتند، و اینکه خبر ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر آورد. وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ، و امّا آنان را که روی ایشان سپید (۶) باشد و ایشان مؤمنان و موحدان و مخلصان باشند، عکس آنان که ذکر ایشان برفت. فَفِي رَحْمَتِ اللَّهِ، آی فی ثواب الله، ایشان در رحمت و ثواب خدای باشند، یعنی در بهشت. هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، و در آنجا مخلصان (۷) و مؤید باشند به بقای خدای تعالی. تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ، اینکه آیات و بینات و حجج خداست. تَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ، ما بر تو می خوانیم به حق و راستی و درستی، تا بدانی از اینکه آیات و بینات که خدای تعالی ظلم (۸) عالمیان نخواهد، یعنی نخواهد که بر هیچ کس از جهانیان ظلم کند. و نسبت و اتصال اینکه حدیث بما تقدم آن است که: خدای تعالی ذکر کافران و منافقان و مؤمنان بکرد، و آنکه جزا و استحقاق هر یک بگفت، آنکه گفت: اینکه برای آن است تا معلوم شود که خدای تعالی نخواهد که بر هیچ کس ظلم کند، امّا به ----- (۱). مر و.

(۲). مب، مر: فرمود. (۳). دب: صحابه، مر: صحبه. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برانند. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اصحابی. (۶). مب، مر: سفید. (۷). میح: مخلود، با توجه به وز تصحیح شد. (۸). مب، مر بر. صفحه: ۷ آن که ثواب مستحق او باز گیرد، و امّا به آن که تا او را مستحق عذاب کند. و در آیت دلیل است بر بطلان قول مجبره که گفتند: خدای تعالی ظلم خواهد و ظلم کند، برای آن که به لفظ نکره نفی کرد از خود اراده هر ظلمی نامعین، چنان که گویی: جانی رجل او ما جانی رجل، و بر هر مردی که در جهان است برافتد (۱) نامعین، و نیز دلیل است بر آن که ظلم نکنند، برای آن که اجماع است که: خدای تعالی فعلی نکند که نخواهد همه افعال خود را مرید باشد، پس آیت دلیل است بر آن که ظلم نکند و نخواهد. وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، وجه اتصال اینکه آیت به آیت متقدم آن است تا قیدی و تأکیدی باشد آن را که گفت: وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ، برای آن که ظلم (۲) و قییح آن کس کند که جاهل باشد به قبح آن، یا محتاج باشد به آن. چون قدیم- جل جلاله- باز نمود که: ملک آسمان و زمین و هر چه در آسمان و زمین است همه او راست (۳)، و مرجع و مرد همه کارها با او است، به هیچ حال او را حاجت

نباشد» (۴) به ظلم کردن و ظلم خواستن، چه آن را که ملک آسمان و زمین او را باشد، مستغنی بود. پس اینکه حجت و بینت آن دعوی است که در آیت اول گفت، و وجوه آن که چرا به لفظ رجوع گفت و از او بیامده نیست تا با او شود گفته شد پیش از اینکه. کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ، عکرمة و مقاتل گفتند «۵»: آیت در جماعتی آمد از صحابه رسول، منهم: عبد الله بن مسعود و اُبی بن کعب، و سبب آن بود [که] «۶»: مالک بن الصّیف و وهب بن یهودا دو حبر بودند از احبار جهودان، اینان را گفتند: ما از شما بهیم و دین ما از دین شما بهتر است. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد ردّ بر ایشان (۷). سعید جبیر گفت از عبد الله عتّیاس، که او گفت: هم المهاجرون، آنانند که با رسول - علیه السلام - هجرت کردند و از مکه به مدینه آمدند. و ضحاک گفت: اصحاب رسولند خاصّه - ----- (۱). مب، مر: می افتد. (۲). مب، مر قبیح است. (۳). مب، مر: همه از اوست. [.....]

(۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نیست. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۶). اساس، وز، دب، آج، لب، فق: ندارد، با توجه به مب و مر افزوده شد. (۷). مب، مر: بر جهودان. صفحه ۸ الزّواة الدّعاء، راویان اخبار و داعیان با دین خدای که مسلمانان را فرمودند که: طاعت ایشان دارید «۱»، و اینکه صفت امامان باشد. و از بعضی صحابه رسول روایت است که او گفت: [آیت] «۲» در اولین ماست نه در آخرین. عمران بن حصین روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: خیر الناس قرنی ثم الذّین یلونهم، گفت: بهترین مردمان مردمان عهد منند، پس آنان که از پس ایشانند، پس آنان که از پس ایشانند، پس از آن قومی آیند: یتسمنون یحبون السمن، که تن پرورند و خویشتن فربه کنند، و همت ایشان در اینکه باشد، پیش از آن که از ایشان پرسند و خواهند گواهی دهند. و ابو سعید خدری روایت کرد که رسول - علیه السلام گفت: طوبی لمن رانی، و لمن رای من رانی، و لمن رای من رای من رانی، گفت: خنک «۳» آن را که مرا دید، یا آن را دید که مرا دید «۴»، یا آن را دید که آن را دید «۵» که مرا دید. هم او روایت کرد که، رسول - علیه السلام گفت: لا تسبوا اصحابی، اصحاب مرا دشنام مدهید، که به آن خدای که جان من به امر اوست که اگر یکی از شما [۲۵۲- پ] چندان که وزن کوه احد است زر «۶» خرج کند، آن درنیابد از درج «۷» که ایشان و نه نیمه آن «۸». بعضی دگر گفتند: مراد جمله امت محمداند، و آیت عام است در همه امت. و قال علیه السلام: احفظونی فی أصحابی فانهم خیار امتی، گفت: مرا نگاه دارید «۹» در «۱۰» یاران من که ایشان بهینه «۱۱» امت منند. و در اخبار و تفاسیر اهل البیت - علیهم السلام - چنان است که «۱۲»: آیت خاصّ ----- (۱). دب، آج، لب، فق: داری / دارید. (۲). اساس، وز:

ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه‌ها افزوده شد. (۳). مب، مر: خوشا. (۴). مب، مر: دیده باشد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر، عبارت: «که آن را دید» مرا ندارد. (۶). مب، مر سرخ. (۷). دب، مب، مر: درجه. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ایشان. (۹). دب، آج، لب، فق: داری / دارید. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر میان اصحاب و. [.....] (۱۱). مب، مر: بهترین. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب اینکه. صفحه ۹ است در حق ایشان و ائمه معصوم «۱» - علیهم السلام - برای آن که لفظ «خیر» در حق مقتدایان امت روان باشد «۲»، آنکه آن صفات که آیت متضمّن آن است لایق حال ایشان است، من قوله تعالی: تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ - الآیة. بیان آن خبر که «۳» سلمان پارسی «۴» - رحمه الله علیه - روایت کند که: در عهد عمر خطّاب مردی بیامد از احبار جهودان، و پرسید که: خلیفه محمّد کیست که بر جای اوست! او را هدایت کردند به عمر. او بیامد و گفت: أنت خلیفه محمّد! گفت: آری. گفت: اِنّی سائلک «۵» عن ثلاث، و ثلاث و واحدة، گفت: من تو را بخواهم پرسیدن از سه مسأله، و سه مسأله و یکی. گفت: چه منع کرد تو را از آن که نگفتی «۶» هفت مسأله! گفت: برای آن که اگر آن سه اول پیرسم جواب یابم، دگر پیرسم «۷»، و اِلّا لا - اودیک و نفسی، خود را و تو را رنجه ندارم. عمر گفت: فاذا علیک بعلی بن اُبی طالب، او را ببر علی فرستاد. او بیامد و علی «۸» را گفت: من تو را سؤال خواهم کردن، چنان که اول گفته بود گفت: سل ما بذا لک «۹»، پیرس از هر چه خواهی؟ گفت: گفت: خبر ده مرا از اول درخت «۱۰» که بر زمین برست، و از اول سنگ که بر زمین بنهادند، و از اول چشمه آب «۱۱» که بر زمین پدید آمد! گفت: اما شما که جهودانید «۱۲» می گوید اول درخت «۱۳» که بر زمین برست سمر بود، و دروغ گفتید. اول درخت که

بر زمین برست درخت عجوه بود، نوعی (۱۴) خراماست. و اوّل چشمه آب (۱۵) شما گفتید (۱۶) چشمه بیت المقدّس است، و دروغ گفتید (۱۷). اوّل چشمه آب که بر زمین پدید آمد، آن چشمه بود که صاحب موسی در او -----

(۱). دب، فق، مب، مر: معصومین. (۲). مب، مر: روا باشد. (۳). دب، آج، لب، فق، مر: خبری که. (۴). مب، مر: سلمان فارسی. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سألتک. (۶). اساس، وز، دب: گفتی، با توجه به آج و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۷). مر و جواب یابم. (۸). آج، لب، فق: و امیر المؤمنین علی. (۹). وز: سل عمّا بذلک، دب و دیگر نسخه‌بدلها: سل عمّا ترید. (۱۳) - (۱۰). مب، مر: درختی. (۱۱). مب، مر: آبی. (۱۲). آج، لب، فق: جهودانی / جهودانید. [.....] (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: از. (۱۵). فق که. (۱۶-۱۷). دب، آج، لب: گفتی / گفتید. صفحه: ۱۰ ماهی بشست و ماهی زنده باشد. و اوّل سنگی که بر زمین نهادند (۱)، شما گفتید آن سنگ است که در بنای بیت المقدّس نهاده است، دروغ گفتید. اوّل سنگ که بر زمین بنهادند، حجر أسود بود که جبرئیل - علیه السّلام - از بهشت به آدم آورد، و له لسان ذلق یشهد لمن وافاه یوم القیمه، و فردا قیامت او را زبانی فصیح بود تا گواهی دهد برای (۲) آن کس که به او آمده باشد. جهود گفت: اشهد أنّه املاء موسی و کتاب هارون، گفت: گواهی دهم (۳) که اینکه جمله املاء موسی است و کتاب هارون. گفت: مسأله سه ماند. گفت: بگو. گفت: أخبرنی عن موضع نبيکم فی الجنّه، خبر ده مرا از جای پیغامبران در بهشت. گفت: قضیب غرسه الله بیده فی أعلى علیین ثم قال له کن فکان جنّات عدن، گفت: قضیبی و شاخی (۴) حق تعالی به دست قدرت خود غرس کرد (۵) در اعلا علیین. آنکه گفت آن را که: بیاش، بهشت عدن [شد] (۶). گفت (۷): املاء موسی و کتاب هارون. گفت: خبر ده مرا تا با او که باشد در آن جا! گفت: اثنی عشر من أهل بیته یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و لا یخافون فی الله لومه لائم، دوازده کس از اهل البیت او که امر معروف کنند و نهی منکر کنند، و از ملامت هیچ ملامت کننده نترسند. گفت: راست گفتی (۸)، املاء موسی است و کتاب هارون. گفت: خبر ده مرا از وصی او تا از پس او چند سال بماند. ۹ امیر المؤمنین - علیه السّلام - عقد بیده ثلاثین، به دست، سی (۱۰) بگرفت، یعنی سی سال. گفت: یک مسأله ماند مرا، اگر جواب دهی بصواب ایمان آرم. گفت: و ماهی، و آن چیست! گفت: أخبرنی عن وصیّه أیموت ام یقتل، -----

(۱). (۱). وز، آج، لب: بنهادند. (۲). مب، مر: بر. (۳). مب، مر: می دهم. (۴). مر که. (۵). مب، مر و بنشانند. (۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد. (۷). کذا: در اساس و همه نسخه‌بدلها، چاپ شعرانی (۱۴۹ / ۳) أشهد أنّه. (۸). چاپ شعرانی (۱۴۹ / ۳) اینکه. (۹). دب علی. (۱۰). مب، مر: به دست خود سی عقد. صفحه: ۱۱ خبر ده مرا از وصی او تا به مرگ میرد یا او را بکشند! امیر المؤمنین (۱) - علیه السّلام - گفت: (۲) لا بل یخضب هذه من هذا - و وضع یده علی لحيته و رأسه، لا بل که (۳) اینکه را از اینکه خضاب کنند - و اشارت کرد به دست‌ها سر و محاسن (۴) خود. جهود ایمان آورد و از جمله موالی او یکی بود (۵) و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و أشهد ان محمدا رسول الله و (۶) أنك وصی رسول الله. کنتم خیر أمّیه، «کان» صله است اینکه جا و مراد آن که: انتم خیر أمّیه، چنان که گفت: من کان فی المهد صبیاً (۷)، [أی من هو فی المهد صبی] (۸)، یعنی شما بهتر امتی. و «کان» زیادت است. و محمّد جریر (۹) گفت: «کان» تامه است، و معنی آن است که: و خلقتم و وجدتم خیر أمّیه، شما را بهتر امت آفریده‌اند. و «خیر» نصب او بر حال باشد نه خبر، کان تامه را اسم کفایت باشد بی خبر. و بعضی دگر گفتند: «کان» بر جای خود است، و معنی آن که: کنتم خیر أمّیه عند الله فی اللوح المحفوظ، شما بهتر امت بوده‌ای (۱۰) بنزدیک خدای تعالی در لوح محفوظ. و قوله: أُخْرِجَت لِلنَّاسِ در جای صفت امت است، ای کنتم خیر أمّیه مخرجه للنّاس، و معنی آن است که: أنتم خیر النّاس للنّاس، و اینکه اقوال مفسّران همه دلیل آن می‌کند که مراد (۱۱) امامان و مقتدایان اند (۱۲)، برای آن که هر یکی را از مردمان که نه امام و پیغامبران اخرج لنفسه برای خود آفرید او را، و او را با کس کار نباشد مگر پیغامبر و امام را که تکلیف امت و اتباع در گردن ایشان باشد. ----- (۱). دب، فق علی. [.....] (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: من هذه. (۳). مب، مر: نه بل که. (۴). دب، آج، لب، مب، مر: به دست مبارک به سر و محاسن مبارک. (۵). مب، مر: موالیان گشت،

چاپ شعرانی (۳/ ۱۵۰): یکی او بود. (۶). مب، مر و أشهد. (۷). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۹. (۸). اساس، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: محمّد بن جریر. (۱۰). مب، مر: بوده‌اید. (۱۱). دب، آج، لب، فق ما. (۱۲). دب: امامان و متقیان و مقتدایان اند، آج، لب، فق: امامان و متقیان اند. صفحه: ۱۲ و ابو هریره روایت کرد که معنی آن است «۱»: انتم خیر الناس للناس تدخلونهم فی الاسلام، شما بهتر «۲» اّمنانید، یعنی بهترین مردمانید «۳» برای مردمان که مردم را در اسلام آری «۴»، و اینکه صفت امام باشد. قتاده گفت [۲۵۳- ر]: مراد آنانند که جهاد کنند و سبی و غارت کنند، و مردم را در اسلام آرند به تیغ و قتال، که پیش از رسول- علیه السّلام- دیگران را قتال نفرمودند. مقاتل بن حیّان گفت «۵»: اّمّتان پیشین «۶» امر معروف و نهی منکر نکردندی، و گفتندی: ما را با کس کار نیست، ما را تکلیف خود به جای باید آوردن، اگر کسی نیک باشد او را به بود، و اگر بد باشد او را بتر بود «۷»، و اّمّت ما نه چنین اند، بلکه امر معروف کنند و نهی منکر کنند، و مردم را از ظلم و معصیت باز دارند، پس [از] «۸» اینکه جا بهترین اّمّتان باشند. بهز بن حکیم روایت کند عن اّبیّه عن جدّه از رسول- علیه السّلام- که گفت در اینکه آیت: شما تمامی هفتاد اّمّتی «۹» از میان پیشین «۱۰» شما از همه بهتری «۱۱» و بر خدای گرامیتر. بریده‌الاسلمی روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: اهل بهشت در قیامت صد و بیست صف باشد «۱۲»، هشتاد صف اّمّت من باشد «۱۳». و عبد الله عمر روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: هیچ اّمّت نیست و الا بهری در بهشت باشند و بهری در دوزخ، مگر اّمّت من که همه در بهشت باشند. انس روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که او گفت: اّمّت من چو «۱۴» بارانند، -----

----- (۱). مب، مر که. (۲). همه نسخه‌بدلها: بهترین. (۳). دب، آج، لب، فق: مردمانی / مردمانید. [.....] (۴). مب، مر: آرید. (۵). مب که. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: پیشتر. (۷). دب، آج، لب، فق: بدتر بود، مب، مر: بد باشد از برای خود بد باشد. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد. (۹). مب، مر: اّمّتیید. (۱۰). مب، مر: از اّمّتان پیشین. (۱۱). مب، مر: بهترید. (۱۲). همه نسخه‌بدلها: باشند. (۱۳). همه نسخه‌بدلها بجز وز: باشند. (۱۴). مب، مر: چون. صفحه: ۱۳ کس نداند که اولش به بود یا آخرش. انس روایت کند «۱» که اسقف ترسایان پیش «۲» رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ مرا در دل افتاده است «۳» که ایمان آرم. گفت سبب چیست! گفت در خواب دیدم که: قیامت خاسته بودی «۴» و خلقان «۵» در صعید سیاست بداشته‌اند «۶»، و اّمّتان را بر خدای عرضه می کردند. جماعتی در آمدند اغرّ محجّل، روی و دست و پای سپید، بر صراط بگذشتند کالبرق الخاطف، و دیگران می فتادند «۷» و می خاستند «۸»، من گفتم: اینکه اّمّت کیستند! همانا «۹» انبیانند «۱۰» یا اوصیا یا فرشتگان، گفتند: نه، اینان اّمّت محمداند، غرّا محجّل «۱۱»، از آثار ظهور ازین سبب مرا رغبت اسلام افتاد. رسول- علیه السّلام- اسلام «۱۲» عرضه کرد و ایمان آورد. رسول- علیه السّلام- گفت: بهشت بر پیغمبران حرام است تا من در او شوم «۱۳»، و بر اوصیا حرام است تا وصی من در شود «۱۴»، و بر اّمّتان حرام است تا اّمّتان من در او شوند «۱۵». ابو موسی اشعری روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که گفت: اّمّت من اّمّتی اند مرحومه، چون روز قیامت باشد خدای تعالی هر مردی را از اّمّت من کافری بدهد، گوید: اینکه فدا «۱۶» تو است از آتش دوزخ. انس روایت کند که: یک روز با رسول- علیه السّلام- می رفتم، آوازی از شعبی -----

----- (۱). همه نسخه‌بدلها بجز وز، مب: روایت کرد. (۲). مب: نزد. (۳). مب، مر: در دل آمده است. [.....] (۴). دب، آج، لب، فق: برخاسته بودی، مب، مر: بر خواسته است. (۵). همه نسخه‌بدلها را. (۶). آج، لب، فق: بداشته بودند. (۷). لب، مب، مر: می افتادند. (۸). اساس: می خواستند با توجه به وز تصحیح شد، مب، مر: بر می خواستند. (۹). مب، مر که. (۱۰). دب: اولیاءاند، همه نسخه‌بدلها و. (۱۱). آج، لب، فق روی و دستها سفید، مب دست و پای و روی ایشان سفید، مر روی و دست و پای سفید. (۱۲). دب، آج، لب، فق او را، مب، مر بر او. (۱۳). مب، مر: در نروم، دیگر نسخه‌بدلها بجز وز: نشوم. (۱۴). مب، مر: تا اوصیای من در نروند، وز: در او شود، دیگر نسخه‌بدلها: در نشود. دب، آج، لب، فق: نشوند (۱۵). مب، مر: در نروند. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فدای. صفحه: ۱۴ بیرون می آمد، مرا گفت: بنگر یا انس تا آن آواز چیست! گفت: برفتم، مردی را دیدم که در بن درختی

نماز می‌کرد و می‌گفت: مرا از اَمّت مرحومه کن «۱»، مرا از اَمّت «۲» محمّد کن که بر ایشان رحمت کرده‌ای و گناهان ایشان بیامرزیده «۳» و دعای ایشان اجابت کرده «۴» و ایشان را ضمان ثواب کرده‌ای. بیامدم، رسول را بگفتم، مرا گفت: برو آن مرد را بگو که رسول خدای تو را سلام می‌کند و می‌گوید: من اُنت، تو کیستی! بیامدم و بگفتم، گفت: رسول خدای را از من سلام کن و بگو که: برادر تو است خضر، خدای را دعا می‌کند و می‌خواهد تا او را از اَمّت تو کند. در خبر است که قوم عیسی، عیسی را گفتند: یا روح الله؟ پس «۵» اینکه اَمّت اَمّتی دگر باشند! گفت آری اَمّت احمد. گفتند: اَمّت احمد که باشند «۶»! گفت: «۷» علماء حلماء، ابرار، اَتقیاء کأنهم من العفّة انبیاء یرضون من الله بالیسیر من الرزق و یرضی الله منهم «بالیسیر من العمل یدخلهم الجنّة بشهادة أن لا اله الاّ الله، گفت: عالمان باشند و حلیمان و نکوکاران و پرهیزگاران [پنداری] «۸» که از «۹» عَفّت پیغامبرانند، از خدای به اندکی «۱۰» روزی راضی باشند، و خدای از ایشان به اندکی «۱۱» عمل راضی باشد به گفت «۱۲» لا اله الاّ الله به بهشت برد ایشان را. و در خبر است که کعب الاحبار را گفتند: چرا در عهد رسول و عهد أبو بکر ایمان نیاوردید «۱۳» در عهد عمر ایمان آوردید «۱۴»! گفت: سبب آن بود که پدرم در در مرگ «۱۵» صحیفه‌ای به من داد مهر برنهاد، و مرا وصایت کرد «۱۶» که: مهر از اینکه جا ----- (۱). همه نسخه‌بدلها بجز وز یعنی. [.....] (۲). مب مرحومه. (۳). همه نسخه‌بدلها: بیامرزیده / بیامرزیده‌ای. ----- (۴). همه نسخه‌بدلها: اجابت کرده / اجابت کرده‌ای. (۵). مب، مر: بعد از. (۶). مب، مر: کدام‌اند. (۷). آج، لب، فق: عنهم. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد. (۹). اساس، وز: آن، با توجه به دب و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۱۰-۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: به اندک. (۱۲). مب، مر: و به گفتن. (۱۳). کذا: در اساس، وز، دیگر نسخه‌بدلها: نیوردی. (۱۴). کذا: در اساس، وز، دیگر نسخه‌بدلها: آوردی. (۱۵). مب: به دم مرگ، مر: به در مرگ. (۱۶). مب، مر: وصیت کرد. [.....] صفحه: ۱۵ بر ندار «۱». من بنهادم و مهر بر نداشتم تا به عهد عمر. در خواب دیدم که مرا گفتند «۲»: پدر با تو خیانت کرد، مهر از آن صحیفه بردار و بنگر تا چیست در آن جا کاربند. من مهر از او برداشتم «۳»، در آن جا نعت اَمّت محمّد بود، سالوما و عالوما و حالوما و حاکوما و صافوحا و خاروجا. گفتند: تفسیر اینکه «۴» چه باشد! گفت: «سالوما»، بر یکدیگر سلام کنند بتحیت، و «عالوما»، علماء‌اند چون انبیاء بنی اسرائیل [و «حالوما»] «۵»، حلیمانند و بردباران، و «حاکوما» و خدای ایشان را حکم کرد به بهشت «۶»، و با یکدیگر مصافحت کنند، از گناه بیرون آیند چنان که از مادر زاده «۷». یحیی معاذ گفت: اینکه آیت مدح اَمّت محمّد است، و خدای تعالی از کرم روا ندارد «۸» که قوم «۹» را مدح کند، و آنگه به دوزخ برد ایشان را، آنگه وصف کرد ایشان را به انواعی «۱۰» مدح که در ایشان بود، گفت: امر معروف کنند و نهی منکر کنند، و به خدای ایمان دارند، آنگه گفت «۱۱»: [اگر] «۱۲» اهل کتاب نیز ایمان آورندی ایشان را به بودی، و اگر چه بهری از ایشان مؤمنند بیشتر کافراند. و مراد به «فسّاق» در آیت کافر است برای قرینه منهُم المؤمنون، و در آیت تمسک نیست اهل وعید را برای آن که خدای در آیت فاسق را کافر نخواند، کافر را فاسق خواند، و کافر به همه حال فاسق باشد برای آن که از فرمان خدای خارج باشد. دگر آن که تنافی نیست از میان کفر و فسق، تنافی از میان کفر و ایمان است چون فاسق به فعل [فسق] «۱۳» مستحقّ [۲۵۳-پ] اینکه اسم باشد، واجب بود که به فعل ایمان مستحقّ اسم مؤمن بود از روی اشتقاق، و اگر دعوی نقل کنند دلیل نیابند بر اینکه. ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: بر مدار. (۲). دب، آج، لب، فق: مرا گفت، مب، مر: به خواب دیدم که پدرم مرا گفت. (۳). مر: مهر از آن جا بر گرفتم. (۴). دب: اینکه خبر. (۵). اساس، وز، دب، آج، لب، فق: ندارد، با توجه به مب و مر و فحوای عبارت افزوده شد. (۶). چاپ شعرانی (۳/ ۱۵۲) و صافوحا و خاروجا. (۷). مب، مر: زاده‌اند. (۸). اساس: ندارد روا، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قومی. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: انواع. (۱۱). چاپ شعرانی (۳/ ۱۵۲) و لَو آمنَ اهل الکتاب لکان.... را (۱۲-۱۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. صفحه: ۱۶ قوله: لَن یضروکم اِلَّا اذی، مقاتل گفت: رؤسای جهودان چون کعب و نعمان و ابو رافع و ابو یاسر و کنانه و ابن صوری، بنزدیک عبد الله سلام آمدند و اصحاب او از مؤمنان اهل کتاب، و ایشان را

ملامت و سرزنش کردند بر مسلمانی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: اینکه جهودان به شما هیچ نتوانند کردن مگر ایداء به زبان از طعنه «۱» و وعیدی به دروغ یا دعوت با جهودی، یا «۲» کلمه‌ای از کلمات کفر که بگویند تا شما به آن رنجور شوید «۳». «إِلَّا أذَى» محلّ او نصب است بر استثناء و جریر طبری و بو القاسم بلخی «۴» گفتند: استثناء منقطع است برای آن که آن اذی ایشان را زیان ندارد، و اولیتر آن است که استثناء متصل باشد برای آن که اذی از جنس مضرت باشد، و منقطع آن بود که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد، چنان که: ما بالدار من أحد الأحمار. و إن یقاتلواکم یؤلواکم الأذبار، و اگر با شما کارزار کنند پشت به هزیمت دهند شما را، و اینکه آیت از جمله معجزات است برای آن که خبر است از غیب، و مخبر بر وفق خبر آمد که هر یکی از ایشان با رسول و صحابه او قتال کردند «۵» منهزم شدند از بنی قریظه و بنی النضیر و بنی المصطلق و جز ایشان، پس آیت دلیل صحت نبوت است و تسلی رسول است - علیه السلام. و قوله: ثم لا ینصرون «۶»، و پس ایشان را نصرت نکنند، هم اینکه مورد دارد از روی اعجاز و تسلی. و اگر چه «ثم» حرف عطف است، اینکه فعل معطوف نیست بر فعل اول، برای آن مجزوم است، و التقدير: ثم هم لا ینصرون، و إنما استأنف لرأس الایة، كما قال الشاعر:

لم تسئل الرّبع القديم فینطق أی فهو ینطق «۷»، و آن جا که سر آیه نبود چنین فرمود: لا یقضی علیهم فیموتوا «۸» و لا یؤذن لهم فیمتدرون «۹». ----- (۱). وز: طعنه/ طعنه‌ای. (۲). مب، مر به. [.....]. (۳). فق: رنجور شوی/ رنجور شوید. (۴). مب، مر: ابو القاسم بلخی. (۵). مب، مر و. (۶). اساس، وز، دب، آج، لب، فق: لا تنصرون، با توجه به مب، مر و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۷). اساس، وز: تنطق، با توجه به دب و دیگر نسخه‌بدها تصحیح شد. (۸). سوره ملائکه (۳۵) آیه ۳۶. (۹). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۳۶. صفحه ۱۷: قوله: ضربت علیهم الذلّة، بر ایشان راند «۱» مذلت و خواری. این-ما «۲» إلا بحبل من الله، ای بعهد، و قیل: بأمان، یعنی هر کجا باشند «۳» و به هر حال که باشند ذلیل و مهین باشند. حسن بصری گفت: مراد جهودانند که ایشان را ابداء علامت ذلت «۴» مسکنت بر ایشان پیدا بود. و قوله: «ضربت». صارت ثابتة علیهم لازمه [لهم] «۵»، یعنی چنان که اثر «۶» ضرب و زدن پیدا باشد، آن اثر بر ایشان پیدا است، و منه الضریبه، و ضریبه از اینکه جاست، فعلیه بمعنی مفعوله. و در استثناء خلاف کردند که متصل است یا منقطع، و اولیتر آن است که منقطع گویند که هست، برای آن که حالت اعتصام به حبل خدای نه حالت ذلت باشد. و در «باء» خلاف کردند که به چه تعلق دارد. فراء گفت: به محذوفی تعلق دارد، و تقدیر آن است که: الا ان يعتصموا بحبل و عهد «۷» من الله و مثله «۸» قول الشاعر: رأنتی بحبلها فصدت مخافه

و فی الحبل روعاء الفؤاد فروق ای رأنتی فاقبلت بحبلها، و قال الآخر: قریب الخطو یحسب من رانی

و لست مقیداً انی مقید بقید. و گفته‌اند: تعلق دارد بمعنی قوله: ضربت، ای وجبت لهم الذلّة بكل حال الا بحبل من الله. و حبل من الناس، و عهدی از مردمان. گفتند: مراد به «ناس» رسول است - علیه السلام - و نایبان او «۹». و بأؤ بغضب من الله، ای رجعوا، باز آمدند به خشم خدای «۱۰»، و اینکه عبارت است از آن که مستحق خشم خدای شدند به افعالی که کردند ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب: زدند. (۲). اساس و دیگر نسخه‌بدها: اینما، با توجه به ضبط قرآن مجید آورده شد. (۳). دب، آج، لب: باشد. (۴). مب، مر و. (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدها افزوده شد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه. (۷). اساس: الله، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدها تصحیح شد. [.....]. (۸). اساس: قال، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدها تصحیح شد. (۹). آج، لب، فق، مب، مر و قوله. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر تو. صفحه ۱۸ از کفر و معاصی. و غضب از خدای تعالی اراده عقاب باشد به مستحقش. و ضربت علیهم المسکنه، گفته‌اند: مراد مذلت است، و گفته‌اند:

مراد درویشی است که آنان نیز که توانگر باشند از جهودان از خویشتن درویشی «۱» نمایند و درویش مانده باشند، و هی مفعله علی السکون «۲». ذلک بانهم کأنوا یکفرون بآیات الله، اینکه «با» ی جزاست، یعنی اینکه برای آن و به سبب و جزا و مکافات آن بود که ایشان به آیات خدای کافر شدند، و پیغامبران را کشتند بنا حق. اگر گویند: چگونه روا باشد که خدای تعالی به گناه پدران ایشان «۳» را مؤاخذه کند، و ایشان که در عهد رسول بودند هیچ پیغامبر را نکشتند! گوئیم از اینکه دو جواب است: یکی آن که اگر چه تولای قتل نکردند، راضی بودند و مصوب آراء و افعال ایشان بودند، خدای تعالی گفت: بمثابة آن است «۴» که ایشان کشتند. و جواب دوم آن است که بر سبیل تغلیب گفت چون ذکر قاتل و ناقاتل کرد غلبه داد قاتلان را، چنان که مذکر را بر مؤنث تغلیب کنند، و بیان کردیم که: لازم نیاید از فحوی آیت که قتل انبیا بر وجهی از وجوه حق باشد، و إنما مراد آن است که کشتن پیغامبران جز بنا حق نباشد، چنان که:

علی لا حب لا یهتدی بمناره و قوله «۵»: لم تکحل من الرمد، یعنی لا منار هناک فیهتدی به و لا رمد «۶» فتکحل لأجله. قوله: ذلک بما عَصُوا، «ما» مصدریه است، اى ذلک بعصیانهم، و اینکه «با» هم جزا راست، اینکه به سبب عصیان و نافرمانی ایشان است بر ایشان. و کأنوا، اى [و] «۷» بما کانوا. یعتدون، اى باعتدائهم، و به آن ظلم و عدوان و تعدی و تجاوز از اندازه خود که کردند. لیسوا سواءً من أهل الکتاب، «سواء» اقتضای دو اسم کند، کقوله تعالی: ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: درویش. (۲). همه نسخه‌بدلها: من السکون. (۳). مر ایشان. (۴). اساس: آنانند، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۵). کذا: در اساس و همه نسخه‌بدلها. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر بها. (۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد. صفحه: ۱۹ سواءً محیاهم و مماتهم «۱» ...، و قولهم: [سواء زید و عمرو، و قوله «۲»]: سواءً علینا [۲۵۴- ر] أجزعنا أم صبرنا «۳» ...، و در آیت ذکر یکی کرده است و دوم مضممر است علی قول الفراء، و تقدیر آن است که: امه قائمه و امه غیر قائمه، و لکن حذف کرد لدلالة الکلام علیه، کقول الشاعر: عصیت لیها القلب إنی لامرها

مطیع فما ادری ارشد طلابها اراد ارشد أم غی، و اینکه قول بر لغت آنان روا باشد که ضمیر متصل را به فعل جمع روا دارند با تقدیم، من قولهم: أکلونی البراغیث، و قال الشاعر: رأین الغوانی الشیب لاح بعارضی

فأعرضن عنی بالخدود «۴» التواضر و بر قول بصریان امت بدل ضمیر باشد تا اینکه لازم نیاید، چنان که گفت قوله: وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا «۵» ...، و وجهی دیگر- تا اینکه لغت نامعروف «۶» لازم نیاید در اینکه آیه و امثال اینکه- آن است که اینکه بمنزله جواب سائل باشد، پنداری چون شنیدند که: لیسوا سواءً، گفتند: من هم «۷»، فقیل لهم: امه قائمه اى هم «۸» امه قائمه، تا رفع او بر خبر مبتدا باشد نه بر فاعلیت، و اینکه هم وجهی نکوست. و قولی دیگر در آیت آن است، و آن قول زجاج «۹» که آن جا «۱۰» می گفت: لیسوا سواءً وقف است و تمام کلام است، و آن دو اسم که «سواء» را به کار باید «۱۱» در پیش رفته است فی قوله: مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ «۱۲»، اى لا یستوی المؤمنون و اکثرهم الفاسقون، آنکه من أهل الکتاب امه قائمه، مبتدا و خبر باشد. و بر اینکه قول، امه قائمه مراد مؤمنانند اهل کتاب «۱۳» از عبد الله سلام و جز او. و بر قول اول مراد آن است که: مؤمنان و جهودان راست نباشند، و به معنی ----- (۱). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۱. (۲). اساس: ندارد: با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد. (۳). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۱. (۴). اساس: الخدود، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. [.....] (۵). سوره انبیا (۲۱) آیه ۳. (۶). اساس: تا اینکه معروف، با توجه به وز تصحیح شد. (۷). آج: منهم. (۸). وز: هو، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر است. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن جا که. (۱۱).

دب: به کار آید. (۱۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۰. (۱۳). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: مراد مؤمنان اهل کتاب باشند. صفحه: ۲۰ متقاربند هر دو قول، و اگر چه در نظم میان ایشان مخالفت است. و مراد به اُمَّةً قَائِمَةً نماز شب کنانند، نظیره قوله تعالی: اَمَّنْ هُوَ قَانِتَ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا^(۱) - الآیة، اى قائمه فى الصلوة، آنان که به نماز شب برخیزند. و در خبر هست که رسول - علیه السلام - در وصیتش امیر المؤمنین علی را گفت: یا علی علیک بصلاة اللیل، علیک بصلاة اللیل، برای تأکید اینکه وصیت بر او مکرر کرد، یا علی بر تو است نماز شب، و رسول - علیه السلام - گفت: من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار، گفت: هر که به شب نماز بسیار کند، به روز رویش نکو باشد. و مفسران گفته‌اند فی قوله تعالی: یسعی نُورُهُمْ بَیْنَ أیدیهِمْ وَ بِأیمانِهِمْ^(۲) ...، که مراد نماز شب کنانند. عبد الله عباس و مقاتل گفتند سبب نزول آیت آن بود که: چون عبد الله سلام و ثعلبه و اسید بن سعیه و اسد بن عبید^(۳) اسلام آوردند، جهودان گفتند: آنان که از ما به محمد ایمان آوردند شرار مانند و بدان قوم، چه اگر در ایشان خیری بودی دین اسلاف^(۴) خود رها نکردندی و صابی نشدندی. و ایشان کسی را که از دینی به دینی شدی، او را صابی گفتندی^(۵). خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عبد الله عباس گفت: اُمَّةً قَائِمَةً، اى قائمه بدین الله، امتی و گروهی^(۶) به دین خدای قیام کرده^(۷). مجاهد گفت: قائمه، اى عادله مستقیمه، عادل و راست در کار دین خدای. سدی گفت: قائمه علی کتاب الله باقامه حدوده و احکامه، بر کتاب خدای ایستاده‌اند، حلال و حرام آن^(۸) کار می‌بندند. اخفش گفت: أراد ذو اُمَّةً [قائمه]^(۹)، اى ذو طریقه مستقیمه، علی حذف ----- (۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۹. (۲). سوره حدید (۵۷) آیه ۱۲. (۳). اساس، وز، دب، آج، فق، مب، مر: اسد بن عبید، با توجه به لب و مآخذ خبر تصحیح شد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اسلام. (۵). مب پس. [.....] (۶). مب، مر که. (۷). مب، مر: کرده‌اند. (۸). مب، مر: حرام را. (۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد. صفحه: ۲۱ المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، کقوله:

انما هی اقبال و ادبار ای ذات اقبال و ادبار خداوندان رهی^(۱) راست من امته اذا قصدته، قال النابغه:

هل یأتمن ذو اُمیه و هو طائع اى ذو طریقه. یتلون آیات الله، آیات خدا و کتاب او می‌خوانند. مجاهد گفت: یتبعون، متابعت می‌کنند، من تلوته اذا تبعته، قال الزاجز:

قد جعلت دلوی تستلینی^(۲) اى تستبعنی^(۳). آناء اللیل، اى ساعاته، واحدها اینی و آنی و اینی، مثل: قفا و أقفاء، و معا و أمعاء، و نحی و أنحاء، قال الزاجز: لله در جعفر اى فتی

مشمّر عن ساقه کلّ اینی ای کلّ وقت، و قال آخر: حلو و مرّ کعطف القدح شیمته

فی کلّ اینی حذاه اللیل یتتعل سدی گفت: جوف اللیل، یعنی میانه شب. در خبر است که، رسول - علیه السلام - گفت: «۴» رکعتان یرکعهما العبد فی جوف اللیل الآخر خیر له من الدنیا و ما فیها لولا أن أشقّ علی امتی لافترضتها^(۵) علیهم، گفت: دو رکعت نماز که بنده بکند در میانه شب در نصف اخیر^(۶) بهتر است او را از دنیا و هر چه در دنیا است، و اگر نه آنستی^(۶) که مشقت بر امت نمی‌نهم، فریضه کردمی^(۷) بر ایشان. وَ هُمْ یَسْجُدُونَ، گفته‌اند: مراد سجده است، برای آن که از ارکان ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: راه. (۲). اساس، وز: تستلینی، ضبط دیگر نسخه‌بدلها مغشوش است، با توجه به ضبط لسان العرب (ماده تلا) تصحیح شد. (۳). ضبط نسخه‌بدلها مغشوش است. (۴). اساس: لافترضها، با توجه به وز تصحیح شد.

(۵). آج، لب، فق، مب، مر: آخر. (۶). مب، مر: نه آن بودی. (۷). مب، مر: می گردانیدم. صفحه: ۲۲ نماز رکنی با خضوعتر از او (۱) نیست، و گفته‌اند مراد آن است که: و هم یصلون. سجده عبارت است از نماز، نظیره: وَ یَسْبُحُونَهُ وَ لَهُ یَسْجُدُونَ (۲)، آی یصلون. عبد الله مسعود گفت: مراد نماز خفتن است، برای آن که جهودان نماز خفتن نکنند. راوی خبر گوید که: رسول - علیه السلام - شبی از شبها نماز خفتن تأخیر کرد، آنگه از حجره بیرون آمد و نماز خفتن بکرد و گفت: هیچ اهل دینی نبودند که در اینکه وقت نماز کردند جز شما که امت منی (۳)، اینکه آیت فرود آمد. و گفته‌اند: [مراد] (۴) نماز نوافل است از میان (۵) نماز شام و خفتن. هشام بن سالم روایت کند از صادق - علیه السلام - [۲۵۴-پ] که او گفت: هر که از میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند، در رکعت اول «الحمد» بخواند و قوله (۶): وَ ذَا النُّونِ (۷) وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۹)، و در دوم الحمد و: عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ (۱۰)، و دقنوت (۱۱) بگوید: اللَّهُمَّ أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ حَاجَتُ بِخَوَافِ أَنْتَ بَگَويَد: (۱۲) اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتِي وَ الْقَادِرُ عَلَيَّ طَلَبْتِي تَعَلَّمُ حَاجَتِي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - لِمَا قَضَيْتَهَا، هیچ حاجت از خدای نخواهد الا خدای تعالی اجابت کند. و صادق گوید - علیه السلام - از پدرانش از امیر المؤمنین از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - که او گفت: هر که او از میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند، در رکعت اول «الحمد» بخواند (۱۳): وَ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱۴) سیزده بار، و در رکعت دوم ----- (۱). دب، آج، لب، فق: از وی. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۶. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: من اید. [.....] (۴). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۵). مب، مر: بمیان. (۶). وز: ندارد. (۷). اساس: و ذُو النُّونِ، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۸). سوره انبیا (۲۱) آیه ۸۷. (۹). سوره انبیا (۲۱) آیه ۸۸. (۱۰). سوره انعام (۶) آیه ۵۹، فق تا آخر. (۱۱). کذا: در اساس و وز، دب، آج، لب، فق، مب: در دعای قنوت، مر: و در قنوت. (۱۲). فق، مر لی. (۱۳). مب، مر: الحمد یک بار. (۱۴). سوره زلزله (۹۹) آیه ۱. صفحه: ۲۳ «الحمد» (۱) و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۲) پانزده بار، هر که هر سال اینکه نماز یک بار بکند از جمله محسنان باشد، و هر که هر ماه یک بار بکند (۳) از موقنان (۴) باشد. و هر که هر شب آدینه بکند (۵) از مصلحان باشد، و هر که هر شب بکند (۶)، زاحمی فی الجنه و لم یحص ثوابه الا الله، با من در بهشت مزاحمت کند و ثواب او جز خدای نداند. بعضی دگر از مفسران گفتند (۷): آیت در باب چهل مرد آمد از نجران از عرب، و سی و دو مرد از حبشه، و هشت مرد از روم که ایشان بر دین عیسی‌اند، و رسول را - علیه السلام - تصدیق کردند، و جماعتی انصاریان که پیش از هجرت رسول - علیه السلام - به او ایمان آوردند، چون: سعد بن زراره و البراء بن معرور - و قصه ایشان برفت - آنگه وصف کرد ایشان را به اوصافی محموده که در ایشان بود، گفت: يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، به خدای ایمان دارند و امر معروف کنند و نهی منکر کنند، و به خیرات مسارعت کنند. و در او دو قول گفتند: یکی آن که مبادرت کنند و شتاب ترس آن را که فایت شود، چنان که شاعر گفت: قَدَمٌ جَمِيلًا إِذَا مَا شَتَّ تَفَعَلَهُ (۸)

و لَا تُؤَخَّرُ فِی التَّأخِيرِ أَفَاتُ أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الدَّهْرَ ذُو غَيْرِ

و للمکارم و الاحسان أوقات و قولی دیگر آن است که: متناقل و گران نباشند در خیرات کردن، بل سبک بارند و راغب. و فرق از میان سرعت و عجله آن است که سرعت تقدّم باشد در آنچه در آن سرعت پسندیده باشد و او محمود است، و ضدّش که بطوء است مذموم. و عجله تقدّم در چیزی (۹) که در آن تقدّم نباید کردن و او مذموم است، و ضدّش که سکون و اناة است محمود. و أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ، و ایشان از جمله صالحان‌اند و نیکان (۱۰). «۱۰». وَ مَا يَفْعَلُوا (۱۱) وَ مَا يَفْعَلُوا (۲) وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ، و خدای تعالی عالم است (۴) به متّقیان و احوال ایشان. قوله تعالی:

[اشاره]

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶) مَثَلٌ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتَهُمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عْتَبْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸) هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ مِنْ اللَّهِ عِلْمًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) إِنْ تَمَسَّسْكُمُ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمُ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰) وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلَيْتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲) وَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ كُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴) بَلَى إِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵) وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶) لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷) لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸) وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹)

[ترجمه]

آنان که کافر شدند بنگریراند «۵» از ایشان خواسته‌هایشان «۶» و نه فرزندان ایشان از خدای چیزی، و ایشان اهل دوزخاند، ایشان در آن همیشه «۷» باشند. مثل آنان که «۸» نفقه کنند در اینکه زندگانی دنیا «۹» چون مثل «۱۰» بادی است که در او سرما باشد «۱۱» که برسد به کشت «۱۲» قومی که بیداد کرده باشند بر خود، هلاک کند آن را و «۱۳» ظلم نکند خدای بر ایشان، و لکن ایشان بر خود ظلم کنند. ای آنان که بگریدید مگریید خاصگان «۱۴» از جز شما، که تقصیر -----

(۱). مر: خواندند. (۲). اساس و همه نسخه‌بدلها: و ما تفعلوا، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد (۳). مب، مر و اعتماد. (۴). همه نسخه‌بدلها و دانا. (۵). آج، لب، فق، مر: هر گز باز ندارد. (۶). اساس: خواسته‌های شان، آج، لب، فق: خوستهای ایشان. (۷). آج، لب، فق: جاودانه. [.....]. (۸). آج، لب، فق، مر: داستان آنچه. (۹). آج، لب، فق: نزدیکتر. (۱۰). آج، لب، فق، مر: داستان. (۱۱). آج، لب، فق: سرمای سخت. (۱۲). آج، لب، فق، مر: کشتزار. (۱۳). اساس جزای، با توجه به دیگر نسخه‌بدلها زاید می‌نماید. (۱۴). آج، لب، فق، مر: دوست خالص. صفحه: ۲۵ نکنند شما را فساد، تمنا کردند رنج و مشقت شما. پیدا شد دشمنی از دهنهای ایشان و آنچه پنهان دل‌های شما می‌کنند «۱» بهتر است، بیان کردیم برای شما [آیتها را] «۲» اگر هستید که خرد دارید «۳». [۲۵۵- ر] شما آنانی «۴» که دوست دارید ایشان را، و ایشان دوست ندارند و ایمان دارید «۵» به همه کتابها، چون بینند شما را گویند: ایمان داریم «۶» ما، و چون خالی شوند می‌گزند بر شما سر انگشتها از خشم، گو میرید «۷» به خشمستان که خدای دانا است به آنچه در دلهاست. اگر برسد به شما نیکی «۸» دژم کند «۹» ایشان را و اگر رسد شما را بدی خرّم شوند به آن، و اگر صبر کنید و پرهیزگار باشید زیان ندارد «۱۰» شما را مگر «۱۱» ایشان چیزی، که خدای به آنچه شما می‌کنید عالم است. چون بامداد بیامدی از خانه‌ات جای ساختید «۱۲» مؤمنان را جایگاهی برای کارزار «۱۳»، و خدای شنوا و دانا است. چون همت کردند «۱۴» دو گروه از شما که بد دل شوند «۱۵» و خدای یار ایشان بود و بر خدای ----- (۱). وز، دب: آنچه پنهان می‌کند دل‌هایشان، آج، لب، فق: و آنچه پنهان می‌دارند سینه‌های ایشان. (۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۳). دب: اگر شما خرد داری.

(۴). آج، لب: اینکید شما. (۵). آج، لب، فق: ایمان می آرید. (۶). آج، لب، فق: ایمان آوردیم. (۷). آج، لب، فق: بمیرید. [.....] (۸). وز، دب، آج، لب، فق: نیکویی. (۹). آج، لب، فق: اندوهگن گرداند. (۱۰). آج، لب، فق: گزند نرساند. (۱۱). وز، دب: کید، آج، لب، فق: بدخواهی. (۱۲). وز: می ساختند، دب: می ساختی. (۱۳). دب: کالزار. (۱۴). آج، لب، فق: قصد کردند. (۱۵). آج، لب، فق: بد دلی نمایند. صفحه: ۲۶ توکل کنند مؤمنان. یاری داد شما را خدای به بدر و شما ذلیلان بودید «۱» بترسید «۲» از خدای تا شاکر باشید «۳». چون می گفتی «۴» مؤمنان را بس نیست «۵» شما را آن که مدد کند «۶» شما را خدای به سه هزار از فرشتگان فرو فرستاده «۷»! آری اگر شکیبایی کنید و پرهیزگار باشید و آیند به شما از سر اینکه شتاب فرو فرستاد شما را خدای به پنج هزار [از] «۸» فرشتگان با علامت «۹». و نکرد آن را خدای مگر بشارتی شما را «۱۰» و تا ساکن شود «۱۱» دل‌های شما به آن، و نیست یاری «۱۲» مگر از نزدیک خدای عزیز محکم کار. تا ببرد گوشه‌ای از آنان که کافر شدند یا به روی در آورد ایشان را برگردند «۱۳» نوید. نیست تو را از اینکه کار چیزی، یا توبه پذیرد بر ایشان، یا عذاب کند ایشان را، ایشان بیداد کارانند. و خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، بیامرزد آن را ----- (۱). دب: بودی / بودید. (۲). دب: بترسی / بترسید. (۳). دب: شاکر باشی / شاکر باشید، آج، لب: سپاس داری، فق: سپاس ورزی نمایی. (۴). اساس، وز: می گفتید، با توجه به دب تصحیح شد، آج، لب تو. (۵). آج، لب، فق: ای هرگز بسنده نبود. (۶). وز، دب: مدد کرد. [.....] (۷). آج، لب، فق: فرو فرستادگان. (۸). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۹). آج، لب، فق: نشان کرده. (۱۰). آج، لب، فق: مژده دادن مر شما را. (۱۱). آج، لب، فق: و تا آرام یابد. (۱۲). آج، لب، فق: یاری کردن. (۱۳). آج، لب: پس باز گردند. صفحه: ۲۷ که خواهد و عذاب کند آن را که خواهد، و خدای آمرزگار و بخشاینده است. قوله: *إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا، خدای - جل جلاله - چون مؤمنان و آنان که از اهل کتاب ایمان آوردند و اوصاف و مستحقّات «۱» ایشان و آنچه ایشان را خواهد بودن بگفت، در عقب آن ذکر کافران کرد و احوال ایشان، گفت: آنان که کافر شدند آنچه همّت [و] «۲» سعی و کد ایشان در آن بود و همه عنایت از ایشان «۳» مصروف به آن است و همه عمر در سر آن کردند «۴» فردا قیامت از ایشان هیچ غنا و کفاف نکند، يقال: اغنی فلان عن فلان، إذا قام مقامه و دفع عنه، گفت: مالش سود ندارد و فرزندان از او دفع نکنند، چنان که حق تعالی از او حکایت کرد که به وقت فروماندگی گویند: ما أغنی عنی مالیه، هلک عنی سلطانیه «۵»، جز آن که غنا نکند و بال باشد که: فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب «۶». و بر جمله معنی آن است [۲۵۵-پ] که «۷»: لا ینفع و لا یدفع، سود ندارد و باز ندارد، مال سود ندارد و فرزند بلا باز ندارد. و قوله: شیئاً، برای آن به لفظ نکره گفت تا نفی عام باشد که هیچ چیز به هیچ وجه سود ندارد. و أولئک أصحاب النار، و ایشان ملازمان دوزخ باشند. و صاحب هر چیز «۸» ملازم او بود، و آن جا همیشه باشند و مفارقت نکنند از آن جا. *مَثَلٌ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، یمان گفت: مراد نفقه ابو سفیان است و یارانش که روز بدر کردند بر عداوت رسول - علیه السلام - مقاتل گفت: نفقه عوام جهودان است بر احبار و رؤسایشان بر سیل رشوت. ----- (۱). آج، لب، فق، مر: مستحقّان، مب: مستوفیان و مستحقّان. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد. (۳). مب، مر: غایت ایشان. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر و احوال ایشان گفت. (۵). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۲۸ و ۲۹. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عذاب. (۷). دب، لب، فق، مب، مر لی، آج مالی. [.....] (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: هر چه. صفحه: ۲۸ مجاهد گفت: نفقات کفار خواست که بر کارهای دنیاوی «۱» صرف کنند، حق تعالی آن را مثل زد و تشبیه کرد به بادی که در او صرّی باشد. مفسّران خلاف کردند در معنی «صرّ». عبد الله عبّاس گفت: باد سموم باشد که به حرارت و گرمی مردم را و حیوان را بکشد، و خدای تعالی جان را از آن آفرید. ابن کیسان گفت: فیها صرّ، ای صوت و صریر، آن را آوازی باشد «۲». و بیشتر مفسّران گفتند: فیها صرّ، ای برد شدید. أصابَت حرث قوم ظلموا أنفُسَهم فَأَهْلَكْتَهُمْ، به زرع و کشت «۳» قومی رسد که ایشان بر خود ظلم کرده باشند به کفر و معاصی. فَأَهْلَكْتَهُمْ آن را هلاک کند، و برای آن تخصیص کرد حرث قومی ظالم را تا ایهام نیفکنند «۴» که خدای تعالی حرث کسی به باد هلاک کند که**

نامستحق باشد، و اگر چه اینکه بر سیل مثل است نه بر وجه تحقیق، یعنی چنان که خداوند آن کشت، نومید و خایب شود» (۵) از آن امید که به آن دارد، هم چنین «۶» اینکه منفق که نفقه نه در ره «۷» خدای کرده باشد به وقت انتفاع نومید شود چنان که او به وقت ارتفاع. آنگه حق تعالی گفت تأکید آن را: «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ، تا کسی گمان نبرد که خدای بر ایشان ظلم کرد به اینکه که با ایشان کرد، بل «۸» ظلم ایشان کردند بر خود که وضع شیء کردند نه به موضع خود، و نفقه نه در ره خدای کردند و آن جا که خدای فرموده بود. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ، ابو امامه روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: مراد به اینکه خوارجند. عبد الله عیّاس گفت: جماعتی مسلمانان با جهودان دوستی می کردند به سبب قرابتی و حلفی که از میان ایشان بود و همسایگی، خدای نهی کرد ایشان را از آن و گفت: آنان را که از شما نه‌اند و بر دین و ملت و طریقه شما نیستند، ایشان را بطانت و دخله خود مگیرید «۹». و «بطانت» ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دنیا. (۲).

مب، مر: آن را گویند که او را آوازی باشد. (۳). وز، دب، آج، لب، فق و. (۴). مر: نیو گند. (۵). فق، مب، مر: شوند. (۶). دب: هم چنین. (۷). دب، فق، مب، مر: راه. (۸). دب، آج، لب، فق: بر. (۹). دب، آج، لب، فق: مگیری / مگیرید. صفحه: ۲۹ آن دوستی باشد مرد را که بر احوال پوشیده او مطلع باشد تشبیهاً ببطانۀ الثوب، برای آن که ظهاره «۱» همه کس بیند و داند، و بطانت جز مرد که «۲» خداوند جامه است «۳» یا خواص او ندانند «۴»، و اینکه لفظ به جای مصدر افتاد برای آن که در جای جمع لفظ واحد آورد، که مصدر را تشبیه و جمع و مذکر و مؤنث یکسان باشد، قال الشاعر: اولئك خلصاني «۵» نعم و بطانتی

و هم عیبتی من دون کل قریب و مثال اینکه در قول رسول الله است که گفت: الانصار کرسی و عیبتی، ای هم خواصی و أصحاب سری. لا یألوئکم خیالاً، ای لا یقصرین فی فعل ذلك بکم، یقال: ما ألوته کذا و لا الوه نصیحه، یعنی تقصیر نکنند به آنچه توانند کردن در حق شما از خیال [و فساد] «۶»، و قال امرؤ القیس: و ما المرء ما دامت حشاشه نفسه

بمدرک اطراف الخطوب و لا آل ای مقصر فی الطلب. و الخبال، الشر و الفساد، قال الله تعالی: لو خر جوا فیکم ما زادوکم إلا خیالاً «۷» ...، ای شرا و فساد، و قال الشاعر: نظر ابن سعد نظرة و یب لها «۸»

کانت لصحبک و المطی خیالاً و نصب او بر مفعول دوم است. و گفته‌اند: بر مصدری که فعلش محذوف است، ای یخبلونکم خیالاً، و گفته‌اند: بر تمیز «۹» منصوب است و اینکه درست تر است، و قوله: وُدُّوا ما عَنَّتُمْ، «وداده» تمنّا باشد «۱۰»، یعنی تمنای شرّ و فساد و عنت شما می کنند، و «ما» مصدریه است، فعل با او در جای مصدر باشد کقوله تعالی: وَصَاقَتْ عَلَیْکُمْ «۱۱» وَدُّوا لَو تَكْفُرُونَ کَمَا کَفَرُوا فَتُكُونُونَ «۱» قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ، اگر چه دشمنی در دل دارند بر دهنشان پیدا می شود، چه آن [۲۵۶-ر] پیش از دل است:

ار چون پر شود بدرّد پوست از بسیاری که در دل دارند طاقت نمی دارند «۶» تا نپنهان دارند، بعضی از آن اظهار می کنند و ظاهر می شود از ایشان، و اینکه آن است که در کلام امیر المؤمنین - علیه السلام - آمد: ما أضمر احد شیئا الا ظهر فی صفحات وجهه أو فلتات لسانه، هیچ کس [چیزی] «۷» پنهان باز نکند الا بر کنارها روا و جستها زبانش «۸» پدید آید. -----

----- (۱). اساس: فیکونون، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۸۹. (۳). اساس و دب که، با توجه به وز و دیگر نسخه‌ها زاید می نماید. (۴). اساس و وز در حاشیه افزوده‌اند: بلای عام جشن تمام، و در امثال عرب آمده که: البلیة اذا عمّت طابت. (۵). دب، مر: قوله، آج، لب، فق، مب: قوله تعالی. (۶). مب، مر: نمی آرند. [.....]. (۷). اساس: ندارد، با

توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد. (۸). کذا: در اساس و وز، دب، آج، لب، فق: بر کنارها رو و جوانب لسان او، مب، مر: بر کناره رود و جانب زبان او. روا رو، با الف اشباع مانند: نیکوا نیکو، پهلوا پهلو که استعمال آن در رسم الخط اینکه تفسیر معمول است. صفحه: ۳۱ آنگه حق تعالی از دل ایشان خبر داد که: آنچه در دل دارند بیش «۱» از آن و مهتر از آن است که بر زبان دارند، و در آیت دلالت و علم معجز است ایشان را اگر اندیشه کنند، برای آن که خدای تعالی خبر داد از آنچه در دل ایشان است، و خبر مطابق مخبر بود. ازهر بن راشد گوید: چون انس ما را حدیثی گفتی از رسول- علیه السلام- و ما را معنی مفهوم نشدی، بنزدیک حسن بصری آمدمانی «۲» و از او پرسیدی «۳». یک روز انس گفت رسول- علیه السلام- گفته است: لا تستضیثوا بنار المشرکین و لا تنقشوا فی خواتیمکم عربیاً، ما ندانستیم معنی حدیث. آمدیم و از حسن «۴» پرسیدیم، گفت: اما عربیاً از نامهای رسول- علیه السلام- یکی است، یعنی نام «۵» او بر نگین نقش مکنید «۶»، و آن که گفت: از آتش مشرکان طلب روشنایی مکنید «۷»، کنایت است از آن که بایشان «۸» در کارها مشورت مکنید «۹» و از ایشان رای زدن مخواهی «۱۰»، آنگه گفت نمی‌خوانی «۱۱» در قرآن: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا! راوی خبر گفت: ابو موسی اشعری از دست عمر بن الخطاب «۱۲» عمل داشت در بهری شهرها «۱۳» کس فرستاد که اینکه جا بنزدیک ما مردی هست ترسا، و دبیری نیک است، دستور باش «۱۴» تا او را دبیر خود کنم که مرد جلد و کافی و محاسب است! گفت: و یحک؟ نمی‌خوانی: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ- الآية، گفت: مرا با دین او چه کار است! دین او «۱۵» او راست و کتابتش مرا. گفت: نباید اکرام ایشان «۱۶»، و خدای اهانت کرد «۱۷» ایشان را و نه اعزاز ایشان، و خدای اذلال فرمود ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیشتر. (۲). مب، مر: می‌آمدیم. (۳). دب: پرسیدندی، آج، لب، فق: پرسیدندمی، مب، مر: می‌پرسیدیم. (۴). لب، مب، مر: حسن بصری. (۵). مر: نامهای. (۶-۷-۹). دب، آج، لب، فق: مکنی / مکنید. (۸). بایشان / با ایشان. (۱۰). دب، آج، لب: نخواهی / نخواهید. (۱۱). مب، مر: نمی‌خوانید. (۱۲). اساس، وز رضی الله عنه. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر به عمر. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دستور باشد. [.....] (۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۶). مب، مر: اکرام ایشان نباید کردن. (۱۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می‌کند. صفحه: ۳۲ در حق ایشان «۱»: ها أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُجِبُونَهُمْ، «ها» تنبیه را باشد، «انتم» خطاب با حاضران است از مردان، و اگر چه در میان ایشان زنان باشند علی التغلیب، و «اولاء» اسم جمع است و آن جمع «ذا» باشد لا من لفظه، گفت: شما که مؤمنانید ایشان را دوست می‌دارید برای قرابتی [و جواری] «۲» و حلفی و مصاهرتی که از میان شما هست، و ایشان شما را دوست نمی‌دارند برای آن که بر دین ایشان نه‌ای، یعنی جهودان، اینکه قول بیشتر مفسران است. مفضل گفت: معنی محبت مسلمانان «۳» ایشان را آن است که ایشان را دعوت می‌کنند با اسلام و با خدای و با راه راست و طریق نجات و بهشت، و اینکه «۴» از سر دوست داری می‌کنند و ایشان اینان را «۵» دوست نمی‌دارند که ایشان را با کفر دعوت می‌کنند و می‌خواهند که چون ایشان باشند. ابو‌العالیه و مقاتل گفتند: مراد منافقانند که مسلمانان «۶» ایشان را دوست دارند برای اظهار کلمه اسلام و شعار مسلمانی، و ندانند که در دل ایشان چیست، و ایشان مسلمانان را دوست ندارند برای اعتقاد و مسلمانی را «۷». قتاده گفت در اینکه آیت: به خدای که مؤمن منافق را دوست دارد و بر او رحمت آید «۸» او را، و اگر آن تمکن و دست که مؤمن را بر منافق هست منافق را بودی بر مؤمن، او را مستأصل کردی. وَ تَوْمُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ، أَى بِالْكِتَابِ، واحد در جای جمع نهاد برای آن گفت: کله، و «کل» تأکید واحد «۹» نباشد- و اینکه طریقه بیان کردیم پیش از اینکه، أعنی وضع الواحد مکان الجمع، و گفتند: مراد جنس است، و او واقع بود بر واحد و جمع. و گفتند: «کل» راجع است با آحاد و اجزاء کتاب، یقال: قرأت الكتاب کله، لأن----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر قوله. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد. (۳). مب، مر: مسلمانان. (۴). مب، مر: اینها. (۵). مب، مر: اینان ایشان را. (۶). اساس: مسلمان، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۷). مب: اعتقاد بر مسلمانی ایشان. (۸). مب، مر: رحمت آرد. (۹). اساس در، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها زاید می‌نماید. صفحه: ۳۳ الكتاب مشتمل علی أشياء

کثیره و مسائل جمّه، و شما به کتابهای ایشان ایمان داری، و ایشان به کتاب شما ایمان ندارند. و إِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا، چون شما را بیند و با شما به یک جای باشند، گویند: ما ایمان داریم. و إِذَا خَلَوْا، و چون خالی شوند از شما بعضی با بعضی به یک جای باشند. عَصُوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ، انگشت بر شما می‌گزند از خشم، و اینکه کنایت باشد از غایت حقد و خشم «۱»، چنان که شاعر گفت: اذا رأوني اطال الله غيظهم

عَصُوا مِنَ الْغَيْظِ اطراف الا باهيم و قال ابو طالب - رحمه الله عليه «۲»: و قد صالحوا قوما علينا أشحّه

يَعْصُونَ غَيْظًا خَلَفْنَا بِالْأَنَامِلِ و «أنامل»، سر انگشتان باشد واحدها أنملة، و أنملة، بفتح الميم و ضمها. قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ، بگو ای محمّد که به خشم «۳» بمیری. اگر گویند: چرا نمرند، چون خدای تعالی امر کرد ایشان را به مرگ، و امر خدای چنان باشد خصوصا از افعال او که چون گوید: «کن» باشد «۴»! جواب آن است که گوئیم: اینکه امر نیست بر حقیقت برای آن که امر که امر باشد نه به صیغه و صورت امر باشد، که اینکه صیغه مشترک است میان معانی بسیار از امر و اباحت و تهدید و تحدی و حکایت، و آنما امر به اراده آمر مأمور به را امر شود، خدای تعالی مرید نبود مرگ ایشان را در آن حال که اینکه گفت، و اینکه کنایت است از آن که خشم به جایی رسانی که اگر غایت و شدت آن مرگ آرد چنان باشد، و اینکه آیت جاری مجرای آن است در معنی «۵» که خدای تعالی گفت: مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبْنَ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ «۶» [۲۵۶-پ]. و اینکه نیز هم امر نیست بر حقیقت، أعنى «فليمدد»، اگر چه صیغه امر است، برای آن که اراده با او نیست. و محمّد جریر گفت خدای تعالی رسول را فرمود که «۷»: بر ایشان ----- (۱). م، ب، مر: حسد. (۲). آج، لب: عليه السلام. [.....] (۳). دب، آج، لب، فق، م، مر خود. (۴). دب، آج، لب، فق، م، ب، مر: بياش. (۵). دب، آج، لب، فق: آیتی، م، مر: آیت. (۶). سوره حج (۲۲) آیه ۱۵. (۷). دب، آج، لب، فق، م، مر تو. صفحه: ۳۴ نفرین کن به مرگ. و وجه معتمد که به کلام عرب و کنایت و استعارت ایشان لایق است آن است که گفتیم و عرف دلیل آن می‌کند، در «۱» کلام ما همچنین آمد، چنان که شاعر گفت:

اموش باش و خشک فرو پزمر و بمیر إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، خدای تعالی عالم است به آنچه در دلهاست، و «ذات الصّیدور»، کنایت است از اسراری که در دل باشد که اظهار نکرده باشند و بر زبان نرانده‌اند، لملازمتها القلوب و الصّیدور. عمرو بن مالک روایت کند عن أبی الجوزاء که: او روزی ذکر اصحاب اهواء و آراء «۲» می‌کرد، آنکه گفت: و الله که اگر سرای من پر از قرده و خنازیر باشد دوست تر «۳» از آن دارم که یکی از ایشان در همسایگی من باشند، که ایشان داخلند در اینکه آیت که خدای می‌گوید: هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ - الاية. إِنْ تَمَسَّسَكُمْ حَسَبُنُهُ تَشَوْهُمْ، آنکه حق تعالی وصف ایشان کرد به نفاق و آن که ایشان در دل خلاف آن دارند که اظهار می‌کنند، و با شما که مسلمانید «۴» بغایت دشمنی و کینه دارند، تا اگر شما را حسنی و خیری و راحتی و فتحی و ظفری و غنیمتی و روزی رسد، ایشان درزم و دلنگ باشند. و اگر شما را نکبتی و آفتی و شکستی «۵» و قحطی و فرصت دشمنی و مانند اینکه رسد، شادمانه شوند. وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا، و اگر شما صبر کنید «۶» بر کید ایشان و بردباری کنی - و الصبر حبس النفس علی ما تکره - و پرهیزگاری کار بندی، کید ایشان شما را هیچ زیان ندارد، چه آن کید کید ضعیفان است. لا يَضُرُّكُمْ، قرآء در اینکه لفظ خلاف «۷» کردند. نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب خواندند: لا يضرکم، به کسر «ضاد» و سکون «را» و تخفیف او «۸» من ضاره ----- (۱). همه نسخه‌بدلها: و در. (۲). اساس: او را، وز: و را، آج، لب، فق: و آل، م، مر: ندارد، با توجه به چاپ شعرانی (۳/۱۶۴) تصحیح شد. (۳). م، ب، مر: دوستر. (۴). دب، آج، لب، فق:

مسلمانانی. (۵). مب، مر: شکستگی. (۶). دب، آج، لب، فق: صبر کنی / صبر کنید. (۷). اساس: خطاب، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۸). دب: آن. صفحه: ۳۵ یضیره ضیرا، نظیره قوله: لا صَبِيرٌ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» (۱). و برای آن مجزوم است که جزای شرط است. و ضَحَاك در شاذ خواند: «لا یضِرکم» به ضم «ضاد» و اسکان «را» من ضاره یضوره، و هما لغتان. و کسائی گفت از بعضی حجازیان شنیدم که می‌گفت (۲): لا- ینفعنی ذاک و لا یضورنی. و باقی قراء خواندند: «لا یضِرکم» به ضم «ضاد» و تشدید «را» و من ضِرّه یضِرّه ضِرّا و مضِرّه. و در رفع او دو وجه گفتند: یکی آن که محلّ او جزم است بر جزای شرط، و لکن برای ادغام چنین شد که اصل «لا یضِررکم» بوده است، چون خواستند که ادغام کنند «را» ی اوّل را ساکن بایست کردن، دو ساکن جمع شد لا بدّ تحریک بایست کردن، حرکت او از جنس آن دادند که ما قبل او بود. پس بر اینکه قول حرکت ضمّه باشد، رفع نباشد. و قراء گفت: «لا» به معنی «لیس» است، و المعنی فلیس یضِررکم، چنان که شاعر گفت: فان کان لا یرضیک حتی تردّنی

الی قطری (۳) لا إخالک راضیا ای فلست (۴) أَظُنُّكَ راضیا، و بر اینکه قول حرکت رفع باشد برای آن که حرکت اعراب است و در اوّل حرکت بناء. إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ، و خدای تعالی به آنچه ایشان می‌کنند عالم است، و در حقّ یکی از ما که چیزی نیک بداند و تفصیل آن او را معلوم باشد، گویند: أحاط بكذا علما و أحاط علمه به، علم او گرد آن درآمد، یعنی از جمله و تفصیل آن چیزی نماند که نه معلوم او شد (۵). آنگه بر سیبل مجاز و مبالغه در حقّ خدای تعالی بگفتند، چه معنی به او لا یقتر است، و اگر چه لفظ در حقّ او حقیقت نیست، برای آن که سایر معلومات واجب است که معلوم او باشد بر هر وجه که صحیح بود که معلوم باشد. وَ إِذِ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ - الآیة. اهل معانی گفتند نظم آیات چنین است در تقدیر که خدای تعالی گفت: اگر شما صبر کنید (۶) و متقی باشید (۷) کید ایشان شما را زیان ندارد، بل نصرت ----- (۱). سوره شعرا (۲۶) آیه ۵۰.

[.....] (۲). آج، لب، فق، مب، مر: می‌گفتند. (۳). اساس: قطر، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۴). اساس: فکست، وز: فسکت، با توجه به دب و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۵). دب، آج، لب، فق: نشد، مب، مر: که او را معلوم نباشد. (۶). دب، آج، لب، فق: صبر کنی. (۷). دب، آج، لب، فق: متقی باشی. صفحه: ۳۶ کند شما را چنان که روز بدر کرد، و اگر نکنی (۱) و مخالفت کنی فرمان رسول را، چنان باشد که روز احد که رسول - علیه السّلام - بامداد بیامد و جای شما در کارزار باز می‌کرد، و هو قوله: وَ إِذِ عَدَوْتَ. و اگر اینکه تقدیر تقدیم و تأخیر نکنند هم روا باشد و کلام مستقیم بود [۲۵۷- ر]، و نظم بر جای خود و معنی راست. مفسّران خلاف کردند در اینکه روز. حسن بصری گفت: روز بدر بود، مقاتل گفت: روز احزاب بود، دیگر مفسّران گفتند: روز احد بود، و اینکه درست تر است، و دلیل بر اینکه، قوله تعالی: إِذِ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا، و اینکه روز احد بود. مجاهد و کلبی و واقدی گفتند: رسول - علیه السّلام - بیرون آمد از مدینه پیاده تا به احد آمد و به دست خود صف لشکر راست می‌کرد تا اگر یکی را از ایشان بدیدی که اندکی از صف خارج بودی اشارت می‌کرد که صف راست دار. محمّد بن اسحاق و سدّی گفتند: چون مشرکان به احد فرود آمدند روز چهارشنبه بود. چون خبر به رسول آمد، کس فرستاد و اصحابان (۲) را بخواند و با ایشان مشورت کرد. و عبد الله ابی سلول را بخواند و با او مشورت کرد، و پیش از آن هرگز نکرده بود. و عبد الله ابی و بیشتر انصار گفتند: بیرون نباید شدن، هم در مدینه مقام باید کردن که ما را عادت چنین رفته است که: هر گاه (۳) از مدینه بیرون شدیم مصاب و مغلوب و منهزم شدیم، و هر گاه در مدینه مقام کردیم و ایشان به ما آمدند، غلبه و ظفر ما را بود، و تو در میان ما نبودی. اکنون چون وجود تو هست، اولیتر که ظفر باشد ما را، رها کن (۴) ای رسول الله تا خود چه کنند؟ ایشان اگر آن جا مقام کنند، آن مقامی و منزلی بد است، و اگر در مدینه آیند ما در روی ایشان کارزار کنیم به نیزه و تیغ، و زنان و کودکان (۵) از بامها به سنگ و تیر، و اگر بروند خایب و خاسر باشند. رسول را - علیه السّلام - اینکه رای نیک آمد. بعضی دگر صحابه گفتند: ای رسول الله؟ اینکه سگان را چندین محلّ باشد که ما تقاعد نماییم از قتال ایشان تا گمان برند ----- (۱).

اساس، وز: بکنی، با توجه به دب و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اصحاب و یاران. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۴). مب، مر: ما را بگذار. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر ما. صفحه: ۳۷ که، بترسیدیم از ایشان، و اینکه از سر ضعف می‌کنیم؟ و نعمان بن مالک الانصاری بیامد و گفت: یا رسول الله؟ مرا از بهشت محروم مکن که به آن خدای که تو را بحق بفرستاد، که من چشم بر آن نهاده‌ام که به بهشت روم (۱). رسول- علیه السلام- گفت: به چه چیز! گفت: به آن که گواهی می‌دهم که خدا یکی است، و تو رسول اوئی و از کارزار نخواهم گریختن. رسول- علیه السلام- گفت: صدقت، راست گفتی. آن (۲) روز بکشتند او را. رسول- علیه السلام- گفت: من در خواب گاو دیدم، تعبیرش بر چیزی کردم (۳)، و در خواب دیدم که: در کناره شمشیر من رخنه‌ای بود، تعبیرش بر هزیمت کردم، و چنان دیدم که: دست در درعی (۴) محکم کرده‌ام، تعبیرش بر آن کردم که مدینه باشد. اگر صواب بینی (۵) ما هم (۶) اینکه جا باشیم. اگر مقام کنند به بتر جای مقام باشد ایشان را، و اگر اینکه جا آیند اینکه جا کارزار کنیم با ایشان. و رسول را- علیه السلام- چنان می‌بایست که اگر کارزار کنند در مدینه و در کویهای (۷) مدینه باشد جماعتی که ایشان را شهادت می‌بایست و کارزار دوست بودند (۸)، الحاح کردند و بسیار بگفتند تا رسول- علیه السلام- سلاح بپوشید. چون رسول- علیه السلام- سلاح پوشیده بود (۹)، پشیمان شدند و گفتند: خطا کردیم که بر رسول اشارت کردیم، و او را وحی می‌آید از آسمان. بر پای خاستند و گفتند: یا رسول الله؟ ما خطا کردیم، و ما را در اینکه رای نیست، و رای رای تو است، و فرمان تو راست، آنچه مصلحت باشد می‌فرمای تا ما رای تو را متابعت کنیم. رسول- علیه السلام- گفت: اکنون که زره پوشیدم جز رفتن رای نیست، که هیچ پیغامبر نشاید که سلاح در پوشد و کارزار ناکرده سلاح از خود جدا کند. و مشرکان چهارشنبه و پنج‌شنبه (۱۰) مقام کردند. رسول- علیه السلام- روز آدینه بیرون شد پس از آن ----- (۱).

مب، مر: می‌روم. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: در آن. (۳). وز، آج، لب، فق: بر خبری کردم، لب: بر خبر کردم، مب، مر: بر خیر کردم. [.....] (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: درع. (۵). بینی/ نبینید، مب: مصلحت بینید. (۶). دب، آج، لب، فق، مب: با هم. (۷). مب: کوههای. (۸). مب، مر: می‌بودند. (۹). دب، آج، لب، فق: پوشید، مب، مر: بپوشید. (۱۰). دب، آج، لب، فق: مشرکان روز پنج‌شنبه و چهارشنبه. صفحه: ۳۸ که نماز آدینه بگرد (۱)، بامداد روز شنبه به شعب احد آمد نیمه شوال ثلاث من الهجرة: و کارزار کردند چنان که طرفی از آن در جای خود بیاید- ان شاء الله. قوله: وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ، یاد کن ای محمد چون بامداد پیامدی از اهلت. گفتند: از خانه عایشه آمد. تَبَوَّءَ الْمُؤْمِنِينَ، يقال: بَوَّأَ الْقَوْمَ الْمَنْزَلَ إِذَا وَطَّنْتَهُمْ فِيهِ تَبَوَّءَ وَاهُمْ، قال الله تعالى: وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ...، و قال: أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمْ (۳) و قال تعالى: وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ (۴) و يحيى و ثاب (۵) در شاذ خواند: تبوی علی وزن تفعّل من أبوا كأبرأ، و فَعَلَ و أَفْعَلَ به یک معنی باشد، و عبد الله مسعود خواند: تَبَوَّءَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۶). مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ، مراد به «مقاعد» مواضع و مواطن لهن (۷). و أشهب العقيلي خواند (۸): مقاعد (۹) مراد از آیت حکایت آمدن رسول است از خانه به احد، و تسویه صفوف، و هر یک را به جای خود بداشتن. و رسول- علیه السلام- وعده ظفر داده بود قوم را اگر صبر کنند و ثبات کنند. زید بن وهب روایت کند، گوید (۱۰) از عبد الله مسعود: روزی طیب نفسی یافتیم، گفتیم (۱۱): لو حَدَّثَنَا عَنْ يَوْمِ احِدٍ، اگر ما را از حدیث احد چیزی بگو (۱۲)؟ گفت: بگویم، و آنکه آغاز کرد و می‌گفت تا به وقت قتال رسید، گفت: رسول- علیه السلام- ما را گفت: (۱۳) اخرجوا علی اسم الله، برون شوید (۲۵۷- پ) بر نام خدای. ما بیرون شدیم و صفی دراز بایستادیم، و شعبی بود از پس پشت ما، اگر گشاده بودی دشمن از آن جا به ما راه یافتی. پنجاه مرد انصاری را آن جا (۱۴) بداشت و آن شعب به ایشان (۱۵) سپرد و مردی را بر ایشان امیر کرد، و گفت ایشان را که: اگر ما را جمله (۱۶) بکشند مثلاً، شما اینکه جایگاه رها مکنید (۱۷) که دشمن از اینکه جا بر ما ظفر یابد. ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: بگزارد. (۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۹. (۳). سوره یونس (۱۰) آیه ۸۷. (۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۹۳. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: یحیی بن وثاب. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: تَبَوَّءَ الْمُؤْمِنِينَ. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مواطن است. [.....] (۸). دب، آج،

لب، فق، مب، مر: گفت. (۹). دب، لب، فق، مب، مر: مقاعد القتال، آج: مقاعد للقتال. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یافتم، گفتم. (۱۲). آج، فق، مب، مر: بگویی. (۱۳). دب، لب، فق، مب، مر: بسم الله. (۱۴). مب: بر آن جا، مر: بدان جا. (۱۵). دب، آج، لب، فق: بدیشان، مب، مر: بر ایشان. (۱۶). مب، مر: همه. (۱۷). دب: مکنی / مکنید. صفحه: ۳۹ و ابو سفیان بن حرب در برابر ایشان خالد بن الولید را بداشت، و لوای قریش در دست بنی عبد الدار بود، و لوای مشرکان طلحه بن ابی طلحه داشت، و او را کبش الکتیبه خواندندی. و رسول - علیه السّلام - لوای مهاجریان به امیر المؤمنین علی داد، و ابو سفیان، طلحه را گفت: اگر دانید «۱» که اینکه لوا را محافظت نتوانید کردن «۲» به ماده، که آفت قوم از جهت لوا باشد. و روز بدر که ما را آن بلیت افتاد، [از جهت لوا افتاد] «۳»، طلحه گفت: اگر دانید که اینکه می گویی «۴»، و الله لأوردنکم بها حیاض الموت، به خدای «۵» که من امروز شما را به اینکه لوا به حوض مرگ فرو برم. آنگه بیرون آمد و مبارز خواست. امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - بیرون آمد و گفت: تو کی! گفت: من طلحه بن ابی طلحه کبش الکتیبه «۶»، او گفت: تو کیستی! گفت: من علی ابو طالب «۷». آنگه بگردیدند یک دو نوبت و یک دو ضربت از میان ایشان مختلف شد. امیر المؤمنین «۸» ضربه ای «۹» بر پیش سر او زد چشمهایش بیرون آمد و بیفتاد و نعره ای بزد که مانند آن نشنیده بودند، و لوا از دستش بیفتاد «۱۰». و او را برادری بود نام او مصعب، لوا بگرفت و پیش رفت، عاصم بن ثابت او را تیری زد و بکشت او را. و برادر دیگر بود ایشان را نام او عثمان، لوا بگرفت و پیش آمد هم عاصم تیری زد او را و بیفگند. بنده ای بود ایشان را نام او صواب، مردی شجاع بود، بیرون آمد. امیر المؤمنین او را ضربتی زد و دست راستش بیفگند «۱۲»، او لوا به دست چپ گرفت، دست چپش ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دانی. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نتوانی کردن. (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس و همه نسخه بدلها: گفت مرا می گویی، با توجه به وز تصحیح شد. [.....]. (۵). مب، مر: به حق خدای. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و. (۷). مب، مر: علی بن ابی طالب. (۸). مب، مر: علی بن ابی طالب، مر: علی. (۹). مب، مر: ضربی. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و اینکه فتح بر دست امیر مؤمنان و پیشوای امامان امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - برآمد: تا لا جرم ز سدره همی گفت جبرئیل || بر دست و زور پنجه و بازو لا - فتی چون آن شقی از اسب نگون شد. (۱۱). دب، آج، لب، فق: برگرفت و بیرون رفت، مر: برگرفت و به میدان آمد. (۱۲). وز: زد، دستش بیفگند. صفحه: ۴۰ نیز بیفگند، او رایت «۱» به سینه باز گرفت و دستهای بریده گرد آن در آورد «۲»، ضربه ای زد بر سرش و او بیفتاد و رایت منکوس شد «۳» و مشرکان بهزیمت شدند «۴» و مردم در غنیمت افتادند و غنیمت می گرفتند. اصحاب شعب نگاه کردند مردم را دیدند که به غنیمت مشغول بودند، امیر خود را گفتند: ما را مقام کردن صواب نیست، اینکه جا مردم همه غنیمت ببرند و ما محروم مانیم، ما نیز برویم و طلب غنیمت کنیم. امیر گفت: روا نباشد، پیغامبر اینکه ثغر به ما سپرده است، و گفت: اگر ما را تا به آخر بکشند، شما از اینکه جا حرکت مکنید «۵». اکنون فرمان رسول را چگونه مخالفت کنیم؟ گفتند: تو دانی «۶»، ما رفتیم. و او را «۷» رها کردند و بیامدند و به غنیمت «۸» مشغول شدند، و امیر ایشان عبد الله بن عمر و بن حزم بود بر جای «۹» باستاد «۱۰». خالد ولید نگاه کرد ثغر شعب گشاده دید، و مردی تنها را دید آمد با جماعتی و او را بکشت، و لشکر از پس پشت مسلمانان راه یافتند و در آمدند، و خالد ولید در پیش ایشان، و رسول - علیه السّلام - با جماعتی اندک «۱۱»، و اصحاب رسول آن قدر که بودند بذل جهد کردند تا هفتاد مرد کشته شدند و باقی بهزیمت رفتند، و از پیش نیز لشکر در آمدند و اینکه قوم را در میان گرفتند و قتلی عظیم کردند، و لشکر مسلمانان بهزیمت رفتند و با رسول - علیه السّلام - کس نماند مگر امیر المؤمنین و ابو دجانة أنصاری و سهل حنیف «۱۲». رسول - علیه السّلام - با علی نگرید، گفت: کجا رفتند اینان! گفت هزیمت شدند. نگاه کرد «۱۳» لشکری و جمعی عظیم روی به رسول نهاده بودند. رسول، علی را ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب: اولوا. (۲). آج، لب، فق: بر آورد. (۳). مب، مر: نگویند. (۴). مب، مر: منهنم شدند. (۵). دب، آج، لب، فق: مکنی / مکنید. (۶). دب، آج، لب، فق: مکنی / مکنید. (۷).

دب، آج، لب، فق تنها. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به غنیمت گرفتن. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بود او تنها آن جا. (۱۰). وز، دب، آج، لب، مب، مر: بایستاد. (۱۱). دب، آج، لب، فق بر رسول حمله آوردند و گفتند: آن که مقصود است یافتیم، مب، مر ایستاده بود. خالد ملعون با لشکر بر رسول صلی الله علیه و آله حمله آوردند. (۱۲). مب، مر: سهل بن حنیف. (۱۳). مب، مر امیر المؤمنین علی. صفحه ۴۱ گفت: اکفنی هؤلاء الذین قصدوا، قصد اینها را کفایت کن. امیر المؤمنین [علیه السلام] «۱» بر ایشان حمله کرد و ایشان را براند. گروهی دگر آمدند، رسول- علیه السلام- گفت: بر اینان «۲» حمله کن. علی حمله کرد و ایشان را از پیش «۳» بر انداخت، و قومی دگر آمدند هم چنین کرد. و أبو دجانة و سهل حنیف «۴» با تیغ بر بالای سر رسول- علیه السلام- ایستاده بودند، و علی در پیش حمله می برد، و هاتفی آواز داد در آن جا و در مدینه، و گفت: قتل رسول الله، رسول خدای را بکشتند. دلها از جای برخاست «۵» و مردم بترسیدند. عماره «۶» روایت کند از عکرمة از امیر المؤمنین- علیه السلام- که گفت: روز احد در پیش رسول- علیه السلام- تیغ می زد و دشمن را از او دفع می کردم، از پیش رسول دورتر افتادم «۷». چون باز آمدم، رسول را بر جای خود که رها کرده بودم ندیدم او را، گفتم با خود، «۸» رسول بنگریزد و در «۹» کشتگان ندیدم او را «۱۰»، همانا «۱۱» به آسمانش برده باشند؟ نیام شمشیر خود بشکستم «۱۲» و گفتم «۱۳»: قتال کنم تا رسول را باز یابم، یا مرا «۱۴» بکشند. انبوهی عظیم دیدم جمع شده، بر ایشان حمله بردم و ایشان را برگشادم و پراکنده کردم. رسول را دیدم از اسپ بیفتاده، من به بالین او شدم و گفتم: تن و جان من فدای تو باد؟ من برای تو دل مشغول بودم. جماعتی حمله آوردند، گفت: بران اینان را از من- الی آخر الحدیث. راوی خبر گوید- زید بن وهب «۱۵»: عبد الله مسعود را گفتم، از جمله صحابه جز ابو دجانة و سهل حنیف و علی بو طالب نماندند «۱۶»! گفت: و الله لم یبق معہ الا علی بن ----- (۱). اساس ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: بر ایشان. (۳). وز، دب، آج، لب، فق، تب، مر: ایشان را نیز. (۴). دب، آج، لب، فق انصاری، مر: سهل بن حنیف انصاری (۵). اساس، آج، لب، مب، مر: برخاست، با توجه به وز تصحیح شد. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: عمار. (۷). وز، دب: بیفتادم. [.....]. (۸). دب، آج، لب، فق: ندیدم با خود گفتم. (۹). دب، آج، لب، فق: و میان. (۱۰). دب، آج، لب، فق بعد از آن گفتم. (۱۱). مب، مر: مگر. (۱۲). دب: بگسستم. (۱۳). دب، آج، لب، فق که، مب، مر با دشمن. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر نیز. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۱۶). آج، لب، فق: نماند، مب، مر: کسی دیگر نماند. صفحه ۴۲: ابی طالب وحده و ثاب الی رسول الله بعد ذلك جماعة فکانا اول من ثاب، بخدای که با رسول- علیه السلام- إلی علی نماند و جماعتی از هزیمت شدگان «۱» باز آمدند، اولشان ابو دجانة و سهل بود. گفتم: تو کجا بودی! گفت: من از جمله رفتگان بودم، گفتم «۲»: تو را که گفت [۲۵۸-] ر اینکه که می گویی! گفت: سهل حنیف و أبو دجانة. گفت: مرا تعجب آمد از ثبات علی در مانند آن جایگاه. گفت «۳»: اگر شما را عجب می آید «۴»، و الله که فرشتگان را «۵» از او تعجب آمد تا جبرئیل گفت آن روز: «۶» لا- سیف الی ذو الفقار و لا فتی الا علی». ما گفتیم: تو چه دانی که اینکه جبرئیل گفت! گفت: ما آوازی شنیدیم از آسمان به اینکه گفتار، رسول را گفتیم: یا رسول الله؟ اینکه گوینده کیست! گفت: جبرئیل است. و در اخبار مخالف و مؤالف متواتر است که: اینکه «۷» روز از آسمان آواز شنیدند: «۸» لا سیف الا ذو الفقار لا فتی الا علی». و به روایت عکرمة از امیر المؤمنین علی- آن است که، رسول گفت: یا علی؟ آواز اینکه فرشته می شنوی که از آسمان مدح تو می گوید! من گفتم: یا رسول الله؟ اینکه کیست! گفت: فرشته است «۹»، نام او رضوان. راوی خبر گوید: روز احد هر معروفی از مشرکان که حمله آورد، تا «۱۰» قصد مسلمانان کرد، چون عمر بن عبد الله الجمحی و هشام بن امیة المحزومی، و بشر بن مالک العامری و الحکم بن أحنس، و امیة بن أبی حذیفه بن المغیره و جز ایشان، همه را امیر المؤمنین کشت، تا نگاه می کردم آن جا که با مدینه آمد و دست او تا به کتف به خون مخضب شده بود، در حجره فاطمه شد علیها السلام، و او انایی آب پیش نهاده بود [و] «۱۱» روی علی از آن گرد و خون می شست، و او آن تیغ به او داد و گفت: بستان ----- (۱). مب، مر: هزیمتیمان. (۲). اساس، وز: گفتیم، با توجه به دب و

دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مب: گفتیم. (۴). مب: تعجب آمد، مر: عجیب آمد. (۵). مب، مر نیز. [...] (۶). مب، مر: لا فتی الّا علیّ لا سیف الّا ذو الفقار. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن. (۸). فق: لا فتی الّا علیّ لا سیف الّا ذو الفقار. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: فرشته‌ای است. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۴۳ اینکه شمشیر که امروز با من وفا کرد، و اینکه بیتها انشا کرد: افاطم هاک السیف غیر ذمیم

فلست بر عدید و لا بلثیم لعمری لقد أعذرت فی نصر احمد

و طاعة ربّ بالعباد علیم أمیطی دماء القوم عنه فانه

سقی آل عبد الدار کأس حمیم و رسول- علیه السلام- گفت: خدی یا فاطمه فقد ادی بعلک ما علیه و قتل الله بسیفه صنایدید قریش. و الله سمیع علیم، و خدای شنواست اقوال ایشان را، و عالم است به احوال ایشان. إذ همّت طائفتان منکم أن تفشلا، زجاج گفت: عامل در «اذ»، تفشلا است، و دیگران گفتند: عامل مضمّر است، یعنی اذکر، یاد کن ای محمّد چون همّت کردند دو گروه از شما که بگریزند. بعضی گفتند: مراد به اینکه «همّت» عزم است، و بعضی دگر گفتند: مراد خطور بالبال است، و اینکه اولیتر است برای آن که عزم بر فرار از زحف معصیت باشد و کبیره بود «۱»، و خدای می گوید: وَاللّٰهُ وَرِیْهُمَا، و خدای یار ایشان بود، و خدا یار آنان نباشد که ایشان عزم معصیت کنند. و وجوه «هم» «۲» در جای خود بیاید- ان شاء الله. مفسران گفتند: اینکه دو گروه، یکی بنو سلمه بودند از خزرج، و یکی بنو حارثه از اوس، و ایشان جناح لشکر بودند. و رسول- علیه السلام- چون به غزاه «۳» احد رفت، هزار مرد با او بودند، و به یک روایت نهصد و پنجاه مرد. زجاج گفت: سه هزار مرد بودند. راوی خبر گوید که: چون لشکر رسول به جایی «۴» رسیدند که آن را شواظ «۵» گویند، عبد الله ابی سلول خزرجی- برگشت با سیصد مرد و گفت: چه مهم است ما را خویشتن را به دست خود علف شمشیر کردن؟ ابو جابر السیلمی از قفای او می رفت و می گفت: یا عبد الله؟ از خدای بترس، رسول خدای و مسلمانان را رها می کنی و می روی؟ اینکه دو گروه نیز همّت کردند که بروند، توفیق خدای ایشان را دریافت، نرفتند و بر جای ---
----- (۱). مب، مر: است. (۲). همه نسخه بدلها: همه. (۳). مب، مر: غزای. (۴). آج، لب:

جانبی. (۵). کذا: در اساس، وز، دب، مب، مر: شواظ، آج، لب، فق: شواظ، سیرت رسول الله (۱ ح ۲۵): الشراء، المعارف ابن قتیبه ص ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۹۲، ۳۷۷: الشراء. صفحه: ۴۴ بماندند، و خدای تعالی اینکه «۱» نعمت بر ایشان یاد ایشان داد «۲»: وَاللّٰهُ وَرِیْهُمَا، بان لطف لهما، و خدای تعالی یار ایشان بود به لطف «۳» که به ایشان کرد. و در خبر است که جابر گفت: کاشک که تا اینکه «همه» ما کرده بودمانی و در حق ما اینکه ولایت «۴» آمده بودی که: وَاللّٰهُ وَرِیْهُمَا. وَ عَلٰی اللّٰهِ فَلِیَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ، و بر خدای باید تا «۵» مؤمنان توکل کنند، یعنی بر خدای و بر جز خدای نه «۶». فایده تقدیم «علی الله» اینکه است که گفته شد. قوله: وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بَدْرٍ، «واو» عطف است جمله را بر جمله، و «لام» تأکید راست، و «قد» تحقیق راست. حق تعالی در اینکه آیت تذکیر نعمت کرد و گفت: خدای تعالی شما را که مسلمانانی «۷» نصرت کرد به بدر. وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ، «واو» حال راست، در آن حال که شما ذلیل و مهین و ضعیف بودی «۸». شعبی گفت: «بدر» نام مردی است که او را چاهی بود، [آن چاه] «۹» به او باز خواندند و آن را بدر نام نهادند. واقدی گفت: من اینکه بگفتم با عبد الله جعفر و محمّد صالح، ایشان انکار کردند و گفتند: خلاف اینکه است، بل اینکه اسمی است موضوع اینکه جایگاه را، چنان که: اسماء المنازل و المواضع باشد. هم او گفت: یحیی نعمان غفاری «۱۰» را گفتم اینکه حدیث، او گفت من از پیران ما شنیدم «۱۱» که: اینکه نام آبی است که ما را و اسلاف ما را بود، و آن از بلاد غفار است، از بلاد جهینه نیست. و ضحاک گفت: نام آبی است بر دست راست مکه و مدینه، و آن اول غزایی بود که رسول- علیه السلام- در او قتال کرد، و

غزواتی که رسول - علیه السّلام - به نفس ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر همه.

(۲). دب: نعمت بر ایشان فرود و بر ایشان خواند، آج، لب، فق، مب، مر: نعمت بر ایشان فرمود که خود را جل-صفاً یار ایشان خواند. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: بود بر آن لطف. [.....] (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آیت. (۵). دب، آج، لب، فق، مب: که.

(۶). مب: و نه بر غیر خدای. (۷). وز: مسلمانی، آج، لب، فق، مب، مر: مسلمانانید. (۸). مب، مر: بودید. (۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدها افزوده شد. (۱۰). مب، مر: یحیی بن نعمان غفاری. (۱۱). مب، مر: ما از پیران خود شنیدیم. صفحه: ۴۵

خود حاضر آمد آن جا بیست و شش غزا بود: اول غزای ابواء بود، آنکه غزاه بواط بود، آنکه غزاه العشیره، آنکه غزاه بدر اول، آنکه غزاه بدر بزرگ، آنکه غزاه بنی سلیم، آنکه غزاه السویق، آنکه غزاه ذی أمر، آنکه غزاه احد، آنکه غزاه بحران «۱»، آنکه غزاه حمراء الأسد «۲»، آنکه غزو «۳» بنی النضیر، آنکه غزوه ذات الرقاع، آنکه غزوه بدر بازپسین، آنکه غزوه دومه الجندل، آنکه [غزاه] «۴» خندق، آنکه غزاه بنی قریظه، آنکه غزوه «۵» بنی لحيان، آنکه غزوه بنی قرد، آنکه غزوه بنی المصطلق، آنکه غزاه الحدیبیه، آنکه غزاه خیبر، آنکه فتح مکه، آنکه غزاه حنین [۲۵۸-پ]، آنکه غزاه طائف، آنکه غزاه تبوک. رسول - علیه السّلام - از اینکه غزوات در نه غزات کارزار کرد «۶»: در بدر بزرگ، و آن روز آدینه بود بیست «۷» هفتم ماه رمضان سنه اثنین من الهجره، سال دوم از هجرت. و در احد، و آن در شوال بود سال سه ام «۸» از هجرت، و «۹» خندق و بنی قریظه در شوال بود سال چهارم از هجرت. بنی المصطلق و بنی لحيان در شعبان بود سال پنجم. و خیبر در سال ششم. و فتح مکه در ماه رمضان سال هشتم «۱۰». حنین و طائف در شوال هم سال هشتم «۱۱». و اول غزا که به نفس خود قتال کرد در او «۱۲» بدر بود، و آخر تبوک. اما عدد سرایا، سی و شش سریه بود: سریه عبیده بن الحارث بود در زیر ثتیة المروه، و آن نام آبی است از حجاز. و غزاه حمزه عبد المطلب بود به ساحل دریا، و غزوه «۱۳» سعد ابو وقاص بود به خزّار. از زمین حجاز، و غزاه مرثد بن ابی مرثد بود به -----

----- (۱). همه نسخه‌بدها: نجران. (۲). اساس: غزاه و الأسد، لب: غزاه الأسد، مب، مر: غزاه ذو الأسد، با توجه به آج و چاپ شعرانی تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق: غزاه غزو، مب، مر: غزای. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدها افزوده شد.

(۵). همه نسخه‌بدها بجز دب: غزاه. (۶). دب، آج، لب، فق: کردند، مب، مر: فرمودند. [.....] (۷). وز، آج، لب، فق، مب، مر: و. (۸). مب، مر: سیم. (۹). مب، مر غزو. (۱۰). دب: مکه در هفتم ماه رمضان، آج، لب، فق: مکه در سال هشتم ماه رمضان، مب، مر: مکه در سال هفتم ماه رمضان. (۱۱). دب: در شوال در سال هفتم. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قتال کرد روز. (۱۳). وز غزو، آج، لب، فق: غزاه. صفحه: ۴۶ رجیع، و غزاه منذر بن عمرو بود، و سریه ابو عبیده جراح بود به ذی القصه من طریق العراق، و سریه عمر بن الخطاب بود به زمین بنی عامر، و غزاه علی بن ابی طالب بود به یمن، و غزاه غالب بن عبید الله «۱» بود به کدید، و غزوه «۲» امیر المؤمنین علی بود به زمین فدک، و غزوه «۳» ابن ابی العوجاء السّلمی بود، بنی سلیم او را و اصحابش را همه آن جا بکشتند، و غزاه عکاشه بن محسن بود به غمره، و غزاه ابو سلمه بن عبد الأسد بود به قطن «۴»، نام آبی است بنی أسد را، و غزاه محمّد مسلمه «۵» بود به هوازن، و غزوه بشیر بن سعد بود الی بنی مرّه به فدک، و غزای «۶» دگر هم او را به بعضی زمینهای خیبر، و غزوه «۷» زید بن حارثه به جموم از زمین بنی سلمه، و غزای دگر هم او را بر حسمى «۸»، و غزای دگر هم زید حارثه به طرفی از اطراف عراق، و دیگری هم او را به وادی القری، و دیگر عبد الله رواحه را به خیبر «۹»، و دیگری عبد الله عتیک را هم به خیبر، و دیگری محمّد مسلمه را به کعب بن اشرف، و دیگری عبد الله بن انیس را به بنی هذیل، و دیگری به چاه معونه، و غزوه الامراء «۱۰» جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه به زمین مؤته از شام، و غزاه کعب بن عمیر الغفاری به ذات أطلاق «۱۱» از زمین شام و او را و اصحاب او را آن جا بکشتند، و غزاه عینه بنی العنبر من تمیم، و غزوه «۱۲» غالب بن عبد الله الکلبی به زمین بنی مرّه، و غزاه علی بن ابی طالب به ذات السّیلاسل، و غزوه ابن ابی حدرد الی بطن إضم، و غزوه «۱۳» عبد الرحمن بن عوف الی الغابه، و غزوه ابی عبیده الجراح الی سیف البحر، و دیگری «۱۴» از آن عبد الرحمن بن ----- (۱). کذا: در

اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مب: غزاة ابن عبد الله، مر: ابن عبید الله، سیرت رسول الله: غالب بن عبد الله. (۳-۲). آج، لب، فق: غزاة، مب، مر: غزای. (۴). اساس و همه نسخه‌بدلها: قطر، با توجه به مآخذ خبر تصحیح شد. (۵). مب: محمد بن مسلمه. (۶). دب، آج، لب، فق: غزاة. (۷). آج، لب، فق: غزاة. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به زمین جشمی. [.....]. (۹). اساس، وز، دب، آج، لب، فق: کلمه به صورت «و الخیبر» هم خوانده می‌شود. (۱۰). آج، لب، فق: غزاة الامراء. (۱۱). اساس، وز: اصلاح، با توجه به دب و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۱۲). آج، لب، فق: غزاة. (۱۳). آج، لب، فق: غزاة. (۱۴). مب، مر هم. صفحه: ۴۷ عوف ذکره الثعلبی فی تفسیره بروایه احمد بن حنبل عن عبد الززاق عن معمر بن «۱» عثمان الخزری عن مقسم و هو صاحب الحدیث. قوله: وَ لَقَدْ نَصَرَ رَكْمُ اللّٰهِ بَدْرًا وَ اَنْتُمْ اَذَلَّةٌ، جمع ذلیل کعزیز و أعزّة، و حبیب و أحبّه، و لیب و ألبه، و شما ذلیل بودید «۲»، یعنی شما را عددی و مددی و سازی و آلتی نبود، اما به عدد سیصد و سیزده مرد بودند. شعبه روایت کند عن ابی اسحق عن حارثة بن المضرب، که او گفت از امیر المؤمنین علی شنیدم که او گفت: ما به بدر حاضر آمدیم و در میان ما سواری که اسب داشت نبود الا مقداد أسود، دیگران پا «۳» پیاده بودند یا «۴» هر دو مرد و سه مرد بر شتری بودیم «۵». و آن شب که بر دگر روز کارزار بود «۶»، همه کس بختند مگر رسول خدای - علیه السلام - که او در بن درختی «۷» ایستاده بود نماز می‌کرد تا صبح بر آمد. ابو رافع روایت کرد - مولی «۸» رسول الله - که گفت: روز بدر مشرکان صف کارزار راست کردند، و عتبه بن ربیع و برادرش شبیه و پسرش ولید عتبه بیرون آمدند، و آواز دادند: یا محمد؟ أخرج إلینا أكفءنا من قریش، همسران ما را از قریش پیش ما فرست. سه برنای «۹» انصاری برخاستند و پیش ایشان رفتند، ایشان گفتند: من انتم فانسبوا لنا، [شما کیستی «۱۰»! نسب خود] «۱۱» با ما بگوی «۱۲». ایشان نسب «۱۳» بگفتند، گفتند: ما شما را نشناسیم و نخواهیم، ما همسران «۱۴» خود را خواهیم از قریش و بنی اعمام خود را. -----

(۱). وز، دب، آج، لب، فق: معمر عن. (۲). دب، آج، لب، فق: بودی/ بودید. (۳). وز، دب: ما، آج، لب، فق: یا. (۴). مب، مر: و دیگر یاران بعضی پیاده بودند و بعضی. (۵). مب، مر: بر شتری سوار بودند. (۶). مب، مر: که بامداد آن کارزار خواست بود. (۷). دب: بر بن درخت، مب: درخت خاری، مر: درختی خاربنی. (۸). مب، مر: مولای. [.....]. (۹). مب، مر: جوان. (۱۰). مب، مر: کیستید. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد. (۱۲). دب: نام و نشان خود به ما بگوی، مب، مر: نام و نسب خود به ما باز گوید. (۱۳). مب، مر خود. (۱۴). اساس: سران، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. صفحه: ۴۸ رسول - علیه السلام - حمزه عبد المطلب را و عبیده حارث را و علی بن ابی طالب را گفت: بیرون شوید «۱» به نصرت دین خدای و پیغامبر خدای، و حقی که خدای فرستاد او را به آن، چون ایشان باطل آورده‌اند تا نور خدای بنشانند به آن. ایشان بیرون شدند پوشیده به سلاح «۲». مشرکان گفتند: من أنتم، شما کیستی «۳»! نسب خود بگفتند. ایشان گفتند: اکفاء کرام، همسرانی «۴» کریمانند. و رسول - علیه السلام - گفته بود عبید را که: شبیه تراست و حمزه را که: عتبه تراست، و علی را که: ولید تر است، هر یکی پیش قرن خود [رفتند] «۵». امیر المؤمنین گوید: با ولید بگردیدم، از میان ما دو ضربت رفت «۶»، من ضربت ولید رد کردم، و او ضربت مرا دست چپ در پیش داشت، دستش بیفگندم. آنکه در میانه حدیث گفت: «۷» کأنی أنظر الی و میض «خاتمه فی شماله، گفت: پنداری در تافتن نگین انگشتریش می‌نگرم که در دست چپ داشت. آنکه ضربه دیگرش بزدم و بیفگندم او را. چون سلاح از او باز کردم، اثر خلوق دیدم بر او، دانستم که قریب العهد است به دامادی «۸»، از آنان که ایشان را کشتم بر او رقت آمد مرا. بیامدم حمزه را دیدم با عتبه بر آویخته «۹»، و حمزه او را ضربه‌ای «۱۰» زده بود، سر او در بغل عتبه بود [۲۵۹-]. من آواز دادم که: یا عم؟ سر نگاه دار. حمزه سر از او بجهانید «۱۱»، من ضربه زدم او را و بیفگندم و بکشتم، و با عبیده نیز مشارکت کردم در قتل شبیه. آنکه مرا و حمزه را خلاف افتاد در کشتن عتبه. پیش رسول شدیم، حمزه گفت: من کشتم او را، و من گفتم: من کشتم «۱۲» او را. رسول - علیه السلام - هر دو ----- (۱). دب: بیرون شوی، مب، مر: بیرون روید. (۲). مر: با سلاح. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: کیستید. (۴). دب، آج، فق: همسران. (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و

دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). مب، مر: ضرب ردّ و بدل شد. (۷). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق: مب، مر: الی فص. (۸). مب، مر: دانستم که نو داماد است. [.....] (۹). دب، مب، مر: در آویخته. (۱۰). دب: ضربی، مب، مر: ضربتی. (۱۱). اساس به صورت: «بچهانید» خوانده می‌شود، لب، فق: بجنابید. (۱۲). مب، مر: کشته‌ام. صفحه: ۴۹ جانب مراعات کرد «۱»، گفت: یا علی؟ اگر تو نرفتی به یاری حمزه، حمزه «۲» با او کفایت بودی، و یا حمزه؟ اگر علی تو را یاری ندادی، تو به رنج افتادی. از پیش رسول برگشتیم خشنود. و عیبده حارث را ضربه‌ای «۳» بر عضله ساق آمده بود و خون بسیار رفته از او. او را بر گرفتند، و او رمق داشت، با پیش رسول بردند، او گفت: یا رسول الله؟ عمّت ابو طالب می‌بایست تا حاضر بودی امروز تا بدانستی که ما اولیتیم به آن بیت که او گفت در حق تو در آن قصیده لامی: الم تعلموا أنّ ابننا لا مکذب

لدینا و لا یعیاً «۴» بقول الاباطل کذبتم و بیت الله لا تقتلونه

و لما ناصع «۵» دونه و نقاتل «۶» رسول - علیه السلام - متغیر شد و اثر خشم بر روی او ظاهر شد و گفت: «۷» رحم الله عمی ابا طالب» ، خدای بر عم من ابو طالب رحمت کند، اگر امروز حاضر بودی کم از اینکه نکردی که شما می‌کنید «۸». عیبده بترسید و گفت: یا رسول الله؟ پناه با خدای می‌دهم از خشم خدای و خشم رسول خدای. توبه کردم. رسول - علیه السلام - گفت: مرا بر تو خشم نیست، و لکن تو ندانی که من دوست ندارم که پیش من ذکر ابو طالب کنند الا به خیر. و عیبده به منزلی که آن را صفراء گویند «۹» با پیش خدای شد، و در قتل ایشان هند بنت عتبه اینکه بیتها گفت: ایا «۱۰» عین جودی بدمع سرب

علی خیر خندف «۱۱» لما نسب تداعی له رهطه غدوة

بنو هاشم و بنو المطلب ----- (۱). مب، مر: را رعایت کرد. (۲). وز، مب، مر او را. (۳). مب: ضربتی، مر: ضربی. (۴). کذا: در اساس، دب، مب، وز: یعباً، آج: یعباً، لب، مر: یعا، فق: لعا، سیرت رسول الله (۱/ ۲۵۰) یعنی. (۵). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق: نمانع، مب، مر: نافع. (۶). ضبط بیت در سیرت رسول الله (۱/ ۲۴۸) کذبتم و بیت الله نبزی محمدا || و لما نطاعن دونه و نناضل (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابو طالب. (۸). دب، آج، لب: می کنی / می کنید. (۹). همه نسخه بدلها بجز وز از آن زخم. (۱۰). اساس، وز، دب، لب: فق: مب، مر: یا، با توجه به آج تصحیح شد. [.....] (۱۱). اساس، وز: کلمه به صورت «خندق» هم خوانده می‌شود. صفحه: ۵۰ یدوقونهم حرّ أسیافهم

یعزونه بعد ما قد شجب و اخبار متظاهر است به بلاء امیر المؤمنین علی در اینکه روز، و ابلاء جهد او حتی اتی علی شطر القوم، تا در اخبار هست که: نیمه قوم را او کشت، سی و پنج شجاع معروف را او بتهنایی بکشت چون: عاص وائل سهمی و نوفل بن خویلد و حنظله ابن ابی سفیان و عثمان و مالک ابناء عیبده الله برادران طلحه، و عم طلحه را عمر بن عثمان را، و مسعود بن امیه، و قیس بن الفاکه، و حدیفه بن ابی حدیفه و غیرهم - الی تمام العدد که ذکر ایشان در کتب مغازی مشهور است و اسماء ایشان مثبت، بیرون از آن که مشارکت کرد با دیگران. و نوفل بن خویلد آن بود که پیش «۱» هجرت در مکه ابو بکر را و طلحه را به یک رسن در هم بست، و یک روز تا به شب ایشان را عذاب کرد تا شفاعت کردند قومی و او رها کرد ایشان را. راوی خبر گوید که: چون رسول - علیه السلام - بشنید که او حاضر است به بدر، دست برداشت و گفت: اللهم اکفنی نوفلاً، بار خدایا کار نوفل مرا کفایت کن، و کان أشد الناس عدواً لرسول الله، و از او دشمنتر رسول را نبود. معمر روایت کند از زهری که امیر المؤمنین علی گفت: نوفل را دیدم

در کارزارگاه متحیر مانده چون کسی که راه از پیش و پس نداند، به جانب او تاختم و ضربه‌ای زدم او را در سرش بماند و کاری نکرد، برکشیدم از آن جا و در عش مشمر بود و ساقش گشاده بزدم» (۲) هر دو پایش بیفگندم، بیفتاد بکشتمش. چون کارزار به یک سو شد، رسول - علیه السلام - گفت: من له علم بنوفل، کیست که حال نوفل داند! من گفتم: یا رسول الله انا قتلته، منش کشتم. رسول - علیه السلام - تکبیر کرد و گفت: الحمد لله الذی أجاب دعوتی فیه، اسپاس» (۳) خدای را که دعای من در او اجابت کرد. ابو بکر الهذلی روایت کرد از زهری عن صالح بن کیسان که: یک روز سعید بن العاص و عثمان بن عفان در مسجد رسول آمدند در عهد عمر خطّاب» (۴). اما عثمان به جایگاهی که لایق او بود بنشست، اما سعید بن العاص به جانبی رفت دورتر و -----

(۱). دب، فق، مب، مر از. (۲). وز، دب، آج، لب، فق: بودم. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شکر و اسپاس. (۴). مب، مر: عمر بن الخطّاب. صفحه: ۵۱ بنشست، عمر او را گفت: چرا کرانه می‌گیری! می‌پنداری که پدرت را من کشتم روز بدر! و الله که خواست می که من کشته بودمی او را، و لکن روز بدر او را دیدم که می‌آمد کالتور، مانند گاو - و از خشم کف از دهن می‌انداخت. از او عدول کردم، او قصد من کرد و مرا گفت: الی این یابن الخطّاب، کجا می‌روی ای پسر خطّاب! علی از پس پشت او درآمد و او را تیغی زد و بیفگند، آنگه تمام بکشت او را، و علی حاضر بود، گفت: «۱» اللهم عفوا و غفرا ذهب الشرك بما فیه»، چرا مردمان را احوال گذشته یاد می‌دهی! سعید بن العاص گفت: و الله که من بخواستمی» (۲) که کشنده پدرم جز پسر عمش بودی - علی بن ابی طالب - که او کفوی کریم است. عروه بن الزبیر گفت از امیر المؤمنین که: روز بدر طعیمه بن عدی بن نوفل از پیش من بر افتاده [۲۵۹-پ] بود» (۳) به نیزه از پشت اسپس بیفگندم» (۴) چنان که برخواست» (۵)، و گفت: «۶» و الله لا تخاصمنا فی الله بعد هذا، به خدا که پس از اینکه با ما در حق خدای خصومت نکنی، و در باب قتال امیر المؤمنین و کشتن او مشرکان را، و بذل جهد کردن او و تحریض» (۷) مشرکان بر او» (۸)، اسید بن ایاس گفت: فی کل مجمع غایه اخزا کم

جذع أبر علی المذاکی القرح لله در کم الما تنکروا

قد ینکر الحرّ الکریم و یتحیی هذا ابن فاطمه الذی افناکم

ذبحا و قتله قعصه لم تذبح اعطوه خرجا و اتقوا بضریه

فعل الذلیل و بیعه لم تریح این الکهول و این کل دعامه

فی المعضلات و این زین الابطح أفناهم قعصا و ضربا یفتری

بالسیف یعمل حدّه لم یصفح اینکه طرفی است از اینکه قصه بر سبیل اختصار چنان که شرط رفته است و شرح و سیاقه آن در کتب مغازی مشروح باشد. فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ، از خدای بترسید» (۹) تا شاکر باشید» (۱۰)، و ثواب شما -----

(۱). دب ای عمر، آج، لب، فق، مب، مر یا عمر. (۲). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلها: نخواستمی. (۶) - (۳). وز و. (۴). دب، آج، لب، فق: فگندم. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برخواست. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تحریض. (۸). مب، مر چنان که. (۹). آج، لب، فق: بترسی / بترسید. (۱۰). آج، لب، فق: باشی / باشید. [.....] صفحه: ۵۲ ثواب شاکران بود. إذ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ، یاد کن ای محمد چون می‌گفتی مؤمنان را: أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُبَدِّلَكُمْ، کفایت نیست شما را که خدای مدد می‌کند

شما را به سه هزار فرشته! (۱) مفسران خلاف کردند که اینکه که بود و چگونه بود (۲). قتاده گفت: روز بدر بود (۳)، خدای تعالی مسلمانان را مدد فرستاد (۴) به هزار فرشته نخست بار، حیث قال: فَاسْتَجَابَ لَكُمْ (۵) بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ، آنکه ایشان را پنج هزار کرد، حیث قال: بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ، و پنج هزار مشروط بود و (۸) به صبر و تقوی، مؤمنان صبر و تقوی به جای آوردند، خدای تعالی اینکه مدد پنج هزار بفرستاد، اینکه قول قتاده است. حسن بصری گفت: اینکه پنج هزار همیشه یار مؤمنانند تا به روز قیامت. عبد الله عباس و مجاهد گفتند: فرشتگان کارزار نکردند بر زمین الا روز بدر، در دگر کارزارها حاضر آمدند و قتال نکردند، انما (۹) عدد و مدد بودند. عمیر بن اسحق گوید: روز احد چون مردم بهزیمت برفتند، سعد بن مالک (۱۰) پیش رفته بود و تیر می انداخت تا تیر برسد (۱۱). برنایی (۱۲) از کناری برآمد (۱۳) و تیرها جمع [می] (۱۴) کرد و پیش او می انداخت و می گفت: إرم یا أبا اسحاق، إرم أبا (۱۵) اسحاق ای بو اسحاق (۱۶) بینداز. چون کارزار تمام شد ما پرسیدیم از او (۱۷)، کس او را شناخت، ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: که خدای تعالی مسلمانان را مدد می فرستاد به هزار فرشته نخست بار. (۲). آج، لب، فق: خلاف کرده اند که از اینکه چگونه بود و که بود، مب، مر: خلاف کردند که اینکه چگونه بود. (۳). آج، لب، فق، مب، مر که. (۴). آج، لب، فق: خدای تعالی گفت مسلمانان را مدد می فرستم. (۵-۶). سوره انفال (۸) آیه ۹. (۷). آج، لب، فق، مب، مر به. (۸). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۹). مب، مر: لیکن. (۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۱۷۶): سعید بن مالک. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: تا تیر تمام شد، وز در حاشیه با خطی دیگر افزوده: یعنی آخر شد و دیگر نماند. (۱۲). مب، مر: جوانی. (۱۳). مب، مر: درآمد. (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۵). آج، لب: یا ابا اسحق، مر: یا با اسحق. [.....] (۱۶). آج، لب، فق، مب: یا ابا اسحق. (۱۷). مب، مر: از حال آن جوان هیچ. صفحه: ۵۳ بدانستیم که (۱) فرشته بود. شعبی گفت: روز بدر کرز بن جابر النجاری خواست تا با لشکری به مدد مشرکان آید. رسول - علیه السلام - بشنید، سخت آمد او را. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، کفایت نباشد شما را که اگر او بیاید به مدد مشرکان، من شما را مدد فرستم از فرشتگان به سه هزار فرشته. او نیامد، و خدای تعالی آن مدد نفرستاد. و انما همان (۲) بود که اول هزار (۳) فرستاده بود. و بعضی دگر (۴) مفسران گفتند (۵): خدای تعالی وعده داد که اگر صبر کنند و از محارم اجتناب کنند، خدای تعالی مدد فرستد ایشان را در دگر کارزارها به فرشتگان، نکردند و خدای تعالی نفرستاد، و اگر فرستاده بودی در احد آن وهن (۶) نیفتادی. در احزاب شرط به جای آوردند، خدای تعالی مدد فرستاد، چنان که گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا (۷) ...، یعنی الملائكة، برای آن که آن لشکر که ما از (۸) ایشان را نبینیم که مدد مسلمانان کنند جز فرشتگان نباشند. و عبد الله بن ابی أوفی گفت: نیز در حصار بنی قریظه ما را مدد فرشتگان فرستادند، و آن چنان بود که ما چند روز حصار می دادیم (۹) گشاده نشد، برگشتیم تا برویم و رسول - علیه السلام - پاره ای غسل (۱۰) بخواست و بر سر نهاد و سر می شست، جبرئیل آمد و گفت: یا رسول الله؟ سلاح بنهادی و باز گشتی، و فرشتگان سلاح نهادند هنوز! رسول - علیه السلام - خرقه (۱۱) بخواست و در سر بست و آن غسل (۱۲) بر سر نهاد (۱۳) و سر ناشسته سلاح در پوشید و منادی ندا کرد، و لشکر سلاح بر گرفتند و رفتند ----- (۱). مب، مر او. (۲). اساس، وز، آج، لب، فق: هم آن، مب، مر: همچنان. (۳). آج، لب، فق، مب، مر فرشته. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: دیگر از. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: گویند. (۶). مب، مر: آن هزیمت و سستی. (۷). سوره احزاب (۳۳) آیه ۹. (۸). همه نسخه بدلها: ندارد. (۹). مب: چند روز بر در حصار جنگ می انداختیم، مر: چند روز بر در حصار جنگ می کردیم. (۱۰-۱۲). آج: گل. (۱۱). وز: خرقه ای. (۱۳). آج، لب، فق، مر: نهاد. [.....] صفحه: ۵۴ با آنکه رنجور و خسته بودند از نشاط مدد فرشتگان تا به بر حصن آمدند (۱)، و خدای تعالی سه هزار فرشته را فرستاد و عن قریب فتح برآمد. بعضی دگر گفتند: وعده پنج هزار روز احد بود به شرط صبر و تقوی، چون به شرط وفا نکردند خدای تعالی مدد نکرد، و آن وهن بیفتاد (۲)،

اینکه قول عکرمه و ضحاک است. بعضی دگر گفتند: اینکه روز احد بود. چون ابو سفیان خواست که رجعت کند و باز آید، و می گفت: تا مدینه نستانم نروم. و رسول - علیه السلام - مستشعر می بود، از آن امیر المؤمنین را فرستاد و گفت: برو و بنگر تا «۳» ابو سفیان و مشرکان چه می کنند؟ اگر بر اسپان نشستند و شتران پیش کرده، آهنگ مدینه دارند. و اگر بر شتر نشسته‌اند و اسپان بر قود گرفته «۴» آهنگ [۲۶۰-ر] مکه دارند. و آنچه بینی کس را مگو تا مرا گویی «۵». امیر المؤمنین گفت: من بیامدم «۶»، ایشان را دیدم بر شتران نشسته و اسپان بر قود گرفته «۷»، دانستم که عزم مکه دارند. شادمانه «۸» شدم، باز آمدم و رسول را خبر دادم، و ما نیز با مدینه رفتیم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: *أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ*، نه بس است شما را که خدای تعالی کفایت کرد شما را بازگشتن مشرکان از شما! و ایشان را از شما برگردانید. و در اینکه وجه ضعفی هست برای آن که خلاف ظاهر است. *أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ*، مفصل گفت: فرق از میان «مد» و «آمد» آن است که هر چه بر سیل معونت و نصرت باشد، آن جا «امده» گویند، و آنچه بر سیل زیاد باشد آن جا «مد» گویند، بیانه قوله تعالی: *وَالْبَحْرُ يُمِدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ* «۹»... و بعضی دگر گفتند: فرق آن است که «امد» در خیر مستعمل باشد و «مد» در شر، الا تری الی قوله: *وَأَمَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ «۱۰»*... و قوله: *أَنَّمَا نُمِدُّكُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ «۱۱»*. و ----- (۱). مب، مر: تا به در حصار رسیدند. (۲). مب، مر: آن هزیمت واقع شد. (۳). مر: که. (۴). آج، فق: اسپان پیش دارند، مب، مر: اسپان پیش کرده. (۵). مب، مر: با کس مگوی تا پیش من آیی. (۶). مب و. (۷). مب، مر: و عنان اسپان به دست گرفته. (۸). لب: شادمان، مب، مر: شادان. (۹). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۷. (۱۰). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶. (۱۱). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۵۵. صفحه ۵۵: در شر گفت: *وَيَمِدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ «۱»*، و قوله: *وَنَمِدُّ لَهُ مِنْ الْعَذَابِ مَدًّا «۲»*. و قولی دیگر آن است که: هر دو لغت است به معنی واحد. *بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ*، از سه تا ده معدود مجموع باشد و مجرور به اضافه، و از یازده تا نود و نه موحد باشد و منصوب بر تمیز، و از صد تا هزار و بالای آن موحد و مجرور باشد به اضافه. و «من» تبیین راست. *إِبْنِ عَامِرٍ وَحَسَنٍ وَمِجَاهِدٍ وَطَلْحَةَ بْنِ مِصْرَفٍ* و عمرو بن میمون خوانند: «منزلین»، بتشدید علی تکثیر الفعل، بیانه قوله: *وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ «۳»*. و ابو حیاة خواند: «منزلین» بکسر «زا» و تخفیف، یعنی منزلین النصر علی المؤمنین، و باقی قراء خوانند: «منزلین» چنان که مفعول باشد من الانزال، بیانه قوله: *وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا «۴»*... و قوله: *لَوْ لَا أَنْزَلْنَا عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ «۵»* و «انزال» و «تنزیل» نقل چیز «۶» باشد من علو الی سفلی، از جهت علو به سفلی، آنچه از بالا- فرود آرد «۷» انزال گویند کانزال المطر، و انزال آب مرد برای آن است که: *يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ «۸»*، هم از بالا فرود می آید. بلی *إِنْ تَصْبِرُوا*، آنگه گفت: اگر صبر کنی «۹» بر جهاد و متابعت فرمان خدای و فرمان رسول - علیه السلام - کنی «۱۰»، نیز شما را مدد فرستد به پنج هزار گفتند آن که «۱۱»: *أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ*، روز بدر بود، و اینکه وعده مشروط به صبر و تقوی، که اگر بر اوامر خدای صبر کنی «۱۲» و از معاصی اتقا و اجتناب کنی «۱۳» روز احد بود، شرط به جای نیاوردند، خدای تعالی نفرستاد- چنان که گفته شد. و قوله: *وَيَأْتُوَكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا*، در او دو قول گفتند: یکی آن که من سرعتهم و «۱۴» وجههم و جهتهم الی قصدوا الیها، اگر چه «۱۵» بر فور و تعجیل با شما گردند، یعنی ----- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۵. (۲). سوره مریم (۱۹) آیه ۷۹. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۱۱. [.....]. (۴). سوره توبه (۹) آیه ۲۶. (۵). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۱. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی. (۷). دب: فرود آید، آج، لب، فق: فرود می آید. (۸). سوره طارق (۸۶) آیه ۷. (۹-۱۰-۱۲-۱۳). (۹). مب، مر: کنید. (۱۱). دب، مب، مر: ندارد. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: من. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اگر چنان که. صفحه ۵۶: ابو سفیان در عزم کثرت و رجعت چنان که رفت چون باز نیامد، خدای نفرستاد. و قولی دیگر آن است که: *مِنْ فَوْرِهِمْ*، من غضبهم، از سر خشم به شما آیند. و اصل هر دو یکی است من فارت القدر اذا غلت. و مستعجل چو «۱» تیز باشد، او را فورتی باشد، و نیز آن کس که خشمگین باشد او را فورتی و جوششی باشد. پس هر دو مجاز است و از روی وضع و اصل کلمه در «۲» جوشش دیگ است، و دگر از آن جا استعاره کردند چنان که شاعر گفت: *تفور علينا قدرهم فنديمها*

و نفثاها عنهم اذا حميها غلا الا آن است که به قرینه «هذا» حمل کردن بر سرعت و استعجال و وجه و رفتن اولیتر است، عرب گوید: رجعت من وجهی هذا و من وقتی هذا و ساعتی هذه، و لا یقال: من غضبی، پس اولیتر است قول اول که: وَ يَأْتُوَكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا، اى من جهتهم هذه مسرعین، اگر ایشان هم از اینکه جا و هم اینکه ساعت باز گردند دل مشغول «۳» مدارید که من شما را مدد فرستم «۴» پنج هزار فرشته. اگر گویند: یک جا «۵» سه هزار گفت، و یک جا «۶» پنج هزار، نه مناقضه باشد! جواب معتمد آن است که گوئیم: بر اینکه وجه که شرح دادیم اینکه سؤال لازم نیست، جواب دیگر آن است بر قول قتاده که: اول هزار بودند، و آنکه سه هزار، و آنکه پنج «۷»، هم مناقضه زایل باشد. و آنان که گفتند: مدد پنج هزار بود، مختلف شدند. حسن بصری گفت: جمله پنج هزار بودند، اول هزار پس دو دیگر تا سه شدند، پس دو دیگر تا پنج شدند. و گروهی دیگر گفتند: هشت هزار بود، اول سه هزار، و آنکه پنج هزار دیگر مضاف با آن. مَسْمُومِينَ، اى معلّمین، علامت بر کرده من السّیماء و السّیمیاء، و هما العلامه، ----- (۱). همه نسخه‌بدلها: چون. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۳). اساس اولیتر، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها زاید می‌نماید. (۴). دب، آج، لب، فق به. (۵). دب، آج، لب، فق: یک جای، مب، مر: به یک جای. [.....] (۶). آج، لب، فق: یک جای. (۷). کذا: در اساس و همه نسخه‌بدلها، چاپ شعرانی (۱۷۹/۳): پنج هزار. صفحه: ۵۷ و قال الشاعر: مَسْمُومِينَ بِسَيِّمَاتِ النَّارِ أَنْفُسَهُمْ

لا مهتدين و لا فيها براضينا ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم و یعقوب خواندند بکسر «الواو»، بر آن که فاعل ایشان باشند، یعنی آنها سوّموا أنفسهم و خیولهم بعلامات، ایشان علامتی بر خود کرده بودند. و باقی قراء خواندند: «مسومین» اى معلّمین، برای آن که ایشان مفعول باشند. و قراءت اول اختیار ابو حاتم است، و دوم اختیار ابو عبیده. خلاف کردند در علامت ایشان که چه بود: عمیر بن اسحق روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او صحابه را گفت روز بدر که: خود را علامت «۱» بر کنی که فرشتگان علامت کردند خود را به پاره‌ای پشم «۲» سفید که بر بالای ترک و کلاه نهاده‌اند. ضحاک و قتاده گفتند پاره‌ای پشم «۳» رنگین در پیشانی اسپان و دنبال اسپان بسته بودند. مجاهد گفت: علامت ایشان آن بود که دنبال اسپان و برشهای ایشان بریده بودند. ربیع گفت: علامت آن بود [۲۶۰-پ] که بر اسپان ابلق بودند، و علی بن ابی طالب و عبد الله عباس گفتند: دستارهای سپید داشتند دنبال دراز به میان کتف فرو گذاشته. عبد الله زبیر گفت: عمامه‌های زرد داشتند. زبیر بن المنذر گفت عن جدّه ابی اسید - و او بدری بود - و مکفوف «۴» شده بود - گفت: اگر مرا چشم درست بودی، من شما را آن جا بردمی و آن شعب که فرشتگان از او بیرون آمدند با شما نمودمی، که پنداری در ایشان می‌نگرم که می‌آمدند با عمامه‌های زرد دنبال دراز فرو گذاشته. عکرمه گفت: بر ایشان سیمای قتال و کارزار بود. سدّی گفت: سیمای مؤمنان بود. قوله: وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنُّ هَايَ ضَمِير راجع است با مدد یا با وعده مدد خدای تعالی گفت: نکرد خدای تعالی آن مدد را و آن وعده دوم «۵» که داد به مدد اِلَّا تا شما را که به مؤمنانید بشارتی باشد و دلهای شما ساکن شود و جزعی و ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: علامتی.

(۲). دب: بریشم، مب، مر: ابریشم. (۳). دب، آج، لب، فق: بریشم، مب، مر: ابریشم. (۴). اساس: مکشوف، که با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۵). مب: دویم. صفحه: ۵۸ فزعی نبود شما را از قلت خود و کثرت دشمن. وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، «ما» نفی است، و نصرت نیست اِلَّا از جهت خدای عزیز حکیم، تا از عدد و مدد فرشته نبینی چه از خدای بینی - جل جلاله، که او عزیز است و غالب و کس او را غالب نیست، و حکیم است به حکمت و مصلحت، نصرت کند گاه به حجّت و گاه به مدد فرشتگان و گاه به غلبه و ظفر. لِيَقْطَعَ طَرَفًا، «لام» متعلّق است بقوله تعالی: وَ لَقَدْ نَصَّيْكُمْ اللَّهُ بِيَدْرِ، و خدای تعالی شما را به بدر نصرت کرد تا ببرد طرفی از کافران «۱» که دشمنان شما اند، یعنی گروهی را هلاک کند از ایشان، و اینکه «قطع» عبارت است از هلاک، نظیره قوله:

فَقَطِّعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا» (۲). سَدَى گفت: معنی آن است تا رکنی از ارکان شرک بیران کند» (۳) به قتل و آسرتا روز بدر چهل کس را از معروفان مشرکان بکشتند، و چهل را اسیر گرفتند. اَوْ يَكْتَبْتَهُمْ، یا به روی درآرد ایشان را، و اینکه عبارت باشد از مذلت و قهر و غلبه بر ایشان. کلبی گفت: مراد از «کبت» هزم است، تا ایشان را منهزم کند. پس قطع قتل باشد، و کبت، آسرتا - چنان که رفت. مؤرَّج گفت: اُی یحزَنهم، تا ایشان را محزون و درم کند. نصر بن شَمیل گفت: یغیظهم، به خشم آرد ایشان را. مَبْرَد گفت: ظفر دهد بر ایشان، سَدَى گفت: لعنت کند بر ایشان. ابو عبیده گفت: هلاک کند ایشان را، بعضی اهل لغت گفتند: اصل یکتبتم یکبدهم، و «تا» مبدل است از «دال» لقرب مخرجهما» (۴)، و به معنی آن که: یصیبهم فی اکبادهم، تا جگر ایشان را برنجانند به حزن و عداوت و خشم و بسوزانند، و عرب دشمن را وصف کند به سواد الکبد، كما قال الأعشى: فما احشمت من اتیان قوم

هم الاعداء و الاكباد سود همانا آن خواست که جگر به عداوت» (۵) سوخته شود سیاه گردد، و «دال» (۶) -----
 ----- (۱). مب، مر را. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۴۵. (۳). مب، مر: ویران کند. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مخرجهما. (۵). اساس: عداوت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، لب، فق، مب، مر متقارب. صفحه: ۵۹ و «تا» متعاقب باشند، يقال: هرد الثوب و هرته اذا خرَّقه فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ، بر گردند نومید از آنچه امید داشته باشند از ظفر و فتح و فوز به غنیمت و مانند اینکه. لیس لک من الأمر شیء - الآية. در سبب نزول آیت خلاف کردند. عبد الله مسعود گفت: سبب آن بود که رسول - علیه السلام - [خواست] «۱» تا دعا کند بر آنان که روز احد به هزیمت بشدند از جمله اصحاب او - و آن بیشتر صحابه بودند - خدای تعالی گفت: من توبه ایشان پذیرفتم» (۲)، کار ایشان به تو نیست به من است، تا توبه ایشان قبول کنم یا عذاب کنم ایشان را که ظلم کردند. عکرمه و مقسم گفتند: مردی از هذیل نام او عبد الله بن قمیثه روز احد روی رسول - علیه السلام «۳» - خون آلود کرد. رسول - علیه السلام - بر او دعا کرد، خدای تعالی تیزی را بر او مسلط کرد تا او را به سرو «۴» بکشت، و «۵» عتبه ابو وقاص «۶» سنگی بر سر رسول زد و سنگی دیگر یزد و «۷» دندان رسول بشکست، و رسول بر او دعا کرد، گفت: بار خدایا؟ سال بر مگردان بر او تا بمیرد کافر. سال برنگشت که او بر کفر بمرد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. ربیع و کلبی گفتند: رسول - علیه السلام - همّت کرد «۸» که بر کافران دعا کند روز احد، خدای تعالی گفت: توقّف کن، و آیت فرستاد برای آن که دانست که از ایشان باشند جماعتی که ایمان آرند. انس مالک روایت کند که: روز احد رسول را - علیه السلام - شجّه بر سر آمد بر ابروش و سنگی بر رویش آمد و دندانش شکسته شد. رسول - علیه السلام - با کناره شد و آبی بخواست و روی می شست و می گفت: کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبيهم بالدم، چگونه فلاح یابند گروهی که روی پیغمبرشان به خون برزند «۹»، و او ایشان را -----
 ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۲). آج، لب، فق، مب، مر: پذیرفتم. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به شاخ. (۴). مب، مر: گویند. (۶). مب، مر: عتبه بن ابی وقاص. (۷). مب، مر: زد و دو، فق: بر دو. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: کردی. (۹). کذا: در اساس، وز، دب، لب، آج، برکشند، مب، مر: پیغمبر خود را خون آلود کنند. صفحه: ۶۰ با خدای خواند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و شعبی و محمد بن اسحق بن یسار گفتند: روز احد چون کارزار منقرض شد، جماعتی مشرکان بر بالای شدند. رسول - علیه السلام - گفت: برانی «۱» اینان را [از] «۲» اینکه جا. ایشان را براندند، و رسول - علیه السلام - بر آن بالا شد و بنگرید، هند را دید و جماعتی زنان با او، مر کشتگان مسلمانان را مثله می کردند گوش و بینی و انگشتان و مذاکیر می بریدند و با رشته می کردند «۳». و هند - علیها اللعنه «۴» - شکم حمزه بشکافته بود و جگر او بگرفته و در دهن نهاده خواست تا بخاید «۵»، خدای تعالی تمکین نکرد و در دهن او سنگی شد. آن ملعونه بر بالای شد و به آواز بلند اینکه بیتها می خواند: نحن جزیناکم بیوم بدر

و الحرب بعد الحرب ذات السَّعر (۶) ما كان عن عتبة لي من صبر

أبي و عمي و أخي و بكري شفیت نفسي و قضیت نذري

و سَكَن القَتلى غليل صدرى عبد الله بن جحش پیش از کارزار احد گفت: بار خدایا؟! [۲۶۱- ر] اگر فردا ما را ملاقات به اینکه کافران شود، من می‌خواهم تا شکم بشکافند و گوش و بینی (۷) ببرند تا روز قیامت با پیش تو آییم، تو گویی: اینکه معامله با تو چرا کردند! من گویم: برای تو، چون کارزار برفت همچنان کردند. یکی از جمله صحابه که اینکه سخن شنیده بود از او، گفت: اما اینکه مرد آنچه خواست [در دنیا بدادند او را، و آنچه خواست] (۸) در قیامت هم بدهند. چون رسول- علیه السلام- آن دید که با حمزه و صحابه کرده بودند از مثله، گفت: اگر ما را بر اینان دست بود مکافات اینکه باز کنیم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. --- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: برانید. (۸-۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدها افزوده شد. (۳). مب، مر: و با ریسمانی می‌کشیدند. (۴). مب، مر: هند ملعونه. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا بخورد. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه‌بدها، سیرت رسول الله (۲/۶۷۷): ذات سحر. [.....] (۷). مب، مر: ۶۱ عطا گفت و عبد الله عمر که: رسول- علیه السلام- چهل بامداد جماعتی را از ملوک کنده لعنت کرد، و ابو سفیان را و حارث بن هشام را و صفوان بن امیه را، پس اینکه آیت آمد، و آیت اگر چه به لفظ عموم است، مراد خصوص است، یعنی لیس لک من امر (۱) هؤلاء شیء. و گفته‌اند: «لام» به معنی «الی» است، و اینکه دو حرف متعاقب باشند در چند فعلها، يقال: دعوته لكذا و الی كذا، و هدیته لكذا و الی كذا، قال الله تعالی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا (۲) ...، و قال تعالی: سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ (۳) ...، و اگر بر ظاهر حمل کنند اولیتر باشد برای آن که معنی آن است که: تو را از اینکه کار چیزی نیست، یعنی لا تملكه و لا يختص بك و لا يتعلق بك، و چون «الی» گویی، معنی آن باشد (۴): کار اینان با تو مفوض و موکول نیست، و هر دو معنی یکی است و از ظاهر عدول نکردن اولی تر باشد. أو يُتوب عَلَيْهِمْ أو يُعَذَّبُهُمْ، یا توبه اینان بپذیرد یا عقاب کند اینان را. اگر توبه بپذیرد فضل کرده باشد، و اگر عذاب (۵) کند عدل کرده باشد. و قرینه مخصیص اینکه است که در آیت گفت، یعنی از باب قبول توبه یا عذاب کردن اینان به تو تعلق ندارد. و در نصب او دو وجه گفتند: یکی آن که معطوف است علی قوله: لِيُقَطَّعَ ظَرْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أو يَكْتَبُهُمْ، أو يُتوب عَلَيْهِمْ أو يُعَذَّبُهُمْ، [و وجهی دیگر آن است (۶): «او» به معنی «الآن» باشد، كقولهم: لألزمك أو تعطيني حقِّي، و قول امرؤ القيس:

حاول ملكا او نموت فنعذرا المعنى: أَلَا ان يتوب عليهم او يعذبهم] (۷) ابو حاتم گفت: نصب او به اضمار «ان» است، و التقدير: لیس لك من الامر شیء أو من ان يتوب عليهم (۸)، آنکه --- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: من الامر. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۴۳. (۳). سوره آل عمران (۳) ۱۹۳. (۴). مب، مر که. (۵). مب، مر: عقاب. (۶). آج، لب، فق، مب، مر که. (۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدها افزوده شد. (۸). دب، آج، لب، مب، مر المعنى أَلَا ان يتوب عليهم او يعذبهم او من ان يعذبهم. صفحه ۶۲ «أن» بر جای بدل امر باشد و در محل مصدر افتاده بود، المعنى: لیس لك من امرهم شیء من قبول توبتهم، او من عذابهم، و اینکه وجه از هر دو قریبتر است، و اینکه قول ابو حاتم است، و آن دو قول اختیار فرآء. آنکه حق تعالی بیان کرد که: چرا تو را هیچ نیست از کار اینان! گفت (۱): برای آن که ملک آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین است همه خدای راست، هر کسی مالک آن قدر باشند (۲) که او را تملیک کند. چون همه او راست، آن را که خواهد بیمارزد، و آن را که خواهد عذاب کند، و آن را که بیمارزد به رحمت بیمارزد، و آن را که عذاب کند باستحقاق (۳) کند که او آمرزنده و بخشاینده است. قوله تعالی:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۰ تا ۱۴۰]

[اشاره]

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۳۰) وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۱۳۱) وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۳۲) وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴) وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵) أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعَمَ أَجْرٍ الْعَامِلِينَ (۱۳۶) قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ (۱۳۷) هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۸) وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاؤُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰) (۴)

[ترجمه]

ای آنان که گرویده‌اید «۵» مخورید «۶» زیادت حرام بارها دوباره کرده «۷»، و بترسید «۸» از خدای تا همانا فلاح یابید «۹». و بترسید «۱۰» از آن آتش که نهاده‌اند «۱۱» کافران را. و فرمان برید خدای را و پیغامبر «۱۲» را تا همانا بر شما رحمت کنند. و بشتابید «۱۳» به آمرزش از خدایتان و بهشتی که پهنای آن آسمان و زمین بود

(۱). چاپ شعرانی (۱۸۳/۳) و لله ما فی السماوات و ما فی الأرض... را (۲). مب، مر: باشد. (۳). مب، مر عذاب. (۴). وز، دب: الربا. (۵). دب: گرویده‌ای / گرویده‌اید. [.....] (۶). دب: مخوری / مخورید. (۷). آج، لب، فق: حال آن که افزونیا بود فزون گردانیده. (۸). دب: بترسی / بترسید. (۹). دب: فلاح یابی / فلاح یابید، آج، لب، فق: تا مگر شما رستگاری یابید. (۱۰). دب: و بترسی / و بترسید. (۱۱). آج، لب، فق: که ساخته گردانیده است. (۱۲). آج، لب، فق: پیغامبر فرستاده. (۱۳). دب: و بشتابی / بشتابید. صفحه: ۶۳ که نهاده‌اند «۱» برای پرهیزگاران. آنانی که هزینه کنند «۲» در توانگری و درویشی و فرو برندگان خشم «۳» و عفو کنندگان از مردمان، و خدای دوست دارد نیکوکاران را. و آنان که چون بکنند زشتی یا بیداد کنند بر خود، یاد کنند خدای را و آمرزش خواهند برای گناهشان، و کیست که بیامزد گناهان مگر خدای و مقام نکنند بر آنچه کرده باشند، و «۴» ایشان دانند. ایشان پاداش شان «۵» آمرزش بود از خدایشان و بهشتهایی «۶» که می‌رود در «۷» زیر آن جویها، همیشه باشند در آن «۸» و نیک مزد بود اینکه کنندگان را «۹». [۲۶۱-پ] بگذشت از پیش شما سنتها بروید «۱۰» در زمین بنگرید «۱۱» که چگونه بود عاقبت «۱۲» به دروغ دارندگان. «۱۳» اینکه بیانی است «۱۴» مردمان را و ----- (۱). وز، دب: بجارده‌اند. (۲). آج، لب، فق: نفقه می‌کنند. (۳). آج، لب، فق: فرو خورندگان خشم. (۴). آج، لب، فق: حال آن که. (۵). وز، دب: پاداششان، آج، لب، فق: پاداش ایشان. (۶). آج، لب، فق: و بستانهایی. [.....] (۷). وز، دب: از. (۸). وز، دب: آن جا. (۹). آج، لب، فق: و نیکامزد کار کنندگان. (۱۰). دب: بروی / بروید، آج، لب: بر شوید، لب، فق: پس بروید. (۱۱). دب: بنگری / بنگرید. (۱۲). آج، لب، فق: انجام کار. (۱۳). اساس، وز، دب، آج، لب، مب: موعظه، نیز چاپ شعرانی (۱۸۴/۳)، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۱۴). آج، لب، فق: اینکه قرآن هویدا شدنی برای. صفحه: ۶۴ لطفی «۱» و پندی پرهیزگاران «۲» را. و اندوهگین «۳» باشید «۴» و شما بلندتر باشید «۵» اگر ایمان آوردید «۶». اگر برسد شما را رنجی «۷» پس رسید «۸» ایشان را جراحی مانند آن، و اینکه روزگار می‌گردانیم میان مردمان و تا بدانند خدای آنان را که بگرویدند و بگیرد از شما گواهان «۹»، و خدای دوست ندارد بیدادکاران را.

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا - «۱۰» الاية، وجه اتصال آیت به آیت متقدم آن است که: قدیم - جل - جلاله - چون ذکر عذاب کرد و آن که او را هست که آن را [که] «۱۱» مستحق بود عذاب کند یا عفو کند، از آن وجوه و افعال که بر آن مستحق عذاب شوند «۱۲» یکی بگفت، و آن «ربا» ست، و آن آن است که «۱۳»: در جاهلیت دادند و بر دست داشتند. عطا و مجاهد گفتند «۱۴»: در جاهلیت مردی را بر کسی دینی بود «۱۵» مؤجل، وقت حلول اجل در آمدی مطالبت کردی. مرد گفتی: در اجل بیفزای تا در مال بیفزایم، خدای تعالی اینکه حرام کرد و نهی کرد از او و گفت: لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا. و بیان کردیم که: اصل او در لغت و شرع زیادت بود. و از وجوهی که گفته‌اند در تحریم ربا، معتمد آن است که مصلحت دینی به او «۱۶» تعلق دارد، که خدای تعالی ----- (۱). آج، لب، فق: و راهنمونی. (۲). دب، آج، لب: بر پرهیزگاران. (۳). آج، لب، فق: اندوهگن. (۴). مب: مباحی / مباحید، آج، لب، فق: مشوید. (۵). دب: باشی / باشید، آج، فق: غالبترانید. (۶). آج، لب، فق: اگر هستید باور دارندگان. [.....] (۷). وز، دب: جراحی، آج، لب، فق: خستگی. (۸). وز، دب: برسید. (۹). دب: گویان. (۱۰). اساس، وز، دب، آج، لب: الربا. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد. (۱۲). اساس: شدند، با توجه به وز تصحیح شد. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ریاست که. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر اگر. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مب: بودی. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بدو. صفحه: ۶۵ داند که صلاح چیست در آن، و ما را به آن طریق نیست. و وجوهی بر سبیل تقریب گفتند، یکی آن که: تا فرق باشد «۱» میان بیع و ربا، وجهی دگر آن که: تا اظهار عدل باشد در آن که چندان بستاند که داده باشد. دگر آن که: تا تحریض «۲» باشد بر مکارم اخلاق و انظار معسر بی زیادتی، و قرض دادن و دستگیری درماندگان کردن بی ضرورتی که عاید بود یا محتاج، و اینکه وجه باز پسین از صادق - علیه السلام - روایت کرده‌اند «۳»، و در تکرار اینکه حکم اینکه جا با آن که در سوره البقره گفته بود: وَ أَحْلَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا «۴» ...، دو وجه گفتند: یکی تأکید و توثیق تحریم را، و دیگر آن که: آن جا به لفظ تحریم است، و اینکه جا به لفظ نهی تا معلوم شود که تحریم او علی أبلغ الوجوه است که ره «۵» منع از حکیم در تکلیف بیش از اینکه دو نباشد. قوله: أضعافاً مضاعفةً، نصب او بر حال است از «ربا» که مفعول است، و «ضعف» چیز «۶» مثلش باشد، و گفته‌اند: دو مثلش باشد، و از خدای بترسید تا فلاح یابید، و «فلاح» نجاج و ظفر به مراد باشد. وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ، و بترسید «۷» از آن آتش که برای کافران بجا رده‌اند «۸». اگر گویند: چون دوزخ برای کافران و فاسقان بجا رده‌اند «۹»، چرا کافران را تخصیص کرد! گوئیم، از اینکه چند جواب است: یکی آن که دوزخ اگر چه معد است برای هر دو، و لکن ذکر آنان [کرد] «۱۰» که مقطوع علیهم‌اند دون آنان که مجوز است در حق ایشان، و اینکه جواب بر اصل «۱۱» ما روان باشد، بر مذهب اهل وعید نرود. جواب دیگر از اینکه آن است که: اینکه آتشی است مخصوص که در آن جا کافران باشند دون فاسقان، چه دوزخ «۱۲» منازل و درکات است، و هر گروهی را در که‌ای باشد تا منافقان در درک اسفل باشند از آن. و جوابی دیگر از او آن است ----- (۱). دب در. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تحریض. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: روایت کنند. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۵. [.....] (۵). مب، مر: راه. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی. (۷). دب، آج، لب، فق: و بترسی / و بترسید. (۸). مب، مر: کافران معد و مهتیا کرده‌اند. (۹). مب، مر: مهتیا کرده‌اند. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد. (۱۱). مب، مر مذهب ما. (۱۲). مب، مر را. صفحه: ۶۶ که: اینکه از آن خاص است که با او دلیل است بر عام، أعنی اینکه خاص است و عمومش به دلیل دیگر دانند «۱»، نظیرش قوله: كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهُمْ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ، فَكَذَّبْنَا «۲» ...، و معلوم است که جمله اهل دوزخ اینکه نگویند، و مثله قوله: إِذْ نَسُوْكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۳»، و معلوم است که همه اهل دوزخ تسویه نکرده‌اند میان خدا و شیطان «۴» و اعداد و استعداد و اهبة و اتخاذ به یک معنی باشد. آنکه چون ذکر دوزخ کرد و عذابی که نهاده است کافران را، ترغیب کرد مکلفان را در آن که طریقی سپرند که ره «۵» نجات باشد و به رحمت انجامد، و آن طاعت خداست. و «طاعت» بگفتیم که: موافقت امر و اراده باشد، و نیز طاعت رسول برای آن که طاعت رسول در

آنچه فرماید همچنان واجب است که طاعت خدای تعالی در او امری که کند [۲۶۲-] ر از واجبات، و در اینکه آیت اگر بر خصوص گیرند امر باشد به ترک ربا و بیان تحریم او، و اینکه به سمع توان شناختن و به قول رسول. لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ، تا باشد که بر شما رحمت کنند، و معنی «لعل» ترجیحی باشد، و اینکه بر خدای تعالی روا نبود جز «۶» آن است که راجع نیست با خدای تعالی، بل راجع است با مکلفان، و معنی آن که: اگر طاعت خدا و رسول داری «۷»، امید رحمت بود شما را، پس امید راجع با ماست نه با خدای تعالی. وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ، نافع و ابن عامر خوانند: «سارعوا» بی «واو» عطف، باقی قِزَاءَ به «واو» خوانند: وَ سَارِعُوا. و در مصاحف اهل شام بی «واو» است، و در مصاحف اهل عراق به «واو»، امر است و ترغیب از خدای تعالی مکلفان را به مسارعت و شتافتن به کارهایی که موجب مغفرت و بهشت بود از توبه و عمل صالح، و معنی علی أحد الوجهین إِمَّا در یافتن قبل الفوت و إِمَّا تباطی و تثاقل نا کردن- چنان که برفت. ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۲).

سوره ملک (۶۷) آیه ۸ و ۹. (۳). سوره شعرا (۲۶) آیه ۹۸. (۴). دب: میان دوزخ اینکه نگویند خدا و شیطان. (۵). دب، آج، لب، فق: که در او. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: جواب. [.....] (۷). دب، مر: دارید. صفحه: ۶۷ و مفسران خلاف کردند «۱» که کدام فعل مراد است به آیت که جالب و سبب مغفرت بود. عبد الله عباس گفت: اسلام است، ابو العالیه و ابو روق گفتند: هجرت است، امیر المؤمنین علی گفت: ادای فرایض است، عثمان بن عفان گفت: اخلاص است، انس مالک گفت: تکبیر افتتاح است در نماز، سعید جبیر گفت: ادای طاعات است، یمان گفت: نماز پنج است، ضحاک گفت: جهاد است، عکرمه گفت: توبه است، مقاتل گفت: عمل صالح است، ابو بکر وراق گفت: کار کردن بر معروف و باز ایستادن از منکر، بعضی دگر گفتند: نماز آدینه و جماعت است، و حمل کردن بر عموم اولتر است برای آن که تنافی نیست میان اینان. وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ، آنکه مضاف بیفکنند و مضاف الیه به جای او بنهاد، چنان که: وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ «۲»، وَ جَاءَ رَبُّكَ «۳»، و قوله: مَا خَلَقَكُمْ وَ لَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً، ای کخلق نفس واحده، و شواهد اینکه از اشعار گفته شده است، و آن بسیار باشد در کلام عرب آن جا که لسی نبود. و تخصیص «عرض» برای مبالغه کرد که در غالب عادت طول بیش از عرض باشد، یعنی چون عرض چندین باشد طول چه باشد؟ زهری گفت: اینکه وصف عرض است، و اما طولش جز خدای نداند، و مثال اینکه در معنی: مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرْشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ «۴»، چون آستر از استبرق باشد، افره «۵» از چیزی باشد به از آن. و بعضی اهل معانی گفتند: مراد نه عرض است که خلاف طول باشد، و انما مراد سعت و فراخی و بزرگی است، چنان که عرب گوید: أَعْرَضَ مِنَ الدَّهْنِ «۶»، ای أوسع، قال جریر: لِبَجْتِ إِمَامَةٍ فِي عَدْلِي وَ مَا عَلِمْتُ

عرض السَّمَاوَةِ رُوْحَاتِي وَ لَا بَكْرِي وَ قَالَ آخِرُ: تَجِيزُ بِنَا عَرْضِ الْفَلَائِ وَ مَا لَنَا

عَلَيْهِنَّ أَلَا وَ خَزْنِ شَفَا وَ قَالَ آخِرُ: كَأَنَّ بِلَادَ اللَّهِ وَ هِيَ عَرِيضَةٌ

على الخائف المطلوب كَفَهُ حَابِلُ ----- (۱). دب، مر در آن. (۲). سوره يوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۳). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲. (۴). سوره رحمن (۵۵) آیه ۵۴. (۵). آج، لب، فق، مب: ابره. (۶). وز: من الذهب، دب، مر: من الدنيا. صفحه: ۶۸ و اینکه کنایت باشد از سعت و فراخی بهشت، آنکه علی التقریب بخواطر السامعین تشبیهی کرد آن را به عرض آسمان و زمین، چنان که گفت: ما دامت السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ «۱»، و مراد تأیید است و مبالغه در طول مدّت. و در خبر آمده است که: ملک روم نامه نوشت به رسول- علیه السلام- و گفت: تو ما را با بهشتی می خوانی که عرض او چند آسمان و زمین است، پس دوزخ کجا باشد! رسول- علیه السلام- گفت: یا سبحان الله؟ چون روز در آید، شب کجا باشد؟ و انس مالک را پرسیدند که بهشت در آسمان است یا در زمین! گفت: و «۲» بهشت در کدام آسمان و زمین گنجد؟ گفتند: پس کجاست! گفت: بالای هفت آسمان

است در زیر عرش، و قتاده گفت: در روایت چنین آمد که بهشت بالای هفت آسمان است و دوزخ در زیر هفتم زمین. و ابو مسلم محمد بن بحر (۳) الاصفهانی گفت: اینکه نه عرض است که خلاف طول باشد، اینکه عرض از معارضه است کقولهم: هذا الثوب عرضه كذا، أي قيمته التي يعارض بها، یعنی آن (۴) قیمت که به آن معارضه کنند او را. پس بر اینکه قول، معنی اینکه (۵) باشد که: بهشتی که هفت آسمان و هفت زمین ارزد، و فيه بعض التعسف، برای آن که فهم و وهم سامع سبق نبرد به اینکه. أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، و اینکه دلیل باشد بر آن که بهشت (۶) آفریده است که آنچه معدوم باشد معدّ نبود، و دوزخ نیز که: أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۷)، گفت آن را. آنگه وصف کرد آن متقیان را که بهشت برای ایشان بجارده است (۸)، گفت: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، آنان که مال نفقه و هزینه کنند در خواری و دشواری (۹)، در توانگری و درویشی، اول خلقی از اخلاق ایشان که موجب بهشت بود ایشان را، سخاوت شمرد. و رسول - عليه السلام - گفت: الجنة دار الاسخياء، بهشت ----- (۱). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۷ و ۱۰۸. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۳). اساس، وز، مت: بحیر، با توجه به دیگر نسخه‌ها تصحیح شد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه. (۵). همه نسخه‌ها: آن. (۶). مب، مر و دوزخ هر دو. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۴. [.....] (۸). مب، مر: مهیا کرده است. (۹). دب، آج، لب، فق: دشواری. صفحه: ۶۹ سرای سخاوتیان است. و ابو هریره روایت کرد که رسول - عليه السلام - گفت: السخی قریب من الله، قریب من الجنة، قریب من الناس، بعيد من النار، و البخيل بعيد من الله، بعيد من الجنة، بعيد من الناس، قریب من النار، و لجاهل سخی احب الی الله من عالم بخيل، گفت: سخی نزدیک است به خدا و به بهشت و به مردمان (۱۰)، دور است از دوزخ و بخيل دور است از خدای (۲۶۲-پ) و بهشت و مردمان، و نزدیک است به دوزخ، و خدای تعالی سخی جاهل را دوست تر (۲) دارد از آن که عالمی بخيل را. و انس روایت کرد از رسول - عليه السلام - که گفت: سخاوت درختی است در بهشت شاخهای (۳) آن در دنیا است، هر که دست به شاخی از شاخهای (۴) او زند او را به بهشت برد، و بخل درختی است در دوزخ، شاخهای (۵) آن در زمین است، هر که دست به شاخی از شاخهای (۶) او زند او را به دوزخ برد. و رسول - عليه السلام - گفت: ۷ تجافوا «عن ذنب السخی فان الله اخذ بيده كلما عثر، گفت: از گناه سخی در گذری (۸) که خدای دست گیر او بود هر کجا بیفتد. و الكاظمين الغیظ، و آنان که خشم فرو بردند (۹)، و برای آن «كظم» گفت که مرد خشم گرفته چون ممتلی باشد از آن خشم، و راحت ممتلی در آن بود که قذف کند از روی تشبیه او را از خشم به گلو (۱۰) می‌برآید (۱۱) تا به دهن او فرو برد و بر زبان نراند و امضا نکند و اظهار، رسول - عليه السلام - گفت: من كظم غیظا و هو يقدر علی انفاذه ملاه الله امانا و ایمانا، هر که خشمی فرو برد (۱۲) و او تواند تا آن خشم از پیش ببرد، خدای تعالی (۱۳) او را پر از امن و ایمان باز کند. و اصل «كظم» حبس الشیء عند امتلائه باشد، يقال: كظمت القربة اذا ملأتها ماء. و مجاری آب را «كظائم» خوانند ----- (۱). همه نسخه‌ها و. (۲). مر: دوستر. (۳-۴-۵-۶). شاخهای / شاخه‌های. (۷). كذا: در اساس، وز، مب، مر، دب: تجافوا، دیگر نسخه‌ها: تجاوزا. (۸). مب، مر: در گذرید. (۹). وز، دب، آج، لب، فق: فرو برند، مب، مر: فرو خورند. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به گلو. (۱۱). فق، مب، مر: بر می‌آید. (۱۲). مب، مر: فرو خورد. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر دل. صفحه: ۷۰ برای آن که به آب ممتلی باشد، یکی را كظامة گویند، و از اینکه جا گویند: اخذت بكظمه، أي بمجاری نفسه، برای آن که آن مجاری از نفس ممتلی باشد. و «كظم الابل» آن باشد که نشخوار در شکم جمع کند بر نیارد، و شتر اینکه عند فزع و جهد کند، قال الاعشى یصف رجلا مهيبا تهابه الابل لأنه یسخرها للأضياف: و تكظم البزل منه حين تبصره

حَتَّى تَقْطَعَ فِي أَجْوَاهَا الْحَرَّ وَ رَجُلٌ كَظِيمٌ وَ مَكْظُومٌ إِذَا كَانَ مَمْتَلِيًا غَمًا وَ حَزَنًا، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ أَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ (۱) ظَلٌّ وَ جَهَّةٌ مُسَوِّدًا وَ هُوَ كَظِيمٌ (۳)، وَ قَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ: وَ حَضَضْتُ قَوْمِي وَ احْتَسَبْتُ قِتَالَهُمْ

و القوم من خوف المنايا كظم و در خبر می آید: ما من جرعة احمد عقبی من جرعة غیظ مكظوم، گفت: هیچ جرعه نیست عاقبت آن پسندیده‌تر از جرعه خشم که بنده فرو برد. و انس روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: هر کس که او خشمی فرو برد و او قادر بود که آن خشم براند، خدای تعالی روز قیامت او را بخواند بر سر خلقان و مخیر کند او را در حور العین تا هر کدام که خواهد اختیار کند، و شاعر گفت: و اذا غضبت فكن و قورا کاظما

للغیظ تبصر ما تقول و تسمع فكفی به شرفا تصبر ساعة

یرضی به عنك الاله و ترفع و رسول - علیه السلام - گفت: هیچ جرعه نیست که خدای دوست تر «۴» دارد از جرعه خشم که بنده فرو برد، یا جرعه‌ای از صبر که بر مصیبتی فرو برد. و العافین عن الناس، ریاحی «۵» و کلبی گفتند: مراد به اینکه «ناس» مملوکان و بردگانند که چون ایشان گناهی کنند تو عفو کنی. زید بن اسلم گفت: عمّن ظلمهم و اساء الیهم، عفو کنند «۶» از آنان که بر ایشان ظلم کنند و با ایشان اساءت کنند «۷».

سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۴. [.....] (۳). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۷. (۴). مب: دوستر. (۵). اساس، دب، لب، فق، مر: رباحی (بدون نقطه)، وز: رباحی، آج، مب: رباحی. (۶). اساس، وز: نکنند، با توجه به دب و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۷). مب: بدی کنند. صفحه: ۷۱ مقاتل بن حیان گفت، روایت کردند ما را که: رسول - علیه السلام - چون آیت بخواند، گفت: اینان در امت من کم نباشند «۱» مگر کسی که خدای او را عصمت کند. ابو هریره روایت کند که: رسول - علیه السلام - با ابو بکر در مجلسی حاضر بود، مردی از جمله حاضران در پوستین ابو بکر افتاد، و رسول - علیه السلام - می‌خندید و تبسم می‌کرد. چون ابو بکر به جواب درآمد و بعضی سخنهای او را جواب کرد، رسول - علیه السلام - خشم گرفت و برخاست و برفت. ابو بکر برخاست و از قفای رسول - علیه السلام - برفت و گفت: ای رسول الله؟ اینکه مرد مرا دشنام می‌داد، تو تبسم می‌کردی. چون من به جواب بعضی سخنهای او مشغول شدم، خشم گرفتی و برخاستی و جا رها کردی «۲»! گفت: بلی، آنکه که او تو را دشنام می‌داد و تو خاموش بودی، فرشته‌ای ایستاده بود که جواب می‌داد برای تو، مرا از آن تبسم می‌بود «۳». چون تو به جواب درآمدی «۴»، فرشته برفت و شیطان درآمد، و من جایی که شیطان حاضر باشد ننشینم آن جا «۵». سه کلمه از من بشنو یا با بکر «۶»؟ بنده «۷» نباشد که مظلمتی فرو برد و عفو بکند «۸» از آن الا «۹» و خدای تعالی نصر او عزیز گرداند، و هیچ بنده نباشد که در سؤال بر خود بگشاید برای کثرت مال الا خدای تعالی او را درویشی بیفزاید [و هیچ بنده‌ای نباشد که او در عطایی و وصلتی [السلام ما «۱۰» بگشاید و الا خدای تعالی او را مال بیفزاید] [السلام ما «۱۱»]، و قال عروة بن الزبیر: لن [السلام ما «۱۲»] يبلغ المجد اقوام و ان کرموا

حتی یدلوا و ان عزوا لأقوام و یشتموا فتری الألوان مشرقه

لا عفو ذل و لكن عفو احلام و الله یحب المحسنین، مقاتل گفت: معنی آن است که اینکه چیزها که از

----- (۱). آج، لب، فق: کم شدند، مب، مر: کم شده‌اند. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و جا به ما باز گذاشتی. (۳). مب، مر: می‌آمد. (۴). مب، مر آن. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر تو. (۶). وز، دب، آج، لب، فق هیچ، مر بدان که هیچ. (۷). وز، دب: بنده/ بنده‌ای. (۸). اساس، دب، لب، فق: نکنند، با توجه به وز تصحیح شد. (۹). آج، لب: و الا. [.....] (۱۰). دب، آج، لب، فق: صلت. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد. (۱۲). اساس و همه نسخه‌بدلها: لم، با توجه به (چاپ شعرانی (۱۹۰/۳) و مآخذ شعری تصحیح شد. صفحه: ۷۲ پیش رفت از انفاق و خشم فرو بردن [السلام ما «۱»] و عفو بکردن احسان

است، هر که اینکه کند محسن باشد، و خدای تعالی محسنان را دوست دارد. حسن بصری گفت: احسان آن باشد که عام داری بر همه کس از دوست و دشمن و مستحق و نامستحق چون آفتاب و چون باد و باران، سفیان ثوری گفت: احسان آن باشد که به آن کس احسان کنی که با تو اساءت کند، که احسان کردن با آن که با تو احسان کرده باشد مکافات بود، سری السقطی گفت: احسان آن باشد [۲۶۳-ر] که در اوقات امکان به جای آری [السلام ما «۲»] و فرصت نگاه‌داری، و اینکه معنی بعضی شعرا نظم کرد: لیس فی کل ساعه و اوان

یتهیأ صنایع الاحسان فاذا امكنت تبادرت فیها

حدرا من تعذر الامکان أنس مالک روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت: شب معراج کوشک‌هایی دیدم در اعلا درجات بهشت، جبرئیل را گفتم: اینکه که راست! گفت: للکاظمین [السلام ما «۳»] الغیظ و العافین عن الناس و المحسنین [السلام ما «۴»]، آنان راست که خشم فرو برند و عفو بکنند و احسان کنند. و در خبر می‌آید که: زین العابدین - علیه السلام - و در دگر روایت کاظم موسی بن جعفر - علیهما السلام - دست می‌شست، و غلام آب بر دست او می‌ریخت، مشغول شد، گوشه ابریق بر سر او آمد. او به غلام برنگرید، غلام گفت: وَ الْکَاطِمِینَ الْغَیْظَ، گفت: کظمت غیظی، خشم فرو بردم [السلام ما «۵»]، گفت: وَ الْعَافِیْنَ عَنِ النَّاسِ، گفت: السلام ما «۶» [عفوت عنک]، عفو بکردم از تو، گفت: وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ [السلام ما «۷»]، گفت: اعتقتک، آزادت کردم [السلام ما «۸»]. قوله: وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً [السلام ما «۹»]، عبد الله مسعود گفت: سبب نزول آیت آن ----- (۱). مب، مر: فرو خوردن. (۲). لب: آوری. (۳). آج، لب، فق: و الکاظمین. (۴). وز، دب، آج، لب، فق: و للمحسنین. (۵). مب: فرو خوردم. (۶). اساس، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه‌ها افزوده شد. (۷). نسخه مب: در اینکه جا پایان می‌پذیرد. (۸). وز، دب: بکردم. (۹). وز، دب، فق، مر الایه. صفحه: ۷۳ بود که جماعتی از صحابه گفتند: یا رسول الله؟ همانا بنی اسرائیل از ما گرامیتر بودند بر خدای [السلام ما «۱»]! گفت: چرا! گفتند: برای آن که چون گناهی کردند، بر در سرای ایشان نوشته‌ای پیدا شدی که بر خویشان عقوبتی بکنی [السلام ما «۲»] از گوش بریدن یا بینی بریدن یا مانند اینکه، تا کفارت گناهان باشد. ایشان آن بکردندی، و واثق شدند به کفارت گناه [السلام ما «۳»]. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: شما گرامیترید [السلام ما «۴»] بر من که شما را اینکه نفرمودم به کفارت گناه، از شما به توبه و استغفار راضی شدم. عطا گفت [السلام ما «۵»]: در نهبان [السلام ما «۶»] التمار آمد که او مردی خرما فروش بود، زنی به دکان او شد تا خرما خرد. زن را جمالی بود، مرد گفت: یا هذو؟ مرا خرما به از اینکه هست به خانه، اگر خواهی تا به خانه رویم و از آن خرما بدهم. زن با او به خانه رفت. چون او را خرما داده بود، او را به بر گرفت [السلام ما «۷»] و بوسه داد [السلام ما «۸»]، زن گفت: اتق الله، از خدای بترس. مرد در حال پشیمان شد و دست از او برداشت و به نزدیک رسول الله آمد و گفت: یا رسول الله؟ خویشان [السلام ما «۹»] هلاک کردم، و قصه با رسول بگفت و گفت: یا رسول الله؟ آنچه من سزاوار آنم با من بکن. جبرئیل آمد و اینکه آیت آورد. مقاتل و کلبی گفتند: رسول - علیه السلام - برادری داد میان مردی انصاری و مردی ثقفی. ثقفی را رسول - علیه السلام - در سریتی به غزای فرستاد، اینکه مرد انصاری تعهد خانه و عیال او می‌کرد. روزی پاره‌ای گوشت به خانه ثقفی برد، و زن بیرون آمد تا گوشت از او بستاند. بستد و در سرای برد او از پس او در سرا رفت، او در خانه رفت. مرد از پس او در خانه رفت، مرد قصد آن کرد که بوسه [السلام ما «۱۰»] به زن باز دهد. زن دست بر روی نهاد، او بوسه بر پشت دست او داد، گفت: نکو محافظت کردی غیبت برادرت را؟ مرد پشیمان شد و از آن جا بیرون آمد و به نزدیک ابو بکر شد و گفت: ----- (۱). مر: نزد خدای. (۲). مر: بکنید. [.....] (۳). آج، لب، فق: گناهان. (۴). دب، آج، لب، فق: گرامیتری، مر: شما گرامیترین امتید. (۵). مر آیت. (۶). لب، فق، مر: نهبان التمار،

چاپ شعرانی (۳/ ۱۹۱): تيهان التمار. (۷). آج، لب، فق، مر: در بر گرفت. (۸). مر بوسه بر روی او می‌داد. (۹). آج، لب، فق را. (۱۰). وز، دب، آج: بوسه/ بوسه‌ای. صفحه: ۷۴ کار مرا هیچ درمانی هست! ابو بکر گفت: ندانی که خدای تعالی آن حمیت که برای غازی برد، برای مقیم نبرد؟ از آن جا به نزدیک عمر شد، هم عمر اینکه گفت. مرد انصاری برخاست و از مدینه بیرون شد و در کوه و بیابان می‌گردید و می‌گریست و عذر می‌خواست و توبه می‌کرد. مرد ثقفی باز آمد، زن او را خبر داد از آنچه رفته بود، مرد او را گفت: چون بینم ملامت کنم او را، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً، اینکه صفت موصوفی محذوف است، یعنی اذا فعلوا فعلة او خصلة فاحشه، آنان که فعلی [السلام] ما «۱» زشت کنند. و اصل «فحش» پای از حد بیرون نهادن باشد، برای اینکه گویند آن را که سخت دراز باشد، انه لفاحش الطول، و کلام بد زشت را کلام فاحش گویند، و أفحش فی کذا اذا فعله خارجا عن العادة. سدی گفت: مراد به اینکه «فاحشه» زناست، و از جابر عبد الله انصاری مانند اینکه روایت کردند. أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، گفت: مراد معاصی دیگر است. مقاتل گفت و کلبی: دون الزنا باشد از بوسه و لمس و مانند اینکه. أصم گفت: فَعَلُوا فَاحِشَةً، کبایر است، أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ صغایر، و بعضی دگر گفتند: فَعَلُوا فَاحِشَةً، معصیتی کنند بفعل أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ بالقول، یا به زبان محالی و هزلی گویند. ذَكَّرُوا اللَّهَ، جواب «اذا» است و عامل است در او، و هر کجا «اذا» باشد او را جواب باید و عامل، برای آن که ظرف است، و ظرف را عامل باید، و عامل در او آن بود که جواب او بود. ذَكَّرُوا اللَّهَ، ضحاک گفت: معنی آن است که روز عرض اکبر یاد کنند آن روز که ایشان را و اعمال ایشان بر خدای عرض کنند. مقاتل و واقدی گفتند: مراد آن است که در خویشتن یاد آرند که خدای تعالی ایشان را از آن بخواهد پرسیدن، پشیمان شوند و به استغفار مشغول شوند. مقاتل بن حیان گفت: ذَكَّرُوا اللَّهَ، ذکر خدای کنند به زبان به تسبیح و تهلیل [السلام] ما «۲» و «استغفار»، و اینکه «سین» طلب راست، یعنی طلب آموزش کنند و از خدای تعالی ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: فعل. (۲). چاپ شعرانی (۳/ ۱۹۲)

فاستغفروا لذنوبهم. صفحه: ۷۵ آموزش خواهند. در خبر می‌آید که رسول- علیه السلام- گفت [۲۶۳-پ]: السلام ما «۱» ما صرّ من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرّة، گفت: اصرار نکرده باشد آن که استغفار کند، و اگر چه در روزی هفتاد بار با سر گناه شود. در خبر آمده است: طوبی لمن وجد فی صحیفته تحت کلّ ذنب استغفر الله، خنک آن را که در صحیفه خود در زیر هر گناهی نوشته بیند: «استغفر الله». در خبر است که باقر- علیه السلام- گفت: هر که او بگوید: استغفر الله الّذی لا اله الا هو الحیّ القیوم و أتوب الیه عقیب نماز بامداد، خدای تعالی او را هفتصد [السلام] ما «۲» کبیره بیامرزد، و آنکه گفت: و خیری نباشد در کسی که در روزی هفتصد [السلام] ما «۳» کبیره بیشتر کند. و از صادق- علیه السلام- روایت است که او گفت: هر که او صد بار استغفار کند چون بخواهد خفتن همه شب گناه از او ریزد [السلام] ما «۴» تا در روز آید و بروی هیچ گناه نباشد. و رسول- علیه السلام- گفت: خدای تعالی بیامرزد گناهکاران را الا آن را که نخواهد کش بیامرزد [السلام] ما «۵»، [گفتند: یا رسول الله؟ که باشد که نخواهد کش بیامرزد!] [السلام] ما «۶» گفت: آن که استغفار نکند [السلام] ما «۷». و من یغفر الذنوب الا الله، و کیست که گناه آمرزد جز خدای تعالی؟ استثنا که نفی باشد با استفهام غیر موجب باشد ما بعد «الا» مرفوع بود آن جا که در کلام فاعل باشد، چنان که: ما جاءنی احد الا زید، بر بدل مرفوع باشد، و نصب نیز روا باشد. اما رفع بر فاعلیت است و «الا» را هیچ عمل نیست. حق تعالی بر سبیل ترغیب و تحریض [السلام] ما «۸» بر فزع کردن و گریختن با درگاه او اینکه گفت. صورت استفهام -----

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: ما اصرر. (۲-۳). دب: هفصد. (۴). وز، دب، آج، لب: می‌ریزد. (۵). فق، مر: بیامرزد. [.....] (۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس، وز، دب: نکنند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). دب، لب، فق، مر: تحریض. صفحه: ۷۶ است و معنی تقریر. و لَمْ یُصِرُّوا، و اصرار و مقام نکنند بر آنچه کرده باشند از گناه. و در معنی اصرار خلاف کردند، بیشتر مفسران اینکه گفتند که بیان کردیم. قتاده گفت: إیاکم و الاصرار، پرهیزید [السلام] ما «۱» از اصرار که آنان که اصرار کردند هلاک شدند، آنان که بر گناه برونند «۲» و در معاصی تقدّم کنند ترس

خدای ایشان را از محرمات باز ندارد و توبه نکنند از گناه تا مرگ به ایشان آید. حسن بصری گفت: گناه بر سبیل عمد اصرار باشد الا که توبه کند. سدی گفت: الاصرار، التَّكْوَت و ترک الاستغفار آن باشد که استغفار نکند و از آن خاموش باشد، و به اینکه خبر تمسک کرد: «۳» ما صرَّ من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرَّة. و ابو هریره روایت کرد از رسول- علیه السَّلام- که او گفت: لا کبیره مع استغفار و لا صغیره مع اصرار، گفت: گناه بزرگ نباشد با استغفار و کوچک نباشد با اصرار. و مراد به استغفار نه گفت «۴» زبان است بس، بلکه پشیمانی بر گذشته و عزم بر آینده که با مثل آن رجوع نکند، برای آن که رسول- علیه السَّلام- گفت: المصرَّ علی ذنبه المستغفر بلسانه کالمستهزء برَّبه، آن کس که او اصرار کند بر گناه و به زبان استغفار می‌کند، او چون مستهزی است به خدای خود. و اصل «اصرار» در لغت ثبات باشد، قال الحطیئة یصف الخیل: عوابس بالشَّعث الکماة اذا انتقوا

علائها» (۵) بالمحصدات أصرت و هم یعلمون، و ایشان دانند که آنچه می‌کنند معصیت است. ضحاک گفت: ایشان بدانند که خدای به توبه گناه ایشان بیامرزد. سدی گفت: و ایشان دانند که گناه کرده‌اند. بعضی دگر گفتند: و ایشان دانند که توبه نه «۶» از اصرار است، چنان که شاعر ----- (۱). دب: پرخیزی / پرخیزید پرهیزید، آج، لب، فق، مر: پرخیزی / پرهیزید. (۲). فق، مر: سعی کنند. (۳). دب، آج، لب، فق، مر: ما اصرَّ. (۴). آج، لب، فق، مر: نه گفتن. (۵). آج: اذا انتقوا غلاتها، تفسیر قرطبی (۴ / ۲۱۱): اذا ابتغوا علائها. (۶). کذا: در اساس و وز، دب: به، دیگر نسخه‌بدلها: ندارد. صفحه: ۷۷ گوید: أقر بذنبک ثم اطلب تجاوزه

انَّ الجحود جحود الذَّنْب ذنبا حسین بن الفضل «۱» گفت: وَ هُمْ یعلمون، ایشان دانند که ایشان را خدایی هست که گناه بیامرزد، و اینکه از قول رسول- علیه السَّلام- گرفت آن جا که گفت: «۲» من اذنب ذنبا و علم أنَّ له ربًّا یغفر الذَّنوب غفر له و ان لم یستغفر، هر که او گناهی بکند و داند که او را خدایی هست که گناه بیامرزد، او را بیامرزد و اگر چه استغفار نکند. و رسول- علیه السَّلام- گفت خدای تعالی گفته است: هر که داند که من قادرم بر آن که گناه او بیامرزم، بیامرزم او را و باک ندارم. عیید بن عمیر گفت در بعضی کتابهای خدای هست که: یابن آدم انک ما دعوتی و رجوتی لأغفرن لک علی ما کان منک و لا ابالی، فرزند آدم؟ مادام تا مرا خوانی و به من امید داری من گناهت بیامرزم به آن که از تو در وجود آمده است و باک ندارم. محمّد بن المنکدر روایت کرد از جابر عبد الله انصاری از رسول- علیه السَّلام- که گفت: در بنی اسرائیل مردی به سر توله‌ای بگذشت، در آن نگرید از روی اعتبار، به روی درآمد و سر بر زمین نهاد و گفت: بار خدایا؟ انت انت و انا انا انت العواد بالمغفرة و انا العواد بالذنوب، بار خدایا؟ من منم و تو تویی، من آنم که با سر گناه شوم تو با سر آمرزش. هاتقی آواز داد که: همچنین است که گفتی، سر بردار کت بیامرزدند. بعضی دگر گفتند: وَ هُمْ یعلمون، و ایشان دانند که اگر توبه کنند من ایشان را بیامرزم که توبه سبب آمرزش است. أولئک جزاؤهم، ایشان آنانند که پاداش «۳» ایشان آمرزش باشد- یعنی آنان که به اینکه صفت باشند که در آیات مقدّم برفت- و بهشتهایی که در زیر درختان آن جویها می‌رود. خالدین فیها، در آن جا مخلّد مؤبّد باشند. و نصب او بر حال است از -----

(۱). دب، آج، لب، فق، مر: حسین بن فضل. (۲). اساس: الی، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد. (۳). همه نسخه‌بدلها بجز فق: پاداش. صفحه: ۷۸ مفعول، و عامل در او «جزاءهم»، و التقدير: یجازون بمغفرة و «۱» جنات خالدین فیها. و نعم أجر العالمین، و نیک مزد عمل کنندگان است بهشت [۲۶۴- ر] و تقدیر اینکه است: و نعم اجر العالمین الجنّة، و لکن از کلام بیفکنند للدلالة علیه، برای آن که کلام بر او دلیل می‌کند و الا «نعم» و «بئس» مستقل نباشد «۲» به یک اسم تا ایشان را مخصوص بالمدح و الذم نباشد «۳»، چنان که: نعم الرجل زید، و بئس الغلام عمرو. و در خبر هست که خدای تعالی وحی کرد به موسی عمران: یا موسی؟ ما اقل حياء من یطمع فی جنتی بغير عمل، یا موسی کیف أجود برحمتی علی من یبخل بطاعتی، یا

موسی؟ چه بی شرم باشد آن کس که او طمع کند در بهشت بی عمل؟ یا موسی چگونه سخاوت کنم به رحمتم بر آن که بخل کند به طاعت من. شهر بن حوشب گفت: طمع بهشت بی عمل از جمله گناه است. ثابت البنانی گفت: چنین رسید به من که چون اینکه آیت آمد: وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً - تا به آخر آیات، ابلیس بگریست، آنگاه گفت: به عزت تو که تا توانم اغراء و اغواء می کنم ایشان را. خدای تعالی گفت: به عزت و جلال من که بیمارزم ایشان را مادام با «۴» استغفار می کنند. قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ حق تعالی خواست تا بر سبیل و عظم و اعتبار یاد دهد مکلفان را احوال گذشتگان، و آن که پیش از شما مردمان بودند و گناه کردند و کیفر کشیدند و عقوبت دیدند. قَدْ خَلَّتْ، بگذشت از پیش شما سنن. ابن درید گفت: ای امثال، مانند شما بسیار کسان بگذشتند. مفضل گفت: سنن، ای امم، جماعات بسیار گذشتند پیش «۵» شما، قال: و السنّة الامّه، قال الشاعر: ما عاین الناس من فضل کفضلکم

و لا رأوا مثلکم فی سالف السنن ای الامم. بعضی دگر گفتند معنی آن است که: اصحاب سنن. عطا گفت: -----
----- (۱-۳). اساس، وز، دب: بمغفره تو، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: باشد. [.....] (۴). کذا: در اساس، وز: تا، دب: به، آج، لب، فق، مر: که. (۵). پیش شما/ پیش از شما. صفحه: ۷۹ شرایع ای اصحاب شرایع، هم بر تأویل حذف مضاف و اقامه المضاف الیه مقامه. کلبی گفت: قد مضت لكل امیه سنّه، هر امتی را سنتی و منہاجی و دینی بوده است که اگر متابعت آن کردندی خدای از ایشان راضی شدی. مجاهد گفت: از خدای تعالی سنتی و عادتی و طریقتی گذشته است در آنان که پیش «۱» شما پیغمبران را به دروغ داشتند. و «سنّه» در لغت طریقت مسلوکه و امام متبع مقتدی باشد، يقال: سن فلان سنّه حسنه و سنّه و سیئنه، چون عملی کند «۲» از خیر یا شرّ که به او اقتدا کنند در آن. قال لیبید: من معشر سنّت لهم آبائهم

و لكل قوم سنّه و امامها و قال سلیمان بن قتّه: و انّ الاولی بالطف من ال هاشم

تأسوا فسوّا للکرام التأسیا و معنی آیت آن است که: پیش «۳» شما امتان و طوایف گذشته اند از آنان که تکذیب انبیا و رسل کردند. فسیروا فی الأرض، در زمین بروی و بنگری «۴» تا عاقبت آن کافران مکذبان چگونه بود و کجا رسید، و حقیقت عاقبت آن بود که سبب مقدم مؤدی بود با او، و نه چنین است آخرت، برای آن که شاید که شمارنده از او ابتدا کند، پس او اول گردد. و اینکه فرق است میان عاقبت و آخرت و اشتقاق او از عقب و عقب باشد. هذا بیان للناس، حسن گفت: «هذا» اشارت است [به قرآن. خدای تعالی گفت: اینکه قرآن بیان و دلالت و حجّت است مردمان را. محمّد بن اسحق گفت: اشارت است] «۵» به آن آیات و قصص که [از] «۶» پیش رفت، یعنی اینکه که گفتیم بیان است، و «هدی» در آیت امّیا «۷» محمول بود بر لطف، و امّیا «۸» بر بیان، و لکن برای اختلاف لفظ را تکرار کرد، چنان که:

هند آتی من دونها التائی و البعد ----- (۱). مر از. (۷-۳-۲). مر: کنند. (۴). مر: بروید و بنگرید. (۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). مر: یا. صفحه: ۸۰ و امّیا محمول بود بر آن که اداء کند مکلف را به ره بهشت و ثواب، که از جمله وجوه «هدی» یکی آن است. و «موعظه» مفعله باشد من الوعظ، و آن مصدر است کالمعذرة و المعدلة. للممتقین، پرهیزگاران را، و اگر چه قرآن جز متقیان را لطف است و پند، و لکن حق تعالی تخصیص ایشان کرد «۱» به ذکر برای آن که ایشان مهتدی و متعظ شدند به آن، چنان که گفت: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا «۲»، تو پیغامبر آن کسی که بترسد «۳» و او پیغامبر همه است، جز آن که آنان را که نترسند اعتداد نکرد به ایشان. آنگاه حق تعالی تسلیه «۴» داد مؤمنان را از

آن وهنی که روز احد افتاد، و حث کرد «۵» ایشان را بر آن که دگر تکاسل و تناقل نکنند، گفت: سستی مکنید «۶» و ضعف و بد دلی پیشه مگیری «۷»، و از آن که رفت دلتنگ و رنجور نباشید «۸» که احوال کارزار چنین باشد: تاره لکم و تاره علیکم، یک بار شما را باشد و یک بار بر شما. آن که شما را باشد به فتح و ظفر و رحمت و توفیق خدای باشد، و آن که بر شما باشد از تخاذل و توائل و تناقل شما بود تا خذلان او شما را دریابد و از مقصود باز مانی «۹»، و در مثل گفته‌اند: الحرب سجال، ای مساجله، و مساجلت مفاخرت باشد فی السقی بالسجل، و هو الدلو العظیم، آن نیز همچین باشد مرد در در «۱۰» گاه غالب باشد و گاه مغلوب، و گاه قاهر و گاه مقهور، و شاعری از پارسیان ممدوح خود را تسلیه می‌دهد از وهنی که بر لشکر «۱۱» افتاد در بعضی از کارزارها، می‌گوید: ای خداوند گر از لشکر تو پیش روی

بی تو در حرب گرفتار شد الحرب سجال نه همه سال «۱۲» ظفر اهل ظفر یافته‌اند

یا نه هرگز نچشیده است «۱۳» بدی نیک اسگال «۱۴» ----- (۱). اساس، وز، دب: کردند، با توجه به آج و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد. (۲). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵. (۳). مر: آن کسانی که بترسند. (۴). مر: تسلی. (۵). مر: ترغیب کرد. (۶). دب، آج، لب، فق: مکنی / مکنید. (۷). مر: پیشه خود مسازید. [.....]. (۸). دب، آج، لب، فق: مباشی. (۹). مر: باز مانید. (۱۰). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق: مرد در دو، مر: مرد در دو. (۱۱). همه نسخه‌ها تو، چاپ شعرانی (۱۹۶/۳) او. (۱۲). دب، آج، لب، فق: ساله. (۱۳). آج، لب، فق، مر: هر گونه چشیده است. (۱۴). آج، مر: نیک سگال. صفحه: ۸۱ گر همه سال بود کامروا مردم نیک

پس چه بود آن همه ناکامی پیغامبر «۱» و آل «۲» و در اینکه روز پنج مهاجر معروف را بکشتند و هفتاد مرد انصاری را از جمله مهاجر، یکی حمزه عبد المطلب بود - رحمه الله علیه - عم رسول - علیه السلام - که رسول او را سید الشهداء گفت: هند زن «۳» ابی سفیان وحشی را جعلی «۴» پذیرفت «۵» بر آن که یا محمّد را یا علی را یا حمزه را [۲۶۴-پ] بکشد، وحشی گفت: اما محمّد فقد حفه به اصحابه، اما محمّد اصحابانش «۶» گرد در آمده باشند «۷» بر او ظفر نشاید یافتن. و اما علی فی الحرب أحمدر من الذئب، او شیری است در کارزار که از گرگ حذرت «۸» باشد، پنداری که از هر جانبی چشم «۹» دارد. و اما حمزه مردی معجب است و به دشمن مبالات نکند، و چون خشم گیرد از سختی خشم چشمش تاریک شود، در او حيله سازم. و آنکه بیامد و بر رهگذار او کمین ساخت، و حمزه - رحمه الله علیه - خویشتن علامت بر کرده بود به پر شتر مرغی «۱۰» که از بالای زره به سینه فرو کرده بود تا مکان او در کارزار بشناسند، و از چپ و راست حمله می‌برد و مبارز می‌افکند. وحشی از کمین بیرون آمد. چون حمزه به او بگذشت و «۱۱» از پس پشت او حربه بیفگند و از سینه حمزه ----- (۱). دب، فق، مر: پیغمبر.

(۲). اساس و وز در حاشیه آورده است: شعر فارسی لطیف در تسلیه بعضی سلاطین که شکستی به لشکر او رسیده بود. لعله وقع سهوا من قلم الناسخ او الظاهر زوجه ابی سفیان کما يدل عليه بعض الاثار، و شعر الشيخ الغزنوی - قدس سره - داستان پسر هند مگر نشیدی || که از او و سه کس از او به پیمبر چه رسید پدر او لب و دندان پیمبر بشکست || مادر او جگر عم پیمبر بمکید او بنا حق حق داماد پیمبر بستد || پسر او سر فرزند پیمبر ببرید بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد || لعن الله یزیدا و علی قوم یزید اینکه اشعار با مختصر تغییری در دیوان سنائی (چاپ مدرس رضوی ص ۱۰۷۲) آمده است. (۳). اساس: ضبط کلمه به صورت «بنت» بوده و با خطی متفاوت از متن به «زن» تصحیح گردیده است که مرجح می‌نماید، همه نسخه‌ها بدلها بجز مر: بنت. (۴). مر: چیزی. (۵). مر: قبول کرد. (۶). آج، لب، فق: اصحابش. (۷). دب: گرد بر آمده باشند. [.....]. (۸). مر: جلوتر. (۹). مر: چشمی. (۱۰). دب، آج، لب،

فق، مر: شتر مرغ. (۱۱). آج: او. صفحه: ۸۲ بیرون آورد. او از اسپ درآمد و بیفتاد. وحشی بیامد و نزد او نیارست رفتن از دور آواز می‌داد و می‌گفت: یا حمزه یا حمزه؟ چون جواب نداد، دانست که او را کشته است، بیامد و حربه بر گرفت و به نزدیک هند شد و گفت: حمزه را کشتم، هند حلیتی «۱» که داشت بر خود به او داد. چون شب درآمد و کارزار یک سو شد و مردم بعضی با هم افتادند، بعضی مجروح و بعضی منهزم، حمزه باز نیامد، رسول- علیه السلام- همه شب دل مشغول می‌بود و می‌پرسید که: من له علم بعمی حمزه، کس هست که خبر عم من حمزه دارد! کس خبر نداد. چون صبح اثر کرد، رسول- علیه السلام- کس فرستاد به طلب او، و در شب هند بیامده بود و او را مثله کرده و شکم بشکافته و جگر بگرفته، هر که آمد و حمزه را چنان دید، دلش نداد «۲» که با پیش رسول رود و او را اینکه خبر دهد، تا چند کس بیامدند و کس باز پس نرفت «۳». رسول- علیه السلام- بنفس خود برخاست بیامد، اینکه جماعت بر سر حمزه ایستاده بودند و می‌گریستند. رسول- علیه السلام- پدید آمد، ایشان یک سو شدند. چون چشم رسول بر حمزه افتاد، پشت دولا کرد «۴» و گریان به بالین حمزه شد و بفرمود تا حمزه را برگرفتند و او را تجهیز کرد، با آن «۵» جامه همچنین خون آلود بیاوردند و رسول- علیه السلام- بر او نماز کرد، هفتاد تکبیر بکرد. چون فارغ شد، صحابه گفتند: یا رسول الله؟ هرگز چنین نکردی! گفت: برای آن بود که هر گه پنج تکبیر کردم، چون خواستم که از نماز بیرون آیم، فوجی «۶» دگر از فرشتگان رسیدند نماز با سر گرفتم. چون رسول- علیه السلام- با مدینه آمد، و آنان که در مدینه بودند از پیش باز آمدند، و آنان را که کسی «۷» کشته بودند بر کشتگان خود می‌گریستند، و کس بر حمزه نمی‌گریست که او غریب بود، و او را در مدینه اهلی نبود. رسول- علیه السلام- گفت: پیداست که حمزه غریب است کس بر او نمی‌گرید، اکنون برای دل من بر او بگریید و نوحه کنید. مردم دست از کشتگان خود برداشتند و برای دل رسول بر حمزه نوحه ----- (۱).

دب، آج، لب، فق، مر: حلیتی. (۲). مر: بار نداد. (۳). مر: و هیچ کس باز نرفت. (۴). آج، لب، فق، مر: دو تا کرد. (۵). دب: با او همان، آج، لب: و با هم آن. (۶). وز: قومی. (۷). دب، آج، لب، فق: و آن را که کسی، مر: و هر که را کسی. صفحه: ۸۳ کردن گرفتند. در مدینه سنتی شد از آن روز تا الی یومنا هذا، که هر کس را که کسی بمیرد اول بر حمزه بگرید، و رسول- علیه السلام- ایشان را شکر کرد و بارع زوزنی گوید «۱» در اینکه معنی: ما کان فی الناس غین

کهلک لیث بجحش أمثل حمزة یهوی

بمثل حربه وحشی و هم او گوید در قصیده: فکأتما شهداء بدر انجم

و البدر حمزة سید الشهداء و از آن پنجگانه مصعب بن عمیر بود، و عبد الله بن جحش بود پسر عمه رسول، و عثمان بن شماس بود، و سعد مولای عتبه «۲». وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، و شما بلندتر و رفیع‌تر و غالب‌تر باشید «۳» و فتح و ظفر بود شما را اگر مؤمن باشید «۴». چند قول گفتند در اینکه، یکی آن که: اگر بر ایمان ثابت کنید. دگر آن که: اذ کنتم مؤمنین، چون شما مؤمنید، دگر آن که: لَأَنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، برای آن که شما مؤمنید. عبد الله عیاس گفت: چون مسلمانان هزیمت شدند روز احد خالد بن الولید با لشکری «۵» بسیار از مشرکان بر سر کوه آمدند «۶» و خواستند تا به سر لشکر «۷» رسول در آیند. رسول- علیه السلام- دست برداشت و گفت: «اللهم لا یعلن» علینا، بار خدایا تمکین مکن اینان را که بر ما غالب و عالی شوند. اللهم لا قوه الا بک، بار خدایا قوت نیست الا به تو. اللهم لا یعبدک بهذه البلده غیر هؤلاء الثفر، بار خدایا در اینکه شهر الا اینکه گروه نیستند که تو را می‌پرستند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. و جماعتی از تیراندازان مسلمانان باز آمدند و ایشان را به تیر [از] «۹» آن جا براندند، و رسول ----- (۱). اساس، وز و مت: بارع زوز می گوید، که خطای کاتب است. (۲). دب، آج، لب،

فق: مولای بن عتبہ. (۳). دب، آج، لب، فق: باشی / باشید. [...] (۴). دب، لب: باشی / باشید. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: لشکر. (۶). آج، لب: آمد. (۷). دب، آج، لب، فق: تا پس لشکر، مر: تا از پس لشکر. (۸). آج: لا یعلی، مر: لا تعلن. (۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۸۴ - علیه السلام - بر جای ایشان شد، فهذا معنی قوله: وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ. و بعضی دگر گفتند: معنی آیت آن است «۱»: و لا- تهنوا لما نالکم «۲» من الهزيمة و لا- تحزنوا لما «۳» فاتکم من الغنیمه و أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ بقضاء الله و وعده، ضعیف دل مشوید «۴» به اینکه هزیمت که به شما رسید و دلتنگ مشوید «۵» به اینکه غنیمت که از شما فوت شد، و شما غالب تر باشید «۶» اگر به قضا و وعده خدای ایمان دارید «۷». قوله: إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ رَأْسُ بْنُ سَعِيدٍ «۸» گفت: سبب نزول آیت آن بود که چون رسول - علیه السلام - از احد باز آمد، و صحابه او جماعتی کشته و جماعتی مجروح، و آن زنان و کودکان نوحه می کردند - رسول - علیه السلام - دلتنگ شد و گفت: بار خدایا با رسول تو چنین کنند؟ خدای تعالی اینکه آیت فرستاد [۲۶۵-ر]: إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ، اگر شما را جراحی رسید روز احد، ایشان را نیز جراحی رسید روز بدر. حمزه و عاصم و کسائی و خلف خواندند: «قرح» بضم القاف، و باقی قراء بفتح القاف، و در شاذّ محمد بن السّمیع خواند: «قرح» [بفتحهما. بعضی اهل لغت گفتند: «قرح» و «قرح» دو لغت است مثل: جهد و جهد، و وجد و وجد. بعضی دگر گفتند: «قرح» «۹» به فتح «قاف» جراحات بود، یکی را قرحه خوانند. و «قرح» به ضم «قاف» الم جراحی بود. وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ، اینکه روزگار می گردانیم از میان مردمان، روزی ایشان را بود و روزی بر ایشان. روزی چون روز بدر باشد که از مشرکان هفتاد را بکشند و هفتاد را اسیر کنند به یک روایت، و روزی روز احد باشد که هفتاد و پنج مرد مهاجر و انصار را بکشند. انس مالک روایت کند که: روز احد امیر المؤمنین علی «۱۰» با پیش رسول آمد و ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر که. (۲). آج، لب، فق: اتیکم. (۳). همه نسخه بدلها: بما. (۴-۵). دب، آج، لب، فق: مشوی / مشوید. (۶). دب، آج، لب، فق: باشی / باشید. (۷). دب، آج، لب، فق: ایمان داری / ایمان دارید. (۸). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلها: راشد بن سعد. (۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [...] (۱۰). دب علیه السلام. صفحه: ۸۵ شصت «۱» و اند جراحی بر اندام «۲» از تیر و نیزه و تیغ، رسول - علیه السلام - دست بر او می مالید، در حال درست می شد چنان که پنداشتی «۳» هرگز نبود، و نظیر اینکه آیت در معنی قوله: أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ «۴» ...، یعنی یوم احد قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا «۵» وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا، ظاهر آیت آن است که خدای تعالی اینکه برای آن کرد تا بداند آنان را که مؤمنند از شما، و معنی آن است که: خدای تعالی معامله آنان ----- (۱). دب، آج، لب: شست. (۲). دب، آج، لب، فق او آمده بود. (۳). دب، آج، لب، فق که. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۵. (۶). مر: را نرسد و نیست. (۷). مر: که بر ما غالب شوند. (۸). مر: برابر. (۹). مر: می گوید. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر کشتگان. (۱۱). مر: مثله گراند. (۱۲). مر: یوم. صفحه: ۸۶ کرد [که نداند] «۱» تا بداند آنان را، چنان که گفت: خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ «۲» وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ، و از «۴» شما گواهان گیرد، یعنی چون ظاهر شده باشد که کیست که صفت عدالت دارد و صلاحیت شهادت او را اختیار کند، برای آن تا بر خلقان گواه باشند، و اگر چه او ایشان را ناآفریده داند که معصوم کیست [و نامعصوم کیست] «۵». و تأویل هم آن باشد که گفته شد. وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ، و خدای تعالی ظالمان را دوست ندارد، و معنی آن است که: مرید «۶» نباشد ثواب ایشان را. قوله تعالی - عزّ و جلّ:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۱ تا ۱۵۰]

[اشاره]

وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ- (۱۴۱) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمِ الصَّابِرِينَ

(۱۴۲) وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّونَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳) وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَبِأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴) وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَاباً مُؤَجَّلاً وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵) وَ كَاتِبِينَ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيراً فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَاثُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶) وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ تَبَّتْ أَعْدَامُنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷) فَأَتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ كَفَرُوا يَزُدُّكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۱۴۹) بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰)

[ترجمه]

و تا خالص گرداند خدای آنان را که ایمان آرند و هلاک کند» (۷) کافران را. -----

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره ملک (۶۷) آیه ۲. [.....] (۴). دب، آج، لب، فق: او از. (۳). است که معلوم او باشد بر هر وجهی که صحیح باشد که معلوم بود. اینکه عبارت نسخه «وز» است که صحیح بنظر می‌رسد و جمله: (از اینکه ظاهر عدول کردن) که در اساس است کاملاً زائد به نظر می‌رسد که احتمالاً تصحیفی باشد از کاتب که در سطر قبل کلمه «واجب است» را نوشته و بعد از آن جمله: (از اینکه ظاهر عدول کردن) و عین اینکه جمله را بعد از کلمه (واجب است) در سطر بعدی تکرار کرده که زائد است. (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). دب، فق: مر، آج: مر ایشان را، لب: مزد، مر: هر گز. (۷). آج، لب، فق: لب: کاسته گرداند. صفحه: ۸۷ یا پنداشتی «۱» شما که بهشت شوید «۲» و بندانسته خدای آنان را که جهاد کنند از شما و دانسته صابران را. و شما تمنای مرگ می‌کردید از پیش آن «۳»، که بدیدید «۴» آن را و شما می‌نگریدید. و نیست محمد مگر پیغمبری که گذشته «۵» از پیش او پیغامبران، اگر بمیرد یا بکشند «۶» او را بر گردید بر پیهاتان «۷»! و هر که بر گردد بر پیش زیان ندارد خدای را چیزی و پاداش دهد خدای شاکران را. [۲۶۵-پ] و نباشد هیچ کس را «۸» که بمیرد مگر به فرمان خدا نامه موقت. و هر که خواهد نفع اینکه سرای نزدیکتر، بدیم او را [از آن] «۹». و هر که خواهد ثواب سرای باز پسین بدیم او را از آن، و پاداش دهیم شکر کنندگان را. و بسا «۱۰» پیغمبر که کارزار کردند، با او «۱۱» جماعتی بسیار، سست نشدند «۱۲» از آنچه برسید به ایشان در ره خدای و ضعیف نشدند «۱۳» و ذلیل نشدند و خدا دوست دارد صبر کنندگان را. -----

(۱). آج، لب، فق: یا نه که پنداشتید. (۲). کذا در اساس و وز، دب: به بهشت شوید، آج، لب، فق: در آید در بهشت. (۳). اساس: آنان، با توجه به وز تصحیح شد. (۴). آج، لب، فق: بینند. (۵-۱۲). وز، دب: گذشتند. (۶). آج، لب، فق: شهید شود. (۷). وز: پیشینهایتان، آج، لب، فق: پاشنهای شما. (۸). آج، لب، فق: تنی را. (۹). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. [.....] (۱۰). آج، لب، فق: چند. (۱۱). آج، لب، فق: و با ایشان. (۱۳). اساس: شدند، با توجه به معنی و نسخه‌های وز و دب تصحیح شد. صفحه: ۸۸ و نبود گفتار ایشان الا آن که گفتند: خدای ما بیمارز ما را گناهان ما و اسراف ما در کار ما. و بر جای بدار «۱» پایهای ما و یاری ده ما را بر گروه کافران. بداد ایشان را خدای نعمت اینکه سرای و نیکویی نعمت آخرت و خدای دوست دارد نیکوکاران را. ای آنان که بگریدید اگر فرمان برید کافران را بر گردانند شما را بر پی شما، پس بر گردید زیانکار. خدای «۲» یار شماست و او بهترین یاوران «۳» است. قوله تعالی: وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا، «او» عطف را است علی قوله: وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا ...، و اینکه «۴» را «لام کی» گویند برای آن که معنی و عملش یکسان باشد و نیز «لام غرض» گویند. و در معنی تمحیص چند قول گفتند: عبد الله عباس و سدی و مجاهد گفتند به معنی ابتلاست و نیز برای آن که تا ابتلا و امتحان کند و آزمایش خدای تعالی مؤمنان را. و تأویل آن است که گفتم «۵». فزاد گفت: معنی آن است که خدای تعالی اینکه که کرد از تمکین و تخلیه کفار برای آن

کرد تا کفارت گناه مؤمنان باشد. پس بر اینکه وجه تمحیص تکفیر السیئات باشد. زجاج گفت: تمحیص تخلیص باشد، و ابو العباس میزد هم اینکه گفت، و معانی متقارب است، و اصل کلمه خالص بکردن باشد يقال مَحْصَه، اذا خَلَّصَه (۶) من العیوب. و محص و ملص و محض، اذا ذهب اثره. و فی الدعاء: اللهم مَحْصَ عَنَّا ذُنُوبَنَا. و اصل المحق، النقصان و یَمَحِقُ الكَافِرِینَ، ای (۷) ینقص (۸) عددهم. فی قول ابن عباس. ----- (۱). آج، لب، فق: ثابت دار. (۲). آج، لب، فق: نه که خدای. (۳). آج، لب: یاری دهندگان، فق: یاری کنندگان. (۴). دب لام. (۵). لب، فق، مر: گفتیم. (۶). مر: خلصته. (۷). اساس: الی، با توجه به وز تصحیح شد. (۸). لب: نقص. صفحه: ۸۹ و نیز تا عدد کافران کم کند. و گفته‌اند مراد هلاک است ای یهلکهم. آنگه حق تعالی تحریض کرد مؤمنان را و ترغیب افکند به لفظ ملامت، گفت: أم حَسِبْتُمْ، یا شما که مؤمنانی (۱) می‌پنداری که در بهشت خواهی رفتن بگذاف (۲) رنج ناپرده و اجتهاد و صبرنا کرده. و لَمَّا یَعْلَمُ اللَّهُ، و هنوز خدای ندانسته که از شما مؤمن کیست و مجاهد کیست، و صابر و محتسب کیست، یعنی جهاد و صبر شما (۳) ظاهر نشده و بر سبیل تقرب و تشبیه به علم ما که تا پیدا نشود ندانیم. و تحقیق معنی آن که: و شما مجاهد و صابر نا شده تا خدای تعالی شما را چنان داند در حال، چه در ماضی دانست که چگونه خواهند بودن در مستقبل. فان العلم بان الشیء سیوجد علم بوجوده اذا وجد، و علم و عالمی تعلق دارد بمعلوم علی ما هو به و جعل (۴) معلوم نکند علی ما هو به، پس اینکه معنی اینکه باشد که گمان بردی که به بهشت خواهی رفتن مجاهد نشده و صبر کار ناپسته، و اینکه بیت متضمن معنی اینکه آیت است: لا تحسب المجد تمرانت آکله

لن تبلغ المجد حتى تلعق الصبرا و حسن بصری خواند: و یعلم الصابرين، عطفاً علی قوله: و لَمَّا یَعْلَمُ اللَّهُ، و جمله قراء خوانند: و یعلم الصابرين، و کوفیان اینکه را نصب علی الصیرف گویند، و بصریان به اضمار ان، و اینکه «واو» را «واو» جمع خوانند، چنان که: لا تأکل السمک و تشرب اللبن ای [۲۶۶-] ر مع ان تشرب اللبن، و اینکه را شرح دادیم. و لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَتُّونَ الْمَوْتَ - الاية. حسن بصری و مجاهد و قتاده و ربیع و سدّی گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون روز بدر جماعتی شهید شدند، جماعتی دیگر از صحابه تمنای شهادت کردند، خدای تعالی از پس وقعه (۵) احد اینکه آیت فرستاد، گفت: تمنای مرگ می‌کردید (۶) [و] (۷) شهادت پیش از آن که مرگ به شما آید و شما را با مرگ ملاقات بود. فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ، اکنون روز احد بدیدی آنچه تمنا کردی. و اهل ----- (۱). مر: مؤمنانید. (۲). کذا: در اساس، لب، دیگر نسخه بدلها: بگزاف. (۳). اساس: یعنی صابر و جهاد شما، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۴). وز، مر: جهل. (۵). وز، لب، مر: واقعه. (۶). دب، آج، لب، فق: می‌کردی / می‌کردید. (۷). اساس، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۹۰ معانی گفتند: یعنی اسباب و مقدمات مرگ بدیدی برای آن که مرگ نتوان دیدن چه اگر معنی بودی هم دیدنی نبودی، فکیف او معنی نیست و انما مرجع او با نفی حیات است بر مذهب درست، و لکن آیت بر حذف مضاف گفت، چنان که بسیار رفت از اینکه، و مثله قول الشاعر: و محلماً یمشون تحت لوائه

و الموت تحت لواء آل محلم (۱) ای اسباب الموت و ابو القاسم بلخی گفت: فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ، «رؤیت» اینکه جا به معنی علم است. اگر گویند: شاید که صحابه رسول تمنای آن کنند که مشرکان ایشان را بکشند! گوئیم: نه، برای آن که اینکه معصیت باشد، و چنان که اراده معصیت معصیت باشد، تمنای معصیت هم معصیت باشد، و انما ایشان تمنای جهاد کردند و مصابرت و ثبات در کارزار، و اگر چه مؤدی باشد با قتل ایشان، نبینی که شهادت صفت مدح است شهید را، و باتفاق مدح او نه بر کشتن کافر می‌کنند او را، برای آن که کشتن کافر مسلمان را کبیره است - من اعظم الكبائر - و نیز بر فعل کسی دیگری را مدح نکنند، پس معلوم شد که مدح او به ثبات و مصابره و مداومت و فرار ناکردن و قوت دین خدای جستن و بذل جهد و طاقت کردن باشد تا آنگه که مؤدی بود بر قتل (۲)

او و اینکه غایت کار باشد، و بر حقیقت ایشان تمنای شهادت برای اینکه کردند، و تمنای (۳) به نزدیک ما و محققان از قبیل کلام باشد، و هو قول القائل: «لیت کذا کان» آن را که نباشد، و: «لیت کذا لم یکن» آن را که باشد، و از ارادت در چیزی نباشد، و لکن برای آن که تمنای بیشتر محال باشد، عاقلان اظهار کمتر کنند. اشتباه افتاد جماعتی را که او معنی باشد در دل. و قوله: «وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» در او دو قول است: یکی آن که تأکید رؤیت باشد، کما یقال: رأیته بعینی، و أخذت ذلک بیدی، و بر اینکه قول نظر، تقلیب حدقه باشد، و قول دگر آن که: و أَنْتُمْ تَتَأَمَّلُونَ أسبابه و مقدماته، و شما تأمل می کردید در اسباب و احوال و مقدمات آن. -----
 ----- (۱). آج، لب، فق، مر: ندارد. (۲). وز، دب، آج، لب، فق: با قتل. (۳). وز، دب: تمنا. صفحه: ۹۱
 قوله: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» اهل سیر و اصحاب مغازی گفتند: رسول- علیه السلام- با نهصد مرد به احد آمد و به شعب فرود آمد، و عبد الله جبیر را برادر خوات بن جبیر را با پنجاه مرد بر شعب بداشت، و گفت: البتّه از اینکه جا مفارقت نکنی (۱)، خالد بن ولید بیامد و عکرمه بن ابی جهل با جماعتی با لشکری و در برابر ایشان بایستادند، و جماعتی زنان بیامدند و دف می زدند و شعری (۲) می خواندند، و هند می گفت: نحن بنات طارق نمشی علی الثمارق ان تقبلوا نعاتق (۳) او تدبروا نفاق

فراق غیر وامق و اول کس از مشرکان که پیش آمد عبد عمرو بن الصّیفی با جماعتی احابیش. رسول- علیه السلام- تیغی به دست داشت به ابو دجانة الانصاری داد و نام او سماک بن خرشه (۴) بود، او آن تیغ بستد و می گفت: انا الذی عاهدنی خلیلی

و نحن بالسّفح لدى النّخيل الّا اقوم الدّهر فی الکیول

أضرب بسيف الله و الرسول و کارزار پیوسته شد چنان که طرفی را شرح دادیم، و امیر المؤمنین سه یا چهار مرد صاحب رایت را بکشت، و مشرکان بهزیمت شدند. آن جماعت شعب نگاه کردند، مشرکان را منهزم دیدند و مسلمانان را به غنیمت گرفتن مشغول، امیر خود را گفتند: ما نیز به طلب غنیمت رویم. امیر گفت: نشاید که رسول اینکه ثغر به ما سپرده است و تأکید کرده، ایشان گفتند: رسول- علیه السلام- اینکه آن وقت گفت که حال نه بر اینکه جمله بود، اکنون چون مشرکان هزیمت شدند و مسلمانان غنیمت بردند، فردا ما را چیزی نباشد از غنیمت. و فرمان امیر نکردند و بیامدند، و او مقام کرد تنها (۵). خالد بن الولید که آن دید (۶)، با لشکر در آمد و او را بکشت و آن ثغر گشاده شد، و ----- (۱). وز، دب، آج، لب: مکنی / مکنید. (۲). وز: شعر. (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط بیت در سیرت رسول الله (۶۵۵/۲) چنین است: ان تقبلوا نعاتق || و نفرش الثمارق (۴). اساس، وز: خرشه، دیگر نسخه بدلها: خرشیه، با توجه به مآخذ خبر تصحیح شد. (۵). مر: و امیرشان تنها بماند. (۶). مر: چون چنان دید. صفحه: ۹۲ مشرکان از پس در آمدند و رفتگان رجعت کردند و مسلمانان را در میان گرفتند و جماعتی را بکشتند و دیگران منهزم شدند. و عبد الله بن قمیئه الحارثی سنگی بینداخت بر روی رسول آمد و جراحت کرد و دندان رسول بشکست (۱)، و اینکه ملعون بیامد و قوام رسول- علیه السلام- می داشت تا فرصتی یابد. مصعب بن عمیر را دید، گمان برد که رسول است او را ضربه ای زد و بکشت و باز آمد، و گمان چنان برد که رسول را کشته است و بانگ برداشت (۲) و می گفت: قتلت محمّدا. و در خبر می آید که: ابلیس نیز از سر کوه آواز داد که: قتل محمّد. صحابه رسول- علیه السلام- به یک بار دل شکسته شدند و هزیمت شدن گرفتند. امیر المؤمنین علی- علیه السلام- گوید: من دانستم که رسول را نکشند، برای آن که واثق بودم به وعد (۳) خدای تعالی و لکن چون باز آمدم و او را بر جای خود ندیدم، گمان بردم که او را از میان ما به آسمان بردند [۲۶۶-پ]. گفت: در اینکه میانه رسول را دیدم- علیه السلام- به شکر به روی در آمدم و گفتم: یا رسول الله! کجا بودی! مرا گفت: بر اینان حمله بر- چنان که طرفی برفت (۴). در اینکه میانه ابی بن خلف الجمحی نگاه کرد، رسول را دید فی حف من اصحابه، با جماعتی

اندک، طمع افتاد او را، درآمد و گفت: لا نجوت ان نجوت، مرا نجات مبادا اگر تو از من بجهی «۵»، و آهنگ رسول کرد. صحابه گفتند: یا رسول الله؟ دستور باش «۶» تا ما یکی پیش او روییم! رسول- علیه السّلام- گفت: رها کنید تا بیاید، و پیش از آن هر که پیغامبر را دیدی، گفتی: مادیانی دارم، هر روز او را فرقی ارزن می‌دهم تا تو را بر پشت او بکشم. رسول- علیه السّلام- گفتی: من کشم- ان شاء الله تو را. چون روز احد بود و اینکه ملعون قصد رسول کرد، رسول- علیه السّلام- گفت: رها کنید تا بیاید. چون نزدیک درآمد، حربه از دست حارث بن الصّیّمه‌ها گرفت «۷» و یک حربه بر گردن او زد چنان که اثری اندک بکرد، مانند خدشه، او از اسپ بیفتاد و بانگ و فریاد بر گرفت و می‌گفت: ----- (۱). اساس: بشکستند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۲). مر: فریاد بر آورد. (۳). دب، فق، مر: وعده. (۴). مر: چنان که قبل از اینکه مذکور شد. (۵). مر: از من نجات یابی. (۶). آج، لب، فق: دستور باشد، مر: دستوری ده. (۷). آج: باز گرفت، مر: بستد. صفحه: ۹۳ قتلنی محمّد. او را از آن جا بر گرفتند اصحابش و می‌گفتند: اینکه جراحت را هیچ اثر «۱» نیست و بیشتر از خدشه «۲» نیست. او می‌گفت: و الله که اگر اینکه طعنه «۳» که محمّد بر من زد بر همه ربیعه و مضر زدی همه هلاک شدند، و اینکه از آن است که او مرا گفت: من تو را بکشم، و اگر نیز هیچ بر من نزدی چون اینکه مقاله گفته بود، من هم کشته او می‌بودمی. او آن روز زنده بود و شب را بمر، و حسان بن ثابت در ابن باب گفت: لقد ورث الضّلاله عن ابيه

ابی حنین بارزه الرسول اتیت الیه تحمل ثم عظماء

و توعده و انت به جهول «۴» و قد قتل بنو التّجار منکم امیة اذ یغوّث یا عقیل و هم او گفت در اینکه معنی. ألا من مبلغ عنی ابیا فقد القیت فی جوف السّعیّر تمّتی بالضّلاله من بعید و تقسم أن قدرت مع النّدور تمّیک الامانی من بعید و قول الکفر یرجع فی غرور لقد لاقیت طعنه ذی حفاظ کریم الاصل لیس بذی فجور له فضل علی الاحیاء طرا اذا نابت ملّمات الامور چون خبر فاش شد به آن که رسول را- علیه السّلام- بکشتند، بعضی مسلمانان گفتند: ما را رسولی باید به عبد الله ابی سلول تا امانی بستاند برای ما از ابو سفیان «۵». و بعضی گفتند: اگر محمّد را کشته باشند، ما را [با] «۶» دین اول «۷» باید شدن. انس بن النضر گفت عم انس مالک: ای قوم؟ اگر محمّد را بکشتند، خدای محمّد را بکشند «۸»، و ما زندگانی چه «۹» خواهیم کردن از پس رسول- علیه السّلام- بیاید تا - ----- (۱). دب: اثری. (۲). دب، آج، لب، فق: خدشه‌ای، مر: جراحتی. (۳). مر: طعن. (۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط شعر در دیوان حسان ص ۸۸ چنین است: أ جئت محمّدا عظما رمیما || لتکذبه و انت به جهول «۵». مر: ابی سفیان. (۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس، وز: اولاً، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس: بنه کشتند/ بکشند. [.....] (۹). دب، آج، لب، فق، مر: ندارد. صفحه: ۹۴ همچنان کارزار می‌کردیم می‌کنیم «۱» تا ما را شهید کنند. آنکه گفت: اللهم انی اعذر الیک ممّا یقول هؤلاء. آنکه حمله کرد بر قوم و کارزار می‌کرد تا بکشندش. ایشان درین بودند «۲»، رسول- علیه السّلام- از کناره بر آمد و بر سر سنگی آمد «۳» و بایستاد و آواز داد، اول کس که رسول را بشناخت، کعب بن مالک بود، گفت: در نگریدم، چشمهای رسول در زیر مغفر بشناختم، آواز دادم و گفتم: ای مسلمانان؟ بشارت به آن که «۴» رسول- علیه السّلام- اشارت کرد به من که خاموش جماعتی صحابه با بر «۵» رسول افتادند، و رسول- علیه السّلام- صحابه را ملامت کرد بر گریختن. ایشان گفتند: یا رسول الله؟ ما را دل بر جای نماند که آواز قتل تو شنیدیم، و عذر خواستند، و خدای تعالی درین باب اینکه آیت فرستاد: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، «ما» نفی است، گفت: محمّد- صلی الله علیه و آله- نیست الا پیغمبری «۶» و پیش «۷» او پیغامبران گذشته‌اند، اگر او بمیرد یا او را بکشند، شما بر خواهید گردیدن و مرتد شدن. و «محمّد» اسمی علم است و معنی او المحمود بجمیع خصاله فی جمیع احواله. و «محمّد» از

«محمود» بلیغتر است برای آن که آن از «حمد» باشد و اینکه از «تحمید»، و تفعیل تکثیر فعل را باشد، حق تعالی رسولش را به اینکه نامها مخصوص کرد: محمود و [محمّد] «۸» احمد، و محمّد از محمود بلیغتر است، و احمد از هر دو بلیغتر برای «الف» تفضیل. و در خبر هست که: خدای تعالی نام محمّد - صلی الله علیه و آله - از نام خود مشتق کرد، که از نامهای حق تعالی یکی محمود است، یعنی مستحق حمد، و اینکه معنی حسان بن ثابت بگفت در ابیاتی: الم تر أنّ الله أرسل عبده ببرهانه و الله أعلى و أمجد ----- (۱). دب، آج، لب، فق: تا همچنان کارزار کنیم. (۲). دب، مر که. (۳). دب، آج، لب، فق: برآمد. (۴). دب، آج، لب، فق: بشارت که اینک، مر: بشارت باد که. (۵). دب: با برابر، آج، لب، فق، مر: با. (۶). وز، دب: پیغامبری. (۷). مر از. (۸). اساس، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۹۵ و شق: له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمّد نبیّ اُتانا بعد یأس و فترة من الله الأوثان فی الارض تعبد و أرسله «۱» ضوءاً منیراً و هادیا یلوح کما لاح الصّقیل «۲» المهتد رسول - علیه السلام - گفت نبی «۳» که خدای تعالی چگونه صرف کرد از من ستم کافران، ایشان مذمّم را دشنام می دهند، و من محمّد به لفظ و معنی، جز آن است که کافران نخواستند که رسول را از دشمنی به اسم مدح خوانند او را بر عکس مذمّم خوانند. رسول گفت: آن دشنام ایشان متناول نباشد مرا که ایشان دشنام مذمّم را می دهند، و من مذمّم نهام، محمّد «۴». علی بن موسی الرضا «۵» روایت کند از پدرانش از امیر المؤمنین علی از رسول - علیه السلام - که گفت: چون فرزند را محمّد نام بر نهید «۶» او را اکرام کنید «۷». و چون در مجلسی آید، جایش کنید «۸» و روی بر او ترش مکنید «۹»، و هیچ قوم نباشند که مشورتی کنند و در میان ایشان کسی باشد که نام او احمد یا محمّد باشد، او را در آن مشورت برند و الا ایشان را خیره جهانند «۱۰» و هیچ سرای نباشد که در آن جا خوانی «۱۱» نهند و بر آن خوان «۱۲» کسی باشد که نام او احمد یا محمّد بود و الا هر روزی دو بار قدس و برکت بدان خوان «۱۳» فرو فرستند. انس روایت کند که: رسول - علیه السلام - روزی در بازار می گذشت، مردی ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: فارسله. (۲). اساس، دب، آج، لب، فق، مر: الصّیقل، با توجه به دب و دیوان شاعر ص ۲۵ تصحیح شد. (۳). مر: نینید. (۴). اساس: محمّد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). امام علی بن موسی الرضا. [.....] (۶). دب، آج، لب، فق: بر نهی / بر نهید. (۷). دب، آج، لب، فق: کنی / کنید، مر: گرامی دارید. (۸). دب، آج، لب، فق: کنی / کنید، مر: جای نیکو بنشانید. (۹). دب، آج: مکنی، لب، فق: نکنی. (۱۰). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مر: الا آنچه خیر ایشان باشد بگوید. (۱۱). مر: خانی. (۱۲). دب، آج، لب، فق: و در آن جا، مر: و بر سر آن خان. (۱۳). دب، لب، فق: بر آن خانه، آج: بر آن خوانه، مر: بر سر آن خان. صفحه: ۹۶ مردی را بانگ می زد: یا با القاسم «السلام» ما «۱»؟ رسول [۲۶۷- ر] باز نگریست «السلام» ما «۲»، پنداشت که و را گویند «السلام» ما «۳»، مرد گفت: ای رسول الله؟ من آن مرد را می خواندم. رسول - علیه السلام - گفت [گفت] «السلام» ما «۴»: شما را رواست که نام من بر گیرید «السلام» ما «۵» و روا نیست تا کنیه من بر گیری؟ «السلام» ما «۶» و ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: لا تجمعوا بین اسمی و کنیتی، از میان نام من و کنیت من جمع مکنید «السلام» ما «۷»، [یعنی کسی «السلام» ما «۸» را نام محمّد مکنید «السلام» ما «۹»] و کنیت ابو القاسم. آنکه گفت: الله یعطى و انا أقسم، خدا بدهد و من قسمت کنم. آنکه امیر المؤمنین علی را رخصت داد، گفت: یا علی؟ اگر تو را فرزندی آید نرینه، من نام و کنیت خود به او دادم. امیر المؤمنین را از خولّه الحنفیه پسری آمد، او را محمّد نام کرد و کنیت ابو القاسم به رخصت رسول - علیه السلام - و اینکه رخصت نیز داده است آخر ائمه را از فرزندان امیر المؤمنین «السلام» ما «۱۰» آن جا که گفت: السلام ما «۱۱» لو لم یبق من الدّنيا الا یوم واحد لطوّل الله ذلك الیوم حتّی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی و [کنیته] کنیتی یملأ الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً، گفت: اگر نماند از دنیا الا یک روز، خدای تعالی آن روز به دراز کند تا بیاید مردی از فرزندان [من] «السلام» ما «۱۲» نامش نام من و کنیت او کنیت من «السلام» ما «۱۳»، زمین پر از عدل و انصاف کند پس از آن که پر از جور و ظلم باشد. و من ینقلب علی عقبیه، اینکه «السلام» ما «۱۴» کنایت است از ارتداد هر کس که بر پی پایی «السلام» ما «۱۵»

گردد، یعنی هر که مرتد شود خدای را هیچ زیان ندارد، زیان او را دارد. ----- (۱). (۱).

آج، فق، مر: یا ابا القاسم. (۲). وز، دب، آج: باز نگرید. (۳). همه نسخه بدلها: می گویند. (۱۲-۱۱-۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). دب، آج، لب: برگیری / برگیرید. (۶). مر: برگیرید. [.....] (۹-۷). دب، آج، لب، فق: مکنی / مکنید. (۸). آج، لب، فق: کس. (۱۰). دب علی را، آج، لب، فق علی. (۱۳). و کنیتش کنیه من باشد. (۱۴). وز: آن. (۱۵). وز، دب، آج، لب: پای. صفحه: ۹۷ وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ، و خدای تعالی شاکران را پاداشت کند به شکرشان. سعید بن المسیب گوید عن ابی هریره که: چون رسول - علیه السّلام - با جوار رحمت خدای رفت، صحابه در ارجاف و اضطراب افتادند. عمر خطّاب به مسجد آمد و گفت: ای قوم؟ جماعتی منافقان ارجاف می افکنند که رسول خدای بمرد، رسول نمرد «السلام ما» (۱) و آنما رسول به نزدیک خدای برفت چنان که موسی عمران، و منافقان بنی اسرائیل ارجاف افکندند به مرگ او، و او با میان قوم آمد، و رسول هم چنین باز آید. ابو بکر اینکه بشنید از عمر، برخاست و در حجره عایشه شد، و رسول - علیه السّلام - جان به خزانه رحمت تسلیم کرده بود، و جامه «السلام ما» (۲) بر روی رسول افکنده بود [ند] «السلام ما» (۳) آن جامه بر گرفت و روی رسول بدید و به روی او در افتاد و بوسه بر روی رسول می داد، آنگه بیرون آمد و عمر را گفت: علی رسلک، ساکن باش از اینکه سخن گفتن. عمر خاموش نمی شد، او نیز بر گوشه‌ای بایستاد و سخن آغاز کرد. مردم عمر را رها کردند و روی به ابو بکر [کردند] «السلام ما» (۴)، حمد و ثنای خدای کرد و آنگه گفت: ای جماعت صحابه؟ هر که محمّد را می پرستید، محمّد با جوار رحمت خدا رفت، و هر که خدای محمّد را می پرستید، او خدای «السلام ما» (۵) که هرگز نمیرد، آنگه اینکه آیت بخواند: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا ...، پنداشتی آن «السلام ما» (۶) آیت آن ساعت می شنوند. و عمر چون اینکه بشنید، از آن گفتن باز ایستاد و به تعزیت رسول مشغول شدند. وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا، معنی آن است که هیچ نفس نباشد که او جز «السلام ما» (۷) به فرمان خدای بمیرد. أخفش گفت اینکه «لام» که در نفس است منقول است از موت به او، و تقدیر ----- (۱). اساس، وز: نه مرد / نمرد. (۲). آج: جامه / جامه‌ای. (۴).

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: بدانید که او خدایی است. (۶). آج، لب، فق، مر: اینکه. (۷). آج، لب، فق، مر: بجز. صفحه: ۹۸ آن است که: و ما کان «السلام ما» (۱) لنفس «السلام ما» (۲) لتموت، تا «السلام ما» (۳) معنی اینکه باشد که ما گفتیم، و اینکه معنی که ما گفتیم از آن لفظ هم مستفاد باشد. إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، یعنی بأمر الله، و قیل: بعلم الله. کتاباً، نصب او بر مصدر است از فعلی «السلام ما» (۴) محذوف، ای کتب الله لها کتاباً. مؤجلاً، ای موقتاً، و در آیت دلیل است بر آن که اجل یکی است، و هو وقت الموت او القتل، خلاف آن که ابن الأُخْشَاد و ابو القاسم بلخی گفتند. وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا، و هر که نفع دنیا خواهد و برای دنیا سعی کند و عمل کند، ما دنیا از او دریغ نداریم و بدھیم او را، و هر که نفع آخرت جوید بدھیم او را، یعنی هر که غرض او دنیا باشد بدھیم او را و در آخرت نصیب نبود او را، چنان که: مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ «السلام ما» (۵). و چنان که رسول - علیه السّلام - گفت من طلب الدنيا بعمل الآخرة فما له في الآخرة من نصيب، و چنان که شاعر گفت: و ان امرءا دنياه اكبر هممه لمستمسك منها بحبل غرور و دیگری گفت: و من يصحب الدنيا يكن مثل قابض على الماء خائنه فروع الاصابع بعضی دگر از مفسران گفتند: آیت مخصوص است به آنان که روز احد شعب رها کردند و به طمع غنیمت برفتند تا آن وهن افتاد، و آنان که ثبات کردند و صبر کردند تا شهید شدند، ایشان را نصیب «السلام ما» (۶) دنیا بود و اینان را نصیب آخرت. و راوی خبر گوید که - رسول - علیه السّلام - گفت: السلام ما «(۷) الاعمال بالثبات و انما لكل امرئ ما نوى فمن كانت هجرته الى الله و رسوله فهجرته الى الله و رسوله و من كانت هجرته الى الدنيا يصيبها و امرأة ينكحها فهجرته الى ما هاجر اليه، گفت: عملها به نیت است، و هر مردی به او کار بر حسب نیتش کنند، هر که هجرت کند «السلام ما» (۸) او به ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر:

کانت. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: نفس. [.....] (۳). اساس اینکه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: فعل. (۵). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۰. (۶). آج، لب: بنصیب. (۷). دب، آج، لب، فق، مر: أو. (۸). وز، دب، آج، لب، فق: ندارد. صفحه: ۹۹ خدای و پیغمبر باشد هجرت او به موقع خود بود به خدای و پیغامبر، و هر که هجرت او برای دنیا باشد که دریابد یا زنی که به زنی کند هجرت او به آن باشد که آن را قصد کرده بود، و مورد آیت آن است که: مکلف مخیر است و ممکن به آنچه خواهد و اختیار کند مجبر نیست چنان که مجبر گفت. خدای تعالی گفت: هر چه [۲۶۷-پ] خواهی بخواه از آنچه رای تو است برای تو، اگر خویشتن را اختیار دنیا کنی و به آن قناعت است با کثرت معایب و مصائب و سرعت زوال و انتقال از تو دریغ نیست، و اگر آخرت خواهی بقایی که به آن فنا نبود و حیاتی که در او ممانت ندارد، و تن درستی بی بیماری «السلام ما» (۱) و برنایی بی پیری، ملکی بی زوال و ملکی بی ملال، و ملکی بی وحشت و لجاج، و ملکی بی قسمت و خراج به آن بر تو بخل نیست، ازین پس زمام اختیار به دست تو است، اگر اینکه خواهی راه اینکه گیر، و اگر [آن] «السلام ما» (۲) خواهی ساز آن کن. قوله: وَ كَأَيْنَ مِنْ نَبِيٍّ حَسَنَ بَصْرِيٍّ وَ أَبُو جَعْفَرٍ خَوَانِدِ «السلام ما» (۳): «کاین» مقصور بی همز «السلام ما» (۴) بی شد، و این کثیر و مجاهد و شبیه خواندند: «کائن» علی وزن فاعل، و باقی قرء خواندند: «و کاین» مشدد به وزن کعین، و همه به یک معنی است، و همه لغات معروف است، و قال زهير في الممدود: و کاین تری من صامت لك معجب زیاده او نقصه فی التکلم و قال اخر فی التّشديد: کاین من اناس لم یزالوا اخوهم فوقهم و هم کرام و قال آخر و جمع بین اللّغتين: کاین ابرنا من عدوّ بعزنا و کائن أجرنا من ضعيف و خائف و همه را معنی «کم» بود، و اینکه «کاف» تشبیه است که در «أی» شده است، و معنی او خبر باشد از تکثیر، یعنی بسا پیغامبر و بیشترها من «السلام ما» (۵) به کار دارند، ----- (۱). وز و بی انتقال. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب، آج، لب، فق، مر: خواندند. (۴). وز: همزه. (۵). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مر: با من. صفحه: ۱۰۰ چنان که «کم» فی قوله: وَ كَمٍ مِنْ قَرِيْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا «السلام ما» (۱) وَ كَمٍ مِنْ مَلِكٍ فِي السَّمَاوَاتِ (۲). قَاتِلِ (۳) فَمَا وَهَنُوا، ضعيف نشدند بر سیل مدح، و محال است که پس از قتل وهن باشد تا وصف کنند ایشان را به نفی وهن، و از آن جا سعید جبر گفت: ما نشنیدیم هرگز که پیغامبری را در کارزار بکشتند. دگر آن که ابو عبید گفت: چون خدای تعالی حمد کند آن را که کارزار کند، آنان که کشته شوند داخل باشند در آن. و چون مدح «۴» متناول آن را باشد که کشته شود، کارزاریان ناکشته در آن جا نشوند، پس «قاتل» عامتر از «قتل» است. و آن که «قتل» خواند بر وجهی از سه باشد، یکی آن که: قتل تمام کلام باشد، و قوله: مَعَهُ رِبِّيُّونَ، کلامی مبتدا باشد، یعنی بس پیغامبر «۵» که او را بکشند و با او جماعتی بودند بسیار، چنان که گویند: قتل فلان معه جيش كثير، أي و معه جيش. و بر اینکه وجه «قتل» متناول باشد پیغامبر را تنها. و وجه دوم «۶» آن است که: «قتل» متناول باشد «ربیون» را، و اگر چه در ظاهر کلام جمله را گفت، مراد بعضی باشد، چنان که: قتل بنو تمیم «۷»، و اگر چه همه را نکشته باشند، و آنان که مانده باشند صفت ایشان اینکه بود که: فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ [اللّهِ] «۸» تا آن لازم نیاید که پس از «قتل» نفی وهن «۹» محال بود. و وجه سهام «۱۰» آن است که: «قتل» متناول باشد پیغامبر «۱۱» را و قوم را، و تقدیر کلام چنین باشد که: کاین من نبی قتل هو و قتل معه ربیون کثیر. ----- (۱). سوره اعراف (۷) آیه ۴. (۲). سوره نجم (۵۳) آیه ۲۶. (۳). اساس و همه نسخه بدلها: قتل، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. [.....] (۴). وز و. (۵). دب: پیغامبری، آج، لب، فق، مر: پیغمبری. (۶). مر: دویم. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مر: بنو تمیم. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید افزوده شد. (۹). دب، آج، لب، فق: وهنی. (۱۰). دب، آج، لب: سیوم. (۱۱). دب: پیغامبران، آج، لب، فق: پیغمبران. صفحه: ۱۰۱ مفسران در «ربیون» خلاف کردند. عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ربیع و سدّی گفتند: جموع کثیره، جماعتی بسیار با او بودند، و قال حسان: و اذا معشر تجافوا عن الح ق حملنا عليهم ربيا أي جيشا عظيما. عبد الله مسعود گفت: ربیون هزاران باشند «۱» ضحاک گفت: یک ربیه هزار عدد باشد، کلبی گفت: ده هزار باشند «۲». حسن بصری گفت: علما و حکما

باشند، این زید گفت «۳»: اتباع باشند، و ربانیتون و الیان باشند، و ربیون رعیت. بعضی دگر گفتند: خدای پرستان باشند و منسوب باشد با «رب»، و کسره «را» از تغیرات نسب باشد، چنان که بصری را بصری گویند بعضی عرب، و حسن بصری خواند: «ربیون» بضم الزاء، و اینکه لغت تمیم است، و باقی قراء به کسر «را» و اینکه لغت «۴» حجاز است و عامه عرب. فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ایشان با اینکه همه واهن نشدند و ضعیف و سست از آنچه به ایشان رسید در ره خدای که جهاد است، یقال: و هن یهن وهنا، علی وزن وعد یعد «۵» و عدا، و أنشد المبرد: ان القداح اذا اجتمعن فرامها بالكسر ذو جلد و بطش أئید عزت و لم تکسر و ان هی بددت فالوهن و التکسیر للمتبدد و ابو السیماک العدوی خواند: «فما وهنوا»، به کسر «ها»، و در آن خلاف کردند اهل لغت، بعضی گفتند: من وهن یهن مثل ورم یرم، اینکه قول ابو حاتم است. و کسائی گفت: من وهن یوهن وهنا، مثل: و جل یوجل و جلا، قال الشاعر: طلب المعاش مفترق بین الاحیة و الوطن و مصیر الجلد الجلید الی الضراعة و الوهن و مَا ضَعُفُوا و مَا اسْتَكَانُوا، و ضعیف و ذلیل نشدند، بل قتال کردند بر آنچه پیغامبرشان بر آن قتال کرد تا جان بدادن. و استکانت خضوع و مذلت و ضراعت باشد، خدای تعالی آیت به تعبیر آنان فرستاد که همت کردند که مرتد شوند، چون ارجاف شنیدند به قتل رسول - علیه السلام - گفت: پیش از شما پیغامبران بوده‌اند که ----- (۱-۲). همه نسخه بدلها: باشد. (۳). مر ربیون. (۴). مر اهل. (۵). اساس: یعد وعد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۱۰۲ ایشان را با جماعتی بسیار بکشته‌اند، آن باقی که بماندند از ایشان مرتد نشدند و ذلیل و سست و واهن «۱» نگشتند، بل صابر بودند و محتسب، و خدای تعالی صابران را دوست دارد. و مَا كَانَ قَوْلُهُمْ، حسن بصری خواند: و ما کان قولهم، به رفع بر آن که اسم «کان» باشد، و أن مع الفعل در جای خبر، و باقی قراء به نصب خوانند «۲» بر خبر «کان»، و أن [۲۶۸-] ر [مع الفعل در جای اسم باشد، و المعنی و ما کان قولهم الّا قولهم، و هر دو قراءت متقارب المعنی اند برای آن که چون مبتدا و خبر هر دو معرفه باشد، تو مخیر باشی هر کدام خواهی اسم کنی و هر کدام خواهی خبر، و نظیره قوله: و مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا «۳» ما کان حُجَّتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا «۴» و إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا، و «اسراف» مجاوزة الحد الی غیر الصواب باشد، و نقیض او تقصیر باشد، و هر دو مذموم است. و السرف الخطا، یقال: مرتت بکم فسرفتکم، أى أخطأت مکانکم و مجاورتکم. و السرف النسیان أيضا. وَ تَبَّتْ أقدامنا، و پای ما بر جای دار، یعنی با ما الطافی کن که ما به آن بر جای بمانیم، و ما را ظفر و نصرت ده بر کافران، ایشان چنین گفتند، شما که اصحاب محمداید «۸» چرا چنین نگفتی لا- جرم! فَأَتَاهُمُ اللَّهُ، خدای تعالی ایشان را هم ثواب دنیا داد، یعنی ظفر بر دشمن و ----- (۱). اساس: اوهن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: خواندند. [.....] (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۸۲. (۴). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۵. (۵). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق: خبر، مر: جزای. (۶). چاپ شعرانی (۳/۲۱۲) رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا (۷). وز، دب، آج، فق: قولی. (۸). دب، آج، لب، فق: محمدی / محمدید محمداید. صفحه: ۱۰۳ غنیمت، و اینکه قول قتاده و ربیع است. و ثواب در منافع دنیا مجاز باشد در شرع، و اگر چه در لغت بر اصل باشد. وَ حُسْنِ ثَوَابِ الْآخِرَةِ، و در آخرت حقیقت باشد، و حقیقت ثواب نفعی باشد مستحق مقرون با تعظیم و تبجیل، به نفع، مابین باشد عقاب را که مضرت است، و به استحقاق، مابین باشد تفضّل را، [و] «۱» به مقارنت تعظیم و تبجیل، مابین باشد عوض را. وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، و خدای تعالی دوست دارد نکوکاران را. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا، ای مؤمنان اگر شما فرمان کافران برید «۲». امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: مراد به کافران منافقانند که مؤمنان را گفتند در غزاه احد که: با سر دین اول شوید «۳» و با نزدیکان برادرانتان «۴» شوید «۵». و بعضی دگر مفسران گفتند: مراد جهودان و ترسایانند، و گفتند: مراد ابو سفیان است و اصحابش. یُرْدُوكُمْ عَلَى أَعقابِكُمْ، جزای شرط است. فَتَنَقَّلُوا «۶» بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ، «بل» برای اضراب باشد، و اضراب «۹» اعراض باشد از اول و ترک ذکر او و اخذ در کلامی نو، تقول: جاءنی زید بل عمرو ذکر زید رها کردی «۱۰» و ذکر عمرو آغاز کردی «۱۱». بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ، بل خدای - عزّ و جل - مولیکم، ای ولتکم و ناصرکم و اولی بکم و بولا-یتکم. و «مولی» بر معانی مختلف آمد، و مرجع معنی در همه با اولی، و گفتند: مراد در آیت

ناصر است به قرینه قوله تعالی: وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ، و «ناصر» را نیز به آن، مولی خوانند که یکون اولی بنصره [من ينصره] «۱۲»، ---
 (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). دب، آج، لب،
 فق: بری / برید. (۳). دب، آج، لب، فق: شوی / شوید، مر: روید. (۴). دب: برادرتان. (۵). دب، آج، لب، فق: شوی / شوید. (۶).
 اساس و وز: فیقلبوا، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۷). دب، آج، لب، فق: بری / برید. (۸-۱۰).
 اساس و وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۹). دب، آج، لب، فق، مر برای. (۱۱). مر: کردید. (۱۲).
 اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۱۰۴ و کلام درین آیت بیاید- ان شاء الله- در جای خود.
 قوله- عز و علا:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۱ تا ۱۵۵]

[اشاره]

سُنِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (۱۵۱) وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ
 اللَّهُ وَعَدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ
 يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۲) إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ
 الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا- مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳) ثُمَّ أَنْزَلَ
 عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ
 الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي
 بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتْلَةُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
 (۱۵۴) إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵)

[ترجمه]

در افکنیم در دلهای کافران ترس به آنچه انباز گرفتند با خدای آنچه نفرستاد «۱» به آن حجتی و جای ایشان دوزخ بود و بد جای
 است آن بیدادکاران «۲» را. بدرستی براست [گفت] «۳» با شما «۴» خدای وعده پس چون می کشتی «۵» به فرمان او تا آنکه که سستی
 و منازعت کردی در کار و عاصی شدی از پس آن که با شما نمود آنچه دوست داری، از شما کس هست که دنیا می خواهد و از
 شما کس هست که آخرت می خواهد پس برگردانید از ایشان تا بیازماید و عفو بکرد از شما، و خدای خداوند فضل است بر
 مؤمنان. «۶» چون فرو شدید «۷» و باز نایستادید بر کسی و پیغامبر می خواند شما را در آخرتان «۸» جزا داد شما را غمی به غمی تا دژم
 نشوید بر آنچه فائت شد از شما و نه بر آنچه رسید به شما، و خدای داناست به آنچه می کنید. [۲۶۸-پ]، -----

----- (۱). اساس: فرستاد، وز، دب: بفرستاد، با توجه به آج تصحیح شد. (۲). دب: بیدادگران. (۳). اساس، وز:
 ندارد، از دب افزوده شد. (۴). اساس، وز: باسما، با توجه به دب تصحیح شد. (۵). وز، دب: می کشی، آج، لب: می کشید، فق:
 می کشتید. (۶). اساس: یصعدون، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۷). آج، لب: دور
 می رفتید. (۸). دب، آج، لب، فق: جماعت بازپسین. صفحه: ۱۰۵ پس فرود آورد بر شما از پس غم ایمنی خوابی که برسید به
 گروهی از شما و بگرفت گروهی از ایشان غم جانهای خود گمان برند به خدای جز راستی ظن کافران که پیش اسلام بودند
 می گویند هست ما را از اینکه کار چیزی! بگو که فرمان همه خدای راست پنهان می دارند در دل آنچه آشکارا کنند تو را،

می‌گویند اگر بودی ما را از اینکه کار چیزی بنکشتمی ما را اینکه جا، بگو اگر بودی «۱» شما در خانه‌هایتان بیرون شدنی آنان که نوشتند بر ایشان کشتن به خوابگاه خود تا امتحان کند «۲» خدای آنچه در سینه‌های شماست، و خالص کند آنچه در دل‌های شماست، و خدای داناست به رازهای سینه‌ها. آنان که پشت بر کردند از شما «۳» آن روز که به هم آمدند «۴» دو لشکر بخیزانید «۵» ایشان را شیطان به بهری «۶» آنچه کرده بودند و عفو بکرد خدای از ایشان که خدا آمرزنده و بردبار است. قوله: سَنَلِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ - الآية. سدی گفت: چون ابو سفیان و اصحابش آن قتل بکردند و آن وهن در صحابه رسول، برفتند. [و روی به مکه نهاده چون به بعضی راه برفتند] «۷»، ابو سفیان گفت: خطا کردیم ما قومی بسیار از اینان بکشتم و جمعشان مفترق کردیم و از ایشان جز جماعتی اندک ضعیف نماندند، چرا بیامدیم ایشان را استیصال ناکرده! بیاید تا باز گردیم و ایشان را مستأصل کنیم. عزم کردند که باز گردند، خدای تعالی ترس در دل ایشان افکنده «۸» تا ----- (۱). آج، لب: بودید.

(۲). آج، لب، فق: تا شبه آزمایش نماید. (۳). آج، لب، فق: به هم رسیدند. (۴). آج، لب، فق: بر گناه داشت. (۵). آج، لب، فق: از (۶). آج، لب، فق: با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). آج، لب، فق: افگند، مر: نهاد. صفحه: ۱۰۶ نیارستند بازگشتن، و اینکه قصه در جای دگر بیاید. خدای تعالی خبر داد از غیب پیش از آن که کرد «۱» تا رسول - علیه السلام - و صحابه ایمن شوند از آن که ایشان باز خواهند گشتن، گفت: سَنَلِقِي، ما در افکنیم، و اینکه را «سین» استقبال گویند برای آن که اینک افعال که زواید اربع در او متعاقب باشد صالح بود حال را و استقبال را، چون «سین» یا «سوف» در او شود، آن اشتراک برخیزد و فعل خالص شود مستقبل را، حق تعالی گفت: ما ترس در دل ایشان افکنیم، و اینکه از جمله معجزات رسول و قرآن باشد برای آن که خبر است از غیب و مخبر مطابق خبر. ابو ایوب السخثیانی خواند در شاذ: «سلیقی» به «یا» ردّ الی اسم الله تعالی فی قوله: يَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ، و باقی قراء به «نون»، و ابن عامر و کسائی و یعقوب و ابو جعفر خواندند: «الرعب» به تحریک «عین» «۲»، باقی «۳» خواندند: «الرعب» باسکان «عین» و هر دو لغت است، کالعذر و العذر و السیحت و السیحت. و رسول - علیه السلام - گفت: نصرت بالرعب، مرا یاری کردند به ترس، و در بعضی روایات: بین یدی - مسیره شهر، از پیش من به یک ماه راه تا هر کجا رسول - علیه السلام - فرود آمدی بر یک ماهه راه دشمن از او بترسیدی. بما أشرکوا، اینکه «با» بدل و مجازات است، و «ما» مصدری است، آی بشرکهم بالله. و قوله: ما لم يُنزل، «ما» نکره موصوفه باشد، آی شیئا ما انزل الله به من سلطان حق تعالی گفت: من ترس در دل کافران به آن افگندم که ایشان به من شرک آوردند. ظاهر آیت منبی است از آن که اینکه معنی بر ایشان بر سبیل عقوبت رفت به آن که ایشان چیزی را انباز من کرده‌اند که من به آن حجّتی نفرستاده‌ام از آسمان. و مأواهم النار، و مأواى ایشان و مرجعشان دوزخ است، من أوی اذا رجع، یعنی جایشان «۴»، يقال أوی الیه ای انضم الیه. و بسّ مَثْوَى الظالمین «۵» و «مَثْوَى» مقام باشد من ثوی اذا أقام، و تقدیر آن است که: بسّ مَثْوَى الظالمین النار، بد جای -----

(۱). دب، آج، لب، فق: مر: عبارت «پیش از آن که کرد» را ندارد. (۲). دب، آج، لب، مر و. (۳). مر قراء. (۴). دب، آج، لب، فق: جای ایشان. (۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۱. صفحه: ۱۰۷ است ظالمان را دوزخ، چنان که برفت فی قوله: وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ. درین آیت مخصوص بالذم است محذوف، چنان که آن جا مخصوص بالمدح محذوف است لدلالة الكلام عليهما. وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعَدَهُ - الآية. صدق به دو مفعول متعدی شود، [۲۶۹-] ر] يقال: صدقته الوعد، چون غصب و سلب و نهب و مانند اینکه. محمّد بن کعب القرظی گفت: اصحاب رسول چون با مدینه شدند گفتند: ما را وهن اینکه «۱» از کجا افتاد، و خدای ما را وعده نصرت و ظفر داده بود، یعنون «۲» قوله: بَلَى إِنْ تَصَبَّرُوا وَ تَتَّقُوا «۳» - الآية. خدای تعالی آیت فرستاد و گفت: آن وعده که من کردم راست بود، و شما را از قبل خود آمد که شعب رها کردی تا دشمن راه یافت. إِذِ تَحُسُونَهُمْ وَ الْحَسَّ الْقَتْلَ الدَّرِيعَ، قتل سخت عام را حسّ گویند، قال الشاعر: حسناهم بالسيف حسا فأصبحت بقيتهم قد شردوا فتبددوا ابو عبیده گفت: الحسن، الاستیصال بالقتل، يقال: جراد محسوس إذا قتله البرد، و سنه حسوس سالی باشد که آفت همه چیز ببرد، قال رؤبة: إذا تشكوا سنه حسوسا تأكل بعد الاخضر

الیسیا» (۴) حَتَّى إِذَا فِئْتَلْتُمْ، یعنی همچنین بر فتح و ظفر و قتل و قوّت بودی «۵» تا به آنکه که جبن و فشل و ضعف کار بستی، و المعنی الی ان فسلتم. و بعضی اهل معانی گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر اینکه است: حَتَّى إِذَا تَنَازَعْتُمْ فِی الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ فِئْتَلْتُمْ أَى جَبْتُمْ وَ ضَعَفْتُمْ، و «واو» فی قوله: وَ تَنَازَعْتُمْ، مقحم است. و منازعت ایشان اینکه بود که چون صحابه رسول به غنیمت مشغول شدند، اصحاب شعب گفتند: مردمان غنیمت ببرند و ما بی نصیب مانیم. عبد الله جبر که امیر ایشان -----

(۱). همه نسخه بدلها: ما را اینکه وهن. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: ندارد. (۳). سوره آل عمران -----

(۳) آیه ۱۲۵. (۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط بیت در لسان العرب (۲۴۴/۴) چنین است: اذا شکونا سنه حوسا || نأکل بعد الخضره الیسیا [.....] (۵). مر: بودید. صفحه: ۱۰۸ بود گفت: مکنید «۱» و فرمان رسول رها مکنید «۲». ایشان گفتند: رسول اینکه آن وقت گفت که کار بخلاف اینکه بود، اکنون چون ایشان بهزیمت شدند- چنان که در قصه برفت- اینکه گفتاگوی «۳» که با عبد الله جبر کردند منازعت آن بود. وَ عَصَيْتُمْ، و عاصی شدی «۴» در فرمان رسول- علیه السلام- که شما را فرمود که از اینکه جا مفارقت مکنید، و اگر بینی «۵» که ما را بکشند از آخر ما، و اگر بینی «۶» که ما غنیمت می گیریم، فرمان نبردند و عصیان کردند «۷». مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ، پس آن که خدای آنچه محبوب و مراد شما بود و «۸» با شما نمود، یعنی از فتح و ظفر و نصرت شما به باد صبا تا در سیر می آید که: تا ایشان بر جای بودند باد صبا می جست و خاک بر روی مشرکان می زد. چون شعب رها کردند باد صبا دبور گشت، و روی بر ایشان نهاد و ایشان مدهوش شدند و نمی دانستند که حال چگونه است، و بر عمیا یکدگر «۹» می زدند و می کشتند، آنکه حق تعالی گفت: اینکه برای آن بود که شما دو گروه بودی «۱۰»، یکی دنیا جوی و یکی آخرت خواه. بعضی به کارزار که حاضر آمدی «۱۱» برای غنیمت حاضر آمدی «۱۲» و طالب دنیا بودی «۱۳»، و بعضی برای نصرت دین خدای و طالب آخرت و بهشت. ثُمَّ صَيَّرْكُمْ عَنْهُمْ، اَى بالهزیمه، پس شما را از ایشان بر گردانید. و در اضافه «۱۴» صرف ایشان از مشرکان با خدای تعالی با آن که معصیت است، دو قول گفتند: یکی [آن که] «۱۵» شما از ایشان باز گشتی «۱۶» به حکم و فرمان خدای، که خدای تعالی ثبات صد مسلمان در پیش دویست کافر واجب کرد، فاما چون ناقص شدند از اینکه عدد، یا -----

(۱-۲). دب، آج، لب، فق: مکنی / مکنید. (۳). آج، لب، مر: گفتگوی. (۴). مر: شدید. (۵-۶). مر: بینید. (۷). آج، لب، فق: فرمان نبردید و عصیان کردید. (۸). آج، لب، فق: ندارد، مر: آن آخر با شما نمود. (۹). مر: بر یکدیگر. (۱۰). مر: شدید، چاپ شعرانی (۲۱۶/۳) مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ (۱۱-۱۲). مر: آمدید. (۱۳). مر: بودید. (۱۴). آج، لب: اضافه. (۱۵). اساس و وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۶). مر: باز گشتید. [.....] صفحه: ۱۰۹ کافران زیادت شدند، مرخص است مسلمانان که ثبات نکنند، چون انصراف ایشان بر اینکه وجه به فرمان و رخصت و حکم خدای بود، حق تعالی با خود اضافه کرد گفت: من برگردانیدم شما را، و اینکه وجه اختیار ابو علی است، و ابو القاسم بلخی گفت: معنی «صرف» اینکه جا آن است که خدای بفرمود ایشان را که هم از اینکه فور و از اینکه جای با سر ایشان گردی «۱» تا ابتلا کند شما را به مظاهر و موآرت نعمت بر شما یک از پس دیگر تا «۲» شکر خواهید کردن «۳» یا نه؟ پس معنی «صرف» بر اینکه قول تخفیف تکلیف باشد به ترک امر به رجوع با قتال ایشان در حال. وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ، آنکه با اینکه همه که کردید «۴» شما را عفو بکرد «۵» از عقاب قیامت، [اینکه یک] «۶» قول است، و قولی دیگر آن است که: شما را عفو بکرد از آن که به دنبال ایشان شوید پس از آن که جماعتی صلاح در آن دیدند که به دنبال ایشان بشوند قولی دیگر آن است که شما را عفو بکرد از عذاب استیصال، و ایشان را از شما بازداشت، و شما را حمایت کرد پس از آن که مستولی بودند ایشان بر شما، نظیره قوله: ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ «۷» وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، و خدای تعالی خداوند فضل و احسان است بر مؤمنان. إِذْ تُصْعِدُونَ، عامل در او دو وجه دارد، یکی قوله: وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ، یکی عامل مقدر من قوله: اذکر. قتاده و حسن و سلمی خواندند: اذ تصعدون، به فتح «تا» و «عین» «۸» من صعادت الجبل أضعده، و باقی خواندند: إِذْ تُصْعِدُونَ، من الاصعاد. ابو حاتم گفت: فرق از میان «صعد» و «أصعد» آن باشد که صعد آن باشد

که از نشیبی بر بالای شود چون کوه و اکمه «۹» و مانند اینکه، و اصعد إذا مضى «۱۰» علی وجهه -----

(۱). مر: روید. (۲). دب، آج، لب، فق: باز، مر: باره. (۳). دب، آج، لب، فق: خواهی کردن. (۴). دب، آج، لب، فق: کردی. (۵). دب: عفو کرد، مر: عفو کردم. (۶). اساس و وز: ندارد، با توجه به دب افزوده شد. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۵۲. (۸). اساس و همه نسخه بدلها: صاد، با توجه به متن عربی روایت در تبیان (۲۰/۳) و مجمع البیان (۱/۵۲۱) تصحیح شد. (۹). آج، لب، فق، مر: ندارد. (۱۰). فق: معنی. صفحه: ۱۱۰ فی الارض المستویة آن باشد که در زمین راست سر در نهد و برود، و گفته‌اند: اصعد خلاف صعَد باشد، يقال: صعَد الجبل و اصعد فی الوادی، و مبرّد گفت: اصعد اذا ابعَد فی الذّهاب، چون دور بشود گویند: اصعد، چنان که در خبر است که رسول - علیه السّلام - بعضی صحابه را گفت که: از پس سه روز باز آمد: لقد ذهب [۹۶۲- پ] فیها عریضا، در اینکه هزیمت پهن بشدی، و قال الأعشى: ألا أيهذا السائلی اینکه أصعدت «۱» فان لها فی أهل یثرب موعدا فزاء گفت: «اصعاد» ابتدای به سفر رفتن باشد، و «انحدار» رجوع باشد، يقال: أصعدنا من کذا الی کذا إذا سافر الیه، و انحدرنا إذا رجع منه، و أنشد ابو عبیدة: قد كنت تبکین علی الإصعاد و الیوم سرّحت و صاح الحادی و مفضّل گفت: صعَد و أصعد و صعَد بمعنی واحد. و لا تلوّون علی أحد، ای لا تعرجون، و با کس نایستادی، يقال: ذهب فلان فلم یلو علی شیء و لم یلبث علی شیء و لم یعرج علی شیء إذا مضى علی وجهه لا یقیم علی شیء، یعنی در اینکه هزیمت برفتی «۲» رفتنی بلیغ سریع بر وجهی که یک با یک نایستادی «۳»، و هیچ چیز «۴» شما را از رفتن مانع نبود «۵». و حسن بصری خواند: «و لا تلون» به یک «واو» برای تخفیف، [کقولهم. استحیت و استحیت، یک «واو» و به یک «یا» بیفگندند برای تخفیف] «۶»، کلبی گفت: علی أحد، بر کسی، یعنی رسول الله صلی الله علیه و «۷» آله. «و الرسول»، «واو» حال راست، و پیغامبر شما را می خواند که: الی الی، به من آبی عباد الله. فی أخرکم، در آخر شما ایستاده می گفت: به من آبی و مروی «۸» ای بندگان خدای، «۹» [من] «یکز فله الجنّة»، هر که باز آید بهشت او را «۱۰». یا عجب؟ اگر آن که باز آید او ----- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط کلمه در سیرت رسول الله (۳۷۷) چنین است: ألا أيهذا السائلی أين یمت (۲). مر: برفتی. (۳). مر: نایستادند (ضبط «نایستادند» مرجح است). (۴). دب، آج، لب، مر: چیزی. [.....] (۵-۹). فق: نبود. (۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). وز علی. (۸). مر: به من آید و مروید. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر باشد. صفحه: ۱۱۱ را بهشت «۱» رسد، آن که خود برود او را چه رسد! او را «۲» قسمت از میان دوزخ و بهشت رسد، يقال: جاء فلان فی اخر الناس و اخره الناس و اخره الناس و اخریات الناس. فَأَثَابُكُمْ، جزا «۳» داد شما را، و حقیقت ثواب در جزای خیر باشد، و در جزای شرّ حقیقت عقاب بود، امّا بر سیل توسّع عقاب را ثواب خواند «۴»، و نظیره قوله: هیل تُوبُ الکفّار ما كانوا یفعلون «۵» فبشرهم بعذاب أليم «۶». و حقیقت بشارت در خیر و سرور باشد، و در عذاب مجاز باشد، و مثله قول الشاعر: اخاف زیادا ان یکون عطاؤه اداهم سودا أو مدرجه «۷» فتلا «۸» و برای آن به لفظ ثواب گفت که آن به جای ثواب بود ایشان را، اگر بخلاف آن کردند به بدل آن ثواب بودی ایشان را، و در بیت همچنین اینکه بند و تازیانه به جای عطا بود او را. حسن بصری گفت: معنی آیت آن است که بداد ایشان را روز احد غمی به بدل غم کافران روز بدر، تا معنی آن باشد که: یوما لهم و یوما علیهم. و بعضی دگر گفتند: ای غمّا علی غم، و گفته‌اند: غمّا متصلا بغم، غمی پیوسته به غمی دگر. غم ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: باز آید به بهشت. (۲). دب، آج، لب، فق، مر حاکمی (دب: جا یکی) از بهشت و دوزخ (آج، لب، فق، مر رسد) و قسمت هر دو بر مؤمن و فاسق - لله درّ قائل: علی حبه جنّه قسیم النار و الجنّة مر وصی المصطفی حقّا امام الانس و الجنّة همه نسخه بدلها بجز وز او را چه رسد، او را. (۳). وز: جزای. (۴). دب: کنند، مر: خوانند. (۵). سوره مطفّین (۸۳) آیه ۳۶. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۱، توبه (۹) آیه ۳۶، انشقاق (۸۴) آیه ۲۴. (۷). آج، لب، فق: مدرجه، ضبط بیت در دیوان فرزدق (۱/۱۱۸) چنین است: است: فلّمّا خشیت ان یکون عطاؤه || اداهم سودا أو مدرجه سمرا (۸). دب، آج، لب، فق یعنی السّیاط. صفحه: ۱۱۲ اول فوت ظفر و غنیمت، و غم دوم قتل و جراح و هزیمت، و

گفته‌اند: غم اول قتل و جراحت و هزیمت، و غم دوم ارجاف به قتل رسول - علیه السّلام. و گفته‌اند: غم اول راه یافتن خالد بن الولید بر ایشان از شعب، و غم دوم بازگشتن ابو سفیان و ظفر او بر مسلمانان، اینکه برای چه کرد «۱»! لَکِیْلًا تَحْزُنُوْا «۲» و لا ما اَصَابْکُمْ، المعنی و لا - علی ما اصابکم، «ما» در محلّ جرّ است لعطفه علی مجرور، و نه بر آنچه به شما در رسید از جراحت و قتل و هزیمت، و نظیر او از وجهی قوله تعالی: لَکِیْلًا - تَأْسُوْا عَلٰی مَا فَاتْکُمْ و لا - تَفْرَحُوْا بِمَا آتَاکُمْ «۴». گفتند معنی آن است که: چون مسلمانان را از جهت ارجاف منافقان به قتل رسول - علیه السّلام - و کسر و وهن دلتنگ شدند، بس «۵» بر نیامد که رسول - علیه السّلام - به بالایی برآمد و گفت: انا رسول الله. مسلمانان شادمانه «۶» شدند. بس «۷» بر نیامد که ابو سفیان با جماعتی بر سر کوه آمدند، مسلمانان دلتنگ شدند از آن که ترسیدند که دگر باره بر ایشان زنند و ایشان را مجروح و منکوب کنند. رسول - علیه السّلام - دعا کرد، خدای تعالی بگردانید ایشان را تا از کوه فرود آمدند و روی به راه نهادند مسلمانان شادمانه «۸» شدند به یک ساعت چند بار دلتنگ شدند و خرم شدند، خدای تعالی گفت: تا بر رنج دنیا و محنت و بلای او دلتنگ نباشید «۹» که هیچ دو را «۱۰» بقا نیست: اصبر لدهر نال منک فهكذا مضت الدهور فرحا و حزنا مرّة لا الحزن دام و لا السّرور مفضّل گفت: «لا» صله است، و المعنی لکی «۱۱» تحزنوا، اینکه برای آن کرد تا ----- (۸ - ۱). آج، فق قوله تعالی.

[.....] (۲). دب، مر: تأسوا. (۳). مر: نباشید. (۴). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۳. (۵). آج، لب، فق، مر: بسی. (۶). لب، مر: شادمان. (۷). دب، آج، لب، فق، مر: بسی. (۹). دب، آج، لب: نباشی / نباشید. (۱۰). وز، لب: او را، مر: دور را. (۱۱). مر: لکیلا. صفحه: ۱۱۳ شما دژم بباشید «۱» بر آنچه فایت شد از ظفر و غنیمت، و بر آنچه به شما رسید از قتل و هزیمت بر سیبل عقوبت به آنچه کردی «۲» و ثغر «۳» رها کردی «۴»، چنان که گفت: لئلا یعلم اهل الکتاب «۵»، و المعنی لیعلم اهل الکتاب. و الله خبیر بما تعملون، و خدای عالم است و آگاه و با خبر از آنچه شما می‌کنید «۶» تا جزا دهد هر یک را بر حسب آنچه کرده باشد «۷» از خیر و شر، و هیچ از او فرو نشود. و مورد او مورد وعید و تحذیر است. قوله: ثمّ أنزل علیکم من بعد الغمّ أمّنه نعاساً یغشی طائفه - الایه. عبد الله زبیر روایت کند از پدرش زبیر بن العوام که گفت: من با رسول بودم - علیه السّلام. چون خوف و غم بر ما سخت شد، خوابی و نعاسی بر من افتاد [و] «۸» بر جماعتی که با ما بودند تا من سخن معتّب بن قشیر می‌شنیدم که می‌گفت: لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا هیهنا، پنداشتم که در خواب می‌بینم. پس خدای تعالی بر سیبل منت و تذکیر نعمت اینکه آیت فرستاد: ثمّ أنزل علیکم من بعد الغمّ أمّنه «۹». [۲۷۰ - ر]، ای امنا، و اینکه لفظ مصدر است کالعظمه و الغلبه، و ابن محیصن در شاذّ خواند: «أمّنه» به سکون «میم»، «نعاسا» بدل است از «أمّنه»، و نعاس اول خواب باشد. یغشی طائفه منکم، حمزه و کسائی و خلف خواندند: «تغشی»، بالتاء ردّاً الی الأمّنه، و دیگران به «یا خواندند «۱۰» ردّاً الی النعاس، و اینکه اختیار ابو عبید «۱۱» و ابو حاتم است برای آن که فعل از پس نعاس می‌آید، ردّش با او اولیتر باشد. عبد الله عیّاس گفت: خدای تعالی مسلمانان را از پس خوف عظیم امنی تمام داد تا در امن به جایی رسیدند که خواب بر ایشان غلبه کرد، و خواب با امن باشد با خوف نباشد. ----- (۱). دب، لب، فق: نباشی، آج: بباشی. (۲ - ۴). مر: کردید. (۳). مر: شعب. (۵). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۹. (۶). دب، آج، لب، فق: می‌کنی. [.....] (۷). دب، آج، لب، فق: باشند. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). اساس امّنه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: خواندند. (۱۱). مر: ابو عبیده. صفحه: ۱۱۴ ابو طلحه گوید: روز احد سر برداشتم، هیچ کس را ندیدم از قوم و الاّ مایل شده از خواب، و ابو طلحه گفت «۱»: من از جمله آنان بودم که خواب بر من غلبه می‌کرد تا یک بار شمشیر از دستم بیفتاد، برگرفتم، و یک بار تازیانه. و طائفه قد اهتمّهم أنفسهم، حق تعالی چنان که ایشان دو گروه بودند، ایشان را به دو فرقه بنهاد: مؤمنان بودند و منافقان. مؤمنان را امنی بداد تا از فرط ایمنی خواب ببرد ایشان را، و منافقان خائف و بی‌خواب، از خوف بی‌قرار بدند «۲» و از بی‌خوابی شعار داشتند «۳». و «طائفه»، مرفوع است به ابتداء، [و] «۴» در خبر او خلاف کردند، بعضی گفتند: «یظنون» خبر مبتداست، و «قد اهتمّهم» در جای صفت طائفه است، یعنی و طائفه من صفتها کذا، یظنون. و گروهی که

صفت ایشان آن بود که غم جان خود گرفته بود «۵» ایشان را، گمان می‌بردند «۶» به خدای ظن-اهل جاهلیت، یعنی ظن-بد. و بعضی دگر گفتند: «قد اهمتهم» خبر مبتداست، و «یظنون» در جای حال است. و گروهی دیگر آن بودند که به غم آورد ایشان را نفس خود، یعنی ایشان را غم جان بود غم ایمان نبود، از غم جان پروای خدای و رسول و دین خدای و شرع رسول نبود ایشان را برای آن که منافق بودند، و در باطن خلاف آن داشتند که به ظاهر گفتند، لا جرم گمانشان در خور اعتقاد «۷» آمد، چو «۸» به خدای اعتقاد بد داشتند «۹»، به او گمان بد بردند، و قوله: «غیر الحق» صفت موصوفی محذوف است، یعنی ظنًا باطلا، به خدای گمانی «۱۰» باطل بردند و قوله: «ظن الجاهلیة»، ای ظنًا مثل ظن الجاهلیة، کقولهم: ضربته ضرب زید، ای ضربا مثل ضرب زید، و آن آن بود که گمان بردند که خدای تعالی رسولش را نصرت نخواهد کردن، و آن غلبه و استیلای کافران همیشه

----- (۱). وز و. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: بودند. (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲۱۹/۳): شعور نداشتند. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). وز و. (۶). اساس: می‌برند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مر: اعتقادشان. (۸). اساس: بجز، دب، مر: چون، با توجه به وز تصحیح شد. (۹). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلها: نداشتند. [.....] (۱۰). دب: گمان. صفحه: ۱۱۵ بخواید ماندن «۱»، آنگه با چنین گمان و اعتقاد تمنای امر و امره «۲» کردند. يَقُولُونَ هَل لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ، می‌گویند: از اینکه کار ما را نصیبی هست! مفسران گفتند: من أمر النَّصرة، یعنی از باب نصرت، حق تعالی رسول را گفت: جواب ایشان باز ده بر وجهی که طمعشان منقطع شود، و بگو که: إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ. ابو عمرو و یعقوب «کله» خواندند به رفع، و باقی قراء به نصب وجه قراءت ابو عمرو آن است «۳»: «أمر» مبتدای اول باشد و «کله» مبتدای دوم، و قوله: «لله» در جای خبر مبتدای اول بود، کقولهم: زید ابوه منطلق، عمرو وجهه حسن. و وجه قراءت دگر آن است که: «کله» «۴» تأکید است. ضحاک گفت از عبد الله عباس که: مراد به آیت تکذیب به قدر است که منافقان به قضا و قدر خدای ایمان نداشتند، پس بیشتر غم ایشان آن بود، بیانش قول رسول- علیه السلام: الايمان بالقدر يذهب الهم والحزن، ایمان به قدر خدای غم و اندوه ببرد، بگو که فرمان همه خدای راست، و کار آن است که خدای کند، آنگه حق تعالی بیان نفاق ایشان کرد «۵»، گفت: يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ، در دل می‌دارند آنچه اظهار نمی‌کنند بر تو، و اینکه سیرت منافق باشد که در دل خلاف آن دارد که بر «۶» زبان، آنگه آنچه گفتند از آن که لایق اعتقاد ایشان بود، حق تعالی با رسول باز گفت: يَقُولُونَ لَوْ كَانُوا كَانُوا (۷) قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ، بگو که اگر شما در خانه‌های خود نشسته بودیتان، لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ، برون «۱» آمدندی آنان که قتل و کشتن «۲» بر ایشان نوشتند، یعنی بر ایشان واجب کردند «۳» ثابت کردند در کارزار تا از دو کارزار «۴» یکی پدید آید، اما ظفر و اما کشتن ایشان به خوابگاه و مصرع خود، یعنی ایشان چون به کارزار آیند دل چنان بر مرگ نهاده باشند که پنداری اینکه مصرع و افتادنگاه «۵» ایشان خوابگاه است ایشان را. وَ لِيَتَلَوَّيْنَهُ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ، و تا خدای امتحان و آزمایش کند آنچه در دلها شماسست بر آن تأویل که گفتیم. وَ لِيَمْحَضَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ، و خالص کردند «۶» آنچه در دلها شماسست، یعنی آنچه شما در دل داری «۷» از نفاق اظهار کند رسول- علیه السلام- و مؤمنان را، چنان که گفت: ما كان الله [۲۷۰- پ] لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ «۸». وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، و خدای تعالی عالم است به اسرار دلها، و در اینکه لفظ دلیل است بر آن که حقیقت ابتلاء بر خدای نباشد، برای آن که به ابتلاء آن «۹» را حاجت بود که چیزی نداند «۱۰» تا بداند «۱۱»، و آن که او «۱۲» اسرار دلها داند او را به آزمایش حاجت نباشد. قوله: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ- الاية. بیشتر مفسران گفتند: مراد آنانند که روز احد بگریختند، آنان که از شما پشت بدادند. يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ، آن روز که دو لشکر روی به هم نهاد «۱۳»، یعنی روز احد، و گفتند: مراد جماعتی اند که با مدینه شدند. إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ، شیطان ایشان را از راه ببرد و بخیزانید «۱۴» و پای ایشان ----- (۱). مر: بیرون. (۲-۳). لب و خالص گرداند آنچه در دلها شماسست. (۴). آج، لب، فق، مر: دو کار. (۵). [.....] (۶). کذا: در اساس و وز، دب، آج، لب: ندارد، مر: خالص گرداند. (۷). مر: دارید. (۸). سوره آل

عمران (۳) آیه ۱۷۹. (۹). مر: کسی. (۱۰). اساس و وز: بدانند، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مر: و خواهد که بدانند. (۱۲). مر: اضممار. (۱۳). آج، لب، فق، مر: نهادند. (۱۴). مر: بلغزاید. صفحه: ۱۱۷ از زیر فرو گرفت، گفته‌اند: ازل و استزل به یک معنی باشد، و گفته‌اند: «سین» [طلب راست، یعنی] «۱» طلب ازالال ایشان کرد چنان که: استعلم و استفهم و استخبر. و مفصل گفت: حملهم علی الزلل و هی الخطیئه، و مراد هزیمت است. ببعض ما کسبوا، در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که مراد محبت غنیمت است و حرص بر حیات و مال، یعنی چون بر اینکه راه بودند هوای ایشان موافق رای شیطان بود، از اینکه جا بر ایشان راه یافت، و قولی دگر زجاج گفت: ببعض ما کسبوا، به آن گناهان مقدم که کرده‌اند «۲» و توبه نکرده کار خود ساخته ندیدند، خود را اختیار شهادت نکردند تا به وقت دگر باشد که توبه کنند، هر گه «۳» کار او ساخته باشد به مرگ، چنین قلت مبالا نماید که: لا ابالی وقع الموت علی أم وقعت علی الموت، و تمنای شهادت چنین کند که: ما ينتظر اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم، چه انتظار می‌کنند آن شقی‌ترین امت که محاسن سپید از خون اینکه سر خضاب نمی‌کند. و لقد عفا الله عنهم، و خدای تعالی عفو بکرد از ایشان. در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که ایشان را بتعجیل عقوبت نکرد، و دگر آن که آن عقاب مستحق به فرار از زحف به ایشان رها کرد، و اگر بر هر دو حمل کنند روا باشد برای آن که تنافی نیست میان ایشان، و لقوله: إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ و خدای تعالی آمرزنده است، یعنی «۴» گناه ایشان «۵» را که فرار «۶» زحف بود، و حلیم است که ایشان را بتعجیل عقوبت نکرد. قوله: عَزَّ و علا «۷»:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۶ تا ۱۶۳]

[اشاره]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶) وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) وَلَئِن مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِيَأْتِيَنَّكُمْ اللَّهُ تَحْشُرُونَ (۱۵۸) فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹) إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمنَ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰) وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغْلَىٰ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۱) أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانِ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا وَاهِ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶۲) هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۶۳)

[ترجمه]

ای آنان که ----- (۱). اساس و وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: کرده بودند. (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۲۲۱): هر که. (۴). دب، آج، لب، فق، مر که. [.....] (۵). آج، لب، فق: گناهان ایشان. (۶). مر از. (۷). وز: عَزَّ و جل، دب، آج، لب، فق، مر: قوله تعالی. صفحه: ۱۱۸ گرویده‌اید مباشید «۱» چون آنان که کافر شدند، و گفتند برادر «۲» ایشان را چون برفتند «۳» در زمین تا بودند غزا کنندگان اگر بودید «۴» نزدیک ما نمردندی و بنکشندی ایشان را «۵» تا کند خدای آن را اندوهی در دل‌های ایشان، و خدای زنده کند و بمیراند، و خدای به آنچه می‌کنید شما بیناست. و اگر بکشند شما را «۶» در راه خدا یا بمیرید «۷» آمرزش از خدای و بخشایش بهتر بود از آن که «۸» شما گرد می‌کنید. و اگر بمیرید «۹» یا بکشند «۱۰» شما را، با خدای جمع کنند شما را. [به] «۱۱» بخشایشی از خدای «۱۲» نرم

شدی ایشان را و اگر بودی تو بدخو، درشت دل، پراگنده شدن‌دی از پیرامن تو، عفو بکن (۱۳) از ایشان و آمرزش خواه بر ایشان (۱۴) و مشورت کن با ایشان در کار، چون عزم کنی توکل کن (۱۵) بر خدای که خدای دوست دارد توکل کنندگان را. و اگر یار باشد خدای شما را نبود غلبه کننده شما را، و اگر رها کند شما را کیست آن که یاری کند شما را از پس او! و بر خدای باید تا توکل کنند مؤمنان. ----- (۱). دب: گروه‌های مباحثی. (۹-۲). آج، لب، فق: برادران.

(۳). آج، لب، فق: می‌رفتند، مر: برفتندی. (۴). دب: بودی. (۵). آج، لب، فق، مر: کشته نشدندی. (۶). آج، لب، فق: و اگر کشته شوید، مر: اگر بکشند شما را. (۷). دب: بمیری / بمیرید. (۸). آج، لب، فق: آنچه. (۱۰). آج، لب، فق: یا کشته شوید. (۱۱). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۲). وز و. [.....] (۱۳). آج، لب، فق: جرم فروگذار. (۱۴). وز، آج، لب، فق: برای ایشان. (۱۵). آج، لب، فق: اعتماد نمای. صفحه: ۱۱۹ [۲۷۱- ر] و نبود (۱) پیغمبری (۲) را که خیانت کند، و هر که خیانت کند بیارد آنچه خیانت کرده باشد روز قیامت، پس تمام بدهند هر نفسی (۳) را آنچه کرده باشد و نقصان نکنند ایشان را. آن کس که پیروی کند رضای خدای را چنان باشد که باز آید به خشمی از خدای، و جای او دوزخ باشد و بد باز گشتن گاه است. از ایشان پایه‌هاوند (۴) به نزدیک خدای و خدای بیناست به آنچه ایشان می‌کنند. قوله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا - الآية. حق تعالی درین آیت مؤمنان را نهی کرد از آن که [آن] (۵) گویند که منافقان گفتند، چون عبد الله ابی سلول و اصحابش، گفت: ای مؤمنان چنان مباشید (۶) که کافران در اینکه معنی که گفتند ایشان برادر ایشان را (۷)، اما در دین و اما در نسب. إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ، چون برفتندی در زمین، یعنی به سفر شدن‌دی برای تجارت و طلب معیشت. و اصل اینکه کلمه هم اینکه (۸) «ضرب» معروف است که زدن باشد، الا آن است که اینکه ضرب فی الارض بالزجل أو بالزاحله باشد، چنان که ما گوئیم: ما آن راه بکوفتیم، و بعضی دگر گفتند: الضرب فی الارض عبارت است از افراط در رفتن و مبالغه در او. أو کائُوا غَزًی، جمع غاز، یا غازیان باشند (۹)، و اینکه لفظ بر وزن فعیل (۱۰) است اکنون، و اصل او غَزًی بوده است علی وزن فعل (۱۱) فی جمع فاعل، نحو: شاهد و شهَد، و راکع و -----

----- (۱). آج، لب، فق: و نسزد هیچ. (۲). وز، دب: پیغامبری. (۳). آج، لب، فق: تمام داده شود هر تنی. (۴). اساس، وز: پایهاوند / پایه‌هاوند. (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). دب: مباحثی / مباحثید. (۷). دب، آج، فق، مر: برادرانشان. (۸). دب: کلمه به معنی. (۹). دب، آج، لب، فق، مر: باشد. (۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲۲۳/۳): فعلاً. (۱۱). اساس: افعال، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] صفحه: ۱۲۰ رُكْع، و ساجد و سَجْد، و فَعْل در جمع فاعل قیاسی مَطرَد است، پس حرکت از حروف عِلت بر گرفتند و با حرف صحیح دادند، چنان که در قاض و غاز کردند، و الأصل قاضی و غازی، و او در هر سه حال به یک صورت باشد بمثابه اسماء (۱) مقصوده است مادام تا منکر مَنون باشد بی «لام» تعریف، و نیز جمع کنند اینکه لفظ را که غازی است علی غزاه، کقاض و قضاة و رامی و رماه، و نیز جمع کنند علی غزاه کخارب و خزاب، و کاتب و کتّاب، یا غازی باشند و مجاهد (۲) گویند اینکه منافقان: لَو كائُوا عِنْدَنَا، اگر اینکه مردمان مسافر یا غازی به نزدیک ما بودند بنمردندی، و یا ایشان را بنکشند، و اینکه خطاست از ایشان (۳) بزرگ برای آن که اعتقاد (۴) کردند اگر مسافر به سفر نشود در حضر مرگ به او نرسد، و اگر غازی را در غزا نکشند بنمیرد، اینکه اعتقاد فاسد است برای آن که حکم ایشان در سفر و حضر و غزا و مقام یکی باشد هیچ وقت از اوقات نیست و الا مجوز است که ایشان در آن وقت بمیرند. فاما حکم کشته، قطع کردن بر آن که اگر او را بنکشند نمردی خطاست، و نیز قطع کردن بر آن که لا محال بمردی هم خطاست، بل مجوز است چنان که احوال دیگران روا باشد که هر ساعت مرگ به ایشان رسد، و روا باشد که بمانند (۵) سالهای بسیار. پس ایشان از اینکه وجه مخطی بودند که اعتقاد کردند که اگر ایشان از وطن مفارقت نکردندی علی القطع، زنده ماندندی، و اینکه خلاف صواب است. و قوله (۶): مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا، تقسیم است (۷)، موت با مسافر می‌شود و قتل با غازی، حق تعالی گفت: لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ، اینکه «لام» تعلق دارد بقوله: لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا، لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ دونکم، چو (۸) ایشان مباحثید (۹) در

اینکه گفتن تا خدای اینکه معنی در دل ایشان به حسرت کند نه در دل شما، و ابو علی -----

----- (۱). اساس: اقصا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس و مت: مجاهده، با توجه به وز تصحیح شد. (۳).
 دب، آج، لب، فق، مر خطای. (۴). وز: اعتقادی. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: بماند. (۶). اساس و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها
 زاید می‌نماید. (۷). آج: بقسمت، لب: بقسمت، مر: تقسیم. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: چون. (۹). دب، آج، لب، فق: مباحثی /
 مباحثید. صفحه: ۱۲۱ گفت: «لام» عاقبت راست، کقوله: لدوا للموت و ابنا للخراب و اما حسرت ایشان از دو چیز بود: یکی آن که
 ایشان را مراد بود که مسلمانان با ایشان موافق باشند در اینکه گفتار و جز اینکه، چون خلاف ایشان کردند، حسرتی شد در دل
 ایشان. قول دیگر فوت ظفر و غنیمت و آنچه لایق ظاهر است آن است که آن اعتقاد فاسد که اگر ایشان نرفتندی نمردندی، اکنون
 چون رفتند مردند، کاری فایت باشد (۱)، و حسرت از آن خورند که چرا رها کردیم ایشان را که رفتند، و اینکه قول قریبتر است از
 آن هر دو (۲). حقیقت حسرت اندوه باشد بر چیزی که فایت شده باشد که مرد گمان برد که نخواهد رسیدن (۳)، قال الشاعر: فوا
 حسرتی لم اقص منکم لباتی و لم اتمتع بالجوار و بالقرب آنکه خبر داد که مرگ و زندگانی تعلق به خدای دارد، به سفر و حضر
 بنگردد (۴). و الله یحیی و یمیت خدای است که زنده دارد [و] (۵) بمیراند نه اسبابی که ایشان گمان بردند. و الله بما تعملون بصیر،
 ابن کثیر و حمزه و کسائی و خلف و شبل (۶) و حسن و أعمش و طلحة بن مصرّف به «یا» خوانند، و باقی (۷) به «تا» ی خطاب. و
 مورد اینکه، مورد تهدید و وعید است. و لئن قُتِلْتُمْ فی سبیل الله، اگر بکشند (۸) شما را در ره خدای، یعنی جهاد. أو مُتُّم، یا
 بمیرید (۹)، نافع و بیشتر اهل کوفه خوانند: «متّم» به کسر «میم»، و باقی قرآء به ضم «میم». آن که به ضم خوانند، من مات یموت (۱۰)
 از او مت آید، چنان که قلت من [۲۷۱-پ] قال یقول، و کنت من کان یكون. و آن که «مت» خوانند، گوید: من مات یمات علی
 فعل یفعل، کخاف یخاف و هاب یهاب، و الأصل موت یموت ----- (۱). مر: فوت شد.

(۲). همه نسخه بدلها بجز وز و. (۳). وز، دب: بخواند رسیدن، آج، لب، مر: بخواند رسیدن. (۴). وز: نسه گردد/ بنگردد، مر:
 بازنگردد. (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]. (۶). دب، آج، لب، فق، مر: شبلی. (۷). مر قرآء.
 (۸). وز، دب، آج، فق، مر: بکشند. (۹). دب، آج، لب، فق: بمیری / بمیرید. (۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی
 (۳/ ۲۲۴) و حکایت. صفحه: ۱۲۲ و خوف یخوف و هيب یهيب، و الحکایة منها خفت و هبت. حق تعالی رد کرد بر منافقان که
 گفتند: ما ماتوا و ما قُتِلوا، گفت: اگر شما را در ره خدای بکشند یا بمیری در سفر، آمرزش و رحمت خدای تعالی شما را بهتر بود
 از آنچه منافقان جمع می‌کنند از حطام دنیا. و در آیت نیز تقسیم است برای آن که چون مرگ گفت و قتل در سفر و غزاه، به جزای
 آن مغفرت و رحمت گفت، تا هر یکی در برابر یکی افتد، و مرگ در سفر بمثابة (۱) شهادت باشد، لقوله- علیه السلام: من مات
 غریبا مات شهیدا، هر که او غریب میرد شهید میرد، پس هر دو شهیدند یکی بحقیقت یکی بتوسع. اگر گویند: جزای شرط که «إن»
 است کجاست! گوئیم: «لام» جواب قسمی مقدر است، اکتفا کرد به اول آن (۲)، و اگر چه لفظ او جواب قسم است، در معنی هم
 جواب قسم است و هم جزای شرط، برای آن که جمله است از مبتدا، و خبر در جای جزای شرط افتاده، و اگر نه تقدیر قسم بودی
 به جای «لام»، «فا» بودی که آن جا که جزا جمله اسمی باشد «فا» باید، چنان که: إن تأتئی فانت مکرم. و حفص «یجمعون» خواند
 بالیاء، تا خبر باشد از غایبان، و باقی قرآء بقاء الخطاب علی نسق الکلام (۳). و لئن (۴) بل أحياء عند ربهم (۸)، و اگر به مرگ رود اینکه
 پایه نیابد، و اگر به جوانی نرود لا بد به پیری برود: و لا بدّ من ترک احدی اثنتی ن اما الشّباب و اما العمر آخر (۹): -----

----- (۱). وز: ندارد. (۲). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلها، به او از آن. (۳). دب، آج، لب، فق و
 قوله. (۴). اساس و وز: و ان، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید تصحیح شد. (۵). مر: روید. (۶). مر شما. (۷). بنه
 کشند/ بنکسند، مر: نکشند. (۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹. (۹). آج: قال آخر. [.....] صفحه: ۱۲۳ من لم یمت عبطة یمت هرما
 للموت کأس و المرء ذائقها آخر (۱): و من لا یعتبط یسنم و یهرم و یسلمه المنون إلی انقطاع چون از مرگ چاره نیست علی احسن

الحال، رفتن اولیتر باشد عند الله و عند الناس خصوصا به نزدیک عرب که ایشان پسندیده ندارند آن را که به مرگ خود میرد، چنان پسندند که بکشند، و اینکه معنی در کلام و اشعار ایشان ظاهر است: و ما مات منا سید حتف أنفه و لا طلمنا حیث کان قتیل تسیل علی حدّ الطّبان نفوسنا و لیست (۲) «علی غیر السّیوف تسیل چون حال بر اینکه جمله است و مرجع با خداست» (۳)، عقل اقتضای آن کند که چنان روند که به محلّ اکرام و اعزاز باشند. آنکه حق تعالی از ذکر ایشان و ناهمواری گفت (۴) ایشان به رسول بازگشت و با او خطاب کرد بقوله: فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ، و وجه اتّصال آیت به آیات متقدّم آن است که: رسول- علیه السّلام- با اینکه همه ناراستی و ناهمواری که ایشان می کردند بر ایشان رحیم و مشفق و مهربان و لئین بود، حق تعالی گفت: اینکه خوی خوش تو بر جفات غلاظ اجلاف همه نه از تو است، از رحمت خداست. فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ، به رحمتی از خدای بر ایشان لئین شدی، و «ما» صله است و زیاده، نه زیادتی که بی معنی باشد، در او معنی «۵» هست، و آن آن است که اصل «ما» که حرف بود نفی را باشد، اینکه جانیز که زیاده آوردند شمه‌ای از نفی با او ماند تا معنی «۶» چنین آمد که: فَبِرَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ لا بغیرها، و مثله قوله تعالی: فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ (۷)، و آن «ما» نیز «کافه» باشد در «أئما» و اخوات او هم اینکه حکم دارد در لفظ، اثر او اینکه باشد که حروف عوامل را از عمل منع کند برای آن «کافه» خوانند (۸)، و در معنی اینکه فایده بدهد که: ینفی ما سوی ذلک، چنان ----- (۱). آج: قال آخر. (۲). آج: لیست، مر: لسنّا. (۳). وز و. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: گفتن. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: معنی. (۶). دب، آج، لب، فق، مر: بمعنی. (۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۵، سوره مائده (۵) آیه ۱۳. (۸). وز، آج، لب، فق، مر او را. صفحه: ۱۲۴ [که] «۱» گویند: انما العالم فلان، یعنی هو، لا غیره، پس لاثبات الشیء و نفی ما سواه باشد، قوله: فَبِمَا رَحْمَةٍ، و مانند اینکه «ما» در قرآن و کلام عرب بسیار است، قال الله: عَمَّا قَلِيلٍ (۲) ... و: جُنْدٌ ما هُنَالِكَ (۳) ...، و قال عدی- بن زید: لم أر مثل الفتيان فی اعین ال أنام ینسون ما عواقبها ای ینسون عواقبها. و بعضی دگر گفتند: محتمل باشد که «ما» استفهامی بود، و تقدیر اینکه باشد (۴): فَبَأی رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ- علی وجه التّعجب، چه بزرگ رحمتی بوده است آن رحمت که خدای با تو کرد تا تو با اینکه اجلاف فظاظ غلاظ چنین خوش و نرم آواز شدی؟ و «ما» که در بیت عدی- آمد، هم محتمل است که استفهامی باشد، جز آن است که اگر حمل بر استفهام کنند «عواقبها» مرفوع باید (۵)، منصوب نشاید. لِنْتَ لَهُمْ، یقال: لان فلان لفلان، یلین لینا و لیانا (۶) اذا رقی له، چون بر او مشفق و رحیم باشد. وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا، ای سَبِيءِ الخلق، و اگر بد خو بودی کریه الخلق قاسی القلب، لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ، اینان از پیرامن تو بر میدندی، و کس با تو آرام نگرفتی، یقال: فظظت، فظاظه و فظاظا و أنت فظّ، و الانثی فظّه، و قال الشاعر: و لیس بفظّ فی الأدانی و لا الاولی یؤمّون جدواه و لکنه سهل و لآخر: و فظّ علی اعدائه یحذرونه فسطوته حتف و نائله جزل و لآخر فی المؤنث (۷): اموت من الضّرّ فی منزلی و غیری یموت من الکظّه و دنیا تجود علی الجاهلی ن و هی علی ذی النّهی فظّه و اصل اینکه کلمه در آب شکنبه باشد [۲۷۲-] ر]، آنکه بدخور را بدان تشبیه کنند برای کراهت و نفرت را. لَمَانْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ، از پیرامن تو پراکنده شدند و با تو آرام نگرفتندی، یقال: فضضت القوم فانفضوا، ای فَرَقْتَهُمْ فَتَفَرَّقُوا، و اصل الفضّ ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره مؤنون (۲۳) آیه ۴۰. (۳). سوره ص (۳۸) آیه ۱۱. (۴). دب: اینکه بود، آج، لب، فق، مر: اینکه بود که. (۵). دب، آج، لب، فق، مر و. (۶). دب، آج، لب، فق، مر: لینا. [.....] (۷). آج: و لا بی الذّویب. صفحه: ۱۲۵ الکسر، و منه الفضة، و قال أبو النجم: مستعجلات القبض عین جرد (۱) ینفض عنهنّ الحصى بالصّمد و اشارت در آیت و حکایت غایت کرم اوست، منه العطاء، و منه الثناء، هم او بدهد، و هم او ثنا کند. فَاعْفُ عَنْهُمْ، [عفو] (۲) بکن از ایشان آنچه روز احد کردند. وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ، و برای ایشان استغفار کن و آمرزش خواه تا من ایشان را بیامرزم. اشارت در اینکه آن است که از دو بیرون نیست: یا تو را آزارند یا مرا، اگر تو را می آزارند من شفیعهم. فَاعْفُ عَنْهُمْ، و اگر مرا آزارند تو شفیع باش، وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ. وَ شاورهم فی الأمر، و به ایشان مشورت کن در کار. و اصل «مشورت» استخراج رأی باشد، من قولهم: شرت الدّابة إذا استخرجت جریها، و شرت العسل إذا استخرجته، اشرتّه

و اشترته بمعناه، و اینکه جای را که در او اسپ تا زند یا اسپ عرضه کنند بر خریدار آن را مشوار خوانند، قال الاعشى: كأن جتیا من الزنجبی ل بات بفيها و أريا مشورا من شرت و من اشرت، قول عدی بن زید: فی سماع بأذن الشیخ له و حدیث مثل مأذی- مشار و علما خلاف کرده‌اند در آن که خدای- جل جلاله- چرا رسول را- علیه السلام- فرمود که با کمال عقل و اصابت رأی و اندیشه او در عواقب با ایشان مشورت کن و با وحی آسمان او را به آن چه حاجت بود! بعضی گفتند: مراد خاص است، یعنی به آنچه در آن نزدیک تو از خدای (۳) وحی (۴) نباشد با ایشان مشورت کن. دلیل اینکه قول قراءت عبد الله عباس است: و شاورهم فی بعض الأمر. کلبی گفت: خاص است به امر کارزار و آنچه تعلق به آن دارد که ایشان را در آن علمی و تجربتی بود. -----

----- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، مصراع در تفسیر قرطبی (۴/ ۲۴۹) چنین است: مستعجلات القیض غیر جود (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: نزدیک خدای. (۴). آج: وحیی. صفحه: ۱۲۶ مقاتل بن حیان و قتاده گفتند: سبب آن بود که اشراف عرب چون در کارها با ایشان مشورت نکردندی، سخت آمدی بر ایشان. حق تعالی گفت: برای استمالت ایشان با ایشان مشاورت کن. و در خبر است که: چون جماعتی با یکدیگر مشورت کنند و غرض ایشان خدای باشد، خدای تعالی ایشان را ارشاد کند بر صلاح. و نظیر اینکه خبر رسول- علیه السلام- است: البکر تستأمر فی نفسها ائما امر باستیذانها لاستطابۀ نفسها، گفت: بکر را که پدر به شوهر خواهد دادن، مستحب آن است که با او مشورت کند و دستوری با او برد برای دلخوشی او. و حسن بصری گفت: خدای تعالی دانست «۱» که او را به اینکه حاجت نیست، و لکن خواست تا مردمان به او اقتدا کنند از پس او، و دلیل اینکه تأویل قول رسول- علیه السلام- که گفت: «۲» ما شقی عبد قط بمشورۀ و لا سعد باستغناء رأی» گفت: هیچ بنده به مشورت شقی نشود و به استبداد رأی سعید نشود، آنگاه گفت: خدای تعالی و کتابش و پیغامبرش مستغنی اند از مشورت، و لکن خدای تعالی خواست تا سنتی باشد که به آن اقتدا کنند هیچ کار را از کار دنیا و دین «۳» قطع مکن تا مشورت نکنی، و خدای تعالی مدح کرد آنان را که مشورت کردند فی قوله: وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ «۴». و رسول- علیه السلام- گفت: اذا كان امراء کم خیار کم و اغنیاء کم سمحاء کم و امر کم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها، و اذا كان امراء کم شرار کم و اغنیاء کم بخلاء کم و لم یکن امر کم شوری بینکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها، گفت: چون امیران نیکانان باشند و توانگران سخی باشند و کارهایتان به مشورت رود از میان شما، پشت زمین شما را از شکم زمین به بود، و هر گاه که امیران بدان باشند و توانگران بخیلان باشند و کارهایتان نه به مشورت رود از میان شما، شکم زمین شما را بهتر بود از پشت زمین. -----

----- (۱). مر: می دانست. (۲). اساس: برای آن، وز، دب، آج، لب، مر: برای، فق: براء، با توجه به منابع خبر تصحیح شد. (۳). وز: کارزار کارهای دین و دنیا، آج، لب، فق، مر: کارهای دین و دنیا، دب: کارزار کارهای دین و دنیا. (۴). سوره شوری (۳۸) آیه ۴۲. صفحه: ۱۲۷ و رسول- علیه السلام- گفت: ما خاب من استخار و لا ندم من استشار، گفت: نومید نشود آن که استخاره کند، و پشیمان نشود آن که مشورت کند. و قال- علیه السلام: المستشار مؤتمن و المستشير معان، گفت: آن را که با او مشورت کنند امین باید داشت، و آن را که مشورت کند یاری باید دادن، یعنی برأی. شیخ ابو القاسم الزمخشری- اینکه خبر به معنی کرد در مدح کسی که او را مؤتمن الملک گفتند، گفت: إمتحنوه فکان مؤتمنا ثم استشاروه بعد ما امتحنوا ثم دعوه فکان مؤتمنا للملک و المستشار مؤتمن اینکه معنی سخت لطیف است بر انگیخته شده از اینکه خبر، و قال الشاعر: إذا كنت فی حاجه مرسلأ فأرسل حکيما و لا توصه و إن باب «۱» أمر عليك التوى فشاور لبيبا و لا تعصه و نص الحديث الى اهله فإن الوثيقه فی نصه و إذ المرء «۲» أضمر خوف الاله تبيين ذلك فی شخصه و قال آخر: شاور صديقك فی الخفى المشكل و اقبل نصيحه ناصح متفضل فالله قد أوصى بذاک نبیه فی قوله: «شاورهم» و «توکل» فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، در قراءت جعفر صادق- علیه السلام- آمده است و جابر عبد الله انصاری: فاذا عزم، بضم «تا» على معنى أوجبت عليك و عزم لك و ارشدتك و وقفتك فتوکل [۲۷۲- پ] على الله. و توکل تفعل باشد من و کلت الامر اليه إذا فوضته اليه، چون عزم کردی توکل بر خدای کن لا على المشورۀ. و بر قراءت

صادق: «عزم کردم» از کلام خدای باشد که از خود خبر می‌دهد که: چون تو را ارشاد و هدایت کردم به صلاح تو، و توکل بر من کن و آن کار بکن. و عبارات اصحاب عبارت در «توکل» مختلف است که توکل چه باشد و متوکل که بود. سهل بن عبد الله گفت: اول مقام توکل آن است که بنده پیش خدای ----- (۱). آج: بات، مر: مات، چاپ شعرانی (۲۲۹/۳): ناب. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: و اذا المرء، چاپ شعرانی (۲۲۹/۳): اذ المرء. صفحه: ۱۲۸ چون مرده باشد بر تن شور «۱» از پیش غاسل تا چنان که خواهد او را می‌گرداند، متوکل را سؤال نبود و ارادت و اختیار نبود. ابو تراب النخشبی گفت: توکل آن باشد که بنده را سکون به خدای خود باشد. ذو النون مصری را گفتند: توکل چه باشد! گفت: خلع الارباب و قطع الأسباب، گفتند: زیادتى بکن «۲»، گفت: القاء النفس فى العبودية و اخراجها من الربوبية. ابراهيم خوص گفت: توکل آن باشد که ترس و امید ببری از هر چه دون اوست. ابن الفرجی گفت: قناعت باشد به وقت روز، و حدیث فردا از پس پشت انداختن. ابو علی الزود باری «۳» گفت: توکل را سه درجه [است] «۴»، درجه اول آن که: چون بدهندش شاکر باشد، و چون ندهندش صابر باشد. درجه دگر آن است که: دادن و نادادن بنزدیک او یکی باشد. سهام «۵» آن است که: چون بدهندش شکر کند که دانسته باشد که صلاح او در آن است. ابراهیم خوص گفت: در بادیه شخصی وحش «۶» را دیدم، او را گفتم: تو جئیی یا انسیی «۷»! گفت: جئیی. گفتم: کجا می‌روی! گفت: به مکه. گفتم: پس زاد و راحله کجاست! گفت: در میان ما نیز متوکلان باشند که بر توکل روند. گفتم: بحقیقت توکل چیست! گفت: الأخذ من الله، آن که از خدای ستانی. ذو النون گفت: توکل، ره مطامع بر خود بسته داشتن باشد، و سهل گفت: توکل، شناختن روزی دهنده خلقان باشد، و اینکه آنگه شناسد که چنان گمان برد که آسمان از روی است و زمین از آهن، نه از آن باران خواهد آمدن «۸»، نه از اینکه نبات «۹» خواهد رستن. آنگه با اینکه همه بدانند که خدای او را فراموش نخواهد کردن، و آنچه ضمان کرده است از روزی او به او رساند از میان اینکه روی «۱۰» و آهن. -----

----- (۱). مر: مرده‌ای باشد بر روی تخت تن شوی. (۲). مر: زیاده کن. (۳). آج، لب، فق، مر: ابو علی رودباری. [.....]. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). دب، آج، لب: سیوم، فق، مر: سیم. (۶). آج، مر: وحشی. (۷). آج، لب: جئیی یا انسی، فق، مر: انسی یا جئیی. (۸). مر و. (۹). مر: انبات. (۱۰). وز، آج، مر: رو، فق: رود. صفحه: ۱۲۹ بعضی دگر گفتند «۱»: آن باشد که در خدای عاصی نشود برای روزی. دیگری گفت: توکل آن باشد که خود را یاری دگر نجوید جز خدای، و روزیش «۲» را خازنی و عملش را گواهی جز او «۳». جنید گفت: توکل آن باشد که بکلی بر او اقبال کند «۴» و از هر چه دون اوست اعراض کند «۵». نوری «۶» گفت: آن باشد که تدبیر خود با او گذاری تا او وکیلت باشد که گفت: وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ كَيْلًا «۷». و دیگری گفت: التوکل، اكتفاء العبد الدلیل بالزب الجلیل کاکتفاء الخلیل بالخلیل «۸» حین لم ينظر الی عنایة جبرئیل. دیگری گفت: هو السیکون عن الحركات اعتمادا علی رب السماوات. بهلول معنون را گفتند: بنده کی متوکل باشد! گفت: آنگه که از خلق غریب شود و به حق قریب، و حاتم أصم را گفتند: حد توکل تو «۹» کجاست! گفت: بنای آن بر چهار چیز است، یکی آن که: شناخته‌ام که روزی مقدر من کس نخورد، از آنم تیمار نیست. دگر آن که: دانسته‌ام که عمل من غیر «۱۰» نکند، پیوسته به آن مشغولم. سهام «۱۱»: دانسته‌ام که مرگ ناگاه آید، استعداد او می‌کنم. چهارم آن که: شناخته‌ام که خدای به من نگران است، چیزی نکنم که شرم باشد مرا «۱۲» از او. طاووس یمانی گفت: اعرابی «۱۳» را دیدم در مکه بر راحله نشسته به ساز تمام، به در مسجد الحرام رسید، فرود آمد و راحله بخوابانید و سر سوی آسمان کرد و گفت: بار خدایا! اینکه راحله و آنچه بروی است در ضمان تو است تا من بیرون آیم، با من بسپاری «۱۴». و در مسجد رفت، چون برون آمد «۱۵» راحله او برده بودند، سر سوی آسمان کرد -----

----- (۱). مر که توکل. (۲). مر: روزی. (۳). مر نبود. (۴-۵). مر: کنی. (۶). آج، فق، مر: ثوری. (۷). سوره نساء (۴) آیه ۸۱. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: بالجلیل. [.....]. (۹). دب، آج، لب، فق، مر تا. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: غیر. (۱۱). دب، آج، لب: سیوم، فق، مر: سیم. (۱۲). مر: مرا شرمساری باشد. (۱۳). اساس و همه نسخه بدلها: اعرابی، با توجه به سیاق

عبارت و رسم الخط مختار ما بدین صورت آورده شد. (۱۴). دب، لب، فق، مر: سیاری. (۱۵). لب، فق، مر: بیرون آمد. صفحه: ۱۳۰ و گفت: بار خدایا؟ اینکه دزد از من چیزی نذرید، از تو دزدید» (۱) گفت: نگاه کردم از سر کوه ابو قیس مردی را دیدم که می آمد» (۲) زمام ناقه اعرابی به دست چپ گرفته و دست راست بریده و در گردن افکنده، اعرابی را گفت: بستان راحله‌یت» (۳) با هر چه در او بود» (۴) ما او را گفتیم: قصه تو چون بود! گفت: اینکه راحله ببردم، چون به سر کوه رسیدم، سواری بر آمد بر اسپی اشهب» (۵) نشسته و مرا گفت: ای دزد؟ دست راست بیرون کن. من دست بیرون کردم، دست من بر سنگی نهاد و به سنگی دیگر» (۶) جدا کرد و در گردن من فکند و گفت: برو هم اینکه ساعت و راحله با اعرابی سپار. من بیامدم و راحله باز آوردم. من گفتم: سبحان من لا- یضیع ودائعه و لا- یخیب سائله، سبحان آن خدای که ودائع او ضایع نشود و وسائل او خایب نشود، و رسول- علیه السلام- گفت: «۷» لو توکلتم علی الله حق- توکله لرزقکم کما ترزق» الطیر تغدو خماسا و تروح بطانا، اگر توکل کنید» (۸) بر خدای حق- توکل» (۹) شما را روزی دهد چنان که مرغان را» (۱۰)، بامداد از آشیانها بیرون آیند حوصله‌ها» (۱۱) تهی و نماز شام با آشیانها شوند حوصله‌ها» (۱۲) پر. و عبد الله عباس روایت کرد از رسول- علیه السلام- که گفت: من سرّه ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله، و من سرّه ان یکون اکرم الناس فلیتق الله، و من [۳۷۲-] سرّه ان یکون اغنی الناس فلیکن بما فی ید الله اوثق منه بما فی یده، هر که خواهد که قویتر از همه مردمان باشد، گو توکل بر خدای کن، و هر که خواهد که کریمتر همه مردمان باشد، گو از خدای بترس، و هر که خواهد که توانگرتر مردمان باشد، گو به آنچه نزدیک خداست استوارتر باشد از آن که به نزدیک تو است، و قال الشّاعر: ----- (۱). مر: نذریده، از تو دزدیده است. (۲). مر و. (۳). دب، آج، لب، فق، مر: راحله‌ات. (۴). مر: در اوست. (۵-۱۱). دب، آج، لب، فق: اسپ اشهب، مر: اسپس اشهبی. (۶). مر دست مرا. (۷). دب، آج، لب، فق، مر: یرزق. [.....]. (۸). دب، آج، لب، فق: توکل کنی. (۹). مر او. (۱۰). مر روزی می دهد که. (۱۲). اساس و همه نسخه بدلها: حوصلها/ حوصله‌ها. صفحه: ۱۳۱ هون علیک فان الامور بامر الاله مقادیرها فلیس بآتیک مصروفها و لا عازب عنک مقدورها قوله: «ان ینصیرکم الله فلا غالب لکم»، آنکه حق تعالی بیان کرد که: نصرت و ظفر بر دشمنان دین خدای نه به ماست و شوکت و قوت و عدد و عدت ما، و لکن به خدای تعلق دارد، گفت: اگر خدای نصرت کند شما را در جهان کس شما را غلبه نکند، و اگر خذلان کند شما را، که باشد که شما را پس از او یاری کند! و نصرت و معاونت و تقویت متقارب باشند. و ضدّ «نصرت»، «خذلان» بود، و آن» (۱) باشد که آن رها کند مرد را و سپارد» (۲) تا بر او ظلم کنند تا هلاک شود. و «خذول» گویند آن گاو» (۳) را یا آهو را که دیگران او را رها کنند و بروند، قال طرفه: خذول تراعی ربربا بخمیله تناول اطراف البریر و ترتدی و قال آخر: نظرت الیک بعین جاریه خذلت صواحبه علی طفل عبید بن عمیر خواند: «و ان یخذلکم» من الافعال بمعنی یحملکم علی تخاذل. و قوله: «من بعده»، قیل: من بعد نصره، از پس نصرت او، و قیل: سواه، چنان که گویند: اطیعک ثم لا اطیع أحدا بعدک، ای سواک. گفتند: پس او، یعنی جز او، چنان که کسی گوید: من از پس تو طاعت کس ندارم، یعنی بجز تو. چون حال بر اینکه جمله بود، مؤمنان باید» (۴) تا توکل و اعتماد بر خدای کنند که نصرت و خذلان به او متعلق است. قوله: «و ما کان لنبی ان یغل» عکرمه روایت کرد از عبد الله عباس که: سبب نزول آیت آن بود که روز بدر گلیمی از آن بعضی صحابه مفقود شد، منافقان حواله بر رسول- علیه السلام- کردند، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. و جویر» (۵) روایت کرد از ضحاک از عبد الله عباس که گفت: آیت در غزات هوازن آمد که چون غنیمت ----- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲۳۳/۳) آن. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: بسپارد که. (۳). آج، لب، فق: گاف/ گاو. (۴). مر که. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: جریر. صفحه: ۱۳۲ می بخشید رسول- علیه السلام- مردی در زنی» (۱) بر گرفت پنهان، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد، و اینکه بر قراءت آن کس باشد که خواند: «و ما کان لنبی ان یغل» به ضم «یا» و فتح «غین» علی الفعل المجهول، گفت: نباشد، یعنی نشاید که با هیچ پیغامبر خیانت کنند. مقاتل و کلبی گفتند: آیت در روز احد آمد که آن جماعت که ثغر داشتند و آن شعب چون امیر ایشان را گفت:

مروی و طلب غنیمت مکنید (۲) که رسول - علیه السلام - شما را محروم نکند و نصیب شما بدهد از غنیمت. گفتند (۳): ترسیم که ندهد و برفتند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. بعضی دگر گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی بزرگان و معروفان طمع کردند که ایشان را تمییز (۴) و تخصیصی باشد و زیادتی بر دیگران، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. محمد بن اسحاق بن یسار گفت: آیت در باب وحی آمد، یعنی نباشد هیچ پیغمبر را که در وحی خدای با امت خیانت کند و در آن زیادت و نقصان کند. جماعتی گفتند از مشرکان: (۵) اگر محمد در اینکه که می خواند عیب آله و معبودان ما نکردی یا مسامحه ای بکردی و کمتر گفتی از اینکه معانی، خدای تعالی آیت فرستاد که: اینکه که (۶) شما می خواهی خیانت باشد، و خیانت در وحی روا نیست هیچ پیغمبر (۷) را. ابن کثیر و ابو عمرو (۸) و عاصم خواندند: «یغل» به فتح «یا» و ضم «غین»، و سلمی و مجاهد هم چنین خواندند علی إضافة الفعل إلى النبی - علیه السلام. و باقی قراء خواندند: «یغل» به ضم «یا» و فتح «غین» علی الفعل المجهول، و اینکه قراءت عبد الله مسعود است، و اول قراءت عبد الله عباس. معنی قراءت اول آن باشد که: هیچ ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: سوزنی. (۲). دب، آج، لب، فق: مکنی / مکنید. (۳). اساس: گفت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). لب، فق: تمیز، مر: تمیزی. (۵). مر که. [.....] (۶). اساس شکایت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۷). وز: پیغامبر، مر: پیغمبری. (۸). همه نسخه بدلها: ابو عمر. صفحه: ۱۳۳ پیغامبر را نبود که خیانت کند (۱)، چنان که خیانت (۲) منسوب و مسند با پیغامبر باشد، و قراءت دوم بر عکس اینکه است در معنی، یعنی هیچ پیغامبر را نبود که به او خیانت کنند، یعنی نرسد کس را که با پیغامبران خیانت کند. و بعضی اهل معانی گفتند: «لام» منقول است (۳) «یغل» با نبی، و التقدير: و ما کان النبی لیغل، و اینکه «لام» برای تأکید نفی است، یعنی (۴) پیغامبر به هیچ وجه خیانت نکند، نفی خیانت است از او بر سبیل تأکید، و مثله قوله: ما کان لله (۵) «وَمَنْ یَغْلُلْ یَأْتِ بِمَا غَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ»، و هر که خیانت کند آنچه کرده باشد روز قیامت بیارد، یعنی با میان آرد در حساب تا جزای آن بستاند. کلبی گفت: روز قیامت آن چیز دزدیده و خیانت کرده در او بیارند و در دوزخ بدارند، گویند بر او آن (۹) بر گیر و بیار. چون برود و آن بر گیرد بر پشت نهد و تا به کناره بیارد، او را با پس [۲۷۳-پ] افکنند و دگر باره تکلیف کنند او را که: بر گیر و بیار، دگر باره هم چنان کند و او را باز پس افکنند (۱۰) و همچنین می کنند و به اینکه نوع او را عذاب می کنند. ----- (۲-۱). اساس باو/ به او، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۳). دب، لب، فق ان، مر: از، آج: کلمه «آن» بوده است و با خطی دیگر به صورت «از» تبدیل شده است، با توجه به مر افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها بجز وز بر. (۵). همه نسخه بدلها: الله، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۶). سوره مریم (۱۹) آیه ۳۵. (۷). همه نسخه بدلها و. (۸). مر: دویم. (۹). مر: برو و آن. (۱۰). آج، لب، فق: او را پس افکنند. صفحه: ۱۳۴ ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - روزی خطبه کرد و به ذکر غلول و خیانت رسید، در آن مبالغه کرد گفت: لا الفین احدکم یوم یوم القیامه یجی علی رقبته بعیر له رغاء یقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املک لک من الله شیئا، نباید که فردای قیامت یکی از شما را بینم می آید شتری بر گردن گرفته، و شتر بانگ می دارد مردم را گویند: ای رسول الله؟ فریاد من رس، من گویم: من مالک نباشم تو را از خدای هیچ چیز. قد ابغتنک، من پیغام خدای به تو رسانیدم کار نبستی، و نباید که فردای قیامت یکی از شما [می] (۱) آید اسپه بر گردن گرفته، له حمحمه، و او را آوازی باشد، مرا گویند: ای رسول الله؟ فریاد من رس. من گویم: نتوانم با خدای چیزی گفتن برای تو، پس از آن که تبلیغ کردم. و نباید که فردای قیامت یکی از شما [می] (۲) آید گوسفندی بر گردن گرفته، و له یعار، و او را آوازی باشد، مرا گویند: فریاد من رس ای رسول الله؟ من گویم: نتوانم تو را از خدای تعالی حمایت کردن چون تبلیغ کردم بر من هم اینکه بود. [و] (۳) نباید که فردای قیامت یکی از شما می آید و از مال صامت چیزی بر گردن نهاده و مرا هم اینکه گوید، و من جواب هم اینکه (۴) دهم که برفت. و نباید که فردای قیامت یکی از شما می آید و رقعته ای چند می آرد یعنی بر سامی (۵) چند از خرقة پاره ها که دزدیده باشد و خیانت کرده در آن، مرا گویند: ای رسول الله؟ مرا فریاد رس، گویم: نتوانم، نه پیغام خدا بگذاردم (۶) به تو، چرا

خلاف «۷» کردی! عبد الله بن عمر روایت کرد «۸» که: در عهد رسول - علیه السلام - مردی بمرد نام او کرکره، او را می بردند. رسول - علیه السلام - گفت: اینکه به دوزخ می شود «۹». چون ----- (۳-۲-۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مر: همان. [.....]. (۵). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مر: سنایمی. (۶). آج: بگزاردم، مر: رسانیدم. (۷). مر آن. (۸). دب، آج، لب، فق: کند. (۹). دب: می رود، مر: اینکه را به دوزخ می برند. صفحه: ۱۳۵ تفحص کردیم چادری دزدیده بود. ابن حمید الساعدی روایت کرد که: رسول - علیه السلام - مردی را به جایت فرستاد تا چیزی از صدقات بستاند به بعضی قبایل عرب، مرد از آزد بود، برفت و باز آمد و چیزی که داشت گفت: اینکه شما راست، و بعضی «۱» گفت: اینکه هدیه من است که ایشان دادند مرا. رسول - علیه السلام - برخاست و بر منبر خطبه کرد و آنگاه گفت: چرا عاملی را که من به جایی فرستم آنچه بستاند، گوید: بعضی از آن هدیه من است! چرا اینکه هدیه او را آن روز ندادند که او به خانه مادر و پدر خود بود! به آن خدای که مرا بحق به خلقان فرستاد که هیچ کس نباشد که من او را جایی فرستم، او چیزی بر گیرد از آن الا روز قیامت می آید آن بر گردن گرفته، اگر شتر بود «۲» او را رغایی باشد، و اگر گاو بود او را خواری باشد، و اگر گوسفند بود او را «۳» یعاری باشد، آنگه دستها برداشت تا سپیدی «۴» بغل او پیدا شد و می گفت: اللهم هل بلغت! بار خدایا «۵» برسانیدم! تا سه بار تکرار می کرد. زید بن خالد روایت کرد که: مردی از جمله اصحاب رسول فرمان یافت روز خیر، بیامدند و گفتند: یا رسول الله؟ بر اینکه نماز کن. گفت: من نماز نمی کنم بر او، شما نماز کنید. گفتند: یا رسول الله؟ چه کرده است! خیانت کرده است، متاع او بجستند، مهرکی بود در میان متاع او از آن اهل خیر که دو درم نه ارزید «۶» ابو هریره روایت کند که: چون به غزات خیر رفتیم، و خیر گشاده شد، و غنیمت خیر پیش آوردند، در او زری و سیمی نبود جز جامه و متاع. رسول - علیه السلام - قسمت کرد. چون به وادی القری آمدیم، رسول را - علیه السلام - غلامی سیاه بهدی آوردند، نام او مدعم، او ایستاده بود و بار از چهارپای رسول باز می گرفت، ناگاه تیری آمد بر او، و بر جا «۷» بیوفتاد و بمرد. صحابه گفتند: هنیئا له الجنة «۸». رسول ----- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۲۳۵) را. (۲). دب، آج، لب، فق: شتر باشد. (۳). مر: اگر گوسفندی باشد او را. (۴). لب، مر: سفیدی. (۵). مر آیا. (۶). دب: نه ارزیدی. (۷). اساس: بر آمد بر جا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس، وز: هنیئا که الجنة، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۱۳۶ - علیه السلام - گفت: نه، به آن خدای که مرا بحق به خلقان فرستاد «۱» که بخلاف اینکه است، آن گلیم که در پشت دارد از غنیمت بر گرفت «۲» پیش از قسمت فردای قیامت آن گلیمی «۳» از آتش شود در تن او. صحابه چون اینکه بشنیدند برفتند، هر یکی محقری از شراکی و دوالی می آوردند و می گفتند: ای رسول الله؟ زنهار «۴» نباید که «۵» اینکه فردا آتش گردد و در ما پیچد. عبد الله بن عمر روایت کند که: رسول را - علیه السلام - غنیمتی آوردند. بلال را بفرمود تا ندا کرد که: هر که [از غنیمت] «۶» چیزی دارد بیارید «۷». [صحابه آمدند و آنچه داشتند بیاوردند، و رسول - علیه السلام - قسمت کرد. چون ساعتی برآمد، مردی می آمد و زمامی می آورد از موی بافته، و گفت: یا رسول الله؟ اینکه از جمله غنیمت است. رسول - علیه السلام - گفت: آواز بلال شنیدی که ندا می کرد که: هر که چیزی «۸» دارد بیارید «۹»؟] «۱۰» گفت: بلی. گفت: چرا نی آوردی! گفت: یا رسول الله؟ عذری بود. رسول - علیه السلام - گفت: برو نگاه دار تا فردا «۱۱» قیامت بیاری که من از تو قبول نمی کنم. محمد بن زائده گوید که «۱۲». با مسلم به غزای روم بودیم، چون غنیمتی یافتیم مردی را آوردند که خیانت کرده بود در چیزی، از سالم پرسید که: چه باید کرد! گفت: از پدرم شنیدم که او گفت از بعضی صحابه شنیدم که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او در غنیمت خیانت کند او را بزنی «۱۳» و متاعش بسوزی «۱۴». گفت: اکنون اینکه را که به خیانت برگرفته است «۱۵» چه حکم باشد! گفت: بفروش و بهایش به «۱۶» درویشان ده. ----- (۱). دب، مر: فرستاده. [.....]. (۲). مر: برگرفته. (۳). دب، آج، لب، فق، مر: گلیم. (۴). دب: زینهار. (۵-۱۰). مر: مبادا که. (۶-۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). دب، آج، لب:

بیاری/ بیارید، فق، مر: بیارد. (۸). مر از غنیمت. (۱۱). دب، لب، فق، مر: فردای. (۱۲). وز: گفت که. (۱۳). مر: بزیند. (۱۴). مر: غارت کنید. (۱۵). دب: بگرفته‌اند. (۱۶). دب: و بهای آن را به. صفحه: ۱۳۷ عمرو بن شعیب گفت: که رسول - علیه السلام - چون مطلع شدی بر خیانت کسی او را بزدی و متاعش «۱» بسوختی، و به روایتی دیگر: او را نصیب ندادی از غنیمت. و رسول - علیه السلام - گفت: الغلول من جمر جهنم، خیانت از انگشت دوزخ باشد. ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَرَأَتْهَا كَمَا كَانَتْ عَمَلًا لَهَا وَرَاحَتُهَا وَأَنَّهَا فِي كِتَابٍ مِمَّنْ عَمِلَ وَأَنَّهَا فِي كِتَابٍ مِمَّنْ كَانَتْ تَوَقَّفَتْ عَلَى الْأَنْفُسِ «۲» کرده باشد بدهند بتمام و کمال، کما یقال: تُوَفِّتِ الْمَالِ وَاسْتَوْفَيْتَهُ، اذا اخذته [۲۷۴- ر] و اعطيته تامًّا وافیاً، و منه قوله: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ «۳». وَ هُمْ لَا يُظَلِّمُونَ، و ایشان را هیچ نقصان نکنند، و قیل: لا یظلمون «۴»، لا یعذبون بما لا یستحقون، و اگر بر هر دو حمل کنند روا باشد، چه تنافی نیست میان ایشان. قوله: أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ - الایة، آنکه حق تعالی جمع کرد از میان جزای خاین و امین، و بر مکلفان عرض کرد تا به عقل بیندیشند و اختیار بد نکنند برای خود، [گفت] «۵»: آن کس که متابعت رضای خدا کند، چنان باشد «۶» او به خشم خدای باز گردد! و مأوای و جای او دوزخ بود و بد جای است اینکه، یعنی «۷» راست نباشد با یکدیگر. صورت «۸» استفهام است و مراد تقریر است، تا قرار دهد با عاقلان و اقرار بستانند «۹» از ایشان تا به هر حال مقرّ آیند که آن به باشد که متابعت رضای خدا کند «۱۰» تا مستوجب رحمت و ثواب خدای شود «۱۱». و مورد آیت تحریض «۱۲» و تحذیر است و ترغیب و ترهیب، تا مردم در اینکه آویزند و از آن بگریزند - وَقَفْنَا اللَّهُ لِمَرْضَاتِهِ بِفَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ. ----- (۱). مر بغارت. [.....] (۲). دب، آج، لب، فق: پس نفس هر چه، مر: پس هر نفس هر چه. (۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲. (۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۲۳۷) ای. (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). دب، آج، لب، فق، مر که. (۷). وز، مر: معنی. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: اینکه صورت. (۹). دب: بیستانند. (۱۰). مر: کنند. (۱۱). دب: شوند. (۱۲). دب، لب، فق، مر: تحریض. صفحه: ۱۳۸ هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ، ایشان درجات و پایه‌ها اند «۱» به نزدیک خدای، یعنی هم اصحاب درجات عند الله، ایشان اصحاب منازل و درجاتند به نزدیک خدای، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، و اینکه را امثله برفت، و مثله قول «۲» این هر مه آنشده سیویه: انصب للمتیة تعتریهم رجالی أم هم درج السیول أم «۳» هم اصحاب درج، و لکن چون ایشان مختلف بودند در مستحقّات خود «۴» اختلافی ظاهر - کاختلاف الدرجات - ایشان را خود درجات خواند، و اینکه جنس لا - بد بر طریق مبالغه بود. حق تعالی بیان کرد درین آیت که: اینکه دو گروه درجاتند «۵»، پایه‌ها دارند. و اصل «درجه» پایه نردبان باشد که به او بر روند «۶»، اینان را در بهشت من اعلی و ایشان را در دوزخ من اسفل، برای آن که در دوزخ طبقات و درکات است، و «۷» بهشت منازل و درجات «۸»، تا در خبر آمده است که: اهل بهشت اهل علین را چنان بینند که ستاره که ما بینیم «۹» در افق آسمان. وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ، مورد او «۱۰» مورد وعید «۱۱» و تهدید است و تنبیه، بر آن که خدای تعالی عالم است به احوال و اعمال ایشان «۱۲» هر کس از اینکه دو گروه، تا هر یکی «۱۳» به «۱۴» وفق استحقاق جزا دهد «۱۵».

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۴ تا ۱۷۵]

[اشاره]

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴) أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلِهَا قُلْتُمْ أِنِّي هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵) وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّيِّ الْجَمْعَانِ فَيَاذَنْ لِلَّهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶) وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا - لَا تَبْعَانَا هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷) الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸) وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا

فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبِشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) يَسْتَبِشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱) الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) الَّذِينَ قَالُوا لَهُمْ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳) فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلِهِ لَمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴) إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵)

[ترجمه]

مَنْت ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: پایه‌های بلند یابند. (۲). اساس: قوله، با توجه به وز تصحیح شد. (۳). دب، آج، لب، فق، مر: ای. [.....] (۴). وز: در مستحق خود. (۵). مر: درجات. (۶). مر: که به آن بالا روند. (۷). مر در. (۸). مر است. (۹). دب، آج، لب، فق: می بینیم. (۱۰). مر: آیه. (۱۱). اساس: وعده، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۳). دب، آج، لب، مر: کسی. (۱۴). دب، فق: بر. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مر و از قلیل و کثیر مکافات کند، وز قوله: عزّ و جل، دیگر نسخه بدلها قوله تعالی. صفحه: ۱۳۹ نهاد خدا بر مؤمنان چون بفرستاد از «۱» ایشان پیغمبری از ایشان که می خواند بر ایشان [آیات] «۲»، و پاکیزه می کرد «۳» ایشان [را] «۴» و می آموزد ایشان را کتاب و حکمت و اگر چه بودند از اینکه پیش در گمراهی روشن. چون برسد به شما مصیبتی که برسانید «۵» شما دو چندان گفتید «۶» چگونه است [اینکه] «۷» بگو او «۸» از نزدیک شماس که خدای بر همه چیزی قادر است. و آنچه برسد به شما «۹» آن روز که به هم رسیدند آن دو گروه به علم «۱۰» خدای بود و تا بدانند «۱۱» مؤمنان را. و بدانند «۱۲» آنان را که نفاق کردند و گفتند ایشان را بیاید تا کارزار کنید در راه خدای یا باز دارید «۱۳»، گفتند اگر دانستمانی «۱۴» کارزاری «۱۵» پسر وی کردمانی شما را ایشان به کفر آن روز نزدیکترند از ایشان به ایمان، می گویند به دهنهایشان آنچه نیست در دلهایشان و خدای داند آنچه پنهان کنند «۱۶». ایشان آنان که گفتند برادرانشان «۱۷» را و بنشینند اگر ----- (۱). وز، دب: در، آج، لب، فق: در میان. (۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد، دب: آیاتش. [.....] (۳). اساس: و پاک کرد، با توجه به وز و دب تصحیح شد. (۴). دب: برسانیدی. (۵). دب: گفتم. (۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دب افزوده شد. (۷). وز، دب، آج، لب، فق: آن. (۸). آج، لب، فق در. (۹). آج، لب، فق: پس به فرمان. (۱۰). آج، لب، فق: تا ظاهر گرداند. (۱۱-۱۲). آج، لب، فق: و ظاهر گرداند. (۱۳). دب: داری/ دارید. (۱۴). آج، لب، فق: دانستمی. (۱۵). آج، لب، فق را. (۱۶). وز، دب: می کنند. (۱۷). آج، لب، فق: برادران ایشان. [.....] صفحه: ۱۴۰ طاعت ما داشتند «۱» بنه کشتندی «۲» بگو ایشان را باز دارید «۳» [از خویشان] «۴» مرگ اگر راست می گوید «۵». و مپندار «۶» آنان را که بکشتند ایشان را در راه خدای که مردگانند، بل زندگانند به نزدیک خداوند روزی می دهند [ایشان را] «۷». [۳۷۴-پ] خرمند «۸» به آنچه داد ایشان را خدای از نعمتش و خورمند «۹» [ایشان] «۱۰» به آنان که در نرسیدند به ایشان از پس ایشان، که نیست ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهگین «۱۱» شوند. شادمانه‌اند به نعمتی از خدای و افزونی و آن که خدای ضایع نکند «۱۲» مزد مؤمنان «۱۳». آنان که اجابت کردند خدای و پیغامبر را از پس آن که رسید به ایشان «۱۴» جراحت «۱۵» آنان را که نیکویی کردند از ایشان و بترسیدند مزدی بزرگ «۱۶». آنان که گفتند ایشان را مردمان [که مردمان] «۱۷» جمع کردند برای شما بترسید «۱۸» از ایشان بیفزود ایشان را ایمان، و گفتند بس است «۱۹» ما را ----- (۱). وز: طاعت داشتندی، دب: طاعتی ما داشتندی. (۲). آج، لب، فق: کشته نشدندی. (۳). دب: بازداری/ بازدارید. (۴-۷-۱۰-۱۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دب افزوده شد. (۵). دب: می گویی. (۶). دب: مپنداری/ مپندارید. (۸). آج، لب، فق: شادند. (۹). آج، لب، فق: شادمان می شوند. (۱۱). آج، لب، فق: اندوهگن. (۱۲). وز: هرزه بنه کند، دب: هرزه نکند. (۱۳). دب، آج، لب، فق را. (۱۴). اساس: رسید

ما را، با توجه به وز و دب تصحیح شد. (۱۵). آج، لب، فق: خستگی. (۱۶). وز باشد. [...] (۱۸). دب: بترسی / بترسید، آج، لب، فق: پس بترسید. (۱۹). لب، فق: پسند است. صفحه: ۱۴۱ خدای و نیک و کیل است. و برگشتند به نعمتی از خدای و افزونی، نرسید به ایشان بدی پسر وی کردند رضای خدای [را] «۱» و خدای خداوند فضل بزرگ «۲» است. آن دیو است که می‌ترساند دوستانش را «۳»، مترسید «۴» از ایشان و از من بترسید «۵» اگر مؤمنید. قوله: لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، حق تعالی گفت: منت نهاد خدای - عز و جل - بر مؤمنان چون بفرستاد رسولی از ایشان به ایشان. مفسران گفتند: آیت عام است به لفظ و خاص به معنی، برای آن که رسول - علیه السلام - از عرب است به آن که مبعوث است به کافه مردمان از عرب و عجم و روم و هند و ترک. و گفته‌اند که: در عرب نیز تخصیصی هست برای آن که اهل علم به انساب گفتند: هیچ قبیله و حی نیست از عرب و آما رسول را - علیه السلام - به او نسبتی نیست «۶» مگر بنی تغلب که حق تعالی رسول را از ایشان نگاه داشت که در ایشان اصرار بر نصرائیتی «۷» بود. و بعضی دگر گفتند: جمله مؤمنان را خواست، و معنی آن که گفت: مِنْ أَنْفُسِهِمْ، از ایشان بود به ایمان و شفقت، نه به نسب، چنان که یکی از ما گوید: تو از منی و نفس منی، بیانش: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ «۸». قوله: يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، آیات خدای بر ایشان می‌خواند. اینکه صفت اوست و محل - او نصبت است علی صفة «رسولا»، یعنی رسولا تالیا علیهم آیات مزکیا لهم معلما لهم الکتاب و الحکمه، و ایشان را تزکیه می‌کند «۹». قولی آن است که: ایشان را ----- (۱). اساس:

ندارد، با توجه به وز و دب افزوده شد. (۲). وز، دب: بزرگی، آج، لب: خدای خداوند بخشایش تمام. (۳). آج، لب، فق، مر: می‌ترساند شما را از دوستان خود. (۴). دب: بترسی / بترسید. (۵-۶). همه نسخه بدلها: هست. (۷). همه نسخه بدلها بجز وز: نصرانی. (۸). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۸. (۹). اساس: می‌کنند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۱۴۲ دعوت می‌کند به دینی که بدان دین مزکی و مطهر باشند، و اقوال در اینکه برفت و ایشان را کتاب می‌آموزد و حکمت می‌آموزد، یعنی قرآن و شریعت. و اِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، و اگر چه ایشان پیش از اینکه در ضلال و گمراهی ظاهر بوده‌اند. کوفیان اینکه را رفع علی الغایه گویند، و بصریان مبنی گویند بر ضم بنای عارض چون مضاف الیه از او قطع کردند، اینکه را بر ضم بنا کردند. اَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ، همزه استفهام راست و «واو» عطف است، و «لَمَّا» ظرف است و معنی استفهام اینکه جا تقریب است، و عامل در او جواب او باشد. و هو قوله: قُلْتُمْ، و المعنی قُلْتُمْ ما قُلْتُمْ حین اصابتکم. حق تعالی گفت: آنکه که به شما رسید مصیبتی و نکبتی، یعنی روز احد، که شما دو چندان رسانیده بودی «۱» به دشمنان، یعنی در روز بدر، و آن چنان بود که روز احد هفتاد کس را از صحابه بکشتند، [و روز بدر مسلمانان صد و چهل «۲» را بکشتند از مشرکان به یک روایت، و به یک روایت چهل «۳» را بکشتند] «۴» و چهل «۵» را اسیر گرفتند، برای آن گفت: قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ اُنِّي هَذَا، اُی کیف وقع هذا، گفتی «۶» اینکه چگونه افتاد و ما مسلمانانیم و بر حقیم، و پیغامبر خدای در میان ماست، و وحی از آسمان به ما می‌آید و ایشان مشرکانند و بر باطلند! از کجا افتاد اینکه حال، و چرا چنین آمد! ای محمد! بگو و جواب ده ایشان را که: اینکه چه تعجب است؟ اینکه هم از نزدیک شماست، یعنی منکم علیکم، از شما بر شما آمد که شعب رها کردی «۷» و فرمان رسول را مخالفت کردی «۸». و بعضی دگر مفسران گفتند: مراد ترک قتل و قبول فداست، و آن آن بود «۹» که «۱۰» عبیده السلمانی روایت کرد [از] «۱۱» امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که او گفت: جبرئیل آمد به رسول - علیه السلام - و گفت: خدای تعالی کاره است فدا شدن شما از کافران و ایشان را رها کردن، -----

----- (۱). مر: بودید. (۲-۵). دب، آج، لب، فق، مر کس. (۱۱-۳). مر: هفتاد. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [...] (۶). مر: گفتید. (۷). مر: رها کردید. (۸). مر: کردید. (۹). آج، لب، فق، مر: اینکه آن است. (۱۰). آج، لب، فق، مر ما ایشان را نکشیم و فدیہ بستانیم و بر برگ لشکر و کارزار صرف کنیم اینکه آن بود که. صفحه: ۱۴۳ و خدای تعالی رسول را مخیر بکرد از میان دو کار: یکی آن که همه اسیران را پیش آرند و گردنشان بزنند، و امیا عددی مخصوص را بکشند و از «۱» باقی فدیہ بستانند. ایشان گفتند: عشایر و خویشان مانند، و صلاح در آن است که ما اینان «۲» را نکشیم و فدیہ [۲۷۵-

را [بستانیم و بر برگ و ساز و آلت کارزار صرف کنیم، و هم چنان کردند. چون روز احد آن وهن افتاد، ایشان گفتند: اُنّی هذا، اینکه چگونه افتاد، و چرا بود! حق تعالی گفت: هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ، از شما افتاد که اگر شما اینان را روز بدر کشته بودی (۳)، روز احد با شما اینکه نکردندی که کردند. إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، و خدای بر همه چیزی قادر است، قادر بود که شما را از ایشان منع کردی (۴) و ایشان را از شما منع کردی بقره، اَلَا أَنْتَ كَذِبٌ أَلِيمٌ، که حکمت و تکلیف مانع بود از اینکه (۵). وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ، و آنچه به شما رسید آن روز که دو لشکر روی به هم دادند، یعنی روز احد، آن قتل و أسر و جراحت و وهن و کسر، فَيَاذَنْ لِلَّهِ، ای بعلم الله، [به علم] (۶) خدای بود و خدای دانست که چنان خواهد بودن، جز که دانستن خدای واجب نکند وجود معلوم (۷)، برای آن که علم و عالمی تعلق دارد به معلوم علی ما هو به، و معلوم را بر صفتی نکند، پس عالمی تبع معلوم باشد و معلوم تبع عالمی نباشد، بیان اینکه آن است که: یکی از ما که داند که خدای تعالی عالم و قادر و حی و موجود است (۸) و حاصل بر صفت کمال، و او نه برای آن بر آن صفات حاصل است که او می داند، و اینکه سخن آن است که حسم ماده هر شبهتی کند که در اینکه باب آرند که اینکه را ارتکاب نتوانند کردن. و «اذن» به معنی علم در لغت ظاهر است. وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا، و نیز تا بدانند که از میان شما مؤمن ----- (۱). اساس: به صورت «ان» هم خوانده می شود. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: ایشان. (۳). مر: بودید. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: منع کند. (۵). آج، لب، فق قوله. (۶). اساس، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). مر را. (۸). آج، لب، فق، مر: موخرد است. صفحه: ۱۴۴ کیست و منافق کیست، و معنی آن است که تا پیدا شود که مؤمن کیست و منافق کیست و فرق و تمییز (۱) پدید آید، و لکن چون معامله آنان کرد که ندانند تا بدانند نام آن بر اینکه اجرا کرد- و اینکه فصل مستقصی برفت- اعادت کردن وجهی ندارد. قولی دگر گفتند که: «علم» به معنی رؤیت است، چنان که رؤیت به معنی علم آید، یعنی تا خدای تعالی آنچه می داند در حق شما و آن معدوم ببیند (۲)، و ممکن نباشد که نبیند تا در وجود نیاید که معدوم نتوان دیدن، و اینکه وجهی قریب باشد پس از آن که درست شود که «علم» به معنی «رؤیت» آمده است. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که تا خدای شما را معلوم کند که او نفاق ایشان می داند و ایمان اینان، و اینکه وجه از ظاهر بر نیاید. و وجه معتمد آن است که ما گفتیم. وَقِيلَ لَهُمْ، و گفتند ایشان را، یعنی عبد الله ابی سلول را و اصحاب او را از منافقان: تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، بیایی (۳) تا کارزار کنی (۴) در ره خدای، یعنی جهاد در دین خدای. او اَدْفَعُوا، و اگر شما را تیمار مسلمانی نمی دارد. بر سیل دفع از خود و خانه و حریم و حمایتگاه خود بر عادت عرب بکنید (۵). قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا، گفتند: اگر ما دانستمانی (۶) که کارزار خواهد بودن، نرفتمانی (۷) و بر پی (۸) شما بیامدی (۹)، و اینکه آن بود که چون رسول- علیه السلام- به احد می آمد، عبد الله ابی سلول اصحاب خود را گفت: چه مهم است ما را برای محمد و قوم او خویشتن (۱۰) طعمه شمشیر ساختن؟ بیایید تا با مدینه شویم، و برگشتند سیصد مرد و با مدینه شدند. چون رسول- علیه السلام- ملامت کرد ایشان را و اصحاب (۱۱)، عذر اینکه آوردند که: لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ، حق تعالی گفت: دروغ می گویند. هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ، ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: تمیز. [.....] (۲). دب، آج، لب، فق: بیند. (۳). دب، لب، بیا، مر: بیایید. (۴). اساس: کارزار کنیم، وز: کارزار کنید، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها و معنی عبارت تصحیح شد. (۵). دب، آج، لب: بکنی / بکنید. (۶). مر: می دانستیم. (۷). مر: نمی رفتیم. (۸). مر: در پی. (۹). مر: می آمدم. (۱۰). آج، لب، فق را، مر: خود را. (۱۱). همه نسخه بدلها: و صحابه. صفحه: ۱۴۵ گفتند: «لام» به معنی «الی» است، چنان که گفتیم که متعاقب باشد در بسیاری فعلها، يقال: هدیه لكذا و الی كذا، و دعوته لكذا و الی كذا، و ارشده لكذا و الی كذا، گفت: ایشان آن روز به کفر نزدیکتر بودند که به ایمان (۱)، برای آن که کفر در دل داشتند و ایمان بر زبان. آنگه آنچه حقیقت نفاق است در حق ایشان محقق گردد که: يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ، به زبان چیزی می گویند که در دل ندارند. وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ، و خدای عالمتر است به آنچه ایشان در دل [پنهان می] (۲) دارند از کفر. آنگه ذکر اقوال و احوال ایشان باز گفت:

الَّذِينَ قَالُوا لِأَخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا، گفت: رها نکردند به آن که خود بنشستند، برادران خود را در دین و یا در نسب گفتند که: اگر آنان که در احد کشته شدند فرمان ما کرده بودند و به خانه بنشسته، ایشان را بنه کشتند» (۳) چنان که ما را بنه کشتند» (۴)، چنان که حق تعالی پیش از اینکه حکایت کرد که: ما مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا» (۵)، وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، مَیْمَنًا وَ لَمْ يَمُوتُوا، بَلْ هُمْ أَمْثَلُ حَيَاتًا، وَ هُمْ يُرْجَوْنَ، وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. در سبیل خدای بکشتند ایشان مرد گانند، بل زندگانند به نزدیک خدای - جل جلاله - روزی [می] «۹» دهند ایشان را، و شادمانه‌اند به آنچه خدای به ایشان می دهد. و اینکه آیت دلیل آن است که شهدا به اجسام و ارواح زنده‌اند، و بر صفات «۱۰» -----

----- (۱). آج، لب، فق: با ایمان. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). بنه کشتندی / بنکشتندی. (۴). بنه کشتند / بنکشتند. [.....] (۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۶. (۶). دب، آج، لب، فق: می گویی / می گوید. (۷). مر: باز دارید. (۸). آج، لب، فق، مر: تا آیت. (۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). اساس و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. صفحه: ۱۴۶ کمال که لایق ایشان بود حاصلند. بعضی مفسران گفتند: آیت در روز بدر آمد و شهیدان بدر، و ایشان چهارده مرد بودند: شش از «۱» مهاجر و هشت از انصار، و دیگران گفتند: آیت در کشتگان احد آمد، و ایشان هفتاد مرد بودند: چهار مرد مهاجر و باقی انصار. عبد الله [۲۷۵- پ] عبّاس «۲» روایت کرد از رسول- علیه السلام- که گفت در حق شهیدان احد: «۳» جعل الله ارواحهم فی اجواف طیر خضر ترد انهار الجنة و تأکل من ثمارها و تسرح من الجنة حیث شاءت و تأوی الی قنادیل من ذهب تحت العرش، گفت: خدای تعالی جانهای «۴» ایشان در شکمهای مرغان «۵» سبز نهاد که از جویهای بهشت آب می خورند «۶» و از درختان بهشت میوه [می] «۷» خورند «۸» و در بهشت چنان که خواهند «۹» می گردند و مأوا «۱۰» و منزل ایشان قندیلهاست «۱۱» از زر، و در زیر عرش ربّ العزت آویخته، آنگه گفت: چون آن کرامت و منزلت دیدند از خدای تعالی، گفتند: کاشکی قوم ما دانستندی آنچه ما در آنیم از کرامت و نعمت؟ حق تعالی گفت: من ایشان را معلوم کنم تا شادمانه «۱۲» شوند، و آنگه اینکه آیت فرستاد، اینکه وجهی است در سبب نزول آیت. قتاده و ربیع گفتند: ما را روایت کردند که چون اینکه جماعت را به احد شهید کردند «۱۳»، مسلمانان گفتند: کاشک «۱۴» تا ما دانستمانی «۱۵» که حال اینکه برادران ما که ایشان را بکشتند «۱۶» چیست! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ - الْآیَةُ. -----

----- (۱). اساس: کلمه به صورت «ان» هم خوانده می شود، مر: تن از. (۲). مر: عبد الله بن عبّاس. (۳). دب: تفرح، مر: تروح. (۴). مر: روحهای. (۵). همه نسخه بدلها بجز لب، مر: مرغانی. (۶). وز: می خوردند. (۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). لب: می خواهند. [.....] (۹). لب: می خواهند. (۱۰). وز: مأوی. (۱۱). وز: قندیلها راست. (۱۲). لب، مر: شادمان. (۱۳). وز و. (۱۴). آج، لب، فق، مر: کاشکی. (۱۵). مر: می دانستیم. (۱۶). برادران ما که کشته شدند. صفحه: ۱۴۷ مسروق گفت: ما عبد الله مسعود را پرسیدیم از اینکه آیت، گفت: خدای تعالی ارواح شهیدان احد «۱» در اجواف «۲» مرغانی «۳» سبز کرد، چنان که در خیر اول برفت. آنگه اطلاع کرد بر ایشان و گفت: چه آرزوست شما را! گفتند: بار خدایا؟ از بالای اینکه چه آرزو و تمنّا باشد که ما از میوه‌های «۴» بهشت می خوریم، و از جویهای بهشت آب می خوریم و در زیر عرش مجید مسکن و منزل داریم؟ حق تعالی دگر باره اطلاع کرد و گفت: هیچ آرزو هست شما را! گفتند: آرزوی ما آن است که ما تا «۵» با دنیا شویم و در پیش رسول تو جهاد کنیم و شهید شویم تا ما را بنزدیک تو «۶» منزلت بیفزاید. حق تعالی «۷» گوید: من حکم کرده‌ام که آن را که به آن جا رسانیدم با دنیا که سرای محنت و تکلیف است نبرم. گفتند: بار خدایا؟ چون حکم تو چنین است، آرزوی ما آن است که سلام ما به رسول خود برسانی و او را «۸» احوال ما معلوم کنی و بفرمایی که تو از ما [راضی شدی و ما را از خود] «۹» راضی کردی، حق تعالی گفت: اما هذا نعم، اینکه بکنم برای شما و اینکه آیت فرستاد. جابر عبد الله أنصاری گفت: پدر مرا - عبد الله را - به احد شهید کردند، و او جماعتی اطفال را به من رها کرد. یک روز رسول - علیه السلام - مرا گفت: یا جابر؟ بشارت دهم تو را! گفتم، بلی، یا رسول الله؟ گفت: پدرت را چون به احد شهید کردند «۱۰»، خدای تعالی او را زنده کرد و بی واسطه با او سخن گفت، و

گفت: یا عبد الله؟ چه آرزوست تو را! گفت: بار خدایا؟ آن که مرا زنده کنی تا در پیش رسول تو دگر باره شهید شوم. حق تعالی گفت: در حکمت نیست که آن را که اینکه جا رسانیدم با دنیا برم. گفت: بار خدایا؟ آرزوی دیگر مرا آن است که قوم من بدانند که من در چه کرامت و منزلتم «۱۱». حق تعالی گفت: من اینکه اعلام بکنم، و اینکه آیت فرستاد. -----

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر را. (۲). دب، لب، فق، اجوافی. (۳). مر: مرغان. (۴). اساس: میوه‌های / میوه‌های. (۵). مر: که دیگر باره. (۶). دب: بنزدیک خداوند. (۷). دب جواب. [.....]. (۸). دب، مر از. (۹). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۱۰). اساس و او جماعتی اطفال را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۱). دب: بدانند که درجه و منزلت و کرامت من نزد خداوند چیست. صفحه: ۱۴۸ انس مالک «۱» روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: هیچ کس نبود که بمیرد و او را از خدای تعالی منزلتی باشد که او تمنای رجوع با دنیا کند مگر شهیدان که «۲» با دنیا آیند و دگر باره شهید شوند از آن منازل و درجات و کرامات که ایشان را بنزدیک خدای باشد. و بعضی دگر گفتند: آیت در شهیدان چاه معونه آمد، و قصه اینکه آن بود که محمد بن اسحاق بن یسار گفت باسناده از حمید طویل از انس مالک، و جماعتی دیگر از اهل علم «۳» روایت کردند که ابو براء عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب - ملاعب الأسنه را - و «۴» سید بنی عامر بن صعصعه بود بنزدیک رسول آمد به مدینه و او را هدیه نیکو آورد. رسول - علیه السلام - هدیه او قبول نکرد و گفت: یا ابا براء؟ من هدیه مشرکان نپذیرم، اسلام آر اگر خواهی که هدیه تو قبول کنم، و اسلام بر او عرضه کرد «۵» و بگفت او را آنچه خدای وعده داده است «۶» مؤمنان را از کرامت «۷» و نعمت و ثواب، و «۸» قرآن چند آیت بر او خواند، او اسلام نیاورد و لکن نزدیک بود، و قول رسول او را نکو آمد و گفت: ای محمد؟ اینکه دین که تو ما را با او دعوت می‌کنی دینی نکوست، اگر جماعتی صحابه را بفرستی با اهل نجد تا ایشان را دعوت کنند به اینکه دین، امید من چنان است که اجابت کنند. رسول - علیه السلام - گفت: من ایمن نباشم بر ایشان که ایشان را به میان قوم کفار فرستم «۹» که «۱۰» ایشان را بکشند. ابو براء گفت: در حمایت منند، ایشان را بفرست. رسول - علیه السلام - منذر بن عمرو را با هفتاد مرد از اخیار «۱۱» مسلمانان بفرستاد، از جمله ایشان: حارث بن صمه و حزام بن ملحان و عروه بن أسماء و نافع بن بدیل بن ورقاء الخزاعی - و اینکه مرد از پدران ماست - ----- (۱). مر: انس بن مالک. (۲). دب، آج، لب، فق، ایشان تمنا کنند که. (۳). وز، دب، آج، لب، فق هم. (۴). کذا: در اساس و وز، آج: الأسنه و او بزرگ و، لب: الأسنه، فق، مر: ملاعب که. (۵). مر: عرض کرد. (۶). دب: وعده داده بود. (۷). مر و رحمت. (۸). وز، مر: و از. (۹). وز، آج، لب، فق، مر: قومی کفار فرستم، دب: قومی فرستم از کفار. (۱۰). مر مبادا. [.....]. (۱۱). وز، دب، آج، لب، فق، مر: از خیار. صفحه: ۱۴۹ و اینکه در صفر بود سال چهارم از هجرت بر سر چهار ماه از وقعه «۱» احد بیامند و به چاه معونه فرود آمدند، و اینکه زمین است از میان زمین بنی عامر و بنی سلیم. چون فرود آمدند «۲»، گفتند: کیست از میان ما که رسالت رسول - علیه السلام - بگذارد به اینکه جماعت! حزام بن ملحان گفت: من بگذارم. آنکه نامه رسول بر گرفت و بیامد و بر ایشان بایستاد «۳» و گفت: یا اهل بئر معونه؟ انا رسول رسول الله إلیکم، من رسول رسول خدا ام به شما، [۲۷۶-ر] من گواهی می‌دهم که خدا یکی است و محمد بنده و رسول اوست، به خدای و پیغامبرش ایمان آرید «۴». مردی از خیمه بیرون آمد و نیزه «۵» بر پهلوی او زد و به دیگر پهلوی برون برد، او گفت: الله اکبر، به فوز اکبر رسیدم، و بیفتاد و جان بداد. آنکه عامر بن طفیل بن عامر آواز داد بنی عامر را و با قتال اینکه جماعت مسلمانان خواند، اجابت نکردند و گفتند: ما ابو براء را نیازاریم که اینان در جوار اویند. استغاثه کرد به جماعتی از بنی سلیم و قبایل ایشان، منهم: رعل «۶» و ذکوان، ایشان اجابت کردند و بیامند، و اینکه قوم مسلمانان را در میان گرفتند. مسلمانان چون آن دیدند، دست به تیغ و نیزه زدند «۷» و بذل جهد کردند در قتال تا «۸» همه کشته شدند الا کعب بن یزید که او را در کارزار گاه «۹» بیفگندند و او را رمقی بود «۱۰» و جراحت بسیار داشت، از میان کشتگان برخاست «۱۱» و بهتر شد و در کارزار خندق «۱۲» کشته شد، و اشتران اینکه مسلمانان به چهره بودند «۱۳»، و دو مرد با آن بود «۱۴»: یکی عمرو بن امیة الصمری و انصاری دیگر احد بنی عمرو بن عوف «۱۵»،

ایشان را هیچ خبر نبود از احوال اینکه ----- (۱). دب، لب، فق، مر: واقعه. (۲). وز: فرود آمد. (۳). مر: خواند. (۴). دب، آج، لب، فق: آری / آرید. (۵). وز، دب، فق، مر: نیزه / نیزه‌ای. (۶). اساس: رعل. (۷). مر: بردند. (۸). مر: و می‌کوشیدند تا. (۹). همه نسخه بدلها بجز وز: کارزار. (۱۰). مر: مانده بود. (۱۱). آج، لب، فق: برخاست، مر: بیرون آمد. (۱۲). اساس: چنان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). مر: به چرا بود. [.....] (۱۴). مر: دو مرد با شتران بودند. (۱۵). وز: احد بن عمرو بن عوف، دب، لب، فق: احدی عمرو بن عوف. صفحه: ۱۵۰ مسلمانان الا که نگاه کردند مرغان را دیدند که آن جا که لشکرگاه ایشان بود پرواز می‌کردند، گفتند: اینکه مرغان چرا آن جا «۱» پرواز می‌کنند، بیامند و بگریزند قوم را کشته یافتند، گفتند: رای چیست! عمرو بن امیه [گفت: برویم و رسول خدای را خبر دهیم از اینکه حال انصاری گفت: اما من نخواهم که از صحبت اینکه جماعت باز پس اتمم و در وقتی که منذر بن عمرو را کشتند من نخواهم تا آن جا کشته شوم. آنکه بیامد و کارزار کرد تا او را بکشتند، و عمرو بن امیه «۲» را اسیر گرفتند. چون بگفت که از مضمرم، رهاس کردند «۳» و موی پیشانیش ببریدند، و اینکه علامت اسیر باشد که او را رها کرده باشند. عامر بن الطفیل گفت: مادرم عهدی کرد که برده‌ای «۴» آزاد کند، من اینکه را به عوض آن برده آزاد کردم، او با نزدیک رسول آمد و خبر داد آنچه رفته بود. رسول- علیه السلام- گفت: اینکه گناه ابو براء است و من کاره بودم رفتن اینکه جماعت را آن جا. چون خبر به ابو براء رسید، سخت آمد بر او و خصوصا ضمان او اینکه جماعت را از رسول، و در «۵» جمله اینکه کشتگان عامر بن فهیره بود. راوی خبر گوید که: عامر بن الطفیل که کشنده اینکه جماعت بود، گفت اینکه مرد کیست که او را از کارزارگاه «۶» به آسمان بردند تا از بالای آسمانش ببرند! گفتند: اینکه عامر بن فهیره است، و حسان ثابت اینکه بیتها بگفت در تحریض «۷» ابو براء علی عامر بن الطفیل، و هی: بنی ام البنین الم «۸» یرعکم و انتم من ذویب اهل نجد تهکم عامر بأبی براء لیخفره و ما خطا کعمد الا ابلیغ ربیعۃ ذا المساعی فما احدثت فی الحدیثان بعدی ابوک ابو الحروب ابو براء و خالک ما جد حکم بن سعد ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز وز: ندارد. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب، آج، لب: رها کردندش. (۴). دب: بنده‌ای. (۵). مر: از. (۶). فق: کارزار، مر: قتلگاه. (۷). لب، فق، مر: تحریض. (۸). اساس: لا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۱۵۱ و قال کعب بن مالک فی ذلک: لقد طارت شعاعا کل وجه خفاره ما أجار أبو براء بنی ام البنین أما سمعتم دعاء المستغیث مع المساء و تنویه الصّریخ بکی «۱» و لکن عرفتم أنّه صدق اللّقاء چون «۲» آیات به ربیعۃ بن ابی البراء رسید، اسپ بر نشست و نیزه بر گرفت و به راه عامر بن الطفیل رفت و او را نیزه بزد و از اسپ بیفگند و بکشت، چون بیفتاد گفت: اینکه عمل ابو براء است، اگر من بمیرم خون من از او طلب کنید «۳» و باز مفروشید «۴» مرا، و اگر بزیم رای خود بینم. اسحاق بن ابی طلحه گفت از انس بن مالک «۵» که او گفت: خدای «۶» در باب شهیدان بئر معونه قرآن بفرستاد «۷»، و هو: بلغوا قومنا عنا انه قد لقینا ربنا فرضی عنا و رضینا عنه، آنکه تلاوتش منسوخ شد بس آن که ما مدّتی می‌خواندیم، و خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ- الاية. بعضی دگر گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون اولیای آن کشتگان را نعمتی و سروری رسیدی، ایشان را یاد کردند و گفتندی: نحن فی نعمۃ و سرور و آباؤنا و أبناؤنا و اخواننا فی القبور، ما در نعمت و سروریم و پدران و فرزندان و برادران ما در گوراند، از آن تحسیر خوردندی «۸»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و باز نمود که: حال ایشان بهتر از حال شماست، گمان مبر «۹» که آنان را که در سبیل من بکشتند مردگانند، بل زندگانند بنزدیک خدای. و «حسب» به دو مفعول متعدی باشد همیشه، «الذین قتلوا» مفعول اول است، و «امواتا» مفعول دوم. مراد به «سبیل خدای» جهاد است بلا خلاف. بل اَحیاء، رفع بر خبر مبتدای محذوف است، ----- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۲۴۷): بلی، نیز چنین است مجمع البیان (۱/۵۳۶). (۲). مر اینکه. (۳). دب، آج، لب، فق: طلب کنی / طلب کنید. (۴). دب، آج، لب، فق: باز مفروشی / باز مفروشید. [.....] (۵). دب، آج، لب، فق، مر شنیدم. (۶). مر: خدای تعالی. (۷). مر: آیت

فرستاد. (۸). دب، آج، لب: تحسّر خوردن، فق: تحسّر خوردند. (۹). مر: گمان مبرید. صفحه: ۱۵۲ التقدیر: أهم «۱» احياء. و ابن ابی عبه «۲» خواند: «بل احياء» علی تقدیر: بل احسبهم احياء. بعضی گفته‌اند مراد آن است که: بل احياء فی الدین، ایشان در دین زنده‌اند، و بعضی گفته‌اند «۳»: احياء فی العلم، یعنی در معلوم خداست که زنده خواهند شدن «۴»، و گفته‌اند: بل احياء ببقاء الذکر، زنده‌اند از آن جا که ذکر و نام ایشان مانده است در میان مردمان، چنان که شاعر گفت: موت التقی حیات لا فناء لها قد مات قوم و هم فی التیاس احياء بعضی دگر گفتند برای آن گفت: یل احياء، که ایشان ثواب اعمالی که کردند «۵» ایشان را همچنان می‌نویسند، و هر جهادی که مجاهدی کند از آن روز تا روز قیامت ایشان را مثله اینکه «۶» می‌نویسند، برای آن که بذل جهد کردند و جان فدا کردند تا دیگران به ایشان اقتدا کنند «۷» و اینکه اقوال اقتضای کند آن کند «بل احياء» مجاز باشد. و بعضی دگر گفتند: برای آن که ارواح ایشان در زیر عرش خدای را سجده می‌کنند «۸» چنان که زندگان کنند، و چنان که ارواح مؤمنانی که ایشان بر وضوء بخسپند، علی ما جاء فی اخبار [۲۷۶-پ] الاحاد. و گفته‌اند: برای آن که ایشان در گور پوسیده نشوند چون دگر مردگان. و در خبر آمده است که چهار گروه در گور درست بمانند: پیغمبران و عالمان، و شهیدان، و حاملان قرآن. عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد [عبد] «۹» الزحمن بن ابی صعصعه گفت: عمرو بن الجموح و عبد الله بن عمرو بن حازم «۱۰» از جمله کشتگان احد بودند، ایشان هر دو را در ----- (۱). کذا: در اساس، وز، دب، فق، دیگر نسخه بدلها: هم. (۲).

اساس، وز: عیله، با توجه به دب تصحیح شد. (۳). مر بل. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: خواهد شدن. (۵). فق: کردند. (۶). همه نسخه بدلها بجز وز: مثل آن، وز: مثله آن. (۷). وز، دب، آج، لب، فق: اقتدا کردند. (۸). آج، لب، فق، مر: می‌کنند. (۹). اساس و وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، کشف الاسرار (۲/۳۴۶) عبد الله بن عمرو بن حزام، سیرت رسول الله (۱/۴۴۱) عبد الله بن عمرو بن حرام. صفحه: ۱۵۳ یک گور نهاده بودند. وقتی سیلی عظیم بیامد- و گور ایشان بر گذر سیل «۱» بود- و گور ایشان را خاک برد و ایشان در گور ظاهر شدند درست که پنداشتی ایشان را هم آن ساعت نهاده‌اند، و دست ایشان بر جراحی نهاده بود. یکی برفت و دست او چند بار از جراحی بر گرفت، هر بار با جراحی نهاده شد، و از وقعه احد تا به روزگار اینکه سیل چهل و شش سال بود «۲». بعضی دگر گفتند: برای آن که ایشان را نشویند چنان که مردگان را. رسول- علیه السلام- در حق شهیدان گفت: زملوهم بدمائهم و کلومهم فانهم يحشرون يوم القيمة بدمائهم اللون لون الدم و الريح ريح المسك، گفت: اینان را هم چنین دفن کنی خون آلود «۳» با جراحی [که فردای قیامت] «۴» هم چنین برخیزند خون آلود «۵»، رنگ رنگ خون باشد، و بوی بوی مشک. و عبید بن عمیر روایت کند که: رسول- علیه السلام- روز احد به مصعب بن عمیر بگذشت «۶»، او کشته افکنده بود، بر بالین او بایستاد و اینکه آیت می‌خواند: من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه «۷»- الآیه، آنکه گفت: رسول خدای گواهی می‌دهد که اینان فردا «۸» قیامت گواهان «۹» باشند بنزدیک خدای- جل جلاله «۱۰»- بیایید و اینان «۱۱» را زیارت کنید و بر اینان سلام کنید که به «۱۲» آن خدای که جان من به امر اوست که هیچ کس نباشد که بر ایشان سلام کند و الا جوابش باز دهند، و اینکه یک دو خبر «۱۳» دلیل آن می‌کند که ایشان بر حقیقت زنده باشند، و ظاهر قرآن بر اینکه است، حمل بر ظاهر باید کردن که آن اولیتر است و از آن مانعی نیست، و چیزی که «۱۴» حمل کند بر آن که از ظاهر عدول کنند. ----- (۱). وز: گز رسیل. (۲). دب: گذشته بود، مر: رفته بود. (۳).

مر: دفن کنید و خون آلوده. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). فق: خون نالود. (۶). دب، آج، لب، فق، مر و. (۷). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: فردای. (۹). دب، آج، لب، فق، مر من. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر بر ظلم ظالمان. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مر: ایشان. (۱۲). مر حق. [.....] (۱۳). دب، آج، لب، فق، مر: و اینکه خبر. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مر: خبری که. صفحه: ۱۵۴ یُرزقون، ایشان را روزی می‌دهند از میوه‌های «۱» بهشت و آبهای بهشت. فَرِحِينَ، شادمانه‌اند «۲» به آنچه خدا می‌دهد ایشان را از فضل «۳» و نعمت. و نصب او بر حال است من قوله «یرزقون»، و ابن السّمیع

خواند: «فارجین» و هما لغتان: کفار هین و فرهین، و حاذرین و حذرین. وَ یَسْتَبِشِرُونَ، و شادمانه «۴» می‌باشند، و اصل او از «بشره» است، برای آن که آن کس که شاد بود او را شادی بر بشره پیدا شود. در معنی او خلاف کردند، بعضی گفتند معنی آن است که: ایشان - یعنی شهیدان - خرم باشند به آنان که زنده مانده باشند از اقربا و دوستان، ایشان بر ایمان و طاعت مقیم باشند، و خدای ایشان را از احوال اینان خبر می‌دهد و از طاعت و عبادت ایشان، و آنان شادمانه «۵» می‌باشند. قولی دگر آن است که: خدای تعالی خبر دهد «۶» شهیدان را که از خویشان و یاران شما فلاخن و فلاخن شهید خواهند شدن، و ایشان نیز به اینکه کرامت و منزلت در شهادت برسند که شما رسیده‌ای «۷»، ایشان «۸» اینکه بشنوند، شادمانه شوند. سدی گفت: شهیدان هر وقت نامه‌ای به ایشان دهند که فلاخن و فلاخن از خویشان و یاران شما «۹» در فلاخن وقت عن قریب با نزدیک شما خواهند آمدن «۱۰»، ایشان آن بشنوند و شادمانه «۱۱» شوند چنان که مرد مسافر که نامه دوستان و عزیزان خود بخواند و معلومش شود که ایشان را عن قریب ملاقات خواهد بود. أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ، در جای بدل افتاد، من، الَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ. و از جمله ابدال، بدل اشتمال باشد برای آن که «۱» گفت: وَ یَسْتَبِشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ، در جای بدل «۲»، آنگه گفت: أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ. و استبشار بحقیقت به نفی خوف و حزن است از ایشان، و بدل اشتمال حالتی متصل بود به مبدل، چنان که: اعجبنی زید عقله، و سلب زید ثوبه، و قوله: لَمْ یَلْحَقُوا، یقال: لحق فلاخن و بفلان و ألحقته به، و قیل: لحق به و الحق به بمعنی واحد، و لهذا جاء فی الحدیث: ان عذابک بالکفار ملحق، آی لا حق، و روی «ملحق» و الاوّل اکثر فی الروایة. یَسْتَبِشِرُونَ بِنِعْمَةٍ، شادمانه «۳» می‌باشند به نعمت و فضل خدا، و فایده آن که منکر گفت و نگفت: «بنعمه الله و فضله» آن است که آن نعمت و فضل به آن جای است که وصف نشاید کردن «۴» آن را که به آن معرّف «۵» شود، و «لام» تعریف در او نمی‌شاید آوردن تا از جنس آن شود که مخاطب شناسد، بل چون به حدی است که مثل آن معتاد و معهود نیست، چون مبهمی «۶» نکره است [۲۷۷- ر] برای آن «۷» نکره گفت، آنگه گفت «من الله» تا کرامت پیدا شود و بدانند که آن نعمت «۸» خدای صادر است، و «من» شاید «۹» تا تبیین بود، و شاید «۱۰» تا ابتدا غایت بود. و «ان الله المعنی و -----

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: باشد آنگه. [...] (۲). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها عبارت «در جای بدل» را ندارد. (۳). لب، مر: شادمان. (۴). وز، دب، آج، لب، فق: نمی‌شاید کردن، مر: نمی‌توان کردن. (۵). همه نسخه بدلها: معروف شود. (۶). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق: منهی، مر: در حاشیه: مبهمی، نیز چاپ شعرانی (۳/ ۲۵۰): مبهمی. (۷). وز: اینکه. (۸). مر از. (۹). همه نسخه بدلها بجز مر: و می‌شاید. (۱۰). وز، مر که. صفحه: ۱۵۶ بان الله محلّ او جرّ است لعطفه علی مجرور، و کسائی خواند: «و ان الله»، و نیز مفضّل و محمّد بن عیسی و فوّاء در شاذّ علی الاستیناف، بیان اینکه قراءت، قراءت عبد الله مسعود است: و الله «۱» لا یضیع أجر المؤمنین» و بر قراءت اول یک کلام باشد، و بر «۲» قراءت دوم دو کلام باشد، و آن که خدای - عزّ و جلّ - رنج مؤمنان ضایع نکند. کلبی گفت باسنادش که: مرد مجاهد چون پیش دشمن رود در صف کارزار «۳» جهاد، دری از درهای آسمان برگشایند و دو شخص از حور العین بیایند و نظاره او می‌کنند. چون او روی به دشمن آرد و کارزار می‌کند «۴»، ایشان گویند: اللهم و فقه و سده، بار خدایا؟ توفیق و تسدیدش ده، و چون پشت بر دشمن کند و برود، ایشان گویند: اللهم اعف عنه، بار خدایا؟ عفو بکن او را. چون او را بکشند، خدای تعالی به او با فرشتگان مباحثات کند، گوید: بنده من «۵» نگرید که چگونه تن و جان در سبیل من بذل کرد برای طلب رضای من؟ فرشتگان گویند: بار خدایا؟ ما نرویم به نصرت او! حق تعالی گوید: دست بدارید «۶» از بنده من که دیر است که او رنجور است برای من، و لقای من دوست می‌دارد، و من لقای او. آنگه آن حوریان فرود آیند و به بالین او آیند، و حق تعالی فرشتگان را فرماید تا «۷» از آفاق زمین بیایند «۸» به تحیت و بشارت او، به کراماتی که خدای نهاده باشد او را. چون بشارت داده باشند او را، حق تعالی گوید: بر گردی «۹» و او را با زنان خود رها کنید «۱۰» تا با ایشان بیاسایند «۱۱». ایشان او را گویند: مدتهاست تا ما را به تو یا سه «۱۲» و آرزومندی است. او گوید: و مرا نیز همچین، آنگه خدای تعالی ایشان را به محلّ خود رساند. ----- (۱). مر: و ان الله. (۲). مر: و در. (۳). دب از.

(۴). آج، لب، فق: کارزار کند. (۵). وز: به بنده من نگرید، دب، آج، لب، فق. به بنده من نگری، مر: گوید ای فرشتگان بنده مرا ببینید. [.....] (۶). دب، آج، لب، فق: دست بداری / دست بدارید. (۷). مر: که. (۸). مر: از افق آسمان به زمین آیند. (۹). برگردی / برگردید. (۱۰). دب، مر: رها کنی. (۱۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۲۵۱): بیاساید. (۱۲). وز: یا سه / یا سه‌ای. صفحه: ۱۵۷ ابو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر روایت کند از «۱» علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر الکاظم، از پدرش جعفر بن محمد الصادق، از پدرش محمد بن علی الباقر، از پدرش زین العابدین علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی الشهدید، از پدرش امیر المؤمنین علی «۲» که: یک روز بر منبر خطبه می کرد و قوم را تحریض «۳» می کرد بر جهاد. مردی بر پای خاست و گفت: یا امیر المؤمنین؟ مجاهد را که به جهاد رود، او را چه مژد باشد «۴»! امیر المؤمنین گفت: من یک روز ردیف رسول «۵» بودم - علیه السلام - بر ناقه عضباء، اینکه که تو از من پرسیدی از او پرسیدم، او مرا گفت: بدان که مرد غازی چون همت و عزم غذا کند، خدای تعالی برای او براتی از دوزخ بنویسد. چون به برگ و ساز کردن گیرد، خدای تعالی به او «با» «۶» فرشتگان «۷» مباحات کند. چون اهل و عشیرت را وداع کند، در و دیوار بر او بگرید و از گناه به درآید «۸» چنان که مار از پوست به درآید «۹»، و خدای تعالی بر هر مردی از غازیان چهل هزار فرشته را موکل کند تا او را نگاه می دارند از پس و پیش و چپ و راست، و هیچ حسنه نکند الا مضاعف کنند «۱۰»، و هر روزی او را عبادت هزار مرد بنویسند که هر مردی هزار سال عبادت کرده باشد، هر سالی سیصد و شصت «۱۱» روز، هر روزی چندان که همه عمر دنیا، چون برابر دشمن رسید «۱۲»، علم اهل دنیا از حصر و حد ثواب ایشان باز ماند. چون به کارزارگاه درآیند «۱۳» و نیزه‌ها «۱۴» بر یکدیگر راست کنند و کمانها به زه آرند و تیر بپیوندند و به یکدیگر «۱۵» درآویزند، فرشتگان بر گرد ایشان «۱۶» در آیند و دعا کنند ایشان را به نصرت و ثبات قدم، و منادی ندا کند «۱۷»: الجنة تحت ظلال السیوف، بهشت در زیر سایه شمشیرهاست. ----- (۱). مر امام. (۲). دب، مر علیهم السلام. (۳). دب، لب، فق: تحریض. (۴). همه نسخه بدلها: مزد باشد. (۵-۹). مر خدای. (۶). اساس و وز: ندارد، از دب افزوده شد. (۷). مر: خدای تعالی با فرشتگان به او. [.....] (۸). مر: بیرون آید. (۱۰). وز: ندارد. (۱۱). وز: شست. (۱۲). لب: برسید، مر: رسد. (۱۳). مر: درآید. (۱۴). اساس و همه نسخه بدلها: نیزه‌ها. (۱۵). فق: با یکدیگر. (۱۶). مر: برگرد او. (۱۷). مر که. صفحه: ۱۵۸ چون چنین باشد هر طعنه و ضربه «۱» که بر مرد مسلمان آید، او را خوارتر آید «۲» از آن که ضربه «۳» آب سرد در گرمگاهی. چون از پشت اسپ بر زمین آید، هنوز بر زمین افتاده نباشد «۴» که جفت او را «۵» حور العین به بالین او رسد و او را بشارت دهد به آنچه خدای بجا رده «۶» باشد او را از کرامت. چون بر زمین افتد «۷»: زمین گوید او را که: مرحبا بالروح الطیبه اخرجت من البدن الطیبه «۸»، مرحبا به جانی پاکیزه که از تنی پاکیزه می برود، بشارت باد تو را که برای تو نهاده است آنچه هیچ چشم چنان دیده نیست، و هیچ گوش چنان شنیده نیست، و بر خاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست، و خدای تعالی گوید: من خلیفه اویم بر اهلیش، هر که رضای ایشان جوید رضای من جسته باشد، و هر که ایشان را به خشم آرد «۹» مرا به خشم آورده باشد، و حق تعالی روح او در حوصله مرغانی کند سبز «۱۰» که در بهشت می برند «۱۱» هر کجا خواهند «۱۲»، و از هر طعام که خواهند می خورند، و با قندیلهای زرین شوند از عرش آویخته، و هر مردی را «۱۳» از ایشان هفتاد غرفه در بهشت بدهند «۱۴» از غرفه تا غرفه «۱۵» چندان باشد که از صنعا «۱۶» تا به شام، [و به روایتی دیگر: از منا تا به شام] «۱۷»، نور آن غرفه چندان می تابد که از شرق تا غرب پر کند «۱۸». بر هر غرفه هفتاد در باشد، هر دری را هفتاد مصراع باشد از زر، بر هر دری پرده‌ای آویخته باشد، در هر غرفه‌ای هفتاد خیمه باشد، در «۱۹» هر خیمه «۲۰» ----- (۱). مر: طعن و ضربی. (۲). مر: آسانتر باشد. (۳). دب: شربتی. (۴). دب: نیامده باشد. (۵). دب، آج، مر: ندارد. [.....] (۶). اساس: بجا آورده، مر: مهیا کرده با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مر: و چون از مرکب بیفتند. (۸). همه نسخه بدلها: الطیب. (۹). دب: آورد. (۱۰). مر: مرغی سبز کند. (۱۱). مر: می پرد. (۱۲). مر: بخواهد. (۱۳). مر: هر شهیدی را. (۱۴). اساس: بدهد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). آج،

فق: غرفه/ غرفه‌ای. (۱۶). وز: صنعان. (۱۸). اساس، دب: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۷). اساس: پر کنند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۹). دب: بر. [...] (۲۰). دب، آج: خیمه/ خیمه‌ای. صفحه: ۱۵۹ هفتاد سریر باشد از زر [۲۷۷-پ]، قوایم آن از زبرجد و در «۱» مرصع به قضبان زمرد، بر هر سریری چهل بستر کرده باشد، کثافت هر بستری چهل گز، بر هر بستری جفتی از حور العین که صفت ایشان آن باشد که خدای تعالی گفت: «عُرْبًا أتراباً» (۲). مرد گفت: یا امیر المؤمنین! «عرب» و «أتراب» چه باشد! گفت: الغنجات الرضیات الشہیات، نازنینان پسندیده آرزو، و هر یکی را از ایشان «۳» هفتاد [هزار] «۴» کنیزک و هفتاد هزار غلام باشند «۵» با رویهای چون ماه و تاجهای زر و لؤلؤ، ازارهای شراب «۶» بر دوش افکنده و کوزه‌ها «۷» و ابریهها بر دست گرفته، چون روز قیامت باشد و ایشان بر مرتبه خود می‌آیند، به آن خدای که جان محمّد به امر اوست که اگر پیغمبران در راه پیش ایشان به افتند «۸» از بهاء «۹» ایشان پیاده شوند «۱۰». پس اینکه شهیدان بیایند و در موقف شفاعت بایستند، هر یکی از ایشان هفتاد هزار گناهکار را شفاعت کنند از اهل البیت «۱۱» و همسایگان، تا دو همسایه با یکدیگر خصومت کنند هر یکی گوید: من اولیترم به شفاعت او که من نزدیکترم به جوار و همسایگی او، آنگه بیاید و با من و با ابراهیم بر مائده خلد بنشیند، خدای تعالی به رحمت به ایشان «۱۲» می‌نگرد، و ایشان به ثواب و کرامت خدای می‌نگرند به بامداد «۱۳» و شبانگاه. راوی خبر روایت کند- قیس الجذامی- از رسول- علیه السلام- که او گفت: خدای تعالی شهیدان را شش خصلت بدهد عند آن که «۱۴» اول قطره خون او بر زمین آید، گناهایش «۱۵» جمله بیامرزد و جای خود در بهشت بیند و جفت خود را از حور العین، و از

----- (۱). همه نسخه بدلها: در زبرجد. (۲). سوره واقعه (۵۶) آیه ۳۷. (۳). مر: و در خدمت هر یکی. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). دب، آج، لب، فق: باشد. (۶). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق: سراب، مر: شرب. (۷). اساس و همه نسخه بدلها: کوزه‌ها. (۸). کذا: در اساس و وز، دب، آج، لب، فق: بر افتند، مر: آیند. (۹). وز، زیر اینکه کلمه با خط اصلی افزوده است: یعنی از ملاحظه نور و صفای ایشان. (۱۰). وز: ایشان شوند. (۱۱). دب: اهل بیت. (۱۲). آج، لب: با ایشان، مر: بر ایشان. (۱۳). دب: بام داد، لب: می‌نگرند بامدادی. [...] (۱۴). مر: پیش از آن که. (۱۵). دب، آج، لب، فق را. صفحه: ۱۶۰ فرع اکبرش ایمن کند، و از عذاب گور ایمن باشد، و به حله ایمانش آراسته دارند. انس مالک روایت کند که: با رسول- علیه السلام- بودیم در بعضی غزوات، مردی سیاه بیامد «۱» گفت: یا رسول الله؟ من مردی‌ام چنین که می‌بینی سیاه و زشت روی و کریه بوی، درویش، بی مال. اگر در پیش تو جهاد کنم تا مرا بکشند، جای من کجا باشد! رسول- علیه السلام- گفت: بهشت. آن مرد اینکه بشنید، نیزه به دست گرفت «۲» و حمله برد و کارزار می‌کرد تا بکشند او را. رسول- علیه السلام- بیامد و بر بالای سر او بایستاد «۳» و گفت: «۴» لقد بیض الله وجهک و طیب ریحک و اکثر مالک، خدای روی تو سپید بکرد، و بوی تو خوش بکرد، و مال تو بسیار بکرد «۵». آنگه [گفت] «۶»: به خدای که زنان او را دیدم از حور العین که با یکدیگر منازعت می‌کردند در آن جبّه پشمین که او «۷» داشت تا که با او در آن جا شود. ابو هریره روایت کند از رسول- علیه السلام- که او گفت: مرد مجاهد که او را شهید کنند، زخم نیزه و شمشیر همچنان یابد که کسی قرصه‌ای به او بر دهد. و در خبری دیگر چنین آمد که: عض نملۀ أشد علی الشہید من مس السلاح، گاز «۸» مورچه «۹» بر تن شهید سخت تر آید از طعن نیزه و ضرب شمشیر. عبد الرحمن بن عبد الله روایت کند از رسول- علیه السلام- که گفت: خدای را بندگانی «۱۰» باشند «۱۱» که بخل کند بر ایشان بر قتل «۱۲»، یعنی نخواهد که ایشان را بکشند، ایشان را از قتل و زلازل و اسقام نگه دارد، عمر ایشان دراز کند در حسن عمل، و روزی فراخ دهد ایشان را و زندگانی دراز و عافیت، و قبض روحشان کند در عافیت، و جان ایشان بر دارد بر بستر نرم، و ایشان را به درجه شهیدان برساند: قوله اللّٰدین استجابوا لله و الرسول... الآية. أبو سفیان و اصحابش چون از احد بازگشتند و به

----- (۱). م. و. (۲). دب، آج، فق: بر سر گرفت، لب، مر: بر گرفت. (۳). دب: باستاد. (۴). م. کثر. (۵). دب: بگردانید. (۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). دب را. (۸). مر: گزیدن. (۹). وز، مر: مورچه/

مورچه‌ای. (۱۰). مر: بندگان. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مر: باشد. (۱۲). دب، آج، لب: به قتل. [.....]. صفحه: ۱۶۱ روحاء رسیدند، پشیمان شدند و یکدیگر را ملامت کردند «۱»، گفتند: ما چه کردیم نه محمّد را کشتیم، و نه غارتی کردیم «۲». بر زنان ایشان، قومی را بکشتیم و جماعتی اندک ضعیف را با گذاشتیم «۳». باز گردید تا تمامی دمار بر آریم از اینکه باقی که مانده‌اند. اینکه خبر به «۴» رسول «۵» رسید، خواست تا کافران را بترساند، و از خویشان شدتی و شوکتی بنماید تا کافران گمان برند که مسلمانان را قوتی هست که از قفای ایشان می‌بروند. باز گردید، بفرمود تا ندا کردند که رسول - علیه السلام - از قفای اینکه کافران بخواهد رفتن. ساز رفتن باید کردن «۶»، و مردم بیشتر مجروح و رنجور بودند. جابر عبد الله انصاری گوید: پدر مرا «۷» کشته بودند، و او هفت دختر را رها کرده بود. من گفتم: یا رسول الله؟ چه فرمایی مرا! دانی که پدر هفت عورت به من رها کرده است، و بر سر ایشان مرد نیست! و من نخواهم که تو به جهاد روی و من در خدمت تو نباشم. رسول - علیه السلام - گفت: [بر ایشان] «۸» خلیفتی بدار، و تو بیای با ما، هم چنین کردم. رسول - علیه السلام - برخاست و وجوه صحابه «۹»، رفتند تا به جایی که آن را حمراء الأسد گویند، و از آن جا تا به مدینه هشت میل است. ابن السائب روایت کند که مردی از بنی عبد الأشهل گفت: من از جمله مجروحان بودم، و برادرم را جراحت سخت تر بود، با یکدیگر گفتیم که: چه چاره است! ما مجروحیم و رنجوریم، و مرکوبی «۱۰» نداریم، و قوت رفتن نیست ما را، و رسول خدای را چگونه رها کنیم! آخر عزم مصمّم کردیم بر رفتن، ساعتی می‌رفتیم و هر گه برادر «۱۱» رنجور و «۱۲» مانده شدی، من او را برگرفتمی و پاره‌ای بردمی، و او پاره‌ای «۱۳» برفتی تا بر رسول برفتم به حمراء الأسد. -----

----- (۱). اساس: ملاقات کردند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها بجز وز: غارت کردیم. (۳). دب، مر: بگذاشتیم، آج: باز گذاشتیم. (۴). دب: بر. (۵). دب، آج، لب، فق علیه السلام. (۶). مر: ساز رفتن کنید. (۷). مر: پدرم را. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). وز، آج، لب و. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: مرکوبی. (۱۱). اساس و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۲). وز، مر: ندارد. (۱۳). مر خود. صفحه: ۱۶۲ معبد الخزاعی - به «۱» رسول - علیه السلام - بگذشت و او مشرک بود، و بنی خزاعه مسلمانان و کافران «۲» هواه خواه رسول بودند، و با رسول - علیه السلام - عهد داشتند، گفت «۳»: یا محمّد؟ سخت است بر ما [۲۷۸-] ر [اینکه رنج که به صحابه تو رسید، و اگر آسایشی بودی بهتر بودی و بگذشت. چون به ابی سفیان رسید به روحاء، او را گفت: چه می‌کنی! گفت: عزم آن داریم که برویم و اینکه بقایای اصحاب محمّد را مستأصل کنیم. معبد گفت: بی خرد مردی، محمّد را دیدم و اصحابش لشکری که مثل آن ندیدم ساخته و بجا رده، و آنان که حاضر نبودند حاضر شده «۴» و ساختن و تعجیل «۵» به دنبال شما می‌آیند و تأسف می‌خورند بر آن که چرا رها کرده «۶» شما را و اگر تا به در مکه بروی «۷» همانا از قفای شما «۸» باز نگردند، و ابو سفیان و قومش را تخویفی عظیم کرد از رسول ابو سفیان گفت: چه می‌گویی! [ما] «۹» ایشان را مجروح و منهزم و متفرّق رها کردیم. گفت: آن ندانم که شما چه کردید، اما اکنون لشکری را دیدم که از شوکت و عدت و حرص ایشان بر شما مرا در دل آمد که بیتی چند گفتم، ابو سفیان گفت: و آن بیتها چیست! گفت اینکه است: کادت «۱۰» تهدّد من الاصوات راحلتی اذ سالت الارض بالجرد الابابیل تردی باسد کرام لا تنابله عند اللّقاء و لا - خرق معاذیل فظلت عدوا ظنّ الارض مایله لما سموا برئیس غیر مخذول فقلت ویل ابن حرب من لقائکم إذا نغمطت البطحاء بالخیل ائی نذیر لاهل البسل ضاحیه لكل ذی اربه منهم و معقول من جيش احمد لا وخش قنابله و لیس یوصف ما أنذرت بالقیل ----- (۱). دب: بر. [.....]. (۲). وز: کافر ایشان، مر: کافران ایشان همه. (۳). دب: و گفتند،

مر: گفتند. (۴). تب: حاضر شدند. (۵). کذا: در اساس و وز، آج، لب، فق، مر: بتاختن و بتعجیل، تب: بتاختن و بتعجیل. (۶). همه نسخه بدلها: رها کردند. (۷). مر: می‌روید. (۸). وز: شما یان. (۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). اساس، وز، دب: کاد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۱۶۳ چون ابو سفیان و اصحابش اینکه بشنیدند بترسیدند و توقّف کردند. و جماعتی از عبد القیس بگذشتند به ابو سفیان، او گفت: کجا می‌روید! گفتند: به مدینه. گفت: چه کار

را! گفتند: تا پاره‌ای گندم خریم. گفت: پیغامی از من به محمّد برید» (۱) و شما را بر من است که اینکه اشتران شما پر بار به شما سپارم به بازار عکاظ گفتند: آن پیغام چیست! گفت: محمّد را بگوی (۲) که ما ابو سفیان را دیدیم با لشکر (۳) عظیم بتعجیل می آمدند، گفتند: ما می رویم تا بقیه اصحاب محمّد را استیصال کنیم. اینکه بگفتند و روی با مکه نهادند. و اینکه قوم بیامدند و رسول را- علیه السّلام- اینکه بگفتند و به مدینه شدند. رسول- علیه السّلام- و صحابه گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ؛ و رسول- علیه السّلام- از پس سه روز با مدینه شد، و رسول- علیه السّلام- در آن منزل معاویه بن المغیره بن العاص را بگرفت و ابو عَزَّة الجمحی را بگرفت، اینکه قول بیشتر مفسّران است. مجاهد و عکرمه گفتند: آیت در غزاه بدر کهنتر آمد، و آن چنان بود که ابو سفیان روز احد چون بخواست رفتن، رسول را- علیه السّلام- گفت: موعد ما سال آینده (۴) موسم بدر کهنتر است. رسول- علیه السّلام- گفت- چنین باشد- إن شاء الله تعالی. چون وقت موعد درآمد، ابو سفیان و اهل مکه بیامدند تا به منزلی که آن را مجنّه خوانند، خدای تعالی خوفی در دل ایشان افکند و خواستند تا با مکه شوند. نعیم بن مسعود الأشجعی را دیدند در راه که به عمره آمده بود. ابو سفیان نعیم را گفت: یا نعیم؟ ما را با محمّد موعدی هست به بدر صغری، و اینکه سال قحط است و اینکه کار ما جز به سال خصب و فراخی بنرود (۵)، ما و چهارپا چیزی یابیم، و صلاح در آن می بینیم که باز گردیم و نمی باید که محمّد گوید که ما از سر ضعف و بد دلی باز گردیدیم (۶)، چون محمّد را بینی به مدینه بگو که: ابو سفیان با لشکر بسیار ساخته عزم آن دارد که با موعد تو آید، و تخوفی بکن ایشان را از ما و به مکافات اینکه تو را بر من ده شتر

(۱). (دب، آج، لب، فق: بری/ برید. (۲). مر: بگوید. (۳). دب، مر، تب: لشکری. (۴). اساس و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۵). آج، لب، فق تا. [.....] (۶). فق، تب: باز گردیم. صفحه: ۱۶۴ است که به تو سپارم به ضمان سهیل بن عمرو، و سهیل بن عمرو ضمان بکرد. نعیم بیامد تا به مدینه آمد، لشکر رسول- علیه السّلام- ساز غزاه می کردند. نعیم گفت: کجا خواهید رفتن (۱). گفتند (۲): میان ما و ابو سفیان موعدی هست به بدر صغری، آن جا خواهیم رفتن. نعیم گفت: بد رای است اینکه که دیده اید (۳)، ایشان به در شهر شما آمدند و شما در شهر خود و خانه خود، آن رفت که دیدی (۴). اکنون بر خواهید خاستن (۵) و به جایی رفتن (۶)، و با جمعی بسیار تمام سلاح (۷) تمام آلت قتال کردن. ترسم که کس از شما باز نیاید (۸) اگر بروی (۹)، و تهویلی بکرد اصحاب رسول را، و ایشان را فتوری پدید آمد. رسول- علیه السّلام- گفت: اگر مرا تنها بیاید رفتن، بروم و باز نمایم (۱۰). آنان که شجاعان قوم بودند، گفتند: ما با تو آیم (۱۱) ای رسول الله، و از ایشان نه اندیشیم (۱۲). حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ؛ رسول- علیه السّلام- برفت تا به بدر صغری فرود آمد، هر کجا مشرکی بر آمدی صحابه رسول پرسیدندی از اهل مکه و ابو سفیان، گفتندی: قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ، جمعی بسیار مجتمع شده اند و جای ترس است شما را از ایشان، صحابه رسول گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ؛ تا به بدر رسیدند، و آن آبی است بنی کنانه را، و بازار گاهی بود در جاهلیت آن جا که هر سال (۱۳) روز بازار بودی. رسول- علیه السّلام- آن جا مقام کرد و منتظر ابو سفیان می بود، و ابو سفیان با مکه شده بود. اهل مکه ایشان را جيش السّوق خواندند، یعنی ایشان با سويق خوردن شده بودند، و ----- (۱). دب، آج، لب، فق: خواهی رفتن، مر: خواهید رفت. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: گفت. (۳). دب، آج، فق، تب: دیده/ دیده‌ای دیده‌اید. (۴). مر: دیده‌اید. (۵). اساس: بر خواهید ساختن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مر: به جایی خواهید رفتن. (۷). مر و. (۸). اساس که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۹). مر: بروید. (۱۰). کذا: در اساس، وز، تب، دب، مر: باز نمانم، آج، لب، فق: باز نمانیم. (۱۱). وز، آج، لب، فق: با توایم. (۱۲). مر: نیندیشیم. (۱۳). آج، لب، فق، مر هشت. [.....] صفحه: ۱۶۵ رسول- علیه السّلام- آن جا هیچ کس را از مشرکان ندید، و وقت بازار درآمد و مردم بعبادت موسم آن جا آمدند، و اصحاب رسول- علیه السّلام- تجارتي بسیار و معامله بسیار کردند، و ایشان را در آن خیر و نفع بسیار بود، و بر هر درمی [۲۷۸-پ] دو سود کردند، و باز مدینه آمدند با سلامت و غنیمت، فذلک قوله: الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ، آنان که اجابت کردند خدای و پیغامبر را،

یعنی آنکه که ایشان را با بقیه قوم احد خواندند یا با غزات بدر صغری. و محل «الذین» جرّ است برای آن که صفت مجروری است، و هو قوله: «المؤمنین»، و التقدير: «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ-المستجيبين لله و الرسول. من بعد ما أصابهم القرح» پی آن که (۱) ایشان را جراحات و زخمها رسیده بود (۲)، و اینکه به حد [یث] (۳) احد لا یقتراست، و اینکه کلام تمام است. آنکه ابتدا کلامی (۴) دیگر کرد و گفت: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ آنان را که احسان کنند و طاعت داشت (۵) رسول- علیه السلام- در آنچه ایشان را فرماید. «و اتقوا»، پرهیزند (۶) از مخالفت و معصیت او مزدی و ثوابی عظیم باشد، و آن جا که خبر مبتدا ظرفی مقدم بود، شاید که مبتدا نکره بود. الذین قال لهم الناس، محل «الذین» هم جرّ است، به آن علت که در اول گفتیم. مراد به «ناس» اول نعیم بن مسعود است در قول مجاهد و مقاتل و عکرمه و واقدی، و اینکه عامی بود که مراد از او خاص است، و ابو اسحاق گفت و جماعتی دیگر که: مراد به «ناس» آن جماعتند از عبد القیس که قصه ایشان برفت. سدی گفت: چون رسول- علیه السلام- برگ آن کرد که به بدر رود برای میعاد ابو سفیان، منافقان بیامدند و گفتند: نه ما شما را گفتیم پارسال (۷) که مروید (۸)، برفتید (۹) -----

(۱). مر: بعد از آن که. (۲). مر: زخمهایی بسیار رسیده بود. (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مر: ابتدای به کلامی. (۵). مر: فرمان برند. (۶). اساس، وز: پرهیزید، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آج، لب، فق: به آن سال. (۸). دب، آج، لب، فق: مروی / مروید. (۹). دب: و رفتی / و رفتید، آج، لب، فق: برفتی / برفتید. صفحه: ۱۶۶ و آن رنج دیدید که دیدید (۱)، امسال دگر باره می‌روید (۲) و ایشان جمعی بسیاراند، اگر بروید (۳) از شما کس باز نیاید (۴)، نصیحت ما بشنوید (۵) و از ایشان بترسید (۶) و بر حذر باشید (۷)، ایشان گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ، بر اینکه قول مراد به «ناس» منافقان باشد. إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ، یعنی ابا سفیان (۸) و اصحابش لشکر جمع کردند برای قتال شما، از ایشان بترسید (۹) و حذر کنید (۱۰) که شما را قوت ایشان نباشد. فَرَادَهُمْ إِيْمَانًا، ایشان را (۱۱) گفتار ایمان بیفزود. اما آن که ایمان را زیاده و نقصان روا بود یا نه! «ایمان» در لغت تصدیق باشد، و در شرع هم چنین (۱۲)، و بر حقیقت مرجع ایمان به اعتقادات علمی بود. و «معارف» عبارتی [باشد] (۱۳) از مجموع علمی که چون مجتمع شود ایمانش خوانند، و تا مجموع نبود ایمان نخوانند آن را. پس بر اینکه قاعده زیاده و نقصان در او مجاز باشد، برای آن که اگر از اینکه مجموع نقصان کند ایمان نباشد و زیادت مجاز باشد در او، و مراد آن بود که طریق و دلیل آن زیاده شود. و اخباری که آمده است در زیادت و نقصان ایمان متأول باشد (۱۴) بر اینکه تأویل که گفتیم. امّا به قول آنان که ایشان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالأركان گفتند، زیاده و نقصان در او حقیقت باشد، و ما بعضی از آن اخبار بگوییم: عبد الله عمر گوید از رسول- علیه السلام- پرسیدم (۱۵) که: ایمان زیاده و نقصان پذیرد! گفت: بلی، بیفزاید چندان که صاحبش را به بهشت برد، و بکاهد چندان که صاحبش را به دوزخ برد. و تفسیر اینکه آن بود که: چون تمام نشده باشد (۱۶) صاحبش دوزخی بود به تقصیر در اتمام آن و زیاده در خبر (۱۷) عبارت باشد از تمام ایمان را. -----

(۱). دب، آج، لب، فق: دیدی که دیدی / دیدی که دیدید. (۲). دب، آج، لب، فق: می‌روی / می‌روید. (۳). دب، آج، لب، فق: بروی / بروید. (۴). دب، آج، لب، فق: مر: کسی از شما باز نیاید. (۵). دب، آج، لب، فق: بشنوی / بشنوید. [.....] (۶-۹). دب، آج، لب، فق: بترسی / بترسید. (۷). دب، آج، لب، فق: باشی / باشید. (۸). دب، مر: ابو سفیان. (۱۰). دب، آج، لب، فق: کنید. (۱۱). مر از اینکه. (۱۲). مر بود. (۱۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). همه نسخه بدلها بجز وز: متناول. (۱۵). اساس، دب، آج، لب، فق: پرسیدیم، با توجه به وز تصحیح شد. (۱۶). آج، فق، مر: تمام شود. (۱۷). تب: خیر. صفحه: ۱۶۷ ابو سعید خدری روایت کند از رسول- علیه السلام- که او گفت: مجادله یکی از شما در دنیا در حقی که او را باشد، سخت تر نبود که مجادله مؤمنان با خدای در حق برادران مؤمنشان که ایشان را به دوزخ برده باشند، گویند: بار خدایا؟ در حق برادران ما (۱) به دنیا با ما نماز کردند و روزه داشتند و حج کردند، حق تعالی گوید: بروی (۲) و هر کس را که شناسید (۳) از دوزخ بیرون آرید (۴)، بیابند ایشان را به صورت بشناسند، بعضی از ایشان تا نیمه ساق در آتش باشند و بعضی تا

به کعب ایشان را بیرون آرند، حق تعالی گوید: بروید» (۵) هر کس را که در دلش وزن دیناری ایمان باشد بیارید» (۶)، بیایند گروهی دیگر را بیارند، گویند» (۷): بروی» (۸) و آن را که در دل وی مقدار نیم دینار ایمان بود بیاری» (۹)، آنگه گوید: بروید» (۱۰) هر که در دل او مثقال ذره‌ای ایمان بود او را بیارید» (۱۱)، و اینکه خبر حجت کردند بر زیادت و نقصان ایمان، و معلوم است باتفاق که اینکه مجاز است برای آن که وزن یک دینار و نیم دینار و مثقال ذره» (۱۲) در جسم صورت بندد، در عرض روا نباشد. و تأویل اینکه خبر هم اینکه باشد که گفتیم که در أدله و طرق متفاوت باشند. عبد الله بن عمر الجملی» (۱۳) روایت کرد از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که او گفت: «ایمان» اول لمظه» (۱۴) باشد سپید در دل، آنگه می‌فزاید تا همه دل سپید شود، و «نفاق» لمظه» (۱۵) باشد سیاه در دل چندان که می‌فزاید دل سیاه می‌شود تا همه دل سیاه می‌شود. و اگر دل مؤمن بشکافند سپید باشد، و اگر دل منافق بشکافند سیاه باشد، و شبهه زایل است» (۱۶) در آن که اینکه الفاظ مجاز است و تشبیه و تمثیل، و الّا -----

--- (۱). چاپ شعرانی (۲۵۸/۳) که. (۲). بروی / بروید. (۳). دب، آج، لب، فق: شناسی / شناسید. [.....] (۴). دب، آج، لب، فق: آری / آرید. (۵). آج، لب، فق: بروی / بروید. (۶). دب، آج، لب، فق، مر: بیاری / بیارید، مر: بیارند. (۷). مر: گوید. (۸). مر: بروید. (۹). مر: بیارید. (۱۰). دب، آج، لب، فق: بروی / بروید. (۱۱). دب، آج، لب، فق: بیاری / بیارید. (۱۲). وز، دب، آج، لب، فق، تب: ذره / ذره‌ای. (۱۳). اساس: عبد الله بن عمر الجلی، با توجه به وز تصحیح شد، چاپ شعرانی (۲۵۸/۳): عبد الله بن عمرو الجملی. (۱۴-۱۵). مر: نقطه. (۱۶). آج، لب، فق، مر: شبهه اینکه است. صفحه: ۱۶۸ ایمان و کفر عرض است، و عرض محال است که [متلون باشد و انما] «۱» متلون اجسامی باشد که محل الوان باشد. و قالوا حسبتنا لله، ای کافینا و ثقتنا، ما را خدای بس است و کفایت کننده است، و «نون» و «الف» ضمیر مجرور متصل است به اضافه، و شاعر گفت» (۲) [۲۷۹-ر]: فیملأ بیتنا أقطا و سمننا و حسبک من غنی شبع و ری و نعم الوکیل، ای الموکول الیه الامور، فعیل باشد به معنی مفعول، برای آن که و کیل مرد در کارها آن بود که کار به او گذاشته باشند، من و کلت الیه الامر اكله» (۳). واقدی گفت: و کیل اینکه جا مانع است، و كذلك فی قوله: ثم لا تجد لك به علينا و کیلًا» (۴)، ای مانعا. و كذلك» (۵) قوله: إن عبادی لیس لکم علیهم سلطان و کفی برئک و کیلًا» (۶). و ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: ابراهیم را - علیه السلام - چون به «۷» آتش افگندند، آخر سخن» (۸) که از او شنیدند اینکه بود که گفت: حسبتنا لله و نعم الوکیل. عوف بن مالک روایت کند که: رسول - علیه السلام» (۹) - از میان دو مرد حکومتی کرد، آن را که حکم بر او بود برخاست» (۱۰) و می گفت: حسبی الله» (۱۱) و نعم الوکیل. رسول - علیه السلام - گفت: باز آرید اینکه مرد را. باز آوردند او را، گفت: یا هذا؟ خدای - عز و جل - بر زیر کی حمد می‌کند و بر عجز ملامت. چون کاری» (۱۲) بر تو غالب شود اینکه کلمه بگویی، تنبیه کرد او را بر آن که اینکه کلمه نه به جای خود گفتی، و ----- (۱).

اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). تب شعر. [.....] (۳). دب، آج، لب، فق، مر: الامر کله. (۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۶. (۵). دب، آج، لب، فق مر فی. (۶). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶۵. (۷). مب: در. (۸). دب، مر: سخنی. (۹). دب، آج، لب، فق گفت. (۱۰). دب، لب، مر، تب: برخواست. (۱۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۲۵۹): حسبتنا لله. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مر: کار. صفحه: ۱۶۹ فأنقلبوا بنعمه من الله و فضل، برگشتند از آن جا و باز» (۱) خانه شدند با نعمت خدای و فضل و افزونی او. و گفته‌اند: مراد به «نعمت» عافیت است، و به «فضل» آن سود که ایشان را بود در تجارت و معامله بازار موسم بدر - چنان که قصه آن برفت. لم یمسسهم سوء، نرسید ایشان را بدی، یعنی قتل و جراحتی و مکره‌هی» (۲). در خیر است که صادق» (۳) - علیه السلام - گفت: عجبت لمن یفزع اربعا کیف لا یفزع الی اربع، عجب از آن که «۴» از چهار چیز ترسد، چگونه پناه با چهار چیز ندهد؟ یکی از آن که از دشمنی» (۵) ترسد، چرا فرغ نکند با اینکه کلمه که: حسبتنا لله و نعم الوکیل، و می‌شنود که خدای تعالی به عقب اینکه» (۶) می‌گوید: فأنقلبوا بنعمه من الله و فضل لم یمسسهم سوء، و «۷» آن که او از مکر ماکری ترسد، چرا پناه با اینکه کلمه نبرد» (۸): و أفوض أمری الی الله إن الله بصیر بالعباد» (۹)، و می‌شنود که خدای تعالی به عقب آن

می گوید: فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا (۱۰). و عجب [از] «۱۱» آن که او را غمی باشد و چگونه پناه با اینکه «۱۲» ندهد: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۳). و می شنود که خدای تعالی به عقب اینکه می گوید: فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ (۱۴). و عجب از آن که او زیادت مال طمع دارد و فرع نکند با اینکه کلمه که: مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ (۱۵)، و می شنود که خدای تعالی به عقب اینکه می گوید: فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُوْتِيَنِي (۱۶) وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ، و متابعت رضای خدای کردند، یعنی طاعت خدای و رضا از باب ارادت باشد، و سبب آن بود که ایشان گفتند: یا رسول الله؟ اینکه که ما کریم غزا -----

(۱). دب، آج، لب، فق: و به آن. (۲). مر و. (۳). مر: امام جعفر صادق. (۴). مر: عجب می دارم -----

از کسی که. [.....] (۵). دب، آج، لب، فق: دشمن. (۶). اساس بود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۷). مر دیگر. (۸). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: ندهد. (۹). سوره غافر (۴۰) آیه ۴۴. (۱۰). سوره غافر (۴۰) آیه ۴۵. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). دب کلمات. (۱۳). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷. (۱۴). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۸. (۱۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۹. (۱۶). اساس: وز، آج، لب، فق: یوتینی، با توجه به دب و ضبط قرآن تصحیح شد. (۱۷). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۰. صفحه : ۱۷۰ بود! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: اینکه متابعت فرمان و رضای من است، ثوابش ثواب غازیان باشد، و سلامت و غنیمت با آن یار، و رضای من حاصل. وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ، و خدای - جل - جلاله - خداوند فضل و نعمت بزرگ است. إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ، «ذلکم» اشارت است به آن که آن سخن گفت که: إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ، یعنی آن دیو بود، و اینکه را دو وجه بود: یکی آن که نعیم بن مسعود از شیاطین انسی «۱» باشد که تخویف کرد مؤمنان را و تشییط کرد ایشان را از قتال ابو سفیان، و وجه دوم آن که او آنچه کرد بغرور و وسوسه و اغواء شیطان کرد «۲». قوله: يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ، در او چند وجه گفتند: یکی آن که: يَخَوِّفُ الْمُؤْمِنِينَ «۳» باولیا، و لکن مفعول اول از کلام بیفکنند و «با» «۴» از مفعول دوم بیفکنند چنان که گفت: لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا «۵»، و التَّقْدِيرُ: لينذرکم بئأس شدید، و قوله: لِيُنذِرَ «۶» وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ «۸»، چون «۹» حروف جر بیفکنند، فعل به مفعول رسید در او عمل نصب کرد، چنان که گفت: وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا «۱۰»، ای من قومه، و اینکه معنی قول عبد الله عباس است و مجاهد و قتاده. زجاج گفت و ابو علی الفارسی که: به اینکه تقدیر حاجت نیست، برای آن که «خوف» متعدی باشد به یک مفعول، و تخویف متعدی باشد به دو مفعول، يقال: خفت زيدا و خوّفت زيدا عمروا، و از کلام مفعول اول بیفکننده است و مفعول دوم رها کرده، و هذا من باب اعطيت زيدا درهما و كسوت عمروا ثوبا، در معنی آن که تو مخیر باشی فی حذف احد المفعولين. بعضی دگر از اهل علم «۱۱» عربیت گفتند: اینکه در آیت «۱۲» روا نباشد برای آن که -----

(۱). دب، آج، لب، فق: انس. [.....] (۲). همه نسخه بدلها و. (۳). اساس: المؤمنون، با توجه به نسخه بدلها و معنی عبارت تصحیح شد. (۴). آج، لب، مر را. (۵). دب، آج، لب، فق، مر من لدنه، سوره کهف (۱۸) آیه ۲. (۶). اساس، وز: لتنذر، با توجه به دب و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۷). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱۵. (۸). سوره شوری (۴۲) آیه ۷. (۹). دب، آج، لب، فق، مر و. (۱۰). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. (۱۱). آج، لب، فق: ندارد. (۱۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی روایت. صفحه : ۱۷۱ حذف احد المفعولين آن جا روا باشد که لبس نبود، و در کلام دلالتی باشد بر محذوف و معنی مفهوم شود، و در آیت اینکه نیست، و إِنَّمَا معنی آیت اینکه «۱» است که: شیطان دوستان خود را از منافقان می ترساند، و بد دلی می دهد تا ایشان با مؤمنان مساعدت نمی کنند در جهاد، و اینکه وجهی قریب «۲» است و مفهوم از ظاهر آیت اگر نه آنستی که گفت: فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ، از ایشان مترسید «۳» از من ترسی، و اینکه قرینه با آن وجه های اول روان باشد، و با اینکه وجه بیهوده «۴» که منافقان را گوید: فَلَا تَخَافُوهُمْ، از ایشان مترسید «۵» اگر مؤمنی «۶»، و اینکه لفظ که: إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، هم مانع است از اینکه، برای آن که خدای «۷» می داند که منافقان مؤمن نه اند، چگونه شاید که اینکه گوید؟ قوله - عزّ و علا «۸»:

[اشاره]

و لَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزْباً فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶) إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷) وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۷۸) مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَمَا تُمِئُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹) وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰) لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲) الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ أَلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّكْرِ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۸۳) فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴) «۹» [۲۷۹- پ]

[ترجمه]

و اندوهگین مکناد تو را آنان که می‌شتابند در کفر که ایشان زیان نکنند «۱۰» خدای را چیزی می‌خواهد [خدای] «۱۱» که نکند ایشان را بهره‌ها «۱۲» در سرای بازپسین و ایشان را عذابی بود بزرگ. آنان که بخريدند کفر به ایمان زیان نکند خدای را چیزی ایشان را عذابی بود دردمند «۱۳» و مپندار آنان را که کافر شدند که آن فرو

(۱). دب، آج، لب، فق: آن. (۲). دب: غریب. (۳-۵). دب، آج، لب، فق: مترسی / مترسید. [.....]. (۴). لب: بنرود. (۶). مر: مؤمنید. (۷). دب، آج، لب، فق، مر تعالی. (۸). دب: و جل. (۹). وز، آج، لب: ان لا. (۱۰). آج، لب، فق، مر: ایشان گزند نتوانند رسانید. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). اساس: بهره‌ها / بده‌ها، تب: بهره / بهره‌ای. (۱۳). اساس، وز، دب، آج، لب: و لا تحسبن، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. صفحه: ۱۷۲ گذاشتن ما «۱» ایشان را بهتر است ایشان را برای آن مهلت دادیم ایشان را تا زیاده کنند گناه «۲»، و ایشان را عذابی بود خوار کننده. خدای رها نکند مؤمنان را بر آنچه شما بر آنید تا جدا کند پلید را از پاک و نه خدای اطلاع دهد شما را بر غیب، و لکن خدای برگزید «۳» از پیغمبرانش «۴» آن را که خواهد، ایمان آرید به خدای و پیغامبرانش و اگر ایمان آرید و پرهیزید «۵» شما را باشد مزدی بزرگ. «۶» و مپندار آنان را که بخل بکردند به آنچه داد ایشان را خدای از نعمتش که آن بهتر است ایشان را، بل آن بتر است «۷» ایشان را طوق کنند «۸» ایشان را آنچه بخل کرده باشند به آن «۹» روز قیامت و خدای راست میراث آسمانها و زمین و خدای به آنچه شما می‌کنید «۱۰» داناست. بشنید «۱۱» خدای سخن آنان [که] «۱۲» گفتند که خدای درویش است و ما توانگرانیم، بنویسیم آنچه گفتند «۱۳» و کشتن ایشان پیغمبران را بنا حق «۱۴»، و گویم بچشید «۱۵» عذاب دوزخ شوریده «۱۶». ----- (۱).

تب: آن که فرو می‌گذاریم ما. (۲). آج، لب، فق، مر: بزهمندی. (۳). دب: برگزید، آج، لب، فق، مر، تب: برگزیند. (۴). تب: پیغامبراش. (۵). دب: ایمان آری و پرهیزی. [.....]. (۶). اساس، وز، دب: تحسبن، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۷). آج، لب، فق، مر، تب: بدتر است. (۸). آج، لب، فق، مر: به گردن در افگند. (۹). اساس: باشند ایشان را، با توجه به وز تصحیح شد. (۱۰). دب: می‌کنی / می‌کنید. (۱۱). آج، لب، فق: بحقیقت شنود، تب: بدرستی که بشنود. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۱۳). اساس: گفتیم، با توجه به وز تصحیح شد. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مر: بی شبهه استحقاق. (۱۵). دب: بچشی / بچشید. (۱۶). دب: سوزنده، آج، لب، فق، مر: عذاب آتش سوزان. صفحه: ۱۷۳ از آن است «۱» که در پیش افگند دستهای

شما» (۲)، و آن که خدای نیست بیداد کننده بر بندگان. آنان که گفتند که خدای عهد کرد (۳) با ما که ایمان نیاریم (۴) به هیچ پیغمبر تا به ما آرد قربانی که بخورد آن را آتش، گو که آمدند (۵) به شما پیغامبرانی از پیش من به حجّتها، و آنچه گفتید، شما چرا بکشتی (۶) ایشان را اگر راست می گویند (۷). «۸» اگر به دروغ دارند (۹) تو را به دروغ داشتند پیغمبرانی را پیش از تو (۱۰)، آوردند حجّتها و کتابها و کتاب (۱۱) روشن. قوله: «وَلَا يَحْزُنُكَ» نافع خواند در همه قرآن: «يَحْزُنُكَ» به ضم «یا» و کسر «زا» من الافعال، الا آن که در سوره الانبیاست: لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَرَجُ الْأَكْبَرُ (۱۲) الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ، طلحه بن مصرف در شاذّ خواند: «یسرعون»، ————— (۱). تب: آن به آن است. (۲). اساس، وز: ایشان، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها

تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق، مر: پیمان کرد. [.....]. (۴). آج، لب، فق، مر: باور نداریم. (۵). آج، لب، فق، مر، تب: آمد. (۶). آج، لب، فق، مر: کشتید. (۷). آج، لب، فق، مر، تب: اگر هستید راست گویان. (۸). آج، لب، کذب. (۹). آج، لب، فق، مر: پس اگر باور ندارند. (۱۰). وز، دب، تب: از پیش تو. (۱۱). وز، دب، تب: کتابی. (۱۲). سورها انبیا (۲۱) آیه ۱۰۳. (۱۳). کذا: در اساس، وز، دیگر نسخه بدلها: او. (۱۴). تب شعر. صفحه: ۱۷۴ ضحاک گفت: کفار قریش اند، و مجاهد و ابن اسحاق گفتند: مراد منافقان مدینه اند، و قوله: «وَلَا يَحْزُنُكَ» نهی غایب است، یعنی نباید که تو را دلتنگ کند آنان که ایشان در کفر شتاب زده اند، یعنی حریص اند. إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا، ایشان به خدای هیچ زیان نتوانند کردن به مسارعتشان در کفر و مظاهرشان. يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ، خدای تعالی می خواهد تا ایشان را در آخرت حظّی و بهره‌ای ندهد برای آن که مستحقّ آن نه‌اند. اگر گویند: ارادت از «۱» خدای تعالی که تعلق دارد به عقاب ایشان دارد، و آن به قیامت باشد، و ارادت چون بر فعل مقدّم باشد عزم باشد و توطین النفس، و اینکه بر خدای روا نباشد، گوئیم از اینکه دو جواب است: یکی آن که اینکه لفظ چنان که صالح باشد حال را، صالح باشد استقبال را. اینکه جا مراد استقبال است، و المعنی سیرید الله، خدای تعالی خواهد در قیامت. و جواب دیگر آن است که: مراد حکم است، خدای تعالی می خواهد تا حکم کند به آن که ایشان را در قیامت ثوابی نباشد و عقاب باشد ایشان را، و حکم در حال حاصل است آنچه به او تعلق دارد ارادت باشد. وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ، و ایشان را عذابی (۲) عظیم باشد، آیت وارد است مورد تسلیت رسول - علیه السلام (۳) - از کفر ایشان و آن که ایشان به آنچه می کنند از مسارعت در کفر جز خویشتن را زیان نمی کنند (۴) که خویشتن را عقاب حاصل می کنند و ثواب فوت می کنند. إِنَّ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ، آنان که کفر به ایمان بخریده اند، یعنی بدل کرده اند. و متبايعين متبادلین باشند (۵) که هر یکی از ایشان اندک دارد (۶) بدهد و آن که صاحبش دارد بستاند، به اینکه که کرده اند خدای را هیچ زیان نکرده اند، و إنّما زیان به خود کرده اند. و فرق از میان «اساءت» و «مضرت» آن است که اساءت الا قبیح نباشد، و مضرت هم حسن باشد و هم قبیح، چون مستحق باشد یا بر وجه لطف

(۱). اساس و وز: کلمه به صورت «ان» هم خوانده می شود. (۲). دب، آج، لب، فق: عذاب. (۳). مر را. [.....]. (۴). اساس که خویشتن را زیان نمی کنند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۵). دب، آج، لب، فق: باشد. (۶). آج، لب، فق آنچه دارد. صفحه: ۱۷۵ اعتبار بود یا بر وجه تأدیب، اینکه حسن باشد و اگر بر وجه «۱» ظلم باشد قبیح بود و ایشان را عذابی بود دردمند. و لَا يَحْسَبَنَّ (۲) وَ أَمَلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۹)، و ————— (۱). آج، لب، فق: وجهی. (۲). اساس، وز، دب، آج، لب، فق، تب: تحسبن، با توجه به مرو ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۳). اساس و وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها بجز وز: و آن. (۵). تب شعر. (۶). همه نسخه بدلها بجز لب: او، لب: او. (۷). دب، آج، لب، فق، مر: یا نباید که پندارند. (۸). اساس، وز، دب، فق، مر، و، با توجه به لب، تب، زاید می نماید. (۹). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۳. صفحه: ۱۷۶ قال: سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمَلِي لَهُمْ (۱)، و منه قوله: وَ أَهْجُرُنِي مَلِيًّا (۲)، أَى زَمَانَا طَوِيلًا، يقال: تَمَلَّيْتُ مَعَهُ وَ تَمَلَّيْتَهُ، أَى عَشْتُ مَعَهُ مَلَاوَةً مِنَ الدَّهْرِ، قال الشَّاعِرُ (۳): لَوْ تَمَلَّيْتُمْ عَشِيرَتَهُمْ لَأَقْتَنَاءَ الْعَزَّ أَوْ وَلَدُوا وَ قَالَ الرَّاجِزُ (۴): وَ قَدِ ارْتَانِي لِلْغَوَانِي مَصِيدًا مَلَاوَةً كَأَنَّ فَوْقِي جَلْدًا وَ الْمَلْوَانُ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، قال تمیم بن مقبل: الا یا ديار الحى بالسبعان أمل عليها بالبلی الملوان آنکه کلام با سر

گرفت و ابتدا کرد: اَنَّمَا نُمِلُّ لَهِمْ، ما ایشان را مدت دراز به آن می‌دهیم، لِيُزِدُوا إِثْمًا، تا بزه بیفزایند و ایشان را عذابی بود خوار کننده» (۵). و اینکه «لام» اگر چه غرض را مانند «لام» عاقبت است، و معنی «لام» عاقبت آن بود که آن کار را مآل و انجام به آن بود بر وجهی که خلاف آن نباشد تا پنداری» (۶) که فاعل را خود غرض آن بوده است، پس «لام» از معنی غرض خالی نیست، جز که بر مجاز و اتساع نه بر حقیقت، اینکه تفسیر «لام» عاقبت است، و در قرآن و اشعار از اینکه بسیار است، قال الله تعالى: فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا (۷)...، و معلوم است که آل فرعون موسی را نه برای عداوت و حزن بر گرفتند، نبینی (۸) آسیه چگونه می‌گوید: قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا (۹)...، و قوله: وَ جَعَلِ اللَّهُ أُنْدَادًا لِّلْضَلِّ عَن سَبِيلِهِ (۱۰) «...، و قوله: لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ» (۱۱)...، و قوله: وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا [پ] مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ (۱۲)...، و قال الشاعر (۱۳): له ملك ينادي كل يوم لدوا للموت و ابنوا للخراب و قال آخر: ----- (۱) (۱).

سوره محمد (۴۷) آیه ۲۵. (۲) سوره مریم (۱۹) آیه ۴۶. [.....] (۳) تب شعر. (۵) لب، تب: خار کننده. (۶-۴). مر: پنداری. (۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۸. (۸) دب، آج، لب، فق، مر که. (۹) سوره قصص (۲۸) آیه ۹. (۱۰) سوره زمر (۳۹) آیه ۸. (۱۱) سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۶. (۱۲) سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹. (۱۳) تب شعر. صفحه: ۱۷۷ و أم سماك فلا تجزعي فللموت ما تلد الوالدة و قال آخر (۱): اموالنا لذوى الميراث نجمعها و دورنا لخراب الدهر نبنیها و قال آخر (۲): و للمنايا تربی كل مرضعة و للخراب یجد الناس بنیانا و نشاید گفتن که اینکه «لام» غرض باشد بر حقیقت، برای آن که اراده قبیح قبیح باشد، و از حکیم اینکه غرض فاسد نکو نبود. و دگر آن که بر اینکه اصل لازم آید که کافر مطیع باشد خدای را که او آن کرده است که خدای از او خواست. بعضی مفسران گفتند: آیت در مشرکان آمد، و مقاتل و ضحاک گفتند: آیت در بنی قریظه و بنی النضیر آمده راوی خبر گوید که، یکی رسول را سؤال کرد و گفت: یا رسول الله؟ أى الناس خیر! قال: من طال عمره و حسن عمله، از مردمان که بهتر است ای رسول الله؟ گفت: آن که عمرش دراز بود و عملش نکو بود. گفت: از مردمان که بتر است (۳)! گفت: آن که عمرش دراز بود و عملش بد بود. رسول- علیه السلام- گفت: السَّعَادَةُ كُلُّ السَّعَادَةِ طَوْلُ الْعَمْرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، نیک بختی و همه نیک بختی درازی عمر باشد در طاعت خدای و آن که عمل او بر عکس اینکه بود حال او بر خلاف اینکه بود، چنان که شاعر گوید: چه خیر است در دیر ماندن کسی را که چندان که ماند زیادت کند [شَرٌّ] (۴) و عبد الله مسعود گفت: هیچ کس نباشد از بَرِّ و فاجر الا و مرگ او را بهتر بود، اگر بَرِّ (۵) بود از مشقت تکلیف برهد، و اگر فاجر بود مردمان از بلای او برهند، آنگه (۶) در حق بَرِّ (۷) اینکه آیت بر خواند: نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۸)، [و] (۹) در حق ----- (۲-۱). تب شعر. (۳) دب،

مر، تب: بدتر است. (۴) اساس: ندارد، وز: شرم، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵) مر: نیکوکار. [.....] (۶) دب حق تعالی. (۷) مر: نیکوکاران. (۸) سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۸. (۹) اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۱۷۸ فاجر بر خواند: وَ لَا يَحْسَبِينَ (۱) ما كان الله ليدرز المؤمنين على ما أنتم عليه- الاية. مفسران در سبب نزول آیت خلاف کردند. کلبی گفت: سبب نزول آیت آن بود که مشرکان گفتند (۲): ای محمد [تو] (۳) دعوی می‌کنی که هر که به من ایمان دارد از (۴) اهل بهشت [است] (۵) و خدای از او راضی است، و آن که به من ایمان ندارد جای (۶) او دوزخ است، و خدای بر او بخشم است، اکنون ما را بگو تا کیست که به تو ایمان دارد، و کیست که ندارد! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد (۷). سدی گفت سبب نزول آیت آن بود که، رسول- علیه السلام- گفت: امت مرا بر من عرضه کردند در صورتها (۸) که ایشان برآند در گل، چنان که بر آدم عرضه کردند، و مرا معلوم کردند که کیست که به من ایمان دارد (۹)، و کیست که به من ایمان ندارد. منافقان گفتند: عجب از کار محمد (۱۰)؟ دعوی می‌کند که: من آنان را که نیستند و در کتم عدم اند می‌دانم که مؤمن کیست از ایشان و کافر کیست، و ما منافقان در لشکر او و در پیش او و احوال ما نمی‌داند. اینکه حدیث به سمع رسول رسید، به منبر برآمد و خطبه کرد و حمد و ثنای خدای گفت، آنگه گفت: ما بال اقوام جهلونی، چیست مردمانی را که مرا نمی‌شناسند و در علم من طعن می‌زنند! و اگر از من

پیرسند از امروز تا به «۱۱» قیامت، ایشان را خبر دهم. عبد الله بن حذافه السیهمی برخاست «۱۲» و گفت: یا رسول الله؟ من اُبی، پدر من کیست! گفت: حذافه. عمر ----- (۱). اساس و همه نسخه بدلها بجز مر: تحسین، با توجه به مر و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲). اساس که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و همه نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس و وز: کلمه به صورت «آن» هم خوانده می‌شود. (۵). اساس و وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). لب: بجای. (۷). اساس و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۸). تب: صورتهایی. (۹). اساس: آرد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). وز و. [.....] (۱۱). دب، آج، لب، فق، مر: تا روز. (۱۲). دب، لب، مر، تب: خواست. صفحه: ۱۷۹ خطّاب بر پای خاست «۱» [و] «۲» گفت: رضینا بالله ربّا و بالإسلام دینا و بالقرآن اماما و بک نیّیا فاعف عَنّا عفا الله عنک، ما راضی شدیم به آن که خدای - جل - جلاله - خدای ماست، و اسلام دین ماست، و قرآن امام ماست، و تو پیغامبر مایی، عفو بکن ما را که خدای تو را عفو کناد. رسول - علیه السلام - گفت: «۳» فهلا «أنتم منتهون، آنکه از منبر به زیر آمد» «۴». چون عبد الله حذافه با خانه رفت، مادر او را گفت: ای پسر؟ چرا مرا بر پیغامبر عرض کردی! گفت: برای آن که مردم سخنها «۵» می‌گفتند، خواستم تا حقیقت صحت نسب خود بدانم، و آن که قول مردمان در تو راست است با دروغ. اکنون چون رسول اینکه بگفت، دگر کسی سخنی نتواند گفتن، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد «۶». ابو العالیه گفت: مؤمنان از رسول - علیه السلام - درخواستند تا از خدای در خواهد تا ایشان را علامتی نهد میان ایشان و منافقان. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، قوله: ما كان الله ليذر المؤمنين، «ما» نفی است و «لام» تأکید نفی است، چنان که قائل گوید: ما كنت لا فعل كذا «۷»، معنی آن است که: من از آنان «۸» نیم که اینکار کنم هرگز نیست خدای تعالی از آن که شما را بر ابهام و عطلت رها کند. در نظم آیت خلاف کردند. عبد الله عباس و مقاتل و ضحاک و کلبی گفتند و بیشتر مفسران که تقدیر آن «۹» است: ما كان الله ليذر المؤمنين علی ما انتم علیه ایها الکافرون و المنافقون فی تلبسکم بالمؤمنین و تشبهکم بهم فی اظهار شعار الاسلام، آیت خبر است از مؤمنان و خطاب است با کافران و منافقان. و بعضی دگر گفتند: آیت خبر است از مؤمنان و خطاب است به ایشان، و التّقدیر: ما كان الله ليذر المؤمنين علی ما هم علیه، الاّ أنه عدل عن الغياب الى الخطاب، بر تلویح «۱۰» کلام گفت - چنان که عادت ایشان است - در عدول کردن از غیاب با خطاب، چنان که گفت: ----- (۱). دب، لب، مر، تب: خواست. (۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۳). آج، لب، فق، مر: فهل. (۴). آج، لب، فق: از منبر بر آمد. (۵). دب: سخنان. (۶). اساس و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۷). تب: افعال کذا. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: از آن. (۹). آج، لب، فق: اینکه. (۱۰). آج، تلویح. صفحه: ۱۸۰: حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمُ «۱» ... و كما قال الشاعر «۲»: يا لهف نفسي كان جدّة خالد و بياض وجهك [۱۸۲- ر] للتراب الاعفر حتى يميز الحبيث من الطيب، خدای تعالی بر اینکه ابهام رها نخواهد کردن تا پلید از «۳» پاک جدا کند کوفیان خواندند: «یَمِيز»، به ضم «یا» و فتح «میم» و تشدید «یا» ی دوم من التّمييز «۴»، و باقی قرآء خواندند حَتَّى يَمِيزَ الْحَبِيثَ، به فتح «یا» و کسر «میم»، يقال: مزت الشيء أميزه ميزاً فامتاز و انماز «۵» و میزت تمییز «۶» برای تکثیر فعل، چنان که فرقت بین الشّیئین فرقا، و فرقت بین القوم تفریقاً، برای تکثیر فعل. و اینکه تمییز مفسران گفتند: روز احد بود از میان مؤمنان و منافقان که مؤمنان با رسول برفتند و منافقان نرفتند. قتاده گفت: تمییز «۷» از میان مؤمن و منافق «۸» به هجرت و جهاد بود. ابن کیسان گفت: علی ما أنتم علیه، من ظاهر الحال حتى يتليهم بالجهاد و الفرائض و التكاليف الشاقّة، خدای تعالی به اینکه ظاهر اسلام رها نخواهد کردن تا تکلیف شاق کند از جهاد و ادای فرایض. ضحاک گفت: خدای بر اینکه رها نخواهد کرد «۹» تا فرق کند از میان شما و ایشان در اصلاّب آباء و ارحام امّهات تا پلید از پاک جدا کند [یعنی تا کافر از مؤمن جدا کند] «۱۰» به آن که گناه مؤمنان به جهاد فرو نهد «۱۱» و محو کند، و حق تعالی پس از آن چند علامت نهاد که به آن مؤمن از منافق پیدا شود «۱۲»، یکی از جمله آن قوله «۱۳»: ----- (۱). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲. (۲). تب شعر. [.....] (۳). دب، لب: پلید آن رای

از، آج: پلیدان را. (۴). اساس، وز: التميز، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). وز: فامتازوا انماز. (۶). اساس، وز: تمیزا، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). دب، تب: تمیز. (۸). دب، آج، لب، فق: میان مؤمنان و منافقان. (۹). دب: رها نخواهد کردن. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). تب: باز نهد. (۱۲). دب، آج، لب، فق: جدا شود. (۱۳). مر قوله: صفحه: ۱۸۱ و لا- يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ^۱. مردی به نزدیک رسول^۲ آمد و گفت: یا رسول الله! ائی اخاف ان اکون منافقا، من می ترسم که منافق باشم. گفت: چون تنها باشی نماز کنی! گفت: بلی. گفت: برو که منافق نه ای^۳. و از جمله علامات که فرق توان کردن به آن از میان مؤمن و منافق یکی دوستی و دشمنی امیر المؤمنین^۴ است چنان که در اخبار متظاهر متواتر است عن زر بن حبیش عن الجارود عن الحارث الهمدانی و جز ایشان که گفتند، از امیر المؤمنین علی شنیدیم^۵ که می گفت بر منبر: ^۶ انه لعهد^۶ الى النبي الأُمی أنه لا- يحبك الا مؤمن و لا يبغضك الا منافق، و در خبر دیگر: قضاء قضاءه الله تعالى على لسان النبي الأُمی أنه لا يحبني الا مؤمن و لا يبغضني الا منافق و قد خاب من افتري، گفت: حکمی است که خدای تعالی کرد بر زبان پیغامبر امی که مرا دوست ندارد الا مؤمنی^۷، و دشمن ندارد الا منافقی^۸، و هر که دروغ گوید خایب و نومید شود. و ما كان الله ليطلعكم على الغيب، و خدای تعالی شما را بر غیب مطلع نکند و راه ندهد، و لکن از پیغامبران آن را که خواهد برگزیند و او را اطلاع کند بر بهری علم غیب، نظیره قوله: عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً، إلا من ارتضى من رسول^۹. بعضی دگر گفتند: خدای تعالی محمد را که رسول اوست بر غیب اطلاع نکند، و لکن او را به نبوت اختیار کرد. فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ. به خدای و پیغامبرانش ایمان آرید^{۱۰}، و قول اول درست تر است برای آن که از جمله معجزات رسول- عليه السلام- نوعی اخبار غیب بود باعلام الله تعالی آیه، به آن که خدای تعالی او را به وحی خبر دادی با^{۱۱} دلیل و علامت ---

----- (۱). سوره توبه (۹) آیه ۵۴. (۲). دب، آج، لب، فق: عليه السلام. (۳). دب، تب: نه / نه ای، مر: نیستی. [.....] (۴). دب، آج، لب، فق: علی. (۵). وز، فق: شنیدم. (۶). دب، آج، لب، فق: العهد. (۷). دب: مؤمنی متقی، آج، لب، فق: مؤمن تقی. (۸). دب: منافقی شقی، آج، لب، فق، مر: منافق شقی. (۹). سوره جن (۷۲) آیه ۲۶ و ۲۷. (۱۰). دب، آج، لب، فق: آری / آرید. (۱۱). تب: تا. صفحه: ۱۸۲ نبوت او^۱ بودی. و إن تومنوا و تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ، اگر به خدای ایمان آرید^۲ و از او بترسی^۳ و از معاصی او اجتناب کنی^۴، شما را مزدی عظیم باشد. قوله تعالی: و لا يحسن^۵ اللهم إن كان هذا هو الحق^{۱۰} و يَرَى^{۱۱} سَيُطَوَّقُونَ ما بَخُلُوا به يَوْمَ الْقِيَامَةِ، «سین» سین استقبال است، به معنی «سوف»، و اثر او آن بود که فعل مضارع را از آن ببرد که حال را شاید به مستقبلش مخصوص کند، به طوقی کند آن مال که او به آن بخل کرده باشد، و «بخل» عبارت باشد از منع واجب چون زکات و نفقات آنان که نفقه ییش^۴ بر او واجب بود، برای آن که بخل اسم ذم است و ذمّ الّما به ترك واجب و فعل قبیح نباشد، و آنچه در عرف آن را که [۲۸۱-پ] عطا ندهد و احسان نکند او را بخیل خوانند مجاز بود، و عرب برای آن بخیل خوانند که او را که^۵ منع قری و میزبانی بکند^۶ رهگذری را که به نزدیک ایشان قری الضیف واجب^۷، پس مذمت هم بر ترك واجب کنند، و ابیاتی که گفتند در مذمت آنان که ایشان منع طعام کردند از مهمان کقول الشاعر^۸: قوم اذا أكلوا أخفوا كلامهم و استوثقوا من رتاج الباب و الدار قوم اذا استبح^۹ الاضياف كلبهم^{۱۰} قالوا لأهمهم بولی^{۱۱} علی النار و مانند اینکه محمول باشد بر اینکه که گفتیم ایشان واجب شناخته اند. قوله: سَيُطَوَّقُونَ، بعضی مفسران گفتند: روز قیامت آنان را که منع زکات کرده باشند بیارند، و آن مال ایشان ماری گرداند خدای تعالی و در گردن ایشان طوق کند تا او مغز ایشان می خورد تا آنکه خدای تعالی حساب خلقان بکند، آنکه او را همچنان مطوق به آن طوق به دوزخ برند، و اینکه قول عبد الله مسعود و عبد الله عباس و ابو وائل و ابو مالک

----- (۱). دب: فی الاخره. (۲). مر چون. (۳). همه نسخه بدلها: ندارد. (۴). تب: نفقه اش. (۵). وز، دب: که آن را که، آج، لب، فق: که آن را، تب: که. [.....] (۶). اساس: نکند، با توجه به آج تصحیح شد. (۷). دب، آج، لب، فق، مر باشد، تب بود. (۸). تب شعر. (۹). اساس، وز، تب: اذا استبح، لب، فق: اذا استبح، مر: ندارد، متن با توجه

به آج و مآخذ شعری تصحیح شد. (۱۰). اساس، وز، لب، فق، مر، تب: کلهم، با توجه به آج و مآخذ شعر و لغت تصحیح شد. (۱۱). اساس، وز، دب، لب، فق، مر: بولوا، با توجه به آج و مآخذ شعر و لغت تصحیح شد. صفحه: ۱۸۴ و شعبی و سدّی است. و عبد الله مسعود روایت کند از رسول - علیه السّلام - [که گفت] «(۱): ما من رجل منع زکات ماله الا جعل له شجاعا فی عنقه یوم القیامه ثم قرأ - علیه السلام: سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامه، هیچ مردی نباشد که او زکات مال ندهد و [آلاً] «(۲) آن مال او را ماری کند» (۳) [روز قیامت] «(۴) و در گردن او کنند، آنگه اینکه آیت بر خواند. و رسول - علیه السّلام - گفت: هیچ کسی نباشد که خویشی و پیوسته‌ای به او آید و از او چیزی خواهد از فضله آنچه خدای او را داده باشد پس او بخل کند بر او، و آلاً خدای تعالی از دوزخ ماری بر آرد و به گردن او بیخته» (۵) شود و از او می‌مکد، آنگه اینکه آیت بخواند، و اینکه محمول بود بر منع واجب. و ابو هریره روایت کند از رسول - علیه السّلام - که گفت: هیچ بنده‌ای نباشد که او را مالی بود و «(۶) از حق باز دارد و به ناحق صرف کند، آلاً خدای تعالی آن را ماری کند سرو دار ناخوش بوی، که به هیچ کس بنگذرد آلاً» (۷) پناه با خدای دهد از او، بیاید و گوید: من از مال توام که بخل کردی به من، و آنگه طوق شود و در گردن او افتد و با او می‌باشد تا او را به دوزخ برد، و تصدیق آن در قرآن است فی قوله: سَیَطُوقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ. و ابراهیم التّخعی گفت: طوقی از آتش در گردن او کنند، مجاهد گفت: سیطوقون، ای یکلفون آن «(۸) یا تو بما بخلوا به، ایشان را فرمایند و تکلیف کنند که آنچه بخل کردی «(۹) به آن روز قیامت بیاری «(۱۰) اکنون، و اینکه عبارت باشد از نوعی عذاب. ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲-۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج، لب، فق، مر، تب: کنند. (۵). وز: در بیخته، آج: در آبیخته، لب، تب: در آویخته، فق: در آمیخته، مر: پیچد. (۶). همه نسخه بدلها بجز مر: او. (۷). تب که. (۸). اساس: بما، تب: بأن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). دب، آج، لب، فق: آنچه کردی، مر، تب: آنچه بخل کردید. [.....] (۱۰). مر، تب: بیارید. صفحه: ۱۸۵ مؤرّج گفت: جزای «(۱) آن عمل در گردن ایشان کنند ملازم باشد به ایشان چون ملازم طوق با گردن، و مثله قوله: أَلْزَمْنَا طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ «(۲). انس روایت کند از رسول - علیه السّلام - که او گفت: مانع الزّکوة فی النّار، آن که زکات بندهد «(۳) در دوزخ است. و رسول - علیه السّلام - گفت: صدقه با هیچ مال آمیخته نشود آلاً هلاک کند «(۴) آن را» (۵). رسول - علیه السّلام - گفت: هیچ قوم نباشد که زکات مال باز گیرند، آلاً «(۶) خدای تعالی باران از ایشان باز گیرد. در خبر هست «(۷) که: اعرابی بود و گوسپند «(۸) داشت و زکات ندادی «(۹) از آن، روزی سائلی سؤال کرد، بره‌ای «(۱۰) به او داد. شبی در خواب دید که: آن گوسپندان «(۱۱) همه بیامدند و قصد او می‌کردند، و آن بره «(۱۲) بیامدی و ایشان را منع می‌کردی و در پیش او می‌ایستادی «(۱۳)، و او می‌گفتی: اگر من دانستمی اینکه را یاران «(۱۴) بسیار کردم. چون بیدار شد، حساب بکرد و زکات تمام بداد، و شاعر گوید «(۱۵): یا مانع المال کم تضنّ به تطمع باللّه فی الخلود معه هل حمل المال میّت معه اما تراه لغیره جمعه و قال اخر «(۱۶): یا جامعاً مانعاً و الدّهر یرمقه مفکراً ای باب منه تغلقه جمعت مالا ففکر هل جمعت له یا جامع المال آیا ما تفرّقه و در خبر است که: زهری یک روز «(۱۷) نزدیک زین العابدین علی بن الحسین ----- (۱). اساس، لب، فق: چرا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۳. (۳). دب، آج، لب، فق، مر: ندهد. (۴). آلاً که تباه کند. (۵). همه نسخه بدلها و. (۶). مر که. (۷). دب، آج، لب، فق، مر: است. (۸). همه نسخه بدلها: گوسفند. (۹). فق، مر: نمی‌داد. (۱۰-۱۲). دب، فق، مر: برّه (با تشدید). (۱۱). همه نسخه بدلها بجز وز: گوسفندان. (۱۳). مر: او ایستاده بود، دیگر نسخه بدلها: او ایستادی، دب، آج، لب، فق و منع ایشان کردی از وی، همه از آن یک بره هزیمت کردند. (۱۴). آج، لب، فق: یاد آن [.....] (۱۵-۱۶). تب شعر. (۱۷). همه نسخه بدلها بجز مر در. صفحه: ۱۸۶ شد. زین العابدین او را گفت: کجا بودی! گفت: به بالین بیماری که مرا وصایت کرد فی ألف دینار فی صندوق «(۱)، و زین العابدین تکیه زده بود. چون اینکه بشنید با راست بود «(۲)، گفت: ألف دینار فی صندوق لعلّه من باطل جمعه و من حقّ منعه، اینکه هزار دینار همانا از باطل «(۳) جمع کرده باشد و از حق منع

کرده «۴»، و محمود و راق گوید «۵»: اسعد بملک فی حیاتک انما یبقی خلافک مصلح او مفسد فاذا «۶» جمعت لمفسد لم یبقه و أخو الصیاح لقلبه یتزید فان استطعت فکن لنفسک وارثا ان المورث نفسه لمسود و لآخر «۷»: ان اللذی انت فیہ لست حامله الی التراب اذا ما عمرک انصرما ان الجدیدین فی طول اختلافهما لا یبقیان ثراء لا و لا عدما و لله میراث السموات و الارض، و خدای راست میراث اهل آسمان و زمین، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، کقوله: و سئل القریة «۸» و الله بما تعملون خبیر، ابن کثیر و ابو عمرو به «یا» خوانند «۱۲»، و باقی قرآء به «تا» «۱۳». عطیه روایت کرد «۱۴» از عبد الله عتیس که: مراد به آیت اخبار [۲۸۲- ر] جهوداند «۱۵» که بخل کردند بر مردمان به علمی که دانستند «۱۶» از صفات رسول

 (۱). مر: وصیت کرد در هزار دینار که در صندوق داشت. (۲). مر: راست بنشست. (۳-۷). وز: باطلی. (۴). همه نسخه بدلها باشد.
 (۵). تب شعر. (۶). اساس: اذا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۹). آج، لب، فق: پس از فنای همه خلقان، پس از فنای خلقان همه. (۱۰). مر: بماند. (۱۱). دب، آج، مر: خوانند. (۱۲). مر: خوانند. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مر و. [.....] (۱۴). دب، آج، لب، فق، مر: روایت کند. (۱۵). دب، آج، لب، مر: جهودان است. (۱۶). دب، آج، لب، فق: به علمی که دانستند که بخل کردند بر مردمان. صفحه: ۱۸۷ - علیه السلام - بیان آن که در سوره النساء گفت: الذین یبخلون و یأثرون الناس بالبخل و یکتُمون ما آتاهم الله من فضله «۱»...، ای «العلم» علی احد القولین. لقد سجع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر - الایة. حسن بصری و مجاهد گفتند چون اینکه آیت آمد: من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً، «۲»...، جهودان گفتند: ان الله فقیر و نحن اغنیاء، خدای درویش است و ما توانگر، نبینی که از ما قرض می‌خواهد «۳»، و حسن بصری گفت: اینکه، حی اخطب گفت. عکرمه و سدّی و مقاتل و محمد بن اسحاق گفتند: رسول - علیه السلام [با ابو بکر نامه نوشت به جهودان] «۴» قینقاع و ایشان را به اسلام خواند و [نماز و زکات، ایشان گفتند] «۵»: خدای درویش است و ما توانگر «۶» و اینکه قول، فنحاص بن عازورا گفت، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: لقد سجع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء، گفت: خدای تعالی بشنید قول آنان که گفتند: ما توانگریم و خدای درویش. سنکتب، بنویسم «۷» آنچه ایشان گفتند ما «۸» ایشان را بر آن جزا دهیم. مقاتل گفت: معنی آن است که آن نگاه داریم و فرو نگذاریم. کلبی گفت: بواجب کنیم «۹» بر ایشان در آخرت آنچه گفتند در دنیا. واقدی گفت «۱۰»:
 بفرماییم حفظه را ----- (۱). سوره نساء (۴) آیه ۳۷. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۵ و

سوره حدید (۵۷) آیه ۱۱. (۳). دب، آج، لب، فق، مر اینکه قول فنحاص بن عازورا گفت. (۴). اساس، وز و تب که ظاهراً از روی نسخه واحد کهنی نوشته شده‌اند، در اینکه جا چند کلمه افتادگی دارد که نسخه مستند آنها در اینکه جا مخدوش بوده است، کما اینکه که نسخه وز در حاشیه اینکه سطر به خط کاتب اصلی نوشته است: کذا کان محوا، دیگر نسخه بدلها تمام اینکه روایت را حذف کرده‌اند. ضبط مجمع البیان (۱/۵۴۷) چاپ کتابخانه آیت الله مرعشی به اینکه صورت است: و قیل کتب (النبی ص) مع ابی بکر الی یهود بنی قینقاع...، چاپ شعرانی (۳/۲۷۲): نامه نوشت به جهودان...، آنچه در متن آورده‌ایم بر اساس ضبط مجمع البیان است به قرینه چاپ شعرانی. (۵). اساس: چند کلمه افتادگی دارد، دیگر نسخه بدلها: ندارد، با توجه به چاپ شعرانی (۳/۲۷۲) افزوده شد. (۶). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۲۷۲): خدای در غویش است و ما توانگر که از ما قرضی می‌خواهد. (۷). دب: ما بنویسیم. (۸). آج، تب: تا، دب، مر: یا. (۹). مر: واجب کنیم. (۱۰). مر یعنی. صفحه: ۱۸۸ بنویسند، چنان که گفت: و انا له کاتبون «۱». حمزه خواند: «سیکتب» به «یا» ی مضموم و «تا» ی مفتوح علی الفعل المجهول، و باقی قرآء به «نون». وجه قراءت حمزه آن است که اگر چه فعل بر بنای مجهول است، اسناد فعل با خدای تعالی باشد. و در شاذ اعمش و أعرج به قراءت حمزه خواندند: «و قتلهم الأنبیاء»، خواند به رفع «لام»، و نیز خواند: «و یقول» به «یا» «۲» و در مصحف عبد الله مسعود چنین است که: «و یقال لهم»، و بر قراءت حمزه «ما»، در محل رفع باشد، معطوف «۳» برای اینکه «۴» مرفوع باشد، و «۵» قراءت قرآء دیگر محل «ما» نصب باشد «۶»، و «قتل» «۷» بر او معطوف، و نیز کشتن ایشان پیغمبران «۸» را بنا حق، و هر کجا قتل انبیا گفت، «بغیر

الحق» (۹) با آن ضم کرد تا بدانند که قتل انبیا نبود هرگز جز بنا حق. وَ نَقُولُ دُوقُوا، و گوئیم ایشان را که بچشی عذاب. «حریق»، «فعلیل» باشد به معنی «مفعول» (۱۰)، چون «الیم» (۱۱) به معنی «مؤلم» و «سمیع» به معنی «مسمع». ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ وَ أَنْ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ، خدای تعالی علت استحقاق ایشان عقاب را بگفت. «ذلك» اشارت است به آن که رفت (۱۲) از ذکر عذاب، و «با» مجازات راست، چنان که برفت (۱۳) دگر جای. و تخصیص ذکر دست اینکه جا برای آن است که حظ بیشتر در فعل و تولای آن دست را بود، و اگر چه اضافه ----- (۱). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۹۴. [.....] (۲). اساس: خواند و به یا یقول، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲۷۲/۳): و قتل معطوف. (۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲۷۲/۳): بر او و اینکه. (۵). دب، آج، لب، فق: وبر، مر، تب: و در. (۶). دب، آج، لب، فق، مر بر مفعول به. (۷). اساس و همه نسخه بدلها: قیل، با توجه به چاپ شعرانی (۲۷۲/۳) تصحیح شد. (۸). وز، دب، تب: پیغامبران. (۹). که در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲۷۲/۳): بغیر حق. (۱۰). اساس: مفعول، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). اساس و وز: الم، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مر، تب: برفت. (۱۳). اساس: گفت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۱۸۹ بر حقیقت با جمله بود، و جمله فاعل باشد. دگر آن که به اضافه فعل به فاعل محقق شود، چنان که در مثل هست: «یداک أو کتا و فوک نفخ»، یعنی یداک لا یداک غیرک و فوک لا فوک (۱) سواک. اینکه برای آن است که دستهای تو تقدیم کرد، یعنی تو کردی به آلت خود، برای آن که محال است که گیری به جارحت تو فعل تواند کردن. و آیت دلیل است بر بطلان قول مجتبره که خدای تعالی اضافه فعل با آلت و جارحت تو کرد، و محال است که خدای تعالی به آلت و جارحت (۲) فعل کند. دگر آن که بیان کردیم که: مستفاد اینکه لفظ آن بود که اثبات کنند فعل او را و نفی کنند از جز او، و اینکه اضافه فعل باشد با فاعلش علی ابلیغ الوجوه، وَ أَنْ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ، و خدای تعالی بر بندگان ظلم نکند که ایشان را به گناه غیر نگیرد (۳)، یا گناه ناکرده ایشان را عقوبت کند، و اگر گناهکاری را به گناه دیگری گرفتن ظلم باشد به فعلی که او کند و داند که او کرده است (۴)، و بنده بیچاره ضعیف را در آن اختیار نیست، چه قدرت موجه است و ارادت موجه است، و سایر (۵) وجوه حقایق (۶) از احداث و ایجاد و اخراج از عدم به وجود به خدای تعلق دارد، اولی و آخری که ظلم باشد - تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا. الذین قالوا ان الله عهدنا لينا - الاية. کلبی گفت: آیت در کعب بن اشرف آمد و مالک بن الصبیف و وهب بن یهودا و زید بن التیابوت و فنحاص بن عازورا و حی بن أخطب، که ایشان به نزدیک رسول آمدند و گفتند: ای محمد؟ تو دعوی می کنی که خدای مرا به پیغامبری بفرستاده است و کتابی به من داده (۷)! و خدای با ما عهد کرده است که به هیچ کس که دعوی پیغامبری کند ایمان نیارم (۸) تا آنکه که قربانی بیارد که آتش آن را بخورد، اگر تو هم چنین قربانی بیاری که آتش آن را ----- (۱). فق: لافوا. (۲). مر تو. [.....] (۳). دب، آج، لب، فق، مر: بگیرد. (۴). دب: او بد کرده است. (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مر: و بسایر. (۶). وز، آج، لب، فق، مر: و حقایق. (۷). آج، لب، فق است. (۸). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مر، تب: نیاریم. صفحه: ۱۹۰ بخورد، ما به تو ایمان آریم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. «الذین»، و محل او جز است به آن که بدل آن است که خدای گفت (۱): «قَوْلُ الذِّينِ قَالُوا - الْآيَةُ، و قوله عَهْدَ إِلَيْنَا، أَيْ أَوْصَى إِلَيْنَا، مَا رَأَى وَصِيَّتَ كَرْدَ كِتَابِشَ بِرِزْبَانِ بِيغَامْبَرِشَ كَهْ هِيَجْ مَدْعَى نَبَوْتِ رَأَى تَصْدِيقَ نَكْنِيمِ وَ بَه رَأْسَ نَدَارِيمِ. «حَتَّى» غایت را باشد، تا قربانی به ما آرد. و «قربان» هر چیز (۲) بود که به آن تقرب کنند به خدای، و اینکه مصدری است به جای اسم نهاده. و گفته‌اند: اینکه وزن هم اسم باشد و هم مصدر، مثال اسم سلطان و برهان باشد، و مثال مصدر عدوان و خسران و غفران باشد. و عیسی بن عمر خواند «بقربان» به ضم «را». مفسران گفتند: قربان و غنیمت حلال نبود بر بنی اسرائیل، اگر به قربانی (۳) بکردندی علامت قبولش آن بودی که آتشی [۲۸۲-پ] بیامدی سپید (۴) که آن را دود نبودی و آن را حیفی و آوازی بودی، آن قربان بسوختی. و حکم غنیمت هم اینکه بودی، و چون مقبول نبودی بر حال خود بماندی. عطا گفت: بنی اسرائیل چون ذبیحه

بکشتندی، آنچه نبه «۵» بودی و دوست «۶» نکو بودی بیاوردندی و «۷» در خانه بایستادی و با خدای مناجات کردی، و بنی اسرائیل بیرون خانه ایستاده بودند «۸»، آتشی بیامدی آن قربان بر گرفتی «۹» و پیغامبر به سجده شدی و خدای تعالی وحی کردی به آنچه خواستی. سدی گفت: خدای تعالی در تورات بنی اسرائیل را بفرمود که به هیچ پیغامبر ایمان میارید «۱۰» مگر آن که قربانی بیارد که آتش بخورد آن را، تا نوبت «۱۱» به عیسی - علیه السلام - و محمد - صلی الله علیه و آله - رسید. چون ایشان شما را دعوت کنند

----- (۱). آج لَفَدَ سَمِجَ اللّٰه (۲). آج، لب، فق، مر: چیزی. (۳). مر، تب: قربانی. (۴).

لب: سفید، مر: آتش سفیدی بیامدی. (۵). کذا: در اساس، وز و تب (!) دب: نیه، دیگر نسخه بدلها: پیه. (۶). کذا: در اساس، وز و تب (!) دیگر نسخه بدلها: گوشت. (۷). کذا: در اساس، وز، دب و تب، دیگر نسخه بدلها جایی پنهان کردند که سقف آن گشاده بودی و پیغمبر وقت بیامدی و. (۸). مر: بایستادندی. [.....] (۹). دب، آج، لب، فق: بر گرفتندی. (۱۰). دب، آج، لب: میاری / میارید. (۱۱). مر: چون نبوت. صفحه: ۱۹۱ ایمان آرید «۱» و از ایشان مطالبه اینکه قربان مکنید «۲». آنگه حق تعالی گفت: یا محمد! یا به جواب ایشان بگو قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات، پیش از من پیغامبرانی آمدند با حجتها و قربانها که آتش بخورد، چرا ایشان را بکشید «۳» چون زکریا و یحیی - علیهما السلام - و دیگر پیغامبران «۴» را که جهودان بکشتند ایشان را، اگر «۵» شما راستیگرید «۶» در اینکه دعوی که می کنید «۷»! و [آیت «۸» اگر چه خطاب است با جهودان عطر رسول، مراد پدران ایشان اند چنان که «۹» آیات سوره البقره گفتند برای آن حواله کرد بر ایشان که همه یکی بودند در ملت و اعتقاد، و گفته اند: برای آن که اینان به فعل ایشان راضی بودند، و آیت وارد است مورد تکذیب جهودان در آن دعوی که کردند، و نیز در آیت رسول را - علیه السلام - تسلیم «۱۰» است از اینکه وجه که اگر اینان صدق تو می دانند «۱۱» و تو را تکذیب می کنند، چه عجب که پدران اینان صدق آن پیغامبران [می] «۱۲» دانستند و ایشان را می کشند. آنگه رسول را - علیه السلام - دلخوشی می دهد بقوله: فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ، اگر تو را ای محمد تکذیب می کنند، پیش از تو پیغامبران دیگر را تکذیب کردند که: جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ، که ایشان حجتها آوردند [و کتابها آوردند] «۱۳». و «زبر» جمع زبور باشد، و زبور به تازی کتاب بود، فعول به معنی مفعول است، من زبرت ای کتب «۱۴». -----

----- (۱). دب، آج: آری / آرید. (۲). دب، آج، لب، فق: نکنی / نکنید. (۳). دب، آج، لب، فق: بکشتی / بکشید. (۴). تب: پیغامبران. (۵). اساس: که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، لب: راستگری / راستگرید، فق: راستگیری، تب: راست گوید. (۷). دب، آج، لب: می کنی / می کنید. (۸-۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۲۷۴) در. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: تسلی. (۱۱). مر: نمی دانند. [.....] (۱۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). آج لامرئ القیس، تب شعر. صفحه: ۱۹۲ لمن طلل ابصرته فشحجانی کخط زبور فی عسیب یمانی و مفضل گفت از بعضی اهل لغت که: زبور کتابی بود که خطش نکو بود و شاعر گفت «۱»: عرفت الدیار کخط الدوی ی یزیره الکاتب الحمیری ابن عامر خواند: «و بالزبر» به اعاده حرف جر، و در مصاحف اهل شام چنین است. عکرمه و واقدی گفتند: مراد به «زبر» احادیث پیشینگان است. و الکتاب المینیر، ای الواضح البین «۲»، و کتاب روشن. قوله - عز و جل «۳»:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۵ تا ۱۹۴]

[اشاره]

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱۸۵) لَتَبْلُوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا

فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُتُوا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸) وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹) إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱) رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲) رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳) رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴)

[ترجمه]

هر تنی (۴) چشمنده است مرگ را و تمام بدهند شما را مزدتان روز قیامت، هر که را دور کنند (۵) از دوزخ و به بهشت برند (۶) ظفر یافته (۷) و نیست زندگانی دنیا مگر متاع (۸) فریفتن. بیازمایند شما را در مالهای شما و جانهایتان (۹) و بشنویید از آنان که دادند ایشان را کتاب از پیش شما (۱۰) و از آنان که مشرک شدند رنجی بسیار، و اگر صبر کنید و پرهیزگار شوید (۱۱) آن از عزم کارها باشد (۱۲). ----- (۱). تب شعر. (۲). دب، آج، لب، فق: المبین. (۳). دب، آج، لب، فق، مر، تب: قوله تعالی. (۴). آج، لب، فق: نفسی. (۵). آج، لب، فق، مر: دور گردانیده شود. (۶). آج، لب، فق، تب: در آورند در بهشت. (۷). آج، لب، فق: فیروزی یافته، مر: فیروزی یافته، بدرستی که ظفر یافته باشد. (۸). آج، لب، فق، مر: کالای. (۹). آج، لب، تب: تنهای شما. (۱۰). اساس: من از شما، با توجه به وز و تب تصحیح شد، آج، لب: پیش از شما، فق، مر: پیش از زمان شما. (۱۱). تب بدرستی که. (۱۲). آج، لب، فق، مر: بدرستی که از کارهای کردنی است. [.....] صفحه: ۱۹۳ چون ها گرفت (۱) خدای عهد آنان که دادند ایشان را کتاب که بیان کنید مردمان را و پنهان نکنید، بینداختند از پس پشتشان (۲) بدل کردند (۳) به آن بهای اندک بد چیزی بود که خریدند (۴). میندار آنان را که شاد شدند (۵) به آنچه کردند و دوست دارند (۶) که بستایند ایشان را به آنچه نکرده باشند (۷) میندار ایشان را به رستگاری (۸) از عذاب و ایشان را عذابی بود دردمند (۹). خدای راست ملک (۱۰) آسمانها و زمین و خدای بر همه چیزی قادر است. در آفریدن (۱۱) آسمانها و زمین و گردیدن (۱۲) شب و روز دلایلی هست خداوند [ان] (۱۳) عقل را. [۲۸۳-] ر [انان که یاد کنند خدای را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان و اندیشه کنند در آفرینش آسمانها و زمین، خدای ما؟ نیافریدی اینکه را به باطل منزهی تو، نگاه دار ما را از عذاب دوزخ. خدای ما تو آن را که به دوزخ بری هلاک کرده باشی او را، و نیست بیدادگران را از یارانی. ----- (۱). مر: فرا گرفت. (۲). آج، لب، فق: پشتهای ایشان، تب: پشتهاشان. (۳). آج، لب، مر، تب: و بدل کردند. (۴). وز به آن، تب: چیزی بود آنچه بدل کردند به آن. (۵). آج، لب، فق، مر، تب: شاد می شوند. (۶). آج، لب، فق، مر، تب: می دارند. (۷). آج، لب، مر: آنچه نکردند پس. (۸). آج، لب، فق، مر: به جای رستن. (۹). آج، لب، فق، مر، تب: دردناک. (۱۰). آج، لب، فق، مر، تب: پادشاهی. (۱۱). آج، لب، فق، مر، تب: آفرینش. (۱۲). آج، لب، فق، مر: آمد شد. (۱۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۱۹۴ خدای ما ما شنیدیم (۱) ندا کننده‌ای را که ندا می کرد (۲) برای ایمان که ایمان آرید به خدایتان، ایمان آوردیم (۳)، خدای (۴) بیامر ما را گناهان ما، و بستر (۵) از ما گناهان ما، و بمیران ما را با نیکو کاران. خدای ما بده ما را آنچه وعده کردی ما را بر (۶) پیغمبرانت و هلاک مکن (۷) ما را روز قیامت که تو خلاف نکنی وعده را. قوله - عزّ و جل: كُلُّ نَفْسٍ بِرِئْسِهَا بِمَعْنَى مُخْتَلَفٍ آمَدَهُ: به معنی تن آمد و به معنی جان و حیات آمد، و به معنی ذات و شیء آمد، و به معنی همّت و عزم و اراده آمد، و به معنی آنف و حمیت آمد، و به معنی مقداری از داروی دباغ آمد، و به جای خود شرح داده شود - ان شاء الله. و اینکه جا مراد تن است و حیات، و گفته‌اند:

نفس را برای آن تأنیث کردند که محمول است بر معنی حیات. و قوله: ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، أعمش خواند که: «ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، گفت: برای آن که هنوز نچشید است» (۸)، چنان که فلان ضارب زید چون حال خواهی، و ضارب زیدا چون معنی استقبال خواهی. و ذوق نفس مرگ را عبارت است از آن که مرگ به او رسد، قال امیة بن الصیلت: من لم یمت عبطة یمت هرما الموت كأس فالمرء (۹) ذائقها ابو هریره روایت کند از رسول- علیه السلام- که: چون خدای تعالی گل آدم از زمین برداشت و از او آدم را بیافرید، زمین در خدای بنالید از آنچه از او برداشته بود. ----- (۱). آج، لب، فق: شنودیم. [.....] (۲). آج، لب، فق، مر: آواز دهنده‌ای را که می‌خواند. (۳). اساس: ایمان آرید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج، لب، فق، مر: ای پروردگار ما، تب: ای خدای ما. (۵). آج، لب، فق، مر: و پوشان، تب: بستران. (۶). آج، لب، فق، مب زبان. (۷). آج، لب، فق، مر: شرمسار مگردان، تب: هلاک مگردان. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، تب: نچشته است. (۹). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مر، تب: فالموت، چاپ شعرانی (۳/ ۲۷۷): و المرء. صفحه: ۱۹۵ حق تعالی گفت: من هر چه از تو برداشته‌ام با تو دهم، هیچ آدمی نباشد و آلا او را در آن بقعه دفن کنند که خاک او را از آن جا گرفته باشند» (۱). و روزی ابو هریره گوری نو دید نهاده، گفت: سبحان (۲) آن خدای که اینکه بنده را به اینکه تربت آورد که او را از آن آفرید، بیانش: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۳). وَ إِنَّمَا تُؤَفُّونَ أُجُورَكُمْ، يقال: وَفَيْتَهُ حَقَّهُ وَ تَوَفَّيْتَهُ، حق تمام به دادن باشد و استیفا تمام بستدن باشد. و «توفی» عبارت از جان بستدن باشد برای آن که پس از آن هیچ نماند. گفت: مزدهای اینان تمام داده شود از خیر و شر، و اینکه دلیل است بر آن که جزا بر عمل باشد. فَمَنْ زُحِرِح، أی أبعِد و نَحَى، هر که را از دوزخ دور کنند و به بهشت رسانند او به مراد خود ظفر یافته بود و از مکروه رسته، و اینکه معنی فوز بود. وَ مِمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعَ الْوُجُورِ، و حیات دنیا آلا متاع و برخورداری غرور و فریفتن نیست، برای آن که: أوثق ما یكون بها یسلبها، آنکه که (۴) و اثق تر بود به آن ناگاهش از آن برابند و دور کنند، چنان که فرمود: وَ ظَنُّ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ. (۵) بعضی دگر گفتند: «متاع الغرور» از «۶» محقران (۷) است که مردمان دارند و از آن بنگزیرد» (۸)، چون دیگ و کاسه و چیزهای بی‌قیمت سریع التفاد و الهلاک. عبد الرحمن سابط گفت: كزاد الزاعی، و آن یک روزه باشد. حسن بصری گفت: كخضرة الثبات و لعبة البنات، چون سبزی گیاه و بازی کودکان که آن را حاصلی نبود. و خدای تعالی دنیا را به اینکه وصف کرد در سورة الحديد. و در خبر است که رسول- علیه السلام- به بزغاله مرده گوش بریده بگذشت با ----- (۱). دب، آج، لب، فق: گرفته باشد. (۲). اساس الله، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). سورة طه (۲۰) آیه ۵۵. دب: آنکه، آج در حاشیه آورده: آنچه که، مر: آن کسی که. (۴). سورة یونس (۱۰) آیه ۲۴. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: آن. [.....] (۶). آج، لب، فق، مر، تب: محقرات. (۸). دب: بنگزیرند. صفحه: ۱۹۶ جماعتی اصحابان (۱) گفت: که خرد اینکه به درمی! گفتند: ای رسول الله اگر زنده بودی به اینکه عیب گوش بریدگی کس نخیریدی، فکیف که مرده است. رسول- علیه السلام- گفت: دنیا به نزدیک خدای تعالی از اینکه خوارتر است. و امیر المؤمنین- علیه السلام- گفت: دنیای شما به نزدیک من خوارتر از خفیدن (۲) بزی است به نزدیک خداوندش (۳). زاهدی را گفتند: دنیا را وصفی کن. گفت: جَبِيَّةُ الْمَصَائِبِ رَنْقَةُ الْمَشَارِبِ لَا تَمْتَعُ صَاحِبًا بِصَاحِبٍ. یک دیگر (۴) را گفتند: دنیا را وصفی کن، گفت: أراها و ان كانت تحب كآنها سبحانه صيف عن قليل تقشع و لاخر: و التذ ما اهواه الموت دونه كشارب سم في إناء مفضض و حسن بصری در وصف دنیا به اینکه تمثیل کردی (۵): «اليوم عندك دلها و حديثها و غذا لغيرك كفها و المعصم و در خبر است که رسول- علیه السلام- گفت: «من سره ان يزحزح عن النار و أن يدخل الجنة فليأته ميتته و هو يشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله» و يأتي الى الناس ما يحب ان يؤتى اليه، هر که او خواهد که او را از دوزخ دور کنند» (۷) و به بهشت رسانند» (۸)، باید که چون مرگ به او آید، او گواهی دهد که خدای یکی است و محمد رسول اوست» (۹)، و با مردمان آن کند [۲۸۳- پ] که خواهد که به او کنند. و ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: جای تازیانه‌ای در

بهشت بهتر است از همه دنیا و هر چه در دنیا است، اگر خواهی بخوانی: فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أَدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ. قوله: ----- (۱). آج، لب، فق، مر: اصحاب. (۲). آج در حاشیه افزوده: خفیدن به معنی عطسه کردن باشد. (۳). دب: صاحبش. (۴). دب، مر، تب: یکی دیگر. (۵). تب شعر. (۶). آج، لب، فق و آن علیا ولیه. (۷). اساس: کند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مر: به بهشت درآید. (۹). آج، لب، فق، مر و علی ولی اوست. صفحه: ۱۹۷ لَتَبْلُوَنَ فِيْ أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ، عکرمه و مقاتل و کلبی و ابن جریح «۱» گفتند: سبب نزول آن بود که رسول- علیه السلام- نامه فرستاد بر دست ابو بکر به فنحاص بن عازورا، و در آن جا «۲» دعوت کرده بود او را با اسلام و نماز «۳» و زکات، و ابو بکر را گفت: هیچ چیز نکنی تا با من رجوع نکنی. او برفت و نامه بداد. او نامه بر خواند و گفت: خدای «۴» شما را «۵» محتاج است به ما تا از ما چیزی می‌خواهد. ابو بکر گفت: خواستم تا جواب او دهم «۶» به شمشیری که با من بود، دگر باره سخن رسولم یاد آمد که گفت: نگر تا هیچ کار «۷» نکنی بی رجوع با من. از آن جا برگشتم رنجور دل، خدای اینکه آیت فرستاد. زهری گفت: آیت در کعب بن الأشرف آمد که او رسول را هجو کرد و صحابه را، و در شعر تحریض کردی «۸» مشرکان را بر مسلمانان و غزل گفتی و ذکر زنان مسلمانان کردی «۹» در شعر، و ایشان را به اینکه انواع ایذا کردی. رسول- علیه السلام- گفت: کیست که مرا کفایت کند کار کعب اشرف! محمد بن مسلمه گفت: من کفایت کنم ای رسول الله. آنکه بیامد و «۱۰» اندیشه می‌کرد تا چه حیل سازد، و طعام و شراب نمی‌خورد الا مقدار آن که سد رمق کردی، و کعب بر حصنی حصین بود. رسول- علیه السلام- را خبر دادند که محمد مسلمه طعام و شراب نمی‌خورد. رسول- علیه السلام- گفت: چرا دست بداشته‌ای از طعام و شراب! گفت: ای رسول الله؟ چیزی بگفته‌ام و نمی‌دانم وفا توانم کردن «۱۱» یا نه؟ رسول- علیه السلام- گفت: بر تو بیش از آن نیست که جهد کنی. او گفت: ای رسول الله؟ لا بد ما را چاره‌ای باید ساختن و در آن میانه حدیثی بیاید کردن به تعریض، و باشد که زیادت و نقصانی باشد. رسول [علیه السلام] «۱۲» گفت: تدبیر باید کردن. ----- (۱). آج، لب، فق، مر خواندند بر اینکه منوال و هم ایشان. (۲). مر: در نامه. (۳). وز، مر و روزه. [.....]. (۴). اساس، وز: بخدای، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). تب: ندارد. (۶). مر: گویم. (۷). دب، آج، لب، فق: کاری، مر: چیز. (۸). دب، لب، فق، مر: تحریض کردی. (۹). آج، لب، فق، مر: گفتی. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر اینکه. (۱۱). وز، مر، تب به آن. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۱۹۸ آنکه محمد مسلمه و ابو نایله بن سلامه- و او برادر کعب اشرف بود، از جهت رضاع- و عباد بن بشر، و الحارث بن اوس بن معاذ، و ابو عیسی بن حبر «۱» شبی عزم کردند و از مدینه بیرون شدند، و رسول- علیه السلام- با ایشان برفت تا به بقیع غرقد، آنکه ایشان را بفرستاد و گفت: انطلقوا علی اسم الله اللهم اعنهم، بروی به نام خدای، بار خدایا یار اینان باش. ایشان برفتند و رسول- علیه السلام- با مدینه آمد. ایشان به نزدیک حصن «۲» رفتند «۳». ابو نایله از پیش برفت، و اینکه شب شبی روشن مقمر بود، آواز داد. او را بر حصن «۴» بردند و بنشست با کعب و ساعتی نیک حدیث کردند و شعر خواندند و سمر گفتند. آنکه ابو نایله گفت: یا کعب چیزی بخواهم گفتن با تو سزی اگر نگاه داری بر من. گفت: بگو. گفت: بدان که اینکه مرد برخاست و به اینکه شهر ما آمد، و اینکه بلایی است ما را، همه عرب به دشمنی ما برخاستند، و باتفاق روی به ما نهادند و آمد و شد از ما باز بریدند و خبرها منقطع شد. کعب گفت: من می‌گفتم شما را که راه مدهید او را. گفت: اکنون جماعتی اند با من «۵» و ایشان را قرضی می‌باید از تو پاره‌ای طعام و رهنی و وثیقتی پیش تو بنهند. گفت: باید تا فرزندان را پیش من به رهن بنهند. گفت: بر تو ایمن نباشند، و لکن آنچه دوست دارند و حاجت ایشان به آن بیشتر باشد- و آن سلاح است- پیش تو بنهند، و اینکه برای آن گفت که تا او چون سلاح بیند اندیشه دیگر نکند، گمان برد که به گرو آورده‌اند. کعب گفت: روا باشد، بیارشان. ابو نایله رفت «۶» و ایشان «۷» را بر گرفت و به حصن برد و آواز داد. کعب از بستر خواب بجست و قریب العهد بود به عرس. زن در او آویخت، گفت: کجا می‌روی! شب است و تو مردی کارزاری «۸» و اینان دشمنانند، صلاح -----

(۱). اساس، وز، تب کلمه به صورت «جبر» یا «جیر» هم خوانده می‌شود. (۲). اساس، وز، دب، آج، لب، فق: حصین، با توجه به مر، تب تصحیح شد. (۳). کذا: در اساس، وز، مر: آمدند، دیگر نسخه بدلها: رفتند. (۴). اساس، دب، آج، لب، فق: حصین، با توجه به وز تصحیح شد. (۵). وز، تب: جماعتی با من اند، دب، آج، لب، فق: جماعتی با من آمدند. [.....] (۶). دب، آج، لب، فق، مر، تب: برفت. (۷). اساس: اینکه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). دب، آج، لب، فق، مر، تب: مرد کارزاری. صفحه: ۱۹۹ نباشد تو را بیرون شدن. گفت: برو، اینان که باشند! اگر من خفته باشم اینان مرا بیدار نیارند کردن- و ابو نایله برادر من است. اینکه بگفت و از حصن به زیر آمد و ساعتی بنشستند و هر گونه «۱» حدیثها کردند. آنگه ابو نایله گفت: شب «۲» خوش است، پاره‌ای برویم تا به شعب عجز. گفت: روا باشد. از آن جا پیامد تا به اینکه شعب آمدند و بنشستند و حدیث کردند. در میانه ابو نایله دست به سر کعب اشرف فرود آورد «۳» و دست به بو «۴» باز گرفت و گفت: طیبی خوش است که به کار برده‌ای، طیب عرس است! گفت: بلی، طیب فلاخنه است، یعنی زن او. آنگه دگر باره هم چنان کرد و دگر باره، آنگه به بار چهارم به هر دو دست موی او بگرفت و گفت: اضر بوا عدو الله، ایشان تیغها برگرفتند و در او نهادند و چند جراحت بر او کردند و هیچ نیک نبود «۵». آخر محمد مسلمه گفت: من سیخی داشتم آن بزدم بر شکم او تا زهارش بدریدم «۶»، بیوفتاد و سرش ببریدم، و [بر] «۷» گشتند و آمدند، و حارث بن اوس را جراحی رسید بر سر، و «۸» از ما باز پس افتاد و به آخر شب به ما رسید، و ما با نزدیک رسول آمدم با سر کعب اشرف. و رسول- علیه السلام- آب [دهن] «۹» در زخم حارث دمید، به فرمان خدا نیک شد. رسول- علیه السلام- گفت: از اینکه پس هر جهودی را که بگیری بکشی «۱۰». در مدینه «۲۸۴- ر» جهودی بود بازرگان، نام او شینه. محیصه بن مسعود او را بکشت، و اینکه محیصه برادری داشت حویصه نام بود هنوز اسلام نیاورده بود، برادر را گفت: یا عدو الله؟ مردی را بکشتی که توبه نعمت او پرورده شده‌ای. گفت: بلی آن که مرا فرمود که او را بکش، اگر فرماید تو را که برادری هم بکشم و درنگ نکنم. حویصه گفت: به خدای بر تو که اگر محمد تو را فرماید مرا بکشی! گفت: بلی، و الله که

(۱). دب، تب: گونه / گونه‌ای. (۲). تب: شبی. (۳). وز، تب: فرو آورد. (۴). اساس، وز، دب، لب، فق: به تو، آج: به مو، با توجه به تب تصحیح شد. (۵). مر: بر او کردند اما کاری نبود. (۶). آج، لب، فق، مر: بریدم. (۷-۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). مر یا. (۱۰). مر، تب: بگیرد بکشید. صفحه: ۲۰۰ اگر فرماید توقف «۱» نکنم. حویصه گفت: اینکه دینی عظیم باشد که مردم در آن دین به سبب دیانت برادر را بکشند، و اینکه حدیث او را لطف شد و اسلام آورد، و خدای تعالی اینکه آیت در قصه کعب بفرستاد. لبلون، بیازمایند «۲» شما «۳»، و معنی «ابتلا» بگفتیم، و بگفتیم که: از خدای به چه معنی باشد. فی أموالکم، در مالهایتان به زکات و صدقات و احتیاج و آفات و خسران و نقصان. وَأَنْفُسِكُمْ، و در تنهای شما به امراض و اسقام و نکبات و مصائب اقارب و مفارقت دوستان. عطا گفت: مراد مهاجرانند که چو «۴» ایشان هجرت کردند و از مکه به مدینه آمدند، سرایها و املاک و اسباب رها کردند، مشرکان سرهاشان بفروختند و املاکشان به دست فرو گرفتند. حسن بصری گفت: مراد به ابتلائی تن آن است که بر مکلفان واجب کرد از عباداتی که تعلق به ابدان دارد، چون: نماز و روزه، و ابتلائی اموال چون: زکات و صدقات و حج و جهاد. وَ لَتَسْمَعُنَّ «لام» در هر دو لفظ جواب قسمی مقدر است، و «نون» تأکید راست، و ضمّه لام الفعل برای سقوط «واو» جمع است، ابتلا کنند شما را در مالها و تنهایتان، و بشنوید «۵» از جهودان و ترسایان و مشرکان عرب چیزهایی که شما را از آن رنجهای بسیار باشد. وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَ تَتَّقُوا، اگر صبر کنید «۶» بر آن رنج، و پرهیزگاری کار بندید «۷»، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ، ای من حق الامور و جدّها و خیرها. عطا گفت: من حقیقه‌الایمان، و برای آن کار جدّ و حقیقت را «عزم» خواند که در وجود نیاید الا به عزم، نه چون فعلی باشد که بر سبیل سهو کرده شود «۸». وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ، یاد کن [ای محمد] «۹» ----- (۱). اساس: اگر فرماید تو را که برادری هم بکشم و درنگ نکنم، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها اینکه عبارت تکرار عبارت فوق است، لذا تصحیح شد. (۲). اساس، دب، لب، تب: کلمه به

صورت «بیازمایید» هم خوانده می‌شود. [.....] (۳). دب، آج، لب، فق، مر را. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: چون. (۵). دب، آج، لب، فق: بشنوی / بشنوید. (۶). دب، آج، لب، فق: کنی / کنید. (۷). دب، آج، لب، فق: کاربندی / کاربندید. (۸). آج، لب، فق قوله. (۹). اساس: ندارد، با توجه به ور و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۲۰۱ چونها گرفت (۱) خدای تعالی عهد اهل کتاب که بیان کنند برای مردمان و پنهان باز نکنند. عاصم و ابو عمرو و اهل مکه خواندند در هر دو فعل: به «یا»، بر وجه خبر از مغایبه، و باقی قراء به «تا» ی خطاب بر تقدیر اضمار قول، یعنی: و اذ أخذ الله میثاقهم و قال لهم، برای آن که چون تقدیر قول کنند خطاب باشد به ایشان، و اگر اینکه تقدیر نکنند خبر باشد از غایبان. حجت آن کس که به «تا» ی خطاب خواند، قوله تعالی: فَتَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، ایشان عهد خدای تعالی با پس پشت انداختند و به بهای اندک بفروختند از آن طعمه و رشوت که ایشان را بنزدیک عوام بود، آنگه حق تعالی گفت: فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ، بد چیزی است آنچه ایشان می‌کنند از آن بیع و شرا و معاوضه که بهای اندک می‌ستانند و دیانت به آن (۲) می‌فروشدند، و «ما» روا باشد که مصدریّه بود، اى بئس الشئى اشتراء هم. و روا باشد که نکره موصوفه باشد، اى بئس الشئى شىء يَشْتَرُونَهُ، و مصدریّه اولیتر است. قتاده گفت: اینکه (۳) عهدی است که خدای تعالی بر اهل علم گرفته است که آنچه دانند بگویند و پنهان نکنند، که پنهان کردن آن مؤدی با هلاک باشد. محمّد بن کعب گفت: حلال نباشد عالم را که بر علم خاموش باشد، و نه جاهل را که بر جهل خاموش باشد، آنگه در حق عالم بخواند: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ - الآیة، و در حق جاهل بخواند: فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴). و ابو هریره گفت: اگر نه آنستی که خدای تعالی عهد گرفته است از اهل علم که علم پنهان نکنند، من حدیث نکردم شما را به چیزی، آنگه اینکه آیت بر خواند. و عبد الله مسعود روایت کند از رسول - علیه السّلام - که گفت: ۵) من کتم علما عن «اهله الجم يوم القيمة بلجام من نار، هر که او علمی پنهان کند از اهلش روز قیامت لگامی (۶) از آتش بر سر او کنند. ----- (۱). آج: باز گرفت، مر: فرا گرفت. (۲).

تب: باز. (۳). اساس: به صورت «ای» هم خوانده می‌شود. (۴). سوره انبیا (۲۱) آیه ۷. (۵). اساس: کلمه به صورت «من» هم خوانده می‌شود. (۶). مر: لجامی. صفحه: ۲۰۲ الحسن بن عماره (۱) گفت: به نزدیک زهری شدم پس از آن که حدیث رها کرده بود، او را گفتم: حدیث کن مرا به بعضی مسموعات خود. گفت: تو نمی‌دانی که من حدیث رها کرده‌ام! گفتم: یا تو حدیث کن یا (۲) من حدیث کنم تو را. گفت: تو حدیث کن. گفتم: حدیثی الحکم بن عتیبه عن (۳) یحیی الخزاز، قال سمعت علی بن ابی طالب یقول: ما اخذ الله علی اهل الجهل ان يتعلموا حتى اخذ علی اهل العلم ان يعلموا، خدای تعالی عهد نگرفت بر جاهلان که علم آموزند، [گفت] (۴) تا (۵) عهد گرفت بر (۶) عالمان که ایشان را علم آموزند (۷)، اکنون بشنو تا بگویم و چهل حدیث روایت کرد. لا تحسبنّ الذّین یفرحون بما أتوا، حمید خواند: «لا- یحسبن» به «یا» علی تقدیر: لا- یحسبن الفارحون فرحهم بما اتوا و فعلوا منجیا لهم من العذاب، و جمله قراء به «تا» خواندند خطاب با رسول - علیه السّلام. «الذّین یفرحون» در جای مفعول اول باشد، و قوله: بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ، [۲۸۴-پ] در جای مفعول دوم. و تکرار فعل برای تأکید کرد چون کلامی دگر معترض شد میان مفعول اول و دوم، فعل عامل با سر گرفت، گفت: فَلَا تَحْسَبْنَهُمْ، گفت: مپندار ای محمّد آنان را که شادمانه باشند به آن که کرده باشند، و دوست دارند که ایشان را حمد کنند و بستایند به آنچه نکرده باشند که ایشان از عذاب برهند. ضحاک و عیسی بن عمر خواندند: «فلا تحسبنهم» بالتاء (۸) بضم الباء خطاب با رسول باشد و صحابه او، و مجاهد و ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: «یحسبنهم»، بالياء و ضم الباء، نهی غایب باشد (۹)، نباید که ایشان خویشتن را رستگار پندارند از عذاب که ایشان را عذابی سخت خواهد بودن. -----

(۱). دب، آج، لب، فق: حسن بن عمار. [.....] (۲). اساس، وز: تا، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس: بن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس: یا، وز: با (بی نقطه)، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). دب، آج، لب، فق، مر: از. (۷). همه نسخه بدلها بجز وز گفت. (۸). دب، آج، لب، فق و بضم التاء و. (۹). دب، آج، لب، فق، مر که. صفحه: ۲۰۳ خلاف کردند

در آن که آیت در شأن که آمد. عطاء بن یسار گفت عن ابی سعید الخدری که: جماعتی منافقان در عهد رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفتندی: یا رسول الله! اگر غزایی باشد، ما با تو بیاییم. چون غزای پدید آمدی تخلف کردندی و باز ماندندی» (۱) از رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - و به آن تخلف و تأخر شاد بودندی، بیانش: فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (۲) ... چون رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - باز آمدی، عذر آوردندی و تعلل کردندی که ما را مانع فلان چیز بود، چنان که حق تعالی گفت: يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ (۳) - الآية. آنگه باین همه خواستندی (۴) که ایشان را همچنان حمد کنند که مجاهدان را که به جهاد حاضر بودند، خدای تعالی در حق ایشان [اینکه] (۵) آیت بفرستاد. عکرمه گفت: آیت در فنحاص بن عازورا را آمد و اشیع و امثال ایشان از احبار جهودان که ایشان شاد بودند به آن که مردم را اضلال می کردند و از مسلمانی باز می داشتند، و به آن که مردم ایشان را با علم نسبت می کردند و ایشان اهل علم نبودند، فذلک قوله: وَيَجِبُونَ أَنْ يُحِبُّوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا. ضحاک و سدی گفتند: جهودان اهل مدینه بودند (۶)، نامه به جهودان یمن نوشتند که: اینکه محمّد نه آن پیغمبر (۷) است که ما را گفته‌اند که به آخر زمان بیرون آید. بر دین خود باشید و مردم را رها مکنید (۸) که در دین او شوند، آنگه شادمانه بودند به آن که کلمه ایشان در کفر مجتمع بود، و گفتند (۹): الحمد لله که کلمه ما مجتمع است و ما بر دین ابراهیم ایم (۱۰)، و نبودند. خدای تعالی آیت در (۱۱) ایشان فرستاد. ----- (۱). همه نسخه بدلها: باز ایستادندی. (۲).

سوره توبه (۹) آیه ۸۱. (۳). سوره توبه (۹) آیه ۹۴. (۴). اساس: خواستند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). مر که. [.....] (۷). وز، دب، تب: پیغامبر. (۸). اساس: کنید، آج، لب، فق: مکنی، مر: مگذارید، با توجه به وز تصحیح شد. (۹). مر: گفتندی. (۱۰). مر و حال آن که. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مر شأن. صفحه: ۲۰۴ مجاهد گفت: جهودانند که ایشان شاد بودند به تغییر و تبدیل که در تورات می کردند، و می نمودند که: اینکه از نزدیک خداست و می خواستند تا مردمان ایشان را بر آنچه نمی کردند و نمی دانستند حمد کنند. حمید بن [عبد الرحمن بن] (۱) عوف گفت: مروان حکم مولا-یش را أبو رافع بنزدیک عبد الله عیاس فرستاد و گفت: اگر چنان که خدای تعالی عذاب خواهد کردن آن را که شاد (۲) باشد به آنچه نکند (۳) یا خواهد که او را حمد کنند بر آنچه نکرده باشد، ما همه همچینیم، پس کیست که از عذاب مسلم خواهد بودن! عبد الله عیاس گفت: اینکه آیت را با ما اینکه (۴) چه سیل است! اینکه (۵) در شأن جماعتی (۶) جهودان آمد که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - چیزی از ایشان پرسید، بخلاف راستی خبر دادند و نمودند که: ما راست گفتیم. آنگه به آن کتمان و خلاف راستی شاد بودند و خواستند (۷) تا ایشان را بر آن محال که گفته بودند حمد کنند، خدای تعالی آیت در ایشان فرستاد (۸). قتاده و مقاتل گفتند: آیت در (۹) جهودان خیر آمد که بنزدیک رسول آمدند و گفتند: ما تو را می شناسیم و می دانیم که تو پیغامبر خدایی، و به تو ایمان داریم، و رای ما موافق رای تو است. چون بیرون آمدند، مسلمانان ایشان را حمد کردند. ایشان به آن شادمانه شدند، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. ابراهیم النخعی گفت: جهودان جماعتی را برگ بکردند و به مدد رسول فرستادند، آنگه به آن (۱۰) شاد بودند، و بر اینکه قاعده بخواند: «بما اتوا»، ای بما اعطوا، یعنی به آن نفقه که کردند بر ایشان. و سعید جبیر خواند: «بما اتوا»، ای بما اعطوا، حق تعالی گفت: ایشان را از عذاب رستگاری نبود و عذاب ایشان سخت بود. ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مر: شادمان. (۳).

لب: مکنند. (۴). مر: ندارد. (۵). آج، لب، فق: که. (۶). آج، لب، فق، جماعت. (۷). آج، لب، فق، مر: و می خواستند. (۸). مر: اینکه آیت فرستاد در شأن ایشان. (۹). دب، آج، لب، فق، مر شأن. [.....] (۱۰). مر، تب: بر آن. صفحه: ۲۰۵ آنگه حق تعالی گفت: ملک آسمان و زمین خدای راست، و او بر همه چیز قادر است. و وجه اتصال آیت به آیات مقدم آن است که: اینکه آیات که رفت جمله در حق جهودان است و اقوال و احوال ایشان. و آن که گفتند: إِنَّ اللَّهَ فَكِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ (۱) ...، حق تعالی به اینکه آیت رد کرد بر ایشان و گفت: آن که مالک آسمان و زمین باشد و هر چه در وجود هست، ملک و ملک او باشد، و او بر همه چیز قادر باشد،

چگونه گویند او را که درویش است و ما توانگر. آنکه حق تعالی گفت: اینکه همه که آمد بر اینان که جهودان و کافراند، از آن آمد که ایشان اندیشه نکردند و تأمل «۲» کار نبستند که در خلق آسمان و زمین و آمد شد شب و روز آیاتی و علامتی «۳» و دلالاتی «۴» و عجایبی هست خداوندان عقلها را، فقال: *إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ (۵) - الْآيَةِ. عطاء بن ابی رباح گفت: با عبد الله عمر در نزدیک عایشه شدم. عبد الله عمر گفت: یا عائشه؟ خبر ده ما را (۶) - به عجبتر چیزی که از [۲۸۵-] رسول - علیه السلام - دیدی. گفت: کار او همه عجب بود، شبی از شبها نوبت من بود در بستر آمد و بخفت «۷»، هنوز پهلو آرام نگرفته «۸» بر زمین، برخاست و جامه در پوشید و قربه آب نهاده بود، از آن وضو کرد و آب بسیار بریخت، آنکه در نماز ایستاد و در نماز چندان بگریست که آب چشمش سینه او و پیش جامه او تر بکرد، آنکه بنشست و حمد و ثنای خدای می کرد و می گریست تا آب چشمش کنارش تر بکرد، آنکه سر بر زمین نهاد و چندان بگریست که آب چشمش زمین تر بکرد، تا صبح بر آمد «۹» و بلال آمد و او را به نماز بامداد خواند. او را گریان یافت، گفت: ای رسول الله «۱۰»؟ می بگری! و خدای تعالی گناه تو بیامزید گذشته و نا آمده، گفت: «۱۱» افلا اکون عبدا شکورا، ----- (۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۱. (۲). لب، فق: تاصل. (۳). آج، لب، فق، مر: علاماتی. (۴). دب، آج، لب، فق: دلالتی. (۵). دب، آج، لب و الأرض. (۶). دب: مرا. (۷). لب: نخفت. (۸). دب، آج، لب، فق بود. (۹). همه نسخه بدلها همچین بود. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مر، تب چرا. (۱۱). دب، آج، لب، فق، تب لله. صفحه: ۲۰۶ خدای را بنده شاکر نباشم! و چرا نگریم، و خدای تعالی امشب آیاتی بر من انزله کرد: *إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، الی قوله: إِنَّكَ لَا تُخْلِِفُ الْمِيعَادَ «۱»*، آنکه گفت: ویل لمن قرأها و لم يتفكر فيها، وای بر آن کس که اینکه آیات بخواند و در او تفکر نکند؟ امیر المؤمنین «۲» - علیه السلام - روایت کرد که: چون رسول - علیه السلام - به نماز شب برخاستی، اول مسواک کردی، آنکه در اطراف آسمان نگریدی «۳» و اینکه آیت بر خواندی: *إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الی قوله: فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ «۴»*. بریده اسلمی روایت کرد «۵» که رسول - صلی الله علیه و سلم - گفت: هیچ آیت بر جئیان سخت تر نیامد از اینکه آیت که خدای تعالی می گوید: *إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - الی آخر الایات*. در اثر هست که مردی به نزدیک یکی از جمله صالحان آمد و گفت: یا فلان؟ مرا دعایی بیاموز که به اجابت نزدیک باشد. گفت: در اول دعا پنج بار بگویی: ربنا ربنا، آنکه حاجت بخواه که خدای تعالی اگر صلاح داند اجابت کند. گفت: از کجا گفتی! و تخصیص اینکه عدد چراست! گفت: لقوله تعالی: *إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، الی قوله: رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا «۶»*، الی قوله: *إِنَّكَ لَا تُخْلِِفُ الْمِيعَادَ «۷»*، در اینکه آیات «۸» پنج بار هست اینکه کلمه که: «ربنا»، آنکه به عقب آن می گوید: *فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ «۹»*. و در خبر هست که: هر که او در مقدمه دعا هفت بار بگوید: «یا الله یا رب»، دعای او اجابت کنند «۱۰». سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که «۱۱»: قریش بنزدیک جهودان آمدند و گفتند: ----- (۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۴. (۲). دب، آج، فق، تب علی. [.....] (۳). آج، لب، فق: نگرستی. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۱. (۵). دب، آج، لب، فق: روایت کند. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۱. (۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۴. (۸). دب، آج، لب، فق: و در اینکه آیت. (۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۵. (۱۰). دب، آج، لب، فق: مستجاب گردد. (۱۱). دب، آج، لب، فق: گفت که، مر: که او گفت. صفحه: ۲۰۷ موسی که به شما آمد چه معجزه آورد «۱»! گفتند: عصا و ید بیضاء. به ترسایان آمدند، و گفتند: عیسی چه آورد! گفتند: احیاء موتی و ابراء اکمه و أبرص. بنزدیک رسول آمدند و گفتند: ای محمد؟ آیت تو چیست «۲»! از خدای در خواه تا کوه صفا برای ما با زر کند. خدای تعالی اینکه آیات فرستاد «۳» که: اگر شما طلب آیتی [می] «۴» کنید یا دلالتی، در خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز آیاتی و دلالاتی «۵» هست خداوندان عقل را. قوله: *وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ*، محتمل است دو معنی را: یکی آمد شد، برای آن که عرب گوید: فلان یختلف الی فلان، فلان بنزدیک فلان اختلاف می کند، یعنی آمد شد «۶» می کند، و برای آن چنین است «۷» که آمد شد مختلف باشد، و چون تحقیق کنی مختلفی متضاد باشد، برای آن که از باب اکوان باشد، و اکوان به اختلاف جهات «۸» متضاد باشد. و وجهی دگر آن است که:*

مراد آن است که به اختلاف یکدیگراند در لون، که اینکه روشن است و آن تاریک، مراد اختلاف نور و ظلمت است. و مراد به «اولو الالباب»، آناند که ایشان عقل کار بندند و اندیشه و تفکر کنند» (۹). آنگه وصف کرد ایشان را گفت: *الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ، أَنَانَ* که ذکر خدای کنند بر جمیع حالات که باشند. قیاماً و قعوداً و *وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ*، در آن حال که ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته باشند. و نصب اینکه بر حال است. و قوله: *وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ*، جار و مجرور هم در «۱۰» محلّ حال است، و المعنی مضطجعین علی جنوبهم. ---

(۱). (دب، آج، لب، فق، مر، تب: معجز آورد. (۲). چاپ شعرانی (۳/ ۲۸۵) گفت: هر چه شما طلب کنید، گفتند. (۳). همه نسخه بدلها بجز مر: بفرستاد. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مر: دلالتی. [.....] (۶). آج، لب، فق: آمد و شد. (۷). دب، آج، لب، فق، مر: خیر است. (۸). اساس، وز: جهاد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). دب، آج، لب، فق، مر: بکنند. (۱۰). اساس اینکه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. صفحه: ۲۰۸ امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت و عبد الله عیّاس و نخعی و قتاده: مراد نماز کنندگان اند که در حال قدرت و صحت نماز کنند بر پای، و چون نتوانند و از قیام عاجز باشند نشسته، و چون نشسته نتوانند بر پهلو، و اینکه فضلی است از خدای تعالی و تخفیفی مر خلقان خود را، تا بدانند که خدای تعالی آنچه بنده نتواند بر آن نهد» (۱). دیگر مفسران گفتند: مراد مداومت و مواظبت ایشان است بر ذکر خدای، برای آن که مردم از اینکه هیأت خالی نباشند، یا ایستاده، یا نشسته، یا بر پهلو خفته باشند. معاذ جبل روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت که «۲» هر که: او خواهد که در بستنهای بهشت چرا کند، گو ذکر خدای بسیار کن «۳». و رسول - علیه السلام - گفت: ذکر خدای تعالی علامت ایمان است و برات بیزاری است «۴» از نفاق، و حصن است از شیطان، و حرز است از آتش دوزخ. و در خبر است که خدای تعالی به موسی وحی کرد: «۵» یا موسی؟ اجعلنی منک علی بال «و لا تنس ذکر علی کل حال، و لیکن همک ذکر فی فان الطریق علی، گفت: یا موسی مرا بر یاد دار و ذکر من فراموش مکن بر هیچ حال و باید تا همت تو ذکر من باشد که راه تو بر من است. و در اخبار اهل البیت هست که: آیت در نماز شب است که «۶» ذکر خداست در اینکه سه حال: حالت قیام و قعود به دعوات «۷»، *وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ*، چون از نماز و تر فارغ شود فی روایه [۲۸۵- پ]، و به روایتی دیگر: چون از رکعتی الفجر فارغ شود بر پهلو راست خسپد و دست راست در زیر روی نهد و اینکه دعا بخواند: «۸» «۹» استمسکت بعروة الله الوثقی [التی] لا انفصام لها و اعتصمت بحبل الله المتین و اعوذ بالله من شر فسقه» -----

(۱). (دب، آج، لب، فق: بر او نهد. (۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۳). دب، آج، لب، فق: بسیار کند، مر: بسیار گوید. (۴). آج، لب، فق، مر: براءت و بیزاری است، دب: برات بیزاری است. (۵). اساس، وز، آج، لب: علی مال، مر: علی کل حال، با توجه به دب، تب تصحیح شد. (۶). دب، آج، لب، فق، مر در آن جا. (۷). دب، آج، لب، فق، مر: قعود و هجوع. (۸). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۹). دب اهل. [.....] صفحه: ۲۰۹ الله العرب و العجم و من شر فسقه الجن و الانس سبحان رب الصّباح فالق الاصباح}، سه بار بگوید اینکه کلمه، آنگه گوید: «۱» «۲» بسم الله وضعت جنی لله امنت بالله «فوّضت امری الی الله توکلت علی الله ما شاء الله» لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم، *إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ - الی قوله: إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ* «۳». *وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ*، و اندیشه کنند در عجیب «۴» خلقت آسمانها، و آن که قدیم - جل جلاله - چگونه آفرید اینکه هفت آسمان معلّق مطبّق بی عمادی و ستونی در هوا ایستاده، و آسمان دنیا به زینت ستارگان «۵» آراسته، و هفت زمین یک در زیر یک «۶» نهاده، و به انواع حیوان آبادان کرده، و به انواع نبات آراسته، و به چشمه های «۷» آب زنده داشته، و به باران آسمان مدد کرده. چون در اینکه اندیشه کنند، بدانند که اینکه افعال محکم متقن بی صانعی قادر «۸» عالم حی موجود «۹» مرید «۱۰» کاره «۱۱» مدرک مخالف اشیاء بنه باشد. ابو هریره روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، گردی دیدم و دودی و غباری و آوازی، جبرئیل را گفتم: اینکه چیست! گفتند «۱۲»: اینکه شیاطینند که اینکه گرد می کنند تا حجاب باشد چشمهای خلائق را از آن که عجایب آسمان ببینند «۱۳»، و اگر نه

آنستی خلقان عجایب» (۱۴) دیدندی. ابن عون «۱۵» گفت: فکرت غفلت ببرد و خشیت باز آرد» (۱۶)، چنان که آب نبات را و زرع را زیاد کند و دل «۱۷» هیچ چیز چنان نه افروزد که «۱۸» اندوه، و هیچ چیز چنان

(۱). دب، آج، لب و. (۲). دب، آج، لب، فق، مرکان. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۴. (۱۲-۴). وز: عجب. (۵). لب: ستارگان.

(۶). تب: یکی در زیر یکی. (۷). اساس و همه نسخه بدلها: چشمهای / چشمه‌های. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: قادری. (۹-۱۱).

دب، آج، لب، فق و. (۱۰). کذا: در اساس، وز، دب، دیگر نسخه بدلها: گفت. (۱۳). مر: نه بینند. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مر آسمان. (۱۵). اساس به صورت: «این عوف» هم خوانده می‌شود. (۱۶). همه نسخه بدلها: بار آرد. [...] (۱۷). تب، مر را. (۱۸).

اساس، وز: نه افزود که، مر: نیفروزد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۱۰ روشن نکند دل را که فکرت ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: بینا دلی مرد «۱» بر بستر ستان «۲» خفته باشد، در آسمان نگرند و در ستارگان آسمان «۳»، گوید: گواهی «۴» دهم که تو را آفریدگاری و خالق و مدبری هست «۵»، آنگه گوید: اللهم اغفر لی، بار خدایا بیمارز مرا، خدای تعالی به رحمت به او نگرند و بیمارزد او را. ابو الاحوص گفت چنین خواندم در کتابی که: عابدی در بنی اسرائیل سی سال عبادت کرد «۶». در بنی اسرائیل چنان عادت بود که چون عابدی سی سال عبادت کردی خالص، و در آن میانه «۷» گناهی «۸» نکردی، ابری بیامدی و او را سایه کردی. اینکه عابد پس از سی سال عبادت از آن هیچ اثر ندید، مادر را گفت: یا مادر؟ اینکه چه حال «۹» است من عبادت کردم سی سال و اثر آن پیدا نشد! گفت: همانا گناهی کردی در آن میانه «۱۰»! گفت: نکردم، و نه نیز همت کردم «۱۱». گفت: هیچ بار اتفاق افتاد که بر آسمان نگریدی و اندیشه ناکرده چشم از او بگرفتی! گفت: بسیار. گفت: تو را از اینکه جا آفت آمد. رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا، اینکه از جمله آن جایهاست که گفتیم عرب اضممار قول کنند، و تقدیر آن که: يقولون رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا. گویند: بار خدایا؟ اینکه «۱۲» به باطل نیافریدی، بیانش: مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ «۱۳» سُبْحَانَكَ، منزّه می‌گویم تو را تنزیه گفتنی، و نصب او بر مصدر است از فعل محذوف، یعنی نَسَبَحَكَ سُبْحَانَ، آنگه اضافه مصدر کرد با مفعول. «فقنا»، صورت امر است و معنی دعا، و فرق از میان ایشان به اعتبار رتبه پیدا شود که امر آن باشد که آمر فوق مأمور باشد به رتبه، و دعا و سؤال بر عکس اینکه باشد، سائل «۳» به رتبه فروتر باشد از مسؤول. و «وقی» [متعدی باشد به دو مفعول، یقال: وقیته کذا، و منه قول النبی - علیه السلام - لأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ «۴»: اللَّهُمَّ قَهْ الْحَزَّ وَالْبُرْدَ، آنگه که او را به یمن می‌فرستاد] «۵». رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ، بار خدایا آن را که تو در دوزخ بری او را بخزی کرده باشی، و «خزی» نکال باشد و اهانت. و مفضل گفت: هلال باشد، قال الشَّاعِرُ: اخْزَى الْإِلَهَ مِنَ الصَّلِيبِ الْهَهُ وَاللَّابِسِينَ قِلَانِسَ الرَّهْبَانَ وَ كَفْتَهُ: فضیحت باشد، بیانش: وَلَا تُخْزُونَ فِي ضَيْفِي «۶»... و اصحاب وعید به اینکه آیت تَمَسَّكَ كَرَدْنَا وَ كَفْتَهُ: مؤمنان مخزی نباشند، لقوله تعالی: يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ «۷»...، یک جواب از اینکه آن است که: انس مالک و قتاده و سعید جبیر گفتند: مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ، مَنْ تَخْلُدُ فِي النَّارِ، و اینکه اقوال به اسناد از ایشان روایت است، تأویل آیت بر آن کردند که تخصیص آیت کردند به کافران که در دوزخ [مخلد] «۸» باشند. -----

(۲-۱). اساس و دیگر نسخه بدلها بجز وز و تب: کلمه به صورت «فعلا» هم خوانده می‌شود. (۳). اساس: به صورت «سائلی» هم خوانده می‌شود. (۴). دب علیه السلام. (۵-۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). سوره هود (۱۱) آیه ۷۸. (۷). سوره تحریم (۶۶) آیه ۸. صفحه: ۲۱۲ عمرو بن دینار گفت: جابر عبد الله انصاری به مکه آمد برای عمره. من و عطا بنزدیک او شدیم، گفتیم: چه گویی در اینکه آیت که خدای تعالی می‌گوید: رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ، اینکه «إخزا» را چه معنی باشد! گفت: الاحراق بالنار، سوختن به آتش، انّ دون ذلك لخزیا، در کمتر از اینکه خزی باشد، و اینکه جوابی نیکوست. و جواب معتمد در جمع بین الآيتين آن باشد که: آیت نفی خزی رسول و مؤمنان مخصوص باشد به مؤمنانی که «۱» ایشان را به دوزخ نبرند و محمول نباشد بر عموم، و دلیل مخصّص «۲» او قرینه است که در [۲۸۶-] آیت گفت: وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ «۳»... تا مخصوص باشد به صحابه رسول - علیه السلام - آنان که از صفت ایشان اینکه

است که: يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ (۴) - الآية. و وجهی دگر در تأویل آیت آن است که: يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ (۵). اینکه کلامی تمام است، وَالَّذِينَ آمَنُوا (۶)، کلامی دگر باشد. و «او» استیناف را باشد و محلّ او رفع باشد به ابتدا. و «معه» در جای خبر او باشد، و معنی آن بود که: المؤمنون ملازمون (۷) له مصاحبون ایاه. و چون آیت بر اینکه وجه حمل کنند سؤال ساقط باشد، برای آن که نفی خزی مخصوص بوده (۸) به رسول - علیه السلام. و وجهی دگر آن است که: «خزی» بر وجوه است، به معنی اهلاک (۹) و اهانت و فضیحت، و اینکه همه در حق آنان که به دوزخ شوند حاصل باشد. دگر از وجوه «خزی» یکی شرم بود، یقال: خزی، یخزی، خزایه، و اخزیته إذا فعلت به فعلا یخزی منه. پس خزی مؤمنان به معنی استحیا باشد، و خزی کافران به معنی خلود در دوزخ، و اینکه وجه ضعیف است. و وجوه معتمد آن است که رفت. ----- (۱). اساس: و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مر: مخصوص. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۴، نیز سوره تحریم (۶۶) آیه ۸. (۴). سوره حدید (۵۷) آیه ۱۲. (۵). سوره تحریم (۶۶) آیه ۸. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۴ و سوره تحریم (۶۶) آیه ۸. [.....] (۷). آج، لب: و المؤمنین ملازمان، دب: و المؤمنین ملازمون. (۸). دب: باشد، آج، لب، فق: بود. (۹). دب، آج، لب، فق، مر و افناء. صفحه: ۲۱۳ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ، و ظالمان را یاری نبود. و در اینکه آیت دلیل (۱) نبود بر آن که ظالمانی را که نه کافر باشند شفیع نبود، برای آن که ناصر آن کس باشد که یاری منصور کند علی وجه (۲) «الحمایة علی من أراده و أراد اضراده، و کس را در قیامت اینکه دست و قوت نباشد» (۳) که بر خدای حمایت کند و کسی را با پناه گیرد. و وجهی دگر آن که تخصیص ظالمان کنند به کافران برای آن که کفر هم ظلم باشد [بل عظیمتر ظلمی باشد] (۴)، لقله - عزّ و جل: إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۵). قوله: رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ، اینکه هم حکایت قول آن مؤمنان است که ایشان در دعا و مناجات گویند: بار خدایا؟ ما شنیدیم منادی را که ندا می کرد و دعوت می کرد به ایمان، یعنی محمد مصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و اینکه قول [عبد الله مسعود و] (۷) عبد الله عباس است و بیشتر مفسران. و قرظی گفت: مراد قرآن است، برای آن که نه همه مردمان که از امت رسولند او را دیدند، و «لام» به معنی «الی» است، چنان که اول گفتیم، مثاله: يَعُوذُونَ لِمَا نُهَوُا عَنْهُ (۸). و گفته اند: «لام» به معنی اجل است، یعنی لأجله. قتاده گفت: خدای تعالی اینکه معنی از مؤمنان جن و انس حکایت کرد، اما از جنیان قوله: إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۹)، و از انسیان قوله: إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ، و اینکه جا نیز قول محذوف است، و المعنی: و يقول «ان امنوا» بر قول بعضی، و اینکه درست نیست برای آن که ندا تعلق دارد به آن، ندا می کرد که: ایمان آرید به خدای. فَأَمَّا، ایمان (۱۰) آوردیم. رَبَّنَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا، بار خدایا گناهان ما بیامرز و سیئات ما مکفر (۱۱) و پوشیده کن. وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ، و ما را با ابرار و نکوکاران وفات ده. ----- (۱). تب: دلیلی. (۲). دب: علی الوجه. (۳). دب، آج، لب، فق، مر: نبود. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳. (۶). وز، تب علی. (۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). سوره مجادله (۵۸) آیه ۸. (۹). سوره جن (۷۲) آیه ۱. (۱۰). مر: پس ایمان. (۱۱). آج، لب، فق، مر: مکفور، دب: ما را مکفوف. [.....] صفحه: ۲۱۴ رَبَّنَا وَآتِنَا، هم حکایت دعا و تصریح ایشان است که می گویند: بار خدای ما و پروردگار ما؟ بده ما را آنچه بر پیغمبران (۱) وعده کردی ما را، یعنی بر زبان پیغمبران (۲) علی حذف المضاف و اقامة المضاف إليه، مقامه کقوله: وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ (۳). اگر گویند: چگونه گفتند ایشان در دعا که آنچه وعده کرده ای (۴) بر زبان پیغمبران بده ما را، با آن که ایشان دانستند که خدای تعالی خلف میعاد نکند! جواب از اینکه آن است که: خدای تعالی ایشان را و ما را متعبّد بکرده است به دعا کردن، و اگر چه ما را معلوم است که آنچه صلاح باشد خدای تعالی بکند با ما، اگر ما دعا کنیم و اگر نه، چنان که گفت: قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ (۵) بار خدایا حکم کن بحق (۶)، و خدای تعالی حکم بحق کند، اگر ما گوییم و اگر نه، و لکن ما را به اینکه متعبّد بکرد تا ما را در اینکه گفتن لطف باشد و بر (۷) گفتن ثواب. بعضی دگر گفتند: لفظ (۸) دعاست و معنی خبر، و تقدیر آن است: و لا تحزنا لتؤتينا ما وعدتنا علی السنة رسلک بعضی دگر گفتند: معنی آن است بار خدایا ما را از جمله آنان کن که آنچه بر زبان

پیغامبران وعده داده‌ای بدهی او را. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که آنچه وعده کرده‌ای بر زبان پیغامبران از نصرت و ظفر تعجیل فرمای (۹) که ما را با حلم تو طاقت نباشد. ثابت البنانی روایت کرد از انس مالک که رسول - صلی الله علیه و آله - [گفت] (۱۰): هر که را خدای وعده ثواب دهد، لا محال انجام آن وعده کند، و هر که را وعده عقاب کند او مخیر است، خواهد کند آن عقاب و خواهد نکند، و کرم اقتضای اینکه کند، نبینی که شاعر چگونه می گوید در مدح خود به اینکه معنی: و آئی اذا اوعدته او وعدته لمخلف ایعادی و منجز موعدی ----- (۲-۱). وز: پیغامبران. (۳).
 سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۴). مر ما را یعنی. (۵). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۱۲. (۶). همه نسخه بدلها: حکم به حق کن. (۷). دب، آج، لب، فق اینکه. (۸). وز: به لفظ. (۹). دب: فرمایی. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۲۱۵ و جواب صحیح از اینکه سؤال که گویند: خدای تعالی خلف میعاد نکند - اگر به ثواب باشد و اگر به عقاب، برای آن که کذب باشد و کذب بر او روا نیست - آن است که گوئیم: آن را که وعید متناول باشد او را لا محال به او برسد، جز که آنان که معفو باشند یا مشفع فیهم خبر متناول نبود ایشان را، و اگر چه لفظ صورت عموم دارد (۱) برای آن که عموم را بتزدیک ما صیغتی مفرد (۲) مخصوص نیست که اگر در خصوص استعمال کنند مجاز باشد (۳)، چنان که در جای خود بیاید - ان شاء الله. و أصمعی گفت، ابو عمرو بن العلاء گفت (۴)، عمرو بن عبید گفت: مرا خدای خلف وعد کند! گفتیم: نه، گفت: خلف وعید کند! گفتیم: آری، گفت: چرا! گفت (۵): برای آن که اینک علامت لؤم باشد، و آن دلالت کرم، و آنکه اینک بیتها بخواند (۶): و لا - یربح بن العم - ما عشت صولتی و لا اختبی من خشیه المتهدد و آئی اذا اوعدته او وعدته لمخلف ایعادی و منجز موعدی ابو هریره روایت کرد که: رسول - علیه السلام [۲۸۶-پ] هر شب (۷) ده آیت از آخرال عمران بخواندی. و در خبر است که: هر کس که اینک آیات بخواند، همچنان باشد که آن شب (۸) نماز کرده. و عمّار الدّهنی روایت کرد از حضرت صادق - علیه السلام - که او گفت: هر که را کاری پیش آید، پنج بار بگوید: [ربنا] (۹)، خدای تعالی نجات دهد او را از آنچه ترسد، و برساند او را به آنچه امید دارد. گفتند: چگونه (۱۰)! اینک آیات بخواند - الی قوله: إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ (۱۱)، آنکه گفت: نه از پس اینکه اجابت است: فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ؟ ----- (۱). اساس: لفظ عموم صورت دارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مر: منفرد. (۳). دب، آج، لب، مر: نباشد. (۴). دب، آج، مر، تب: ابو عمرو بن العلاء - گفت. (۵). مر، تب: گفتیم. [.....] (۶). تب شعر. (۷). دب، آج، لب، فق، مر آدینه. (۸). مر تا روز. (۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر گفت. (۱۱). سوره: آل عمران (۳) آیه ۱۹۴. صفحه: ۲۱۶ - قوله - عَزَّ وَ جَلَّ (۱):

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۵ تا ۲۰۰]

[اشاره]

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵) لَا يَغْرَبُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (۱۹۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷) لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نَزَّلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸) وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰)

[ترجمه]

اجابت کرد ایشان را خدایشان که من ضایع نکنم» (۲) کار» (۳) کار کننده‌ای از شما از نریا ماده» (۴) بهری از شما از بهری اند آنان که هجرت کردند و بیرون کردند ایشان را از سرایه‌ایشان و برنجانند» (۵) ایشان را در راه من» (۶) و کارزار [کر]» (۷) دند و بکشتند» (۸) [بستر]» (۹) از ایشان گناهانشان» (۱۰) و ببرم ایشان را بهشتهایی که» (۱۱) می‌رود از زیر آن جویها ثوابی از نزدیک خدای، و خدای را نزدیک اوست نیکو ثواب. نباد» (۱۲) که بفریبد تو را گشتن آنان که کافر شدند در شهرها. متاعی اندک است پس جای ایشان دوزخ بود و بد جایی است آن» (۱۳). لکن آنان که بترسیدند از خدایشان ایشان را بهشتها» (۱۴) که می‌رود» (۱۵) از زیر آن جویها همیشه باشند در آن جا نعمتی از نزدیک خدای و آنچه نزدیک خدای است به بود» (۱۶) نکو کاران را. -----

----- (۱). وز، تب: عزّ و علا- (۲). آج، لب، فق: نگردانم. (۳). آج، لب، فق، مر هیچ. (۴). آج، لب، فق، مر: از نرینه یا مادینه. (۵). آج، لب، فق، مر: و رنجانیدن، تب: و برنجانیدن. (۶). آج، لب، فق، مر: راه دین. (۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۸). آج، لب، فق، مر، تب: و کشته شدند. [.....] (۹). اساس: ندارد، وز: ایشان را به سنن، آج، لب، فق، مر: هر آینه پوشانم، با توجه به تب افزوده شد. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به وز تصحیح شد. (۱۱). آج، لب، فق: در آورم ایشان را در بوستانهایی که. (۱۲). وز: نبادا، آج، لب، فق، تب: باید. (۱۳). آج، لب، فق: بدا گستردنی آن. (۱۴). آج، لب، فق، مر: بوستانهایی. (۱۵). تب: که روان شود. (۱۶). آج، لب، فق، مر، تب: بهتر است. صفحه: ۲۱۷ و از اهل کتاب کس هست که ایمان آرد» (۱) به خدای و آنچه فرستادند بر شما و آنچه فرستادند به ایشان گردن نهاده خدا را نخرند به آیات خدا بهای اندک، ایشان آنانند که مزدشان بنزدیک خدایشان» (۲) که خدای زود شمار است. ای آنان که ایمان آوردید صبر کنید با مشرکان پای بدارید» (۳) باز بندید خود را و بترسید از خدا تا باشد که ظفر یابید. قوله: فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ، مجاهد گفت سبب نزول آیت آن بود که امّ سلمه - رحمه الله علیها - گفت: یا رسول الله؟ ما در قرآن ذکر مردان می‌شنویم در هجرت و جهاد، و ذکر زنان چیزی نیست، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. و انصاریان گفتند: اول کس که از زنان هجرت کرد امّ سلمه بود. اَنِّي لَا اُضَيِّعُ، اَي بَاتِي لَا. اضيَع متعلق باشد به فعل «۴» اعنی «فاستجاب». خدای تعالی ایشان را جواب داد به آن که گفت: من عمل هیچ عامل و کار هیچ کار کننده و طاعت هیچ مطیع و رنج هیچ نکوکار ضایع نکنم، اگر مرد باشد و اگر زن، نه برای آن که زن باشد و در بعضی امور شرعی حکم او مخالف باشد حکم مردان را. در احکام عقلی حکم زنان با مردان مختلف شود. بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ، بهری از بهری شما، یعنی همه یکی» (۵) بنزدیک من از روی خلقت، چنان که گفت - علیه السلام: النَّاسُ كَأَسْنَانِ الْمَشْطِ، مردم چون دندانه شانه‌اند، یعنی از روی خلقت» (۶)، چنان که شاعر گفت» (۷): ----- (۱). وز، تب: دارد. (۲). وز هست. (۳). اساس: کلمه به صورت

«ندارید» هم خوانده می‌شود. (۴). اساس: قول، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). یکی / یکی اید، تب: یکی اید. (۶). لب: خلق. [.....] (۷). تب شعر، لب در حاشیه افزوده است: قال امام المتقين و يعسوب الدين و ذو العلم اليقين صهر خاتم النبيين غالب كل غالب علي بن ابي طالب - عليه الصلوة و السلام. صفحه: ۲۱۸ الناس من جهة التمثال اكفاء ابوهم آدم و الام حواء ما ان تری لهم فی اصلهم حسباً» (۱) يفاخرون به فالطين و الماء كلبی گفت: بعضكم من بعض في الدين و النصرة، یعنی چون دین یکی باشد تا» (۲) ناصر یکدیگر باشید» (۳). ضحاک گفت: یعنی هیچ فرقی نیست در طاعت از میان مردان [و زنان]» (۴)، از روی خلقت یکی اند، و از روی طاعت یکی اند، و از طریق معصیت یکی اند. هر که طاعتی کند، اگر مرد باشد اگر زن ثواب یابد، و اگر معصیتی کند جزا یابد. اگر خدای عفو نکند، اگر مرد باشد اگر زن، اینکه جا هیچ فرقی نیست، فرق به علم است و [به]» (۵) عمل. اما علم فی قوله: وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (۶) قُلْ هَلْ يَسْتَوِي [۲۸۷-] ر [الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ]» (۷). و اما عمل فی قوله: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...» (۸)، و قوله تعالی: أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا» (۹) - الآية. به جای تسویه فرمود که: كَأَسْنَانِ الْمَشْطِ، و به جای تفاوت فرمود که: النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ، معدنهاوند چون معدنهای زر و سیم، چندان تفاوت است که از زر تا سیم. اینکه کی بود» (۱۰)؟ در عهد رسول الله» (۱۱) - علیه السلام: اذ النَّاسُ نَاسٌ وَ الزَّمَانُ زَمَانٌ. اما امروز، حال چنان است که آنان که

آن روز ابریز (۱۲) بودند امروز ارزیزاند، و آنان که چیز بودند امروز ناچیزند، آنان که ذهب [بودند] (۱۳) ذاهب شدند و، آنان که فضه بودند مفصض گشتند. ----- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط دیوان امام علی (چاپ بیروت، ص ۵) چنین است: أن فان یکن لهم من أصلهم شرف (۲). دب، آج، لب، فق، مر، تب: باید تا. (۳). دب، آج، لب، فق: باشی / باشید. (۱۳-۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۶). سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱. (۷-۹). سوره زمر (۳۹) آیه ۹. (۸). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳. (۱۰). دب، آج، لب، فق: اینکه که بود، مر: اینکه بود که. (۱۱). همه نسخه بدلها: عهد رسول. (۱۲). آج در حاشیه افزوده است: الا- بریز: ذهب الخالص. صفحه: ۲۱۹ امروز، خواص رصاصند و عوام هواماند، به صورت مردمند به سیرت سباعند. بهری ذئابند و بهری کلابند (۱)، آنان که زهاداند ثعالب و اراذباند، و آنان که ولاتند چون کلب کلبنند، مؤمن در میان ایشان (۲) چون بره یا چو آهو (۳) که پیرامن (۴) او اینکه سباع باشند، اگر جان به کنار برد کاری عظیم است- فمن نجا برأسه فقد ربح- چه جای سر است، و سر چه محل دارد؟ هر که دین به سر برد، او گوی به سر [برده است] (۵)، اگر هزار سر چنین بنهد تا یک سر از آن نبرد هم او بر سود (۶) است. اگر در عهد تو چنین باشد، چه عجب که در عهد امیر المؤمنین علی چنین بود که: و العشرة تباع برأس من بنی فراس، أعتی قوله- علیه السلام: لیت معاویة صرفنی بکم صرف الدینار بالدرهم اخذ منی عشرة منکم و اعطانی واحدا من بنی فراس من بنی غنم، لا جرم چو سر بنهادند، سر ببردند (۷) که: وَ قَاتَلُوا وَقُتِلُوا، [قاتلوا] (۸) گوی باختن و اسپ باختن ایشان [است] (۹) در میدان مردان، و «قتلوا»، جان بدادن و سر بنهادن است. لَمَّا كَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَادَخَلْنَاهُمْ، دست یافتن ایشان و سر بردن (۱۰) است، اگر سر است و اگر پای است، تا نهی نبوی، بل تا ندهی نگیری (۱۱)- کمثل المیزان من اوفی استوفی، تا پای در نهی دست نبوی، و تا سر بر سر (۱۲) نهی سر نبوی، و تا جان ندهی جان نبوی، برای آن که هر که با جان است بی جان است، که: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۱۳). و آن که بر تو بی جان است، بر ما، هم با جان است و هم با جانان است، که: بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۴). دع من هذا، از اینکه ره رها کن و از اینکه در فراتر شو. ----- (۹-۸-۱). اساس: کلاب، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز، دب، آج، لب، فق: اینان. [.....] (۳). وز: چو آهوی، دب، آج، لب: چو بز، فق، مر: یا جوهری، تب: یا جوهری. (۴). وز، دب، آج: پیرامن. (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). اساس: بر سر، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). دب، آج، لب، فق: سرفراز دو جهان گشتند. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: سر بریدن. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز وز: نبوی. (۱۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۲۹۳): سپر. (۱۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۳۰. (۱۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹. صفحه: ۲۲۰ رسول- علیه السلام- در آن دو حدیث مردم را تشبیه کرد، یکی از روی خلقت یکی از روی سیرت. چون به جای سیرت رسید گفت: النَّاسُ كِبَابِلُ مَائَةٍ لَا تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً وَاحِدَةً، اگر آن روز از صد یکی بر نیامدند، امروز از صد هزار یکی بر نیابند (۱). عجب کار است (۲) آن که در نیامد چگونه بر آید- ثَبِتَ الْعَرْشَ ثُمَّ انْقَشَ، آن که پای در نهاد چگونه به پایه بر آید، و آن که به پایه بر نیامد چگونه پایه یابد (۳)، و آن که پای ندارد کجا پایه دارد (۴). فقر الجهول بلا- قلب الی أدب فقر الحمار بلا رأس الی رسن خر را اول سر باید پس تو بره باید، اگر هر خری را سری بیايد، صد هزار خر را سری نباید. خواجه آن خر است که سر سر ندارد، لا- جرم چنین بی سر و بی تن است (۵) که هر بی سر و بی تنی (۶) بشریش می نشاید (۷): لا- يعرف الفرق بين الرأس و الذنب من ذكر أو أنثى، نه برای آن که او زن است، نه از بر زن است پیش از آن نیست که نه از اهل گرز (۸) است: و ما التیانث لاسم الشمس عیبا و لا التیذکیر فخرا للهِلال آن که اهل در زن باشد، نه سزای گرز باشد، مردت مادر زن (۹) است و زنت با گرز زن است، اقلب و قد أصبت و الّا ففی عقلک اصبت، رجعنا الی الحدیث: (۱۰) فالذین هاجروا، طوعا و اخرجوا من دیارهم کرها، آنان که هجرت کردند بهری از ایشان بطوع، و بهری را از خانه‌های خود برون کردند بکره، و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتو ک أو یقتلو ک أو یخرجو ک... (۱۱)، آنان که سران اینکه کار بودند، یکی را -----

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: برناید. (۲). مر: کاری است. (۳). دب، آج، لب، فق: چگونه بماند، مر: به پایه بماند. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: پای دارد. [.....]. (۵). آج، مر: بی بن است. (۶). وز، آج، مر، تب: بی بنی. (۷). دب، آج، لب، فق: سر به سر می‌نشاید، تب: به سر بشر می‌نشاید شعر. (۸). اساس: گذر، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۲۹۴): بادر زن. (۱۰). اساس و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۱). سوره انفال (۸) آیه ۳۰. صفحه: ۲۲۱ در خانه رها کردند «۱» و یکی را در خانه رها نکردند «۲» که بیرون آید، او را گفتند: خانه به ما رها [کن] «۳» که ما را خانه تو می‌باید، گفت: شهر به شما رها کردم، خانه من به من رها کنی «۴»: گر شهر تو را رسد مرا کوی رسد و «۵» بحر تو را رسد مرا جوی رسد اینکه را گفتند: در خانه بنشین که ما را شهر می‌باید، او خانه رها کرد و به شب بگریخت که: «۶» الفرار ممّا لا یطاق من سنن التّیین، «ففررت منکم لما خفتکم» «۷»...، و اینکه در خانه بنشست «۸» و به زبان اشارت می‌گفت: سأصبر «۹» حتّی یجمع الله بیننا فان نلتقی یوما فسوف أقول و اخر: فتعسا لایام اذا کان بومها شباعا لها قوت و جاعت صقورها و قد ینهض العصفور صحه ریشه و تبعد ألما ریش فیها نسورها و هبني رحا یهوی من التّبل ماؤها و لیس لها قطب فمن ذا یدیرها و اودو «۱۰» فی سبیلی، و ایشان را برنجانیدند در راه من، یعنی ایشان تحمّل رنج کردند برای من. و قاتلوا و قتلوا، قتال کردند و ایشان را بکشتند تا هم مجاهد بودند و هم شهید. حمزه و کسائی و خلف خواندند. و در شاذّ أعمش. و یحیی بن وثّاب: و قتلوا و قاتلوا، و اینکه را چند وجه باشد: یکی تقدیم و تأخیر برای آن که «او» ایجاد ترتیب نکند، اینکه معنی [۲۸۷-پ] در «فا» بود، و وجهی دگر آن که «قتلوا»، ای قتل بعضهم ثمّ قاتل من بقی منهم، چنان که گویند: قتلنا بنی تمیم، و اگر چه همه را نکشته باشند. و وجهی دگر آن است که: قتلوا و قاتلوا، ای و قد قاتلوا بمعنی بعد ما قد ----- (۱۰-۱).

همه نسخه بدلها: رها نکردند. (۲). همه نسخه بدلها: رها کردند، وز یکی در خانه خود رها نکردند که بنشینند، یکی را در خانه رها نکردند، دیگر نسخه بدلها یکی را در خانه خود رها نکردند که بنشینند، یکی را از خانه خود رها نکردند. (۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۴). تب: رها کنید. (۵). اساس: وار، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). تب: المرسلین. (۷). سوره شعرا (۲۶) آیه ۲۱. [.....]. (۸). وز در حاشیه افزوده: یعنی حضرت علیه السّلام. (۹). اساس، وز: صأصبر، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۲۲ قاتلوا، بکشتند ایشان را پس از آن که ایشان «۱» بذل جهد کرده بودند در قتال، و باقی قراء خواندند: و قاتلوا و قتلوا، علی تقدیم الفاعلین علی المفعولین. و حسن بصری خواند: و قاتلوا و قتلوا، ای قطعوا فی المعرکه - بر سبیل مبالغت، یعنی ایشان را در معرکه پاره پاره بکردند. و عمر عبد العزیز «۲» خواند: و قتلوا و قتلوا، ایشان کشتند، آنکه ایشان را نیز مشرکان بکشتند. لَأَكْفُرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، حق تعالی گفت: من به جزای آن که ایشان کردند «۳» گناهان ایشان مکفر کنم، و اینکه رنجها را کفارت گناه ایشان گردانم تا از گناه پاک شوند، آنکه پاک کرده «۴» ایشان را به بهشت رسانم. و لَادْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، بستانهایی که در زیر درختان آن آبها روان باشد. ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، نصب او بر مفعول له باشد. کسائی گفت: حال است، مبرّد گفت: مصدر است، یعنی لأُثَبِّتَهُمْ ثَوَابًا، و قول اول درست تر است. وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ، و حسن المآب بنزدیک خداست - جلّ جلاله - فمن رغب فيه فزع اليه، هر که آن خواهد با در «۵» او شود، که در اینکه در اوست «۶»، و جز او بر اینکه در توانا کس نیست. عبد الله بن عمرو «۷» روایت کرد «۸» از رسول - علیه السّلام - که گفت: حق تعالی فردای قیامت بفرماید تا بهشت «۹» بیارند و چونان که «۱۰» عروس را بر داماد عرض کنند، او را بر خلائق عرضه کنند. او گوید - یعنی خازنان او - کجایند: آنان که ایشان در ره من جهاد کردند! و ایشان را برنجانیدند برای من، و ایشان را بکشتند در سبیل من! ایشان را به من آرید «۱۱».

فرشتگان بیایند و می‌گویند: ----- (۱). اساس را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۲). مر: عمر بن عبد العزیز. (۳). مر من. (۴). دب: پاک گردانم. (۵). وز: تا در. (۶). دب، آج، لب، فق، مر: در اینکه در است. (۷). آج، لب، فق، مر: عبد الله بن عمر. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: روایت کند. (۹). دب، مر را. (۱۰). دب، آج، لب، فق،

مر: چنان که. (۱۱). دب، آج، لب، فق: آری / آرید. صفحه: ۲۲۳ «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» (۱). قوله: لا يَغْرَنُكَ، ای محمّد تو را مغرور مکناد (۲)، خطاب با رسول است و مراد امت (۳). «تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ، گشتن اینکه کافران در شهرها. آیت در (۴) مشرکان عرب آمد، آن که از ایشان در نعمت و رفاهیت و حسن تجارت و لهُو و بطر و نعمت و ناز بودند، مسلمانان گفتند: اى سبحان الله؟ دشمنان خدای در اینکه ناز و نعمتند (۵)، و ما از گرسنگی به مرگ می‌رسیم، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد (۶). فزاد گفت: آیت در جهودان آمد که ایشان بازرگانها کردند و در شهرها رفتندی، حق تعالی گفت: لا يَغْرَنُكَ، تو را مغرور مکناد گشتن ایشان در شهرها (۷): لا يَغ (۸) امرء عيش صاير للزوال يعقوب خواند: لا يَغْرَنُكَ، به «نون» خفیف، و معنی هم آن باشد، قال الشاعر (۹): لا يَغْرَنُكَ عشاء ساكن قد يوافي بالميتات السحر نظيره قوله تعالى: فَلَا يَغْرَنُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (۱۰)، امروز می‌روند تا فردا که بمانند لا محال که هر که رود مانده شود، ایشان چندان بروند تا بمانند، و چندان بمانند که نمانند، بسیار بتازد و بیارد (۱۱) و بگذارد و بسازد، عاقبت رها کند و ضایع ماند و برود (۱۲): و يمسى المرء اذا اجل قريب و فى الدنيا له امل طويل و يعجل بالرحيل و ليس يدري الى ماذا يقربه الرحيل می‌رود و نمی‌داند (۱۳) که به اجل خود می‌رود (۱۴): و ان امرءا قد سار خمسين حجة (۱۵) الى منهل من ورده لقریب (۱). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۴.

[.....] (۹-۲). اساس: مکن و، مر: نکنند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مر بود. (۴). دب، آج، لب، فق، مر شأن. (۵). مر: نعمت باشند. (۶). اساس: فرستاد، با توجه به وز تصحیح شد. (۷-۱۲). تب شعر. (۸). تب: لا يَغْرَنُكَ. (۱۰). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴. (۱۱). دب: بنازد، آج، تب: بیازد، مر: بیاورد. (۱۳). آج، لب، فق، مر: می‌روند و نمی‌دانند. (۱۴). آج، لب، فق، مر: می‌روند، تب شعر. (۱۵). آج: منزلا. صفحه: ۲۲۴ آخر (۱) و المرء ساع لأمر ليس يدركه و العيش شح و إشفاق و تحمیل آنگه گفت: متاع قليل خبر مبتدای محذوف است، و التقدير هو متاع قليل. آن گشتن ایشان در شهرها متاعی و تمتعی و برخوردارى اندك است. و «متاع» آن چیزی باشد که توبه او متمتع شوی آنگه آن لذت برود، و دنیا هم چنین است، و با آن که متاع اندك است (۲): انما الدنيا متاع ليس للدنيا ثبوت انما الدنيا كبيت نسجه العنكبوت و ابو العتاهيه گوید (۳): فكُرت فى الدنيا و جدتها فاذا جميع جديدها يبلى و اذا لها نوب (۴) تعد لنا فى كل موضع نظره (۵) افعى و بلوت اكثر أهلها فاذا كل امرء فى شأنه يسعى و لقد نظرت فلم أجد أحدا بأعز من قنع و لا اغنى و لقد خبرت فلم أجد كرما أعلى بصاحبه من التقوى و لقد مررت على القبور فما ميزت بين العبد و المولى دار الفجايح و المنون و دار البث (۶) و الأحران و الشكوى مّ المذاقه غب ما اجتلبت منها يداك و بيئه المرعى بينا الفتى فيها بمنزلة اذ صار تحت خرابها (۷) ملقى و لقل (۸) يوما ذر شارقه الا سمعت بها لك ينعى متاع قليل رسول - عليه السلام - گفت: ۹، ما الدنيا فى الآخرة الا كما يجعل أحدكم اصبعه السبابة فى اليم فلينظر بم يرجع، دنیا نیست در جنب آخرت الا به

(۳-۱). تب شعر. (۲). دب، آج، مر لاخر، تب شعر. [.....] (۴). اساس، وز: نواب، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مر: نظيره، با توجه به تب تصحیح شد. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، دیوان ابی العتاهیه (بیروت ۱۳۸۴، ص ۲۲: دار الفجائع و الهموم، و دار البؤس). (۷). اساس، تب، دب، آج، لب: جزائها، با توجه به وز تصحیح شد. (۸). آج، لب: و أقل (۹). دب، لب، فق، مر، تب: ثم. صفحه: ۲۲۵ منزلت آن که یکی از شما انگشت به دریای آب فرو زند، بنگر تا از آن دریاچه با انگشت او باز آید. برید النخعي گفت: دنیا در اصل اندك است که: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ (۱) خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱)، مرجع و مأوى با دوزخ باشد. ثم مأواهم جهنم و بس المهاد، أى الفراش، و بد بستر است (۱۲) از برای آتش. «مهاده» خواند که بازگشتن گاه هر کس از پس ماندگی رفتن با بستر باشد، اینان بسیار دویده‌اند و رمیده‌اند و چمیده و چریده‌اند و مانده و خسته شده‌اند، جایی باید اینان را که بیاسایند، آسایشگاه ایشان دوزخ است، و بستر ایشان آتش است، و (۱). سوره نساء (۴) آیه ۷۷. (۲). دب، آج، لب، فق، تب: اندکی. (۳). مر: با آن که. (۴). مر: جامه‌ای است که. (۵). دب: یک تار از او بماند، آج، لب، فق، مر: تا بر یک

تار او بماند. (۶). مر: تار بماند، دم به دم آن است که. (۷). دب، آج، لب، فق، مر: باز کنی، تب: نازکی. (۱۰-۸). تب شعر. [...].

(۹). اساس: بدین و زود، آج، لب، فق: آنگه زود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). سوره حج (۲۲) آیه ۱۱.

(۱۲). مر: تب: بستری است. صفحه: ۲۲۶ بد جایی است، و نالی «۱» فراش است و ناممهد مهاده است، و لکن دست تو گسترده است، و اختیار تو گزیده است، و هوای تو خواسته است، کس را گناه نیست - منک علیک، یداک او کتا و فوک نفع، فذق جنایه جنی یدک و انظر ما قدمت فی یومک لغدک. الله تعالی چنان که عادت اوست که وعد با وعید و مؤمن با کافر و بز و فاجر و شیء «۲» با ضد یاد کند، گفت: لکن الذین اتقوا، «لکن» استدراک را باشد، و آنچه پس او بود مخالف باشد «۳» آن را که پیش او بود «۴» نغیا و اثباتا، و لکن آنان را که متقی باشند. خدای ترس باشند و پرهیزگار باشند، از معاصی پرهیزند از آن که از عقاب آن ترسند «۵» بیرون آن که از آن برهند به اینکه برسند «۶»، که: لهم جنات تجری، ایشان را بهشته باشد، یعنی بوستانهایی که درختان آن زمین آن پیوشد، و در زیر درختان آن جویها می رود از آب و می و شیر و انگبین، و آن منغص نباشد به خوف انقطاع، مخلد مؤبد باشند آن جا، خلود لا - موت ابد. نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، کلبی گفت: جزاء و ثواب، و «نزل» و نزل وظیفه باشد مقدر به وقت. حسن بصری و نخعی خواندند: «نزلا» به تخفیف «زا»، و باقی قراء به تثقیل. و نصب او بر تمیز است «۷» چنان که گویند: هبه او صدقه، و گفته اند: مصدر است، ای آنزوها علیهم انزالا و نزلا مصدر لا من لفظ الفعل. اینکه قول قراء است، و گفته اند: جعل ذلک نزلا، مفعول دوم جعل باشد، و اینکه از مضمون کلام می شناسند. و ما عند الله خیر للأبرار، من متاع الکفار، و اینکه ثواب که بنزدیک خداست ابرار را بهتر است از متاع کفار. انس مالک گوید که: یک روز رسول - علیه السلام - خفته بود بر چیزی از سازه «۸» -----

(۱). کذا: در اساس و وز، دب، آج، لب، فق، تب: نای، مر: ناخوش، چاپ شعرانی (۲۹۸/۳): بانی.

(۲). مر: هر شیء. (۳). دب: مخالف او بود. (۴). مر: که از پیش بود. (۵). دب، مر: عقاب او ترسند. (۶). تب: نرسند. (۷). تب: تمیز است. (۸). اساس: سازی (ظ: سازی / سازه‌ای)، آج: سازو، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. توضیح آن که در برهان قاطع: سازو بر وزن بازو به معنی ریسمان محکم بافته شده از لیف خرما آمده است، و همین واژه در لهجه مردم یزد و حوالی به کار می رود. صفحه: ۲۲۷ بافته و بالشی در زیر سر نهاده از ایدیم که حشوش لیف «۱» بود، جماعتی صحابه در آمدند. رسول «۲» برخاست «۳» و آن درشتی سازه «۴» در پهلوی او اثر کرده «۵»، یکی از صحابه بگریست. رسول - علیه السلام - گفت: چرا می گری! گفت: یا رسول الله؟ کسری و قیصر بر حریر و دیبا نمی خسپند به تنعم، و تو اینکه چنین بر سازه «۶» خفته و پهلوهای تو «۷» از آن رنجور شده؟ گفت: چه باک است لهم الدنيا و لنا الاخرة، ایشان را دنیاست و ما را آخرت. و إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ - الآية، اینکه اسم به مثبت علم شده است جهودان و ترسایان را، أعنی اهل کتاب. در سبب نزول او خلاف کردند. جابر عبد الله انصاری و عبد الله عباس گفتند و انس و قتاده که: آیت در نجاشی آمد پادشاه حبشه، و نام او أصحابه بود، و آن به تازی عطیه باشد. چون او به حبشه فرمان یافت، جبرئیل - علیه السلام - پیامد و رسول را خبر داد. رسول - علیه السلام - صحابه را گفت: بیرون آید «۸» تا بر برادری از آن شما نماز کنیم که فرمان یافته است، نه بر زمین شما. گفتند: یا رسول الله؟ و آن کیست! گفت: نجاشی. رسول - علیه السلام - به گورستان بقیع آمد با صحابه، و خدای تعالی حجاب برداشت تا رسول - علیه السلام - جنازه او بدید و بر آن نماز کرد و استغفار کرد، منافقان گفتند: بنگرید «۹» بر علجی حبشی ترسا نماز می کند که هرگز ندیده است او را، و نه بر دین اوست، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عطا گفت: آیت در چهل مرد آمد از اهل نجران من بنی الحارث بن کعب، و سی و دو مرد از حبشه، و هشت مرد از روم که ایشان بر دین عیسی بودند، به محمد - علیه السلام - ایمان آوردند. ابن جریج و ابن زید گفتند: در عبد الله سلام آمد و اصحابش. مجاهد گفت: در مؤمنان اهل کتاب آمد. ----- (۱). مر خرما. (۲). همه نسخه بدلها بجز مر علیه السلام. (۳). همه نسخه بدلها بجز وز: برخاست. [...] (۴-۶). آج: سازو. (۵). فق، مر بود. (۷). اساس: پهلوها تهی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). دب، آج، لب، فق: بیرون آیی / بیرون آید. (۹). آج، لب، فق:

بنگری / بنگرید. صفحه : ۲۲۸ و إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ، گفت: از اهل کتاب کس هست، و «من» نکره موصوفه است، که به خدای ایمان دارد» (۱) و به کتاب شما که قرآن است ایمان دارد، و به کتاب ایشان که تورات و انجیل است ایمان دارد. خاشَعِينَ، اى خاضعين متواضعين لله، و نصب او بر حال است، و برای [آن] (۲) به لفظ جمع گفت که «من» مجموع المعنى است موحد اللفظ، ضمير و صفت او گاه با لفظ برند و گاه با معنى. لا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ، به طمع حطام دنیا تغيير و تحريف توريت و انجيل نکنند، و آیات خدای را به بهای اندک بفروشند» (۳)، خلاص آنان که ذکر ایشان برفت که: يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا (۴) ایشان آنانند که مزد ایشان بنزدیک خدای ایشان معد و بجارده است» (۵) و عن قريب به ایشان رسد، که خدای تعالی سریع الحساب است [۲۸۸-پ]. و اختلاف اقوال و احتمال معانی او گفته شد در سورة البقرة. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا، اى مؤمنان صبر کنید» (۶) و شکیبایی کاربندی» (۷). حسن بصری گفت: علی دینکم، بر دین صبر کنید و دین رها مکنید» (۸) در حالتی الشدة و الرخاء، در خواری» (۹) و دشواری» (۱۰)، و در سراء و ضراء. قتاده گفت: اصبروا على طاعة الله. ضحاک و مقاتل بن سلیمان گفتند» (۱۱): علی أمر الله، بر» (۱۲) فرمان خدای. مقاتل بن حیان گفت: علی فرائض الله. زید بن أسلم گفت: علی الجهاد. کلبی گفت: علی البلاء. و صابروا، عامه مفسران گفتند: مراد مصابره با مشرکان است، برای آن که

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: ایمان آوردند. (۲). اساس، وز و تب: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب، آج، لب، فق، مر: نفروشد. (۴). سورة آل عمران (۳) آیه ۷۷. (۵). دب، مر: معدو مهیاست. (۶). صبر کنید / صبر کنی. (۷). دب، مر: کار بندید. (۸). دب، مر: دین از دست مدهی، لب: رها مکنی. (۹). دب، مر: در آسانی. [.....] (۱۰). آج، لب، فق، تب: دشواری. (۱۱). دب که. (۱۲). اساس، وز، و، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۲۲۹ اغلب مفاعله از میان دو کس باشد، و تکرار برای آن است که فایده مختلف است. و عطا و قرظی گفتند: مصابره کنید» (۱) بر وعده‌های خدای، یعنی بر انتظار وعده خدای. و رابطوا، و خویشتن» (۲) موقوف کنید» (۳) بر جهاد مشرکان بمنزله» (۴) چهار پای باز بسته» (۵). و اصل «مربطه» آن بود که ایشان در برابر اینان اسپان» (۶) ببندند و اینان در برابر ایشان. پس کنایت شد از ملازمت کارزار و آن کس که او مقام کند در بعضی ثغور برای اخافه کافران، قال الله تعالی وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عِدَّةُ اللَّهِ (۷). ابو حامد الخارزنجی گفت: «مربطه» سلاح بر بستن مبارزان بود در کارزار، و أصله من الریظ، و هو الشد. و از اینکه جا رسن» (۸) که اسپ را به او ببندند رباط گویند، و فلان رباط الجأش، اى قوى القلب، قال لیبید» (۹): ابط الجأش علی کلّ و جلّ - أش علی کلّ - و جلّ ابو عبیده گفت: رابطوا، مداومت و ثبات کنی» (۱۰). راوی خبر گوید - سمط بن عبد الله البجلی - که: سلمان پارسی - رحمه الله علیه - در لشکری بود، ایشان را شدتی و ضیعی برسید. سلمان گفت: من حدیث کنم شما را به حدیثی که از رسول - علیه السلام - شنیدم. رسول - علیه السلام - گفت: هر که او مربوطه کند یک شبانروز در سبیل خدای، هم چنان بود که یک ماه روزه داشته و نماز کرده که روزه باز نگشاید و از نماز بر نگردد» (۱۱) الا برای حاجتی، و هر که را در سبیل خدای وفات رسد» (۱۲)، خدای تعالی مزد او می‌راند» (۱۳) تا آنکه که از میان اهل بهشت و دوزخ حکم بکنند. جابر عبد الله انصاری گفت از رسول - علیه السلام - که: هر که او یک روز مربوطه کند در سبیل خدای تعالی، از میان او و دوزخ هفت خندق پدید آرد، فراخی هر

----- (۱). دب: مصابرت کنید، آج، لب، فق: مصابرت کنی. (۲). دب، آج، لب، فق، مر را. (۳). آج، لب، فق: کنی / کنید. (۴). آج، لب، فق: بمنزله. (۵). آج، لب، فق: بار بسته. (۶). اساس، وز: اسباب، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). سورة انفال (۸) آیه ۶۰. (۸). تب: رسنی. (۹). تب شعر. (۱۰). مر، تب: کنید. (۱۱). دب، آج، لب، فق: از نماز نگردد. [.....] (۱۲). دب، مر یعنی در جهاد. (۱۳). دب، مر: مزد جهاد به او می‌رساند، آج: مزد او را می‌راند، لب: مراد او را می‌داند، فق: مر او را می‌راند. صفحه : ۲۳۰ خندقی» (۱) هفت آسمان و هفت زمین. ابو سلمه بن عبد الرحمن گفت: اینکه آیت آن وقت آمد که خدای تعالی جهاد نفرموده بود، مراد به «مصابره» و «مربطه» آن است که: مرد خویشتن بر نمازها» (۲) موقوف کند انتظار نمازی بعد نمازی می‌کند، و اینکه قول بعینه

روایت است از امیر المؤمنین - علی - علیه السلام. و دلیل اینکه تأویل آن است که، ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - (۳) که او گفت: خیر دهم شما را به آنچه گناهان (۴) بستر و درجات رفیع کند! گفتند: بلی یا رسول الله، گفت: إسباغ الوضوء علی المکاره. بر مکاره وضو تمام کردن. و کثرة الخطا الی المساجد، و از راه دور به مسجد شدن. و انتظار الصلوة بعد الصلوة، و انتظار نماز کردن از پس نماز، (۵) فذلکم الزباط، فذلکم الزباط. و اصحاب تذکیر گفتند: اصبروا عند قیام الیقین علی احتمال الكرب، و صابروا علی مقاساة العناء و التعب، و رابطوا فی دیار أعدائی بلا هرب، و اتقوا الله بهمومکم فی الالتفات الی السبب، لعلکم تفلحون غدا بلقائی علی بساط الطرب. و قال سرى السیقطی: اصبروا علی الدین (۶) رجاء السیلامه، و صابروا عند القتال بالثبات و الاستقامه، و رابطوا هوی النفس اللوامة، و اتقوا ما یعقب لکم الندامة (۷)، لعلکم تفلحون غدا علی بساط الکرامه، و قیل: اصبروا علی بلائی، و صابروا علی نعمائی، و رابطوا فی دار (۸) أعدائی، و اتقوا محبیه سوائی، لعلکم تفلحون غدا بلقائی، و قیل: اصبروا علی النعماء، و صابروا علی البأساء و الضراء، و رابطوا فی دار الأعداء، و اتقوا اله الارض و السماء، لعلکم تفلحون فی دار البقاء (۹). -----

----- (۱). دب، مر مساوی، فق برابر، تب چند. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: نماز. (۳). وز، دب، آج، لب، فق: رسول صلی الله علیه و علی آله. (۴). دب، مر شما. (۵). وز، آج، فق: عبارت «فذلکم الزباط» را تکرار نکرده است، لب فذلکم الزباط. (۶). دب، آج، لب، فق، مر، تب: علی الدنیا. (۷). دب، آج، لب، فق: یعقب الندامه، تب: یعقبکم الندامه. (۸). آج، لب جفاء. (۹). دب، آج، مر رزقنا الله هذا العطاء برحمته، نسخه دب: در اینکه جا پایان می یابد. صفحه ۲۳۱ سورة النساء مدنی است جمله بر قول بیشتر مفسران، و بعضی مفسران گفتند: هر کجا در قرآن «یا ایها الناس» مکی است، و هر کجا «یا ایها الذین آمنوا» است مدنی است. و اینکه قول بر تقریب و تغلیب باشد نه بر تحقیق. و بعضی دگر گفتند: جمله مدنی است مگر یک آیت، و هی قوله: إن الله یأمرکم أن تؤدوا الأمانات إلی أهلها. (۱) و عدد آیاتش صد و هفتاد و شش است در عدد کوفیان، و پنج در عدد بصریان و مدنیان، و سه هزار و هفصد (۲) و [جهل] (۳) پنج کلمه است، و شانزده هزار و سی حرف است. و ابو امامه روایت کند از ابی کعب که ابی کعب گفت که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او سورة النساء بخواند، هم چنان باشد که صدقه داده بر هر وارثی که میراثی را مستحق شده باشد (۴)، و چندان مزد بود او را که آن را که آزادی را باز خرد از بردگی (۵) و از شرک بری باشد، و در مشیت خدای از آنان (۶) باشد که خدای عفو بکند (۷) - قوله عزّ و جلّ [۲۸۹- ر]. -----

(۱). سورة نساء (۴) آیه ۵۸. (۲). مر: نهصد، تب: هفتصد. (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]. (۴). مر: میراثی داشته باشد. (۵). مر: بندگی. (۶). وز: از آن. (۷). آج، لب، فق و در قیامت حساب او نکند و با انبیاء و اولیاء باشد.

صفحه : ۲۳۲

[سوره النساء (۴): آیات ۱ تا ۷]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (۱) وَ اتُّوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (۲) وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّنِّي وَ ثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا (۳) وَ اتُّوا النِّسَاءَ صِدْقَاتِهِنَّ نَحْلَةً فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا (۴) وَلَا تَوْتُوا الشُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَ ارزُقُوهُمْ فِيهَا وَ اكسُوهم وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۵) وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا

فَلَيْسَتَعْفِيفٌ وَمَنْ كَانَ فَقِيْرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيْبًا (۶) لِلرِّجَالِ نَصِيْبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيْبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيْبًا مَّفْرُوضًا (۷)

[ترجمه]

«۱» [به نام خدای بخشاینده بخشایشگر] «۲» «۳» ای مردمان بترسید از خدایتان آن که بیافرید شما را از یک تن «۴»، و بیافرید از آن جفت «۵» او را، و پیراگند «۶» از ایشان مردانی بسیار و زنان، و بترسید از خدای آن که خواهی «۷» به او و خویشیها «۸»، خدای بر شما نگاهبان است. و بدهید یتیمان را مالهایشان، و بدل مکنید پلید به پاک، و مخورید مالهایشان با «۹» مالهای شما که آن بزه‌ای بزرگ است. «۱۰» «۱۱» [و] «۱۲» اگر ترسید که داد بدهید «۱۳» در یتیمان بزنی کنید آنچه خوش آید شما را از زنان، دو دو، و سه سه، و چهار چهار. اگر ترسید که داد ندهید یکی یا آنچه مالک باشد دستهای شما، یعنی برده آن نزدیک بود به آن که جور نکنید. و بدهید زنان را مهرهایشان «۱۴» به دادن، اگر دل خوش بکند شما را از چیزی از

(۱). فق و به ثقتی. (۲). آج، لب، تب: بخشاینده مهربان. (۳-۱۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۴). آج، لب، فق: از تنی یگانه یعنی آدم. (۵). آج، لب، فق: زن. (۶). آج، لب، فق: پراگنده گردانید، تب: پراکنده کرد. (۷). تب: خواهید. (۸). تب بدرستی که. (۹). اساس: و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). وز: آن لا. [.....]. (۱۱). وز، آج، لب، مر: آن لا. (۱۳). کذا: در اساس و وز، آج، لب: عدالت نگاه ندارید، مر، تب: داد نکنید. (۱۴). مر: کابین ایشان. صفحه: ۲۳۳ آن بخورید آن را نوش و گوارنده «۱». و مدهید به سفیهان مالهاشان آنکه که کرد «۲» خدای شما را قوامی، به روزی دهید ایشان را در آن و بیوشید ایشان را و گوی «۳» ایشان را سخنی نیکو. و بیازمایی «۴» یتیمان را «۵» تا آنکه که برسند به نکاح اگر بینی «۶» از ایشان صلاحی بدهید به ایشان مالهاشان، و مخورید باسراف و شتاب آن را که بزرگ شوند، و هر که توانگر باشد [باید] «۷» تا پر خیز کند «۸»، و هر که درویش باشد باید تا بخورد «۹» باندازه، چون بدهید به ایشان مالهایشان گواه بر گیرید بر ایشان، بس است «۱۰» خدای شمار کننده. مردان را بهره باشد از آنچه بگذارد «۱۱» پدر و مادر و نزدیکتران «۱۲» و زنان «۱۳» بهره از آنچه بگذارد پدر و مادر و نزدیکتران از آنچه کمتر بود از آن یا بیش «۱۴» بهره‌ای اندازه کرده. قوله: یا أَيُّهَا النَّاسُ، خطاب است با جمله مکلفان مردان و زنان و آزادان و بردگان و کودکان و ناقص عقلا و دیوانگان که از اینکه خطاب به در شوند به «۱۵» دلیلی

(۱). آج، لب، فق، تب: گوارنده‌ای. (۲). تب: آن که کرد. (۳). آج، لب، تب: بگویند. (۴). آج، لب، تب: بیازمایید. (۵). اساس حتی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۶). فق، تب: بینید. (۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). تب: پرهیز کند. (۹). آج، لب: باید که خورد، تب: باید که بخورد. (۱۰). آج، لب، فق: بسنده است. (۱۱). آج، لب، فق: گذاشت. [.....]. (۱۲). وز، تب: نزدیکان. (۱۳). آج، لب، فق: و مر زنان راست. (۱۴). تب: بیشتر. (۱۵). مر: به در نشوند الا به. صفحه: ۲۳۴ عقلی به در شوند، و اینکه دلیل است که برخاسته است «۱» بر حکمت خدای - عز و جل - که به اینان خطاب کردن روا ندارد، و اینکه امر که از پس اینکه خطاب می‌آید امری است متناول جمله مکلفان را، و هو قوله تعالی: اتَّقُوا رَبَّكُمْ، و اینکه [۲۸۹-پ] دو وجه دارد، یکی آن که: اتَّقُوا معاصیه و اجتنبوا نواهی، از معاصی او پرهیزید «۲»، دوم آن که: اتَّقُوا عقابه باجتناب معاصیه، و اینکه هم راجع باشد با معنی اول، و بر هر دو وجه علی حذف المضاف و اقامة المصاف الیه مقامه بود. الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، بیان کردیم که: «خلق» اخراج الشیء من العدم الی الوجود باشد، علی ضرب من التقدير. «من نفس واحدة» بلا خلاف مراد آدم است. الله تعالی جمله مخاطبان را می‌گوید: ای مردمان؟ بترسید از خدایتان که بیافرید شما را علی اختلاف اجناسکم و صورکم و ألوانکم و أخلاقکم و أحوالکم، آن از یک تن که آن «۳» آدم است که پدر برتر شماست. و خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا، بیافرید از او جفتش را، یعنی حوّا را. در اینکه دو قول گفتند. در بعضی اخبار ما آمد که: خدای تعالی [حوّا را از بقیه طینت آدم آفرید. و قول

دیگر آن است که: جمله مفسران و اصحاب اخبار گفتند: خدای تعالی [۴] آدم را بیافرید و مدتی در بهشت بود تنها، از تنهایی مستوحش شد. حق تعالی خوابی بر او افکند تا او بخفت، آنکه جبرئیل را فرستاد تا از پهلوی چپ او استخوانی «۵» بر کشید، و از آن استخوان حوا را بیافرید، و ظاهر قرآن دلیل اینکه می‌کند لقله: وَ خَلَقَ مِنْهَا، أَى مِنَ النَّفْسِ و اینکه قصه برفت. وَ بَثَّ مِنْهُمَا، أَى اظْهَرَ وَ فَرَّقَ، و پدید آورد و پراگند از ایشان هر دو، رَجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً، مردان و زنان بسیار را، و منه قوله: كَالْفَرَّاشِ الْمَبْتُوثِ «۶»، يقول العرب: بث اليه سره اذا القاه اليه و أثبته. وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ، أَى تتساءلون، آنکه «تا» ی تفاعل را قلب کردند با «سین»، آنکه ادغام کردند در «سین». و کوفیان خواندند: «تساءلون»، تا ----- (۱). تب: بر خواسته است. (۲). لب: بیرخیزی / بیرهیزی. (۳). آج، لب، فق: از. (۴). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۵). لب، فق: استخانی. (۶). سوره قارعه (۱۰۱) آیه ۴. صفحه: ۲۳۵ «تا» ی تفاعل بیفکند تخفیف را، نحو قوله تعالی: وَ لَا تَعَاوَنُوا «۱». حمزه خواند: «و الارحام»، به جز، عطفاً علی الضمیر المجرور، چنان که گویند: سألتك بالله و الرحم. و در شاذ نخعی و یحیی بن وثاب و قتاده و أعمش هم چنین خواندند به جز، و باقی قراء به نصب خواندند، و اینکه قراءت درست‌تر و فصیح‌تر است برای آن که عرب عطف نکند اسم ظاهر را بر ضمیر مجرور، الا آن که حرف جز باز آرند، يقولون: مررت به و بزید «۲»، و لا يقولون: مررت به و زید «۳». و چون حرف جز باز نیارند نصب کنند، يقولون: مررت به «۴» و زیدا، كما قال الشاعر: یا قوم مالی و ابا ذویب و نیز همچنین کنند در باب بدل و صفت، کقوله- علیه السلام: سلمان منا أهل البيت، و لا يجوز أهل البيت و لا يقولون بی المسکین وقع الأمر، علی مذهب البصریین، و نصب او بر قراءت عامه قراء علی أحد وجهین باشد: اما عطف باشد علی اسم الله تعالی فی قوله: وَ اتَّقُوا اللَّهَ، و اما عطف باشد علی محل الجارّ و المجرور، چنان که در بیت هست. و حمزه در اینکه قراءت حجت آورد به چند بیت که عرب را هست، منها قول الشاعر «۵»: فالیوم قد بت تهجوناً و تشتمنا فاذهب فما بك و الأيام من عجب و قال اخر «۶»: نعلق فی مثل السواری سیوفنا و ما بینها و الکعب غوط نفانف و قال آخر «۷»: فان الله يعلمنی و وهبا و انا سوف یلقاه سوانا سیویه گفت: اینکه در ضرورت شعر روا باشد، اما فی القرآن اتساع الکلام فلا- یجوز. و خلاف کردند در وجه فساد اینکه. ابو عثمان المازنی گفت: برای آن که معطوف و معطوف علیه دو شریکند، هر چه با یکی برود باید که با دیگر همان برود، چنان که نشاید گفتن: مررت بزید و ک «۸»، الا آن که حرف جز باز آری، گویی: ----- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۲. (۲). اساس: بزید، با توجه به وز تصحیح شد. (۳). وز: وزید، فق: تب: و زیدا. (۴). آج، لب، فق: و. [.....] (۵)، (۶)، (۷). تب شعر. (۸). اساس، وز، آج، لب، فق: و بک، با توجه به تب تصحیح شد. صفحه: ۲۳۶ و بک. همچنین نشاید: مررت بک و زید، و اینکه وجهی نکوست. و ابو علی الفارسی گفت: برای آن که حرف جز در ضمیر به منزله بعضی از اوست، و العطف علی بعض الاسم لا یصح. وجهی دیگر گفت: اسم ظاهر مستقل است و اسم ضمیر به نفس خود مستقل نیست، و روا نبود عطف ما یستقل علی ما لا یستقل. و گروهی که عذر قراءت حمزه خواستند، گفتند: «واو» قسم است، برای آن مجرور است ما بعد او، و بر اینکه وجه اعتراض کردند به آن که گفتند: معنی قسم لایق نیست اینکه جا، برای آن که اگر جواب قسم خواهند «ان الله» باشد، و بر اینکه قسم نکند خدای تعالی، سوگند جز به خدای و نامهای خدای روا نبود. و رسول- علیه السلام- گفت: لا تحلفوا بأباءکم، سوگند مخورید به پدرانتان. چگونه شاید که رسول- علیه السلام- از چیزی نهی کند، و حق تعالی از آنچه بلغ تر باشد روا فرماید «۱» داشت. و عبد الله عباس و عکرمة و سدّی و حسن و ربیع و ضحاک و ابن جریج و ابن زید گفتند، معنی آن که: فاتقوا الله و اتقوا الارحام فصلوها، و ارحام را مراقبت کنی «۲» که بیبندی «۳». و عبد الله بن یزید المقری خواند: «و الارحام»، به رفع، علی تقدیر و الارحام فصلوها «۴» و گفت: بر اغراء باشد که اگر چه اغراء بیشتر منصوب آید، مرفوع هم آمده است فی قول الشاعر «۵»: ان قوما منهم عمیر و أشباه عمیر و منهم السّفاح لجد یرون باللقاء إذا قال أخو النّجدة السّلاح السّلاح الله تعالی «۶» در آیت تحذیر کرد مکلفان را از معاصی او و تذکیر نعمت او بر ایشان به خلق ایشان، و امر کرد ایشان را به مراعات و مراقبت جانب خویشان برای آن که در اینکه جا وصیت باشد به زنان و عورات «۷» و اطفال صغار و تودّد و تراحم

تنبيه ایشان را بر آن که ایشان از یک نفس آفریده‌اند تا ایشان [را] «۸»، [۲۸۹-پ] بر یکدیگر رحمت -----

(۱). فق: باید. (۲). تب: کنید. (۳). تب: بیوندید. (۴). اساس و ارحام را مراقبت کنی که بیوندی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۵). وز شعر. (۶). آج، لب، فق: «اللّه تعالی» را ندارد. (۷). اساس و وز: به زبان عورت، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۲۳۷ و رقت و شفقت بیشتر باشد، و کسی بر کسی تطاول و مفاخرت نکند، چه همه از یک اصلند، «أبوهم آدم و الام حواء». آنگه دگر باره در آخر آیت برای تأکید، تحذیر و تهدید کرد بقوله: إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمٌ رَقِيبًا، أی حفیظا، که خدای تعالی نگهبان شماست. اینکه قول مجاهد است، و ابن زید گفت: «رقیب» عالم باشد، و بر هر دو قول فعیل به معنی فاعل بود. قوله «۱»: وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ، مقاتل و کلبی گفتند: آیت در مردی آمد از غطفان مالی «۲» بسیار از آن پسر برادرش در دست او بود و او کودک یتیم بود، چون بالغ شد و طلب مال پدر کرد، عم مال به او نداد. به حکومت بنزدیک رسول - علیه السّلام - آمدند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. چون مرد اینکه بشنید، گفت: أَطَعْنَا اللَّهَ وَ اطعنا الرّسول نعوذ بالله من الحوب الكبير، فرمان خدای و رسول را منقادیم، و پناه با خدای می‌دهیم از بزه عظیم، و مال به او داد. رسول - علیه السّلام - گفت: هر کس که «۳» او را بخل نفس خود نگاه بدارند «۴» و طاعت خدای دارد «۵» - چنان که اینکه مرد - به منزل بهشت فرود آید. چو مال آن بستد «۶» و در سبیل خدای نفقه کرد، رسول - علیه السّلام - گفت: ثبت الأجر و بقی الوزر، [مزد] «۷» ثابت شد و وزر و وبال بماند. گفتند: یا رسول الله؟ دانیم که اجر ثابت شد برای آن که مال در سبیل خدای خرج شد، چگونه وزر بماند! گفت: مزد ثابت شد «۸» غلام را «۹» وزر بر پدرش. خدای تعالی به اینکه آیت خطاب به اوصیای مرده و اولیای یتیم کرد، گفت: وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ (۱۰)، بدهی «۱۱» یتیمان را مال ایشان «۱۲». و یتیم آنگه باشد که طفل بود، چون بالغ شد یتیم نخوانند او را، لقوله - علیه السّلام: لا یتیم بعد حلم، پس از بلوغ یتیمی نباشد. جواب از اینکه آن است که، اینکه بر سبیل توسیع و مقاربت «۱۳» گفت، حالت اول ----- (۱). آج، لب، فق

تعالی. (۲). آج، لب، فق: مال. (۳). آج، لب، فق: ندارد. (۴). آج، لب، فق: نگاه بدارد. [....] (۵). آج، لب، فق: بدارد. (۶). وز، لب، فق: جوان مال بستد، آج، لب، فق: چو آن مال بستد. (۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). آج، لب، فق: کودک. (۹). آج، لب، فق: تب و. (۱۰). تب اموالهم. (۱۱). آج، لب، فق: بدی، تب: بدهید. (۱۲). آج، لب، فق: تب: مالهایشان. (۱۳). آج، لب، فق: تب: مقارنت. صفحه: ۲۳۸ بلوغ را به حالت یتیمی، چنان که گفت: فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ «۱»، و ایشان در آن حال که به روی آمدند به سجده ساحر و کافر نبودند، بل مؤمن بودند، و لکن حق تعالی برای مقاربت «۲» حال را ساحر خواند ایشان را که اینکه وصف بر ایشان بمشابت نام شده بود، هم چنین در آیت ما، و رسول را - علیه السّلام - پس از چهل سال یتیم ابو طالب می‌خواندند، برای آن که یتیم از پدر باز ماند، و ابو طالب او را در حجره «۳» خود پیرورد. وَ لَا تَتَّبِعُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ، و بدل مکنید «۴» پلید را به پاک، یعنی مالهای ایشان [که] «۵» بر شما حرام است بر مگیری «۶»، و مال خود که حلال است شما را با جای نهی «۷». و پلید و پاک کنایت است از حلال و حرام، نظیره قوله: قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَيْثُ وَ الطَّيِّبُ «۸»، أی الحلال و الحرام «۹». مفسران در معنی اینکه تبدیل و تغییر خلاف کردند. بعضی گفتند که: ایشان را عادت بودی که مال نیک رفیع بر گرفتندی و بد و خسیس به جای آن بنهادندی، اینکه قول سعید بن المسیب است و نخعی و زهری و سدّی و ضحاک. عطا گفت: به مال یتیم تجارت کردند [ی] «۱۰» و سود به او ندادندی. ابن زید گفت: در جاهلیت کودکان خرد «۱۱» را میراث ندادندی، میراث به بزرگان دادندی و زنان را میراث ندادندی. و ابن زید چنین خواند فی قوله تعالی: وَ تَرَعُونَ أَنْ تَنْكُحُوهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ «۱۲»، لا تورثوهن - شیئا، مجاهد گفت: تعجیل مکنید «۱۳» به نفقه حرام تا حلال به دست آمدن. وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ، یعنی مع اموالکم، و مالهای ایشان با مالهای خود مخورید. و «إلی» اینکه جا به معنی «مع» است، و مثله قوله: -----

(۱). سوره شعرا (۲۶) آیه ۴۶. (۲). تب: مقارنه. (۳). همه نسخه بدلها بجز لب: حجر. (۴). آج، لب، فق: مکنی / مکنید. (۵-۱۰).

اساس: ندارد، با توجه با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۶). تب: بر مگیرید. (۷). تب: نهید. (۸). سوره مائده (۵) آیه ۱۰۰. (۹). آج، لب، فق، تب: آی الحرام و الحلال. (۱۱). تب: خورد. (۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۷. (۱۳). آج، لب، فق: مکنی / مکنید. صفحه: ۲۳۹ من أنصاری إلی الله (۱)، و المعنی مع الله، و قال الشاعر (۲): یشدون أبواب القباب بضمر إلی عتق مستویات الأواصر (۳) آی مع عتق، و تحقیق آن است که «الی» متعلق است به فعلی محذوف، و التقدير: مضافا الی أموالکم و مضافا الی الله، و كذلك فی البيت. إنه كان حوباً كبيراً، آی اثما عظیما، که در آن بزه‌ای عظیم باشد. و در او سه لغت است: «حوب» و «حوب» و «حوب» و قيل: الحوب الاسم، و الحوب المصدر، يقال: حاب يحوب حوبا و حابا و حيابه، و قال امیة اللیثی - و قد هاجر ابنه بغیر اذنه (۴): و ان مهاجرین تکفاه غدا تذ لعد خطئا و حابا و قال آخر (۵): عض علی شیه الأریب فضل لا یلحی و لا یحوب و قال آخر (۶): إیها قطع بن عبس أنها رحم حبتم بها فأناختکم بجعجاء (۷) آی ائتمتم. قوله: و إن حفتُم أَلَّا (۸) و یستفتونک فی النساء قُلَ اللهُ یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن و ترعبون أن تنکحوهن (۲) و إن (۳) و السماء و ما بناها (۳)، آی و من بناها، و قوله: قال فرعون و ما رب العالمین (۴). و ابو عمرو بن العلاء گفت، در مکه شنیدم از بعضی اعراب: سبحان ما (۵) سبح الرعد بحمده. ما طاب لکم، آی حل لکم. ابن ابی اسحاق و الجحدری و الاعمش خواندند: «ما طیب»، به اماله. و در مصحف ابی به «یا» نوشته است، نکاح بندی (۶) بر زنان چندان که حلال است شما را. مثنی و ثلاث و رباع، اینکه اعدادی (۷) معدول است عن اثنين اثین و عن ثلثة ثلثة، و بر اینکه قیاس تا به ده شاید، و لکن مسموع تا چهار است و در بیت کمیت آمده (۸): فلم یستر یثوک حتی رمی ت فوق الرجال خصالا عشارا و سبب منع صرف او وصف است و عدل، و «واو» در آیت به معنی «او» ست که معنی «او» تخیر است، کقوله تعالی: قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَ فَرَادِي (۹) فَإِنْ حِفْتُمْ، اگر ترسی (۱۱). و ترس از باب ظن باشد که عدل نتوانی کردن و (۱). آج، لب، فق: معاقبند. (۲). تب: یکدیگر. (۳). سوره شمس (۹۱) آیه ۵. (۴). سوره شعرا (۲۶) آیه ۲۳. (۵). اساس: من، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، لب، فق: بندی، وز، تب: بندید. (۷). آج، لب، فق: اعداد. (۸). آج، لب، فق: کم آمده. (۹). سوره سبأ (۳۴) آیه ۴۶. [.....] (۱۰). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۱). تب: ترسید. صفحه: ۲۴۳ انصاف دادن از میان چهار. فواحدة، بنصب علی تقدیر: فانکحوا واحدة، و ابو جعفر المدنی خواند: [فواحدة] (۱)، علی تقدیر: فلیکفکم واحدة، أو فواحدة کافیه لکم، کقوله: فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ (۲)، آی یشهدون آی (۳) یکفون. أو ما ملکت أیمانکم، به آنچه دست راست شما مالک بود آن را، یعنی پرستاران. و اگر چه اضافه «ملک» بر حقیقت با جمله بود، یمین را برای آن تخصیص کرد که علامت ملک تصرف بود، و تصرف در اغلب به دست راست کنند. و بعضی اهل معانی گفتند: أو ما ملکت أیمانکم، آی ما نفذت فیه أیمانکم، جمع یمین من القسم و الحلف از آنان که سوگند شما در او روان باشد، و تمسک کرد در اینکه قول بقول النبی - علیه السلام: «۴» لا نذر فی معصیه الله و لا فیما [لا] یملک بن آدم، و اینکه قول ضعیف است. و تمسک آنان که به ظاهر آیت تمسک کردند در وجوب نکاح درست نیست، اگر چه ظاهر او در امر قرآن (۵) بر وجوب بود برای آن که به دلیل عدول کنند از ظاهر، و اجماع [۲۹۱-] ر امت است بر آن که نکاح سنت است و واجب نیست. دگر آن که از قراین آیت معلوم آن است که آیت را اگر چه ظاهر امر است، مراد نهی و تهدید است از نکاح بیشتر از چهار زن. ذلک أدنی أَلَّا (۶) و آتوا النساء صدقاتهن نحله، کلبی و جماعتی مفسران گفتند: اینکه خطاب است با اولیای زن، که ایشان چون زنی در قبیله به کسی دادندی و مهر بستندی، چیزی به او ندادندی، قلیل و کثیر. و اگر به غریبی دادندی، او را بر شتر نشانندی و آن جا فرستادندی و بیش از آن شتر نبودی او را. و از اینکه جا چون کسی را دختری آمدی، تهنیت او چنین کردند که: هنیئا لک النافجة، یعنی چون او (۷) مهر گیرد اینکه (۱). آج: او. (۲). اساس، وز، آج، لب، فق: ابو عمر الزردی، مر: ابو عمرو الزروی، تب: ابو عمر الرزینیدی، با توجه به منابع خبر تصحیح شد. (۳-۵). تب شعر. (۴). آج، لب، فق، مر، تب: بر. [.....] (۶). آج، لب، فق، مر آی یفتقر. (۷). آج، لب، فق: آن. صفحه: ۲۴۵ شتر (۱) باشد که بر

شتر اینان آید، فینفجها ای یعظمها و یكثرها، خدای تعالی نهی کرد ایشان را از اینکه، و گفت: مهر حق ایشان است، به ایشان باید دادن. و حضرمی گفت: ایشان در جاهلیت نکاح شغار کردند، و آن آن بودی که او دختر را یا خواهر به کسی دادی بر آن که او کسی را از آن خود به او دهد، و در میانه مهری نبود جز نکاح اینکه در برابر نکاح آن، خدای تعالی از اینکه نهی کرد، و رسول- علیه السلام- گفت: لا- شغار فی الإسلام، در اسلام شغار نیست. بعضی دگر گفتند: خطاب با شوهران است، خدای تعالی از اینکه «۲» فرمود ایشان را که مهر زنان بدهند، و اینکه ظاهرتر و درست تر است. و «صدقات» مهور باشد، واحدها صدقه- بفتح «صاد» و ضم «دال» و اینکه لغت اهل حجاز است. و تمیم گوید: در واحدش «صدقه» و جمعها «صدقات»، کظلمه و ظلمات. نحلته، قتاده گفت: فريضة واجبة. ابن جريج و ابن زيد گفتند «۳»: فريضة مسماء، و ابو عبيد «۴» گفت: نحلته، الا مسمی نباشد و معلوم، کلبی گفت: عطية و هبة، و ابو عبيد «۵» گفت: عن طيب نفس، از دل خوشی. و زجاج گفت: تدینا «۶». و در او دو لغت هست: «نحلته» و «نحلته»، و اصل او عطا باشد. و نصب او بر تمیز است. و گفته‌اند: بر مصدری لا- من لفظ الفعل. عقبه بن عامر روایت کرد از رسول- علیه السلام- که گفت: ان احق الشروط ان يوفى ما استحلتم به الفروج، اولتر شرطی که به آن وفا کنند آن است که آنچه به آن فرج حلال کرده‌اند تمام بدهند، یعنی مهر زنان. صهیب روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او وامی ستاند «۷»، و آن روز که می‌ستاند عزم کند که با جایگاه ندهد او دزد است، و آن کس که زنی کند بر مهری، و عزم کند که آن مهر ندهد او زانی است. ----- (۱). لب، فق، مر: بیشتر. (۲). همه نسخه بدلها «از اینکه» را ندارد. (۳).

اساس، وز: گفت، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). مر: ابو عبيده. (۵). مر: تب: ابو عبيده. (۶). آج: دینا، ۷. آج، لب، فق: می‌ستاند. صفحه: ۲۴۶ فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا، اگر چنان باشد که اینکه زنان دل خوش بکنند شما را از چیزی از آن، یعنی اگر چیزی از آن به شما دهند بطیبه نفس، فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا، بخورید «۱» آن نوش و گوارنده، یعنی حلال است شما را آن، [و] «۲» نصب «نفسا» بر تمیز «۳» باشد. و برای آن که نقل فعل کرد «۴» با اصحاب نفس، از نفس، برای آن نفس را موحد کرد، و مثله قوله تعالی: وَصَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا «۵»، و قال تعالی: وَقَرَىٰ عَيْنًا «۶». کوفیان گفتند: لفظ «نفس» اینکه جا واحد است و معنی جمع، و مانند اینکه بسیار است، منها قول الشاعر «۷»: بها جيف الحسرى فأما عظامها فييض و أما جلودها فصليب و لم يقل جلودها. و بصريان گفتند: أراد بالنفس الهوى، به نفس هوای نفس خواست، و آن مصدر است، و او را تشبیه و جمع نکنند. بعضی مردمان کراهت داشتند آن که از مهر چیزی با ایشان آید، و اگر چه زن به دلخوشی بدو داده بودی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و رخصت داد ایشان را [۲۹۱-پ] در آن و بیان کرد که چون اکراهی نباشد [و] «۸» خدیعتی حلال بود. قوله: هَنِيئًا، اشتقاق او من هنأت البعير بالقطران باشد إذا عالجت به، شتر را چون گر دارد او را به قطران بیندایی هنأت گویی، و يقال: هنأتی الطعام يهنئنی علی فعل يفعل و هنئنی يهنأنی علی فعل يفعل هنأة، و هنیء طعامی باشد گوارنده که با «۹» تنغیصی نباشد، و يقول العرب: هنأتی الطعام و مرأنی فاذا أفردوه، قالوا: أمرأنی الطعام بالألف، و اینکه کنایت است از آن که در دنیا وبالی نبود آن را و در آخرت تبعی. عبد الله عباس گوید رسول را- علیه السلام- از اینکه آیت پرسیدند، گفت: چون زنان چیزی به شما دهند به دلی خوش بی اکراهی در دنیا، سلطان را بر شما مؤاخذه ----- (۱). آج، لب، فق: بخوری / بخورید. (۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۳). تب: تمیز. (۴). آج، لب، فق، مر: کردن. (۵). سوره هود (۱۱) آیه ۷۷. [.....] (۶). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۶. (۷). تب شعر. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). آج، لب، فق، مر: که او با. صفحه: ۲۴۷ نبود و در آخرت خدای را مطالبه. ابو حمزه گفت: هنئا لا إثم فيه، مرینا لا داء فيه، در او بزه و دردی نباشد، مغیره بن شعبه روایت کند از امیر المؤمنین علی- علیه السلام- که گفت: چون یکی را از شما را رنجی رسد، باید تا سه درم از صدق زن بخواهد و به آن انگین بخرد و به آب باران بیامیزد و بخورد تا جمع کرده باشد میان هنأت و مرأت و شفا و برکت را، لقوله: فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا، و قوله: فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ «۱»، و قوله: وَ نَزَّلْنَا «۲» وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ- الآیة. خلاف کردند در آن که اینکه سفیهان که‌اند که خدای تعالی نهی کرد از دادن

مال به ایشان. بعضی گفتند: زنانند. حضرمی گفت: آیت در حق مردی آمد که و مالی داشت به زن داد تا تلف کرد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. مجاهد گفت: نهی است اینکه آیت مردان را از آن که مال به هیچ زن بدهند (۴)، اگر زن باشد و اگر دختر و اگر خواهر. جویری (۵) گفت از ضحاک که گفت: زنان از همه سفیهان سفیه‌تر باشند، دلیل اینکه تأویل حدیث ابو امامه که روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: اِنَّمَا خَلَقْتَ النَّارَ لِلْسِّفْهَاءِ - یقولها ثلاثا: ألا و إِنَّ السِّفْهَاءَ النِّسَاءِ، گفت: دوزخ برای سفیهان آفریده‌اند - تا سه بار گفت، آنکه گفت: سفیهان زنانند. انس مالک روایت کند که: زنی سیاه بنزدیک رسول (۶) آمد ملیح، فصیح زبان، گفت: یا رسول الله؟ در حق ما خیری (۷) بگو که همه شرّ می‌گویی در حق ما. گفت: چه گفتم در حق شما از شر! گفت: ما را سفیه خواندی. گفت: سفیه من نخواندم شما را، خدای خواند فی قوله: وَلَا تُؤْتُوا السُّفْهَاءَ أَمْوَالَكُمُ، گفت: یا رسول الله؟ ما --- (۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۹. (۲). اساس و همه نسخه بدلها: و انزلنا، با توجه به ضبط

قرآن مجید تصحیح شد. (۳). سوره ق (۵۰) آیه ۹. (۴). همه نسخه بدلها: دهند. (۵). وز: جویری، آج، لب: حویص. (۶). آج، لب، فق علیه السلام. (۷). فق، مر، تب: چیزی. صفحه: ۲۴۸ را ناقص خواندی. گفت: ناقص نباشی (۱) که در ماهی چند روز نماز نکنی (۲)! آنکه گفت: کفایت نیست شما را که چون یکی از شما بار بر گیرد، چندان مزد بود [او را] (۳) که خود را (۴) در ره خدا باز بندد، برای جهاد کافران چون بار بنهد او را مزد آن شهید بود که در خون بگردانند او را در ره خدای، چون کودک را شیر دهد به هر جرعه‌ای چنان باشد که یکی از فرزندان اسماعیل آزاد کرده. و چون بی‌خواب شود، به هر شبی که خواب از چشم باز کند هم چنان باشد که برده‌ای از فرزندان اسماعیل آزاد کرده، آنکه گفت: اینکه ثواب و اعواض مؤمنات خاشعات صابرات را باشد که کفران (۵) نکنند. زن برگشت و می‌گفت: عظیم فضلی است، اگر نه اینکه شرایط به دنبال آن است. و عاصم روایت کند از مورق که: زنی به عبد الله عمر بگذشت، او اینکه آیت بخواند. معاویه بن قزّه گفت: زنان را نه به عادت کنی (۶) که ایشان سفیه باشند، اگر ایشان را فرو گذارند هلاک کنند مردان را (۷). عبد الله عباس و زهری و ابو مالک و ابن زید گفت (۸): مراد فرزندان نابالغاند، بعضی دگر گفتند: زنان و کودکانند، و حسن بصری هم چنین گفت. قتاده گفت: مال به زن و فرزند مده که تباه کنند، آنکه آیت بخواند: وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ (۹). عبد الله عباس گفت: مالی که خدای تعالی قوام عیش تو و سبب معیشت تو کرد به زنان و کودکان سفیه بی‌خرد مده که آنکه به ایشان محتاج شوی (۱۰)، و لکن نگاه‌دار و به قدر حاجت از مؤونت و کسوت بر ایشان صرف می‌کن. --- (۱). مر، تب: نباشید. (۲). مر، تب: نکنید. (۳). اساس:

ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۴). آج، لب، فق: که کسی که خود را. (۵). اساس آن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۶). تب: کنید. (۷). آج، لب، فق، مر به مکر و حيله. (۸). کذا: در اساس، وز، آج، لب، فق، مر، تب: گفتند. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۸. (۱۰). آج، لب، فق، مر: که پس از آن زود باشد که محتاج ایشان گردی. صفحه: ۲۴۹ شعبی گفت: مال (۱) به هیچ زن مده تا شوهر بنکند (۲) و اگر چه توریت و انجیل و قرآن (۳) خوانده باشد، و به هیچ کودک مده [تا بالغ نشود. سعید جبیر و عکرمه گفتند: مراد مال یتیم است که در دست تو باشد، خدای تعالی گفت به او مده] (۴) تا بالغ و رشید شود. اگر گویند: اینکه قول چگونه درست آید، و خدای تعالی مال با ما اضافه کرد، و چون مال ایشان را باشد، اینکه اضافه درست نیاید! گوئیم: مراد جنس مال است، یعنی اینکه مال که در دست شما باشد، چنان که گفت: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ (۵)، و قال - علیه السلام: حَبِّبِ الْإِلَهَ مِنْ دُنْيَاكُمْ. و وجهی دگر آن است که: چون متصرف و مدبر و مصلحت بین در آن او باشد برای آن با او اضافه کرد، و اینکه سفیه که مال به او نشاید دادن محجور باشد ناقص عقل بود یا نابالغ بود، و صلاحیت حفظ مال و تدبیر و تصرف آن نداند. و اصل سفه جهل باشد و خفت و آن نقیض حلم (۶) بود. و حسن بصری و نخعی خواندند: اموالکم اللّاتی، و معنی همان باشد. قال الشاعر (۷): مِنَ اللّوَاتِي وَ التّی وَ اللّمَاتِي زَعَمَن اُنّی کِبْرَت لِدَاتِي «التّی» واحد باشد در مؤنث، و «اللّماتی» جمع، و «اللّواتی» جمع الجمع. قوله: التّی جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَامًا، أَرَادَ قَوَامًا، که خدای تعالی قوام شما به آن کرده است. و در شاذ خواندند:

«قواما» و «قواما» بفتح القاف و کسره. و اصل «قیام»، قوام بوده است، و لکن برای کسره «قاف» را «ا» «واو» را «یا» کردند، کالصیام و القیام. و قوام کار آن باشد که کار به او قایم بود، یعنی [۲۹۲-] ر قوام و ملائک معیشت شما به او بود. و نافع خواند: جعل الله لکم قیما «۹»، به کسر قاف. ضحاک ----- (۱). آج، لب، فق، مر را. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: مده تا اندیشه شوهر دیگر نکند. (۳). مر: فرقان. (۴). اساس و تب: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۸. (۶). مر: علم. (۷). تب شعر. [.....]. (۸). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۹). اساس: قیاما، با توجه به وز تصحیح شد. صفحه: ۲۵۰ گفت: برای آنش قوام خواند که قیام اعمال خیر به او باشد، چون حج و جهاد و اعمال خیر. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که مالهایی که شما به آن بر پای «۱». و آرزقوهم فیها، یعنی نفقه کنید ایشان را از آن [و] «۲» طعام دهید «۳». و اکسوهم، و جامه کنید «۴» ایشان را، یعنی آنان را که نفقه و کسوت ایشان بر شما واجب بود «۵» از زنان و فرزندان و یا یتیمان که نفقه ایشان بر تو واجب باشد در مال ایشان. و برای آن «فیها» گفت و «منها» نگفت که خدای تعالی بواجب کرده است در مال تا مؤذن باشد به اینکه معنی، و تقدیر اینکه است که: اجعلوا لهم فیها رزقا، [و رزق] «۶» از شما نفعی و خیری موظف معین باشد بر کسی، و منه رزق السیطان للجن، رزق [از] «۷» اینکه جا خوانند آنچه سلطان با لشکر دهد، و رزق خدای تعالی موظف «۸» و محدود نبود، بل به حسب مصلحت باشد. و قولوا لهم قولاً معروفاً، یعنی ایشان را وعده نیکو دهی «۹». عطا گفت: معنی آن است که بگوی «۱۰» که آنچه بر اینکه خیر و نفع و سود باشد در تجارت تو را خواهد بودن. ضحاک گفت: جوابی نکو باشد به حسب اقتضای وقت. ابن زید گفت: دعا باشد به آن که گوید: عافاک الله و بارک فیک. مفضل گفت: سخنی نرم که دل او به آن خوش شود و معروف «۱۱» در قول و فعل نکو باشد که نفس به آن ساکن شود و نافر نباشد از آن و منکر نبود آن را. زجاج گفت: با نفقه و کسوت کار دین بیاموزی «۱۲» ایشان را. و در آیت دلیل است بر «۱۳» آن که یتیم باید که محجور باشد و اگر چه بالغ شود چون از او رشدی نبینند و ندانند. قوله: و ابتلوا الیتامی، گفتند: آیت در ثابت بن رفاعه آمد، و در عمش. چون رفاعه فرمان یافت و ثابت طفل بود و در حجر عم بود، [عم] «۱۴» بنزدیک رسول الله آمد، ----- (۱). مر، تب: برپایید. (۷-۶-۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۳). آج، لب، فق: دهی / دهید. (۴). آج، لب، فق: کنی / کنید. (۵). آج، لب، فق، مر: واجب است. (۸). مر و معین باشد بر کسی. (۹). مر، تب: دهید. (۱۰). تب: بگویید. (۱۱). آج، لب، فق، مر: و معنی. (۱۲). تب: بیاموزید. (۱۳). اساس: برای، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. [.....] صفحه: ۲۵۱ گفت: یا رسول الله؟ پسر برادرم طفل است و در حجر من است، مرا از مال او چیزی باشد! و مال او کی با او دهم! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: و ابتلوا الیتامی، آیت خطاب است با اولیای یتیم و آنان که در حجر ایشان یتیمی باشد. حق تعالی ایشان را احتیاط می فرماید، می گوید: بیازمایی «۱» یتیمان را، یعنی احوال ایشان را مراقبت کنی «۲» تا آنکه که به آن جا رسند که از ایشان قوت و صلاحیت خلوت زنان باشد. و در کیفیت «ابتلاء» علما خلاف کردند. بعضی گفتند: حال طفل از دو بیرون نبود، یا پسر باشد یا دختر. اگر پسری باشد، ابتلای ولی او را آن بود که یک ماهه نفقه یا کمتر بر گیرد و به دست او دهد و او را بگوید «۳» که: چگونه صرف کن، و او را رها کند، و آنگه بنگرد تا چگونه کرده است. اگر خرج و ترتیب آن به وجه خود کرده باشد چنان که پسندیده آید او رشید است، مال به او دهد. و اگر بخلاف اینکه باشد، مال به او ندهد که او رشید نباشد هنوز. و اگر دختر بود پاره‌ای پنبه بخرد «۴» او را و کاری که در خانه باشد که مفوض بود به زنان بفرماید او را و ترتیب آن بگوید او را، و بنگرد «۵» اگر به وجه خود بر آرد و آن پنبه ریسمان کند و به کسها دهد به مزد معلوم تا ریسمان کنند- چنان که در آن غبطت باشد- او رشیده باشد مال به او دهد، و اگر نه، نگاه دارد تا رشدش پیدا شود. و قوله: إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ، و بلوغ به «۶» نکاح به یکی باشد از پنج چیز: سه مردان و زنان در او مشترک باشند، و دو به زنان مختص باشد. امّا آنچه مشترک است بین الرجال و النساء احتلام است و انزال آب منی، سوا اگر از جماع باشد یا نباشد، در خواب و بیداری. و [بر] «۷» هر حال که باشد هر گاه انزال آب منی

بود او را او بالغ بود، لقوله تعالی: وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا^(۸) - الآية، و لقوله - عليه السّلام - و برای آن که رسول - عليه السّلام - گفت معاذ ----- (۱). مر: بیازمایید. (۲). مر، تب: کنید. (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۳۱۵): نگوید. (۴). آج، لب، فق: پنبه بدو دهند و. (۵). آج، لب، فق، مر: کاری که در خانه زنان را باشد تعلیم دهند که چگونه کن آن را بنگرند. (۶). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۸). سوره نور (۲۴) آیه ۵۹. صفحه: ۲۵۲ را آنگه که او را به یمن فرستاد: خذ من کلّ دینارا، از هر کس که به حلم رسیده باشد دیناری بستان، یعنی او مرد باشد، و حکم او حکم مردان بود. و دیگر سال است، و علما در سال خلاف کردند. مذهب اهل البیت آن است که: چون پانزده ساله^(۱) شود بالغ باشد، و اینکه مذهب شافعی است و ابو یوسف و محمد، و به نزدیک ابو حنیفه بلوغ کنیزک به هفده ساله^(۲) باشد، و بلوغ غلام به نوزده سال، و به روایت لؤلؤئی از او هژده^(۳) سال^(۴)، و قول اول ظاهرتر است و مناظره اصحاب او بر آن است و دلیل بر آن که به پانزده سال غلام را حکم بلوغ کنند، حدیث عبد الله عمر است که او گفت - آن سال که جنگ احد بود: مرا بر رسول - عليه السّلام - عرض کردند، رد کرد مرا و گفت: کودک است، مراده سال بود، چون عام الخندق بود، مرا پانزده سال بود، مرا بر رسول عرضه کردند^(۵) اجازت کرد و نام [من]^(۶) نوشت. علامت دیگر آن انبات است، و آن آن بود که موی بر آرد به زهار اگر مرد بود و اگر زن. و شافعی را در انبات دو قول است: [یکی آن که بلوغ باشد و]^(۷) یکی آن که علامت بلوغ باشد و ابو حنیفه گفت: انبات را هیچ حکم نیست^(۸)، نه بلوغ باشد نه علامت او. و دلیل بر آن که انبات بلوغ باشد حدیث عطیة القرظی - از سعد معاذ که رسول - صلی الله علیه و آله - او را بحاکم کرد در بنی قریظه، او گفت: کشف می کردم مؤتر^(۹) هر کسی که مشکوک بود از مردان در بلوغ، هر که انبات کرده بود او را گردن می زدم، و هر که انبات نکرده بود [۲۹۲-پ] او را الحاق می کردم به کودکان و نابالغان و ایشان را برده می کردم. و رسول - عليه السّلام - گفت: لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعة اربعة، گفت: حکمی کردی در ایشان که خدای تعالی از بالای هفت آسمان هم آن حکم کرد. عطیة گفت: من از جمله آنان بودم که مرا ----- (۱-۲). آج، لب، فق، مر: سال. (۳). فق، مر: هیچده. (۴). آج، لب، فق بلوغ کند. (۵). همه نسخه بدلها: عرض کردند. (۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس و وز: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]. (۸). لب، فق، مر، تب و. (۹). اساس: مؤتد را، با توجه به وز تصحیح شد. صفحه: ۲۵۳ انبات نبود، مرا الحاق کرد به نابالغان. اما تخصیص زنان به حیض باشد یا به سنی^(۱) مخصوص نزدیک ما و نزدیک شافعی. و سن در زنان بنزدیک اهل البیت نه سال باشد. و دلیل بر آن که حیض بلوغ باشد زنان را، قول النبی - عليه السّلام: لا یقبل الله صلاة حائض الا بخمار، گفت: خدای تعالی نماز زن حائض نپذیرد الا که مقنع دارد. قوله: فَإِنْ أَنْسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا، اى ابصرتم و وجدتم، اگر از ایشان رشدی بینی. و «ایناس» دیدن باشد، و گفته اند: اشتقاق او از انسان چشم است، انستم، اى ابصرتم بانسان عیونکم. و گفته اند: اشتقاق او از انس باشد برای آن که آن را که دیدی انس دادی با چشم خود، و قال تعالی: أَنْسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا^(۲)، اى ابصر^(۳) و قال الحارث بن حلزة^(۴): أَنْسَتْ نَبَأًا و افزعها القنّاص عصرا و قد دنا الإمام و در مصحف عبد الله مسعود چنین است: فَإِنْ أَحْسْتُمْ، بمعنی أحسستم، یک «سین» بیفگند، کقوله: فَظَلْتُمْ^(۵)، اى فظللتم، و قال الشاعر^(۶): خَلَا أَنْ الْعَتَاقُ مِنَ الْمُطَايَا أَحْسَنَ بِهِ فَهَنْ- ایه شوس در شاذ سلمی و عیسی بن عمر خواندند: رشد، و باقی قرء «رشد» بضم الزاء و سکون الشین. و مفسران در معنی او خلاف کردند. بعضی گفتند: عقلا و صلاحا فی الدین و حفظا للمال و علما بما یصلحه. سعید جبیر گفت: کس باشد که محاسن به دست گیرد و او رشید نباشد، و مال به او نشاید دادن و اگر چه پیر شود، و اینکه قول مجاهد و شعبی است. و ضحاک گفت: مال به او ندهند، و اگر چه صد ساله شود الا آن که از او اصلاح مال دانند. بدان که زوال حجر از طفل که باشد به اینکه دو شرط باشد که ----- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۳۱۶): بآبستنی. (۲). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۹. (۳). اساس، مر: ابصرتم، با توجه به

وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). تب شعر. (۵). سوره واقعه (۵۶) آیه ۶۵. (۶). تب شعر. صفحه: ۲۵۴ خدای تعالی گفت: یکی بلوغ، و یکی ایناس رشد. و رشد را فقها در او خلاف کردند. شافعی گفت: آنکه رشد باشد که در دین صالح بود و مال تباه نکند، و گفت: مراد به صلاح دین آن است که مرتکب کبایر نباشد^(۱)، چون شرب خمر و زنا و لواط^(۲). و اصلاح مال آن بود که ضایع نکند و تبذیر نکند و^(۳) بازرگانی نکند که در او غبنی^(۴) فاحش باشد. رشد به نزدیک شافعی دو چیز باشد^(۵): آن که گواهی او در شرع مسموع و مقبول باشد، و آن که مال تباه نکند. و ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد گفتند: چون بالغ باشد و عاقل و مصلح مال، حجر از او زایل شود، سواء اگر مصلح باشد در دین و اگر مفسد، اعتبار به صلاح مال کردند دون صلاح دین، آنکه نیز خلاف کردند در آن که چون عاقل و بالغ باشد و مال تباه کند، حجر از او زایل شود یا نه. ابو یوسف و محمد گفتند: حجر از او زایل نشود^(۶)، و تصرف که کند در مال خود باطل باشد الا نکاح و عتق^(۷). و ابو حنیفه گفت: چون عاقل و بالغ باشد، حجر از او زایل شود، و اگر چه مال تباه کند، جز که مال به او ندهند تا بیست و پنج ساله شود. چون به اینکه سن برسد، مال به او دهند [سواء اگر اصلاح کند و اگر افساد. و گفت: پیش از آن که مال به او دهند، در مدت منع مال، یعنی دون بیست و پنج سال تصرف او در مال او روان باشد، و انما منع مال از او برای^(۸) احتیاط کنند. و تخصیص بیست و پنج سال برای آن نهاد که اگر به دوازده سالگی مقاربت کند با زن او را فرزند آید از او به شش ماه، و آن که فرزند او دوازده ساله شود و به شش ماه دیگر^(۹) فرزند آید، تمام بیست و پنج سال، یعنی اگر او را رشدی خواهد بودن چون فرزند فرزند بیارد، باید تا محجور نباشد، و اینکه دلیل رشد نباشد بنزدیک ما، و بنزدیک [شافعی]^(۱۰) پس گفت: شرم آید مرا از آن ----- (۱). آج، لب، فق: نشود. (۲). همه نسخه بدلها: لواط. (۳). آج، لب، فق، مر به آن. (۴). آج، لب، فق، مر: غبن. (۵). آج، لب، یکی. (۶). مر و اگر چه مال تباه کند جز که مال به او دهند. [.....] (۷). مر: آن نکاح و عقد. (۸). آج، لب، فق: به. (۹). آج، لب، فق، مر او را. (۱۰). اساس، وز: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۲۵۵ که حجر کنم بر کسی که او جدّ باشد تا^(۱) صلاحیت آن دارد که جدّ باشد. و مالک گفت: کنیزک اگر چه عاقل و بالغ و رشید باشد، محجوره بود مادام تا شوهر ندارد، که^(۲) شوهر بکند، حجر از او زایل شود مال او به او دهند^(۳) و لکن او را روا نباشد که تصرف کند بی دستوری شوهر، الا آنکه که بزرگ شود و مجزّب و احوال معاملات بشناسد. و در غلام خلاف نکرد، اینکه قول در حجر است، و بیان حکم او علی اختلاف الفقهاء فی قوله تعالی: وَابْتَلُوا الْيَتَامَى، و فی قوله: وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ- الْآيَةَ. اما کلام در آن که بر سفیه حجر کنند یا نه و چگونه کنند، فقهاء خلاف کردند. ابو حنیفه و زفر گفتند: حجر نباشد بر هیچ آزاد عاقل و بالغ و اگر چه فاسقتر هر چه در جهان باشد [و مسرفتر، و اینکه مذهب ابراهیم نخعی است. و شافعی گفت: اگر مفسد باشد در دین و مفسد باشد مال را بر او حجر کنند، و اگر مفسد باشد]^(۴) در دین و مصلح مال باشد در او دو قول باشد شافعی را، یکی آن که حجر کنند، و یکی آن که حجر نکنند، و اینکه ظاهر مذهب اوست. و قول اول اختیار^(۵) ابو العباس شریح است، و بنزدیک ما آن است که: محجور باشد اگر افساد مال کند، و در اینکه باب صلاح دین اعتبار نیست- چنان که مذهب شافعی است و اختیار ابو اسحاق المروزی من أصحاب الشافعی. و قول به آن که سفیه باید تا محجور بود قول امیر المؤمنین علی^(۶) است و عثمان و زبیر و عبد الله عباس و عبد الله جعفر، و در تابعین شریح، و در فقهاء مالک و اهل مدینه و اهل شام و أوزاعی و ابو یوسف و محمد و احمد و اسحاق و ابو ثور. و در اینکه باب دعوی اجماع صحابه کردند به خبری که روایت کردند از هشام از عروه از پدرش از عبد الله جعفر که او گفت: من زمینی خریدم سبخته به بیست هزار درم^(۷). ----- (۱). مر: یا. (۲). آج: تا که، تب: که چون. (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس: اختلاف، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). لب، فق، مر علیه السلام. (۷). آج، فق، تب: به شست هزار درم، لب، مر: به شصت هزار درم. صفحه: ۲۵۶ امیر المؤمنین^(۱) علی کس فرستاد به عثمان و گفت: پسر برادرم زمینی سبخته خریده است به چندینی^(۲)،

حجر کن بر او. گفت: من برفتم و زبیر را گفتم «۳». زبیر گفت: من شریک توام. چون شرکت زبیر در آمد، عثمان حجر نتوانست کردن، و اگر نه شرکت زبیر بودی حجر کردندی بر عبد الله جعفر. قوله: وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا، خطاب است با اولیای یتیمان، گفت: مخورید «۴» مالهای یتیمان باسراف، و قیل: ظلما و عدوانا، به بیداد و ناحق. و «اسراف»، مجاوزة الحد باشد، و «افراط» و «سرف» [۲۹۳-] ر [اخطا باشد، یقال: مرتت بکم فسرفتکم، ای اخطأتکم و تجاوزت عنکم، و قال جریر «۵»: اعطوا هنیئة یحدوها ثمانیة ما فی عطائهم من ولا سرف «۶» و بداراً أَنْ یكْبُرُوا، و شتاب آن را که بزرگ شوند و مال با دست خود گیرند، و «آن» مع الفعل در جای مصدر است و منصوب علی آنه مفعول له، یقال: بادرته کذا، و قال الشاعر: بادرها و لحاق «۷» الخمر آنکه گفت: وَ مَنْ كَانَ عَظِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ، هر که توانگر و مستغنی باشد باید تا تعفف کند و اجتناب و پرهیزد «۸» از آن. و «عفت» امتناع باشد عملاً یحل، یعنی رها کند و «۹» به اندک و بسیار طمع نکند، و هر که درویش باشد و محتاج، فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ، از مال ایشان بخورد بمعروف. و علما خلاف کردند در آن که بر «۱۰» چه وجه روا باشد فقیر را که مال یتیم خورد «۱۱». بعضی گفتند: بر سیل قرض، و اینکه قول سعید جبیر است. و عبیدة السلمانی و ابو العالیه و أبو وائل و شعبی و مجاهد، و روایت کرده‌اند از باقر- علیه السلام- و --

----- (۱). آج، لب، فق، مر علیه السلام. (۲). آج، لب، فق، مر: به چندین. (۳). آج، لب، فق، مر: بگفتم. [.....] (۴). آج، لب، فق: مخوری / مخورید. (۵). تب شعر. (۶). آج، لب، فق، مر ای اخطأ. (۷). لب فق: او لحاق، مر: او لحاف، شعرانی: و لجات. (۸). لب، فق: پرخیزد، تب پرهیزد. (۹). آج، لب، فق باید که. (۱۰). اساس او، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۱). آج، لب، فق، مر: بخورد. صفحه: ۲۵۷ گفت: دلیل بر آن که چنین است، آن است که خدای تعالی گفت: با جایگاه دهد و گواه بر ایشان گیرد. و حسن بصری و ابراهیم و مکحول و عطاء بن ابی رباح گفتند: درویش را روا باشد که از مال یتیم [به مقدار] «۱» سدّ جوعه «۲» و عورت پوش بردارد و بر او قضا نبود. و اجرت مثل نگفتند که واجب باشد او را. و شعبی گفت: به مقدار آن که از مردار تناول کند عند ضرورت از مال یتیم آن مقدار روا باشد، و اینکه نیز قول کسی است که اجرت مثل نگوید «۳». بعضی دگر گفتند: او را باشد که از میوه درختان و غله زمین و شیر شتر و گوسفند و آنچه ربیع و زیاده باشد از آن روا باشد که بعضی بر گیرد، اما از رقبه مال نرسد او را، و بنزدیک ما هر که که تعهد مال او کند از عمارت «۴» زمین و تلقیح و سقی درختان و مراعات مواشی او را اجرت مثل رسد. ضحاک گفت: مانند آن که چار پای بر نشیند و غلام را کاری بفرماید «۵» اما از اصل مال چیزی نرسد او را. محمّد بن القاسم گفت: بنزدیک عبد الله عباس حاضر بودم، مردی آمد بنزدیک او و گفت: در حجر «۶» من یتیمان هستند و ایشان را شتران اند، مرا روا باشد که شیر آن شتران بخورم، و چه مقدار روا باشد! گفت: هر گه «۷» رمیده آن را باز آری، و گم شده را بجویی، و گردار را دار و مالی حوض ایشان بیندایی، و روز آب ایشان را به آب بری، از فضل شیر ایشان چیزی بخوری روا باشد، مادام تا به بیچه ایشان زیان نکنی و در دوشیدن استقصاء نکنی. و اجرت مثل که ما گفتیم، روایت کردند از عایشه و جماعتی اهل علم از عبد الله عباس و محمّد بن الکعب القرظی، و گفتند: او به منزله مزدوری است، او را طعمه‌ای خدای تعالی رخصت داد، بقوله: فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ و دلیل بر اینکه آن است که عبد الله عباس گفت: مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ یتیمی در ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). کذا: در اساس، وز، آج، لب، فق، تب، مر: جوع. (۳). آج، لب، فق: بگوید. (۴). آج، لب، فق، مر و. (۵). وز: فرماید. (۶). مر: حجره. [.....] (۷). همه نسخه بدلها که. صفحه: ۲۵۸ حجر من است، شاید که او را بزنم! گفت: بر آنچه فرزندان را بزنی او را [نیز بزن] «۱» گفت: او را مالی است در دست من، مرا از آن هیچ روا باشد! گفت: نه چنان که از آن جا مال اندوزی، یا آن را سپر مال خود کنی و مال خود به آن حمایتی کنی «۲». و «معروف» در اینکه جای مراد مقدار و اندازه و قاعده است، به عکس آن که گفت: وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا، از اسراف خوردن نهی کرد و به قصد و میانه رخصت داد، و مانند اینکه قول رسول- علیه السلام- که گفت: من کان آمرا بمعروف فلیکن امره ذلک بمعروف، گفت: هر که امر معروف کند [باید] «۳» تا آن امر

به معروف کند، یعنی بوجه و قاعده «۴» و باندازه بر وجه مأمور و مشروع. فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ، گفت: چون مال با ایشان دهی «۵» گواه بر ایشان گیری «۶». قولی آن است که: آنچه بر گرفته باشی «۷» بر سیل قرض چون قضا کنی گواه بر گیری «۸». و قول دیگر آن که: چون ایشان به حد بلوغ و رشد رسند، و مال به ایشان خواهی «۹» داد، گواه بر ایشان گیری «۱۰» تا به وقت دوم در دعوی ایشان بر شما بسته باشد و از تهمت دور باشی «۱۱»، و کسی را در شما طعنی نبود. وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا، و خدای - جل جلاله - بس است محاسب و مجازی و مکافی و گواه، و «فعلیل» اینکه جا به معنی مفاعل باشد، کالاکیل و التمدیم و الرسیل، و به معنی فاعل روا باشد که بود، و المعنی حاسباً ای کافیا. لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ - الایه. مفسران گفتند سبب نزول «۱۲» آیت آن بود که: اوس بن ثابت الأنصاری فرمان یافت و زنی را رها کرد و دو

----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب، فق، مر، تب: حمایت کنی. (۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها بجز مر: بقاعده. (۵). مر، تب: دهید. (۶). مر، تب: گیرید. (۷). تب: باشید. (۸). مر، تب: قضا کنید گواه بر گیرید. (۹). مر، تب: خواهید. (۱۰). مر، تب: گیرید، اساس: عبارت «قولی آن است که آنچه بر گرفته باشی بر سیل قرض ...» را تکرار کرده است، که با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۱۱). مر، تب: باشید. (۱۲). مر اینکه. صفحه: ۲۵۹ دختر را و دو پسر عم را - یکی قتاده نام و یکی عرفطه «۱» - در قول کلبی، و دیگر راویان گفتند: سوید و عرفطه «۲». پسران عم مال بر گرفتند و چیزی به زن و دختر ندادند. و در جاهلیت عادت چنین بود که زنان را و کودکان را میراث ندادندی و گفتندی: ما مال به کسی دهیم که او بر پشت ستور کارزار کند و غنیمت آرد. آن زن برخاست «۳» و بنزدیک «۴» رسول آمد - و او در مسجد فضیخ بود - و گفت: ای رسول الله؟ اوس بن ثابت فرمان یافت، و سه دختر به من رها کرد، و من زنی عورتی «۵» و چیزی ندارم، و او مالی بسیار رها کرد. پسران عم او مال بر گرفتند [۲۹۳-پ] و چیزی به فرزندان او ندادند و به من ندادند «۶» و ایشان بی برگ در پیش منند. رسول - علیه السلام - ایشان را بخواند و اینکه حدیث با ایشان براند. گفتند: یا رسول الله؟ ایشان که بر اسپ نشینند و در دشمنی «۷» نکایتی نکنند چیزی به ایشان باید دادن ما را! رسول - علیه السلام - گفت: باز گردی «۸» تا خدای تعالی چه فرماید در کار شما. ایشان باز گشتند خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ. و مراد به «رجال» فرزندان نرینه‌اند، و به «نساء» دختران برای آن که گفت: مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ «نصیب» حظ و بهره باشد، و اینکه فعلیل به معنی مفعول باشد، کانه نصب له و اعد له و الْأَقْرَبُونَ، حق تعالی در اینکه آیت بیان ابطال حکم جاهلیت کرد که آنچه ایشان بر آن بودند از آن اعتقاد باطل بود، بل هر کسی را نصیبی مقدر باشد به حسب مصلحت، اگر اندک باشد و اگر بسیار. نَصِيبًا مَفْرُوضًا، نصب او فزء گفت: برای آن است که خرج مخرج المصدر، چنان که: لک عندی درهم هبة أو قرضاً، و کسائی گفت: نصب او بر حال است، و أخفش گفت: منصوب است به فعلی مقدر، یعنی جعل ذلك نصيباً مفروضاً، و «مفروض» ----- (۱-۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط تفسیر قرطبی (۴۶/۵): عرفجة. [.....]. (۳). اساس، آج، لب: برخواست. (۴). اساس: نزدیک، با توجه به وز تصحیح شد. (۵). عورتی ام. (۶). تب: به فرزندان او و به من ندادند. (۷). مر: بر دشمن، دیگر نسخه بدلها: در دشمن. (۸). مر، تب: باز گردید. صفحه: ۲۶۰ مقدر باشد و مثبت. و اصل «فرض» ثبوت باشد. و فرضه «۱» حزه ای «۲» باشد در کمان که زه در او افکنند، و فریضه [از] «۳» اینکه جاست که خدای تعالی ثابت و لازم بکرده است بر مکلفان. حق تعالی در اینکه آیت مجمل بگفت و تفصیل و تفسیر آن در يُوصِيكُمُ اللَّهُ «۴» بیان کرد - الی قوله: الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «۵». و در «۶» آیت دلیل است بر آن که تأخیر بیان «۷» از حال خطاب روا بود تا حال حاجت. چون اینکه آیت «۸» آمد، رسول - علیه السلام - ایشان را بخواند و ثمن به زن داد و باقی به دختران به یک روایت، و روایت دیگر زن را ثمن داد و دختران را ثلثان، و باقی به عصبه داد، در روایت آنان که به تعصیب گویند، و بیان اینکه بیاید - ان شاء الله. قوله - عز و علا «۹»:

[سوره النساء (۴): آیات ۸ تا ۱۴]

[اشاره]

وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۸) وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ذَعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۹) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا (۱۰) يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْفِئَةِ لِلنِّسَاءِ فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثُ مَا تَرَكَ وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبْوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَّرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنِ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱) وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلِكُمُ الرِّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنِ وَ لِهِنَّ الرِّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلِكُمُ الرِّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنِ وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورِثُ كِلَايَهُ أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّتُهُ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (۱۲) تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۳) وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۴)

[ترجمه]

چون (۱۰) حاضر آیند به قسمت خویشان (۱۱) و یتیمان و درویشان، روزی دهید ایشان را از آن و بگویی (۱۲) ایشان را سخنی نیکو. باید (۱۳) تا بترسند آنان که اگر رها کنند از پس ایشان (۱۴) فرزندان ضعیف ترسند بر ایشان، گو از خدای بترسید (۱۵) و بگویند سخنی درست نیکو. آنان که می‌خورند مالهای یتیمان به بیداد (۱۶) می‌خورند در شکمهای ایشان (۱۷) ----- (۱). اساس، وز: فرض، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). فق: چیزی، تب: خرهای. (۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۱. (۵). سوره نساء (۴) آیه ۱۳. (۶). آج، لب اینکه. (۷). مر: بیان کردن. (۸). همه نسخه بدلها: آیات. [.....] (۹). آج، لب، فق: عزّ و جلّ (۱۰). آج، لب، فق، تب: و چون. (۱۱). وز: خویشان، تب: خویشاوندان. (۱۲). آج، لب، فق، تب: بگویند. (۱۳). آج، لب، فق، تب: و باید. (۱۴). تب: پس خود. (۱۵). آج، لب، فق، تب: پس باید که بترسید از خدای. (۱۶). تب: یتیمان را به بیدادی. (۱۷). تب: شکمهاشان. صفحه: ۲۶۱ آتش و ملازم شوند با دوزخ (۱). اندرز می‌کند خدای شما را در اولاد شما (۲) نر را مانند بهره دو ماده اگر باشند زنان بالای دو ایشان را بود چهار دانگ آنچه بگذاشته بود، و اگر باشند (۳) یکی او را نیمه بود، و پدر و مادرش را هر یکی را از ایشان دانگی بود از آنچه بگذاشته باشد، اگر او را فرزند (۴) بود و اگر نبود او را فرزند (۵)، و میراث گیرد از و پدر و مادر [مادرش را] (۶) دو دانگ بود، اگر (۷) باشند او را برادران، مادرش را دانگی بود از پس اندرزی که کرده باشد به آن، یا و امی، پدرانتان و پسرانتان ندانی (۸) که کدام نزدیک (۹) است شما را به سود، فرمانی است از خدای که خدای بود دانا و محکم کار (۱۰). [۲۹۴-ر] و شما راست نیمه گذاشته‌اند (۱۱) زنان شما اگر نباشد ایشان را فرزند (۱۲)، اگر (۱۳) باشد ایشان ----- (۱). آج، لب: زود باشد که در آیند در آتش. (۲). تب: در فرزندانان. (۳). آج، لب، فق: باشد. (۴). تب: فرزندی. (۵). وز: مادرش را، تب: مادر او. [.....] (۶). اساس: ندارد، از وز آورده شد. (۷). وز، تب: و اگر، آج، لب: پس اگر. (۸). آج، لب، تب: نمی‌دانید. (۹). وز، آج، لب، فق: نزدیکتر. (۱۰). وز بوده است. (۱۱). وز، تب: بگذاشته باشند. (۱۲). وز، آج، لب، فق، تب: فرزندی. (۱۳). آج، لب، فق: پس اگر.

صفحه : ۲۶۲ را فرزندی شما را بود دانگی نیم «۱» از آنچه گذاشته باشند «۲» پس اندرزی که کرده باشند یا وامی، و ایشان راست دانگی نیم «۳» از آنچه گذاشته باشید شما اگر نبود شما را فرزندی، اگر بود شما را فرزندی ایشان را هشت یکی باشد از آنچه گذاشته باشید از پس وصیتی که کرده باشید یا وامی، و اگر باشد مردی که از او میراث گیرند برادران و خواهران، یا زنی، و او را برادری بود یا خواهری، هر یکی را از ایشان دانگی بود «۴». اگر باشند بیشتر از آن، ایشان انبازان باشند در دو دانگ «۵» از پس اندرزی که اندرز کنند به آن یا وامی جز زیان کننده اندرزی از خدای و خدای دانا و بردبار است. اینکه حدهای خداست، و هر که فرمان برد خدای را و پیغامبر را، ببرد او را به بهشتها که «۶» می رود از زیر آن «۷» جویها، همیشه باشند در آن جا، و آن رستگاری بزرگ است. و هر که فرمان نبرد خدای را و پیغامبر او را و بگذرد از حدهای او، ببرد او را در آتشی که آن جا همیشه باشند، و او را عذابی بود خوار کننده. قوله تعالی: وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ - الاية. خلاف کردند در آن که اینکه آیت منسوخ است یا نه. بنزدیک ما آیت محکم است و منسوخ نیست، و اینکه قول عبد الله عباس است و سعید جبیر و حسن بصری و ابراهیم النخعی و مجاهد و شعبی و زهری و یحیی بن عمر «۸» و سدی، و اختیار ابو القاسم بلخی «۹» و ابو علی جبائی و زجاج و بیشتر -----

----- (۱). آج، لب، فق: چهار یک. (۲). وز: باشد. (۳). آج، لب، فق: چهار یک، تب: دانگی و نیم. (۴). آج، لب، فق: شش یک مال. (۵). آج، لب، فق: در ثلث مال. (۶). آج، لب، فق: در آرد او را در بوستانهایی که، تب: به بهشتهایی که. [.....] (۷). آج، لب، فق: می رود از فرود اشجار آن. (۸). آج، لب، فق: یحیی بن عمرو. (۹). وز، آج، لب، فق، مر: ابو القاسم البلخی. صفحه : ۲۶۳ مفسران و فقها، و آنان که گفتند: منسوخ نیست، خلاف کردند فی قوله: فَأَرْزُقُوهُمْ، تا «۱» اینکه امر بر وجوب است یا بر ندب. بلخی و جیبایی و رمیانی و جعفر بن مبشر گفتند: مندوب است و واجب نیست، و مجاهد گفت: واجب نیست مادام که دل وارثان خوش باشد. و آنان که گفتند منسوخ است، سعید بن المسيب است، و ابو مالک و ضحاک گفتند: اینکه آیت پیش قسمت میراث و تعیین فرض اصحاب فرایض بود که نصیب هر کسی چیست. چون آیت میراث آمد و نصیبه معین شد، اینکه آیت منسوخ شد، و اینکه بر سیل وصیت بود. آنکه خلاف کردند در آن که: فَأَرْزُقُوهُمْ خطاب با کیست. بیشتر مفسران بر آنند که خطاب با ورثه است، و درست اینکه است لقوله: وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ، و «قسمت» وارثان را باشد. و بعضی دگر گفتند: خطاب به آن کس که او را وفات خواهد رسیدن که در مرگ وصیت کند آنان را که وارث نباشند چیزی تا دل ایشان باز نماند، قالوا، و ذلک قوله: وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا. و ظاهر قرآن از اینکه مانع است، برای آن که چون مرد زنده باشد قسمت میراث او صورت نبندد، و حق تعالی اینکه امر معلق بکرد به وقت قسمت میراث: فی قوله: وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ. آنکه خلاف کردند در آن که: وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا، خطاب است با که، و اینکه «قول معروف» چیست! قولی آن است که گفتیم: خطاب به آن است که حضرت الوفاء، و اینکه درست نیست، درست آن است که خطاب با ورثه است، بر قول آنان که گفتند: آیت در میراث است در وصیت نیست. و آنان که گفتند: آیت در وصیت است، گفتند: خطاب با اولیا و اوصیاست، و «واو» به معنی «او» است برای آن که از سه وجه بیرون نباشد «۲»: یا ورثه بزرگ باشند یا کوچک، یا هم بزرگ و هم کوچک. آنان که بزرگ باشند خطاب ایشان اینکه است که: فَأَرْزُقُوهُمْ، برای آن که ایشان [۲۹۴-پ] مالک نصیب خود باشند، و انفاذ وصیت از وصی و از ایشان ----- (۱). آج: آیا، لب، فق، مر: یا. (۲). آج، لب، فق: بیرون نیست. صفحه : ۲۶۴ درست «۱» آید. و آنان که طفل باشند، وصی گوید: اینکه مال یتیمان است، و مرا در اینکه چیزی نیست، و اگر مرا بر اینکه حکمی بودی شما را نصیب کردم، عافاکم الله و أغناکم، اینکه و مانند اینکه از عذر و دعا، فذلک القول المعروف، یعنی یا رزق یا قول معروف. و اگر بر ظاهر حمل کنند اولیتر باشد، برای آن که جمع از میان هر دو متعذر نیست که هم چیزی بدهد و هم عذر خواهد و دعا کند. عبیده السیلمانی گوسفندی از آن یتیمان بکشت و قسمت کرد بر اهل اینکه آیت، و گفت: اگر نه اینکه آیت آن بودی «۲»، اینکه از مال خود کردم، یعنی خواست تا حکم آیت به جای آرد، آن را طعمه ساخت برای اهل اینکه آیت. و طعمه و رزق را حدی محدود و مقداری مقدر نیست، آنچه خواهند و دل ایشان به آن

خوش باشد. حسن بصری و قتاده را از اینکه آیت پرسیدند که: منسوخ است یا نه! گفتند: آیت منسوخ نیست، و لکن مردمان بخیل اند، وجه نیست ایشان را که طعمه به کسی دهند، می گویند: آیت منسوخ است. حسن گفت: چیزی که محقر باشد، و شرم دارند در قسمت آوردن به ایشان باید داد. و عبد الله عباس گفت: چون وصیت کرده باشد، اگر وارثان بزرگ باشند، چیزی اندک بدهند، و اگر کوچک باشند عذر بخواهند» (۳) چنان که بیان کرده شد. و از عبد الله عباس هر دو قول روایت است، و راوی خبر گوید که: چون عبد الرحمن بن ابی بکر فرمان یافت، پسرش عبد الله میراث او بخشید» (۴)، در سرای هیچ کس نماند از خویش و بیگانه که او را چیزی نداد. و اینکه در حیات عایشه بود، آنکه اینکه آیت بر خواند. عبد الله عباس را بگفتند که او چنین کرد، گفت: آیت نه در اینکه باب است، در وصیت است. خدای - جل - جلاله - از کرم چون به حسب مصلحت بعضی خویشان را به قربت و قربت حظی نهاد روا نداشت که آنان را که دورتر باشند یا بیگانه باشند محروم مانند، بر سبیل ندب و استحباب گفت چون ایشان حاضر آیند به وقت قسمت ----- (۱). اساس: درشت، با توجه به وز و دیگر

نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز، آج، لب، مر، تب: اگر نه اینکه آیت بودی، فق: اگر نه آیت بودی. (۳). اساس و وز: نخواهند، با توجه به آج و لب و فق و مرو فحوای عبارت تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها: می بخشید. صفحه: ۲۶۵ میراث. فَرَزُقُوْهُم مِّنْهُ، ایشان را از آن رزقی و طعمه‌ای دهی» (۱)، و بر سری عذری بخواهی» (۲) و سخنی نکو بگویی» (۳)، و اینکه بر سبیل ندب باشد. و در آیت دلیل است بر آن که اسم رازق بر ما اطلاق کنند، و نفعی که از ما به کسی رسد آن را رزق خوانند، که خدای تعالی اینکه اطلاق فرمود. قوله: وَ لِيُخْشِيَ الدِّينَ - لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَةً ضِرَّةً عَاقِبًا - الاية. در معنی آیت چهار قول گفتند: یکی آن که اینکه نهی است از آن که مرد در وصیت اجحاف کند و اسراف و اضرار کند در وصیت به ورثه از ثلث تعدی کند، و اینکه قول عبد الله عباس است به یک روایت، و سعید جبیر و قتاده و سدی و مجاهد و ضحاک. قول دوم حسن گفت: آیت در حق کسانی است که به بالین محتضری حاضر آیند و او را گویند: خویشان را باش، و خویشان را بین، و وارثان را خدای کفایت بکند، و تو را چیزی که هست بر خویشان ایثار کن، و فلان را چندین بده و فلان را چندین، تا عامه مال مستغرق کنند. خدای تعالی ایشان را بترسانید، گفت: بگو تا از خدای بترسند آنان که چنین سخنها گویند، و اندیشه کنند که اگر ایشان را وفاتی رسد» (۴) و فرزندان طفیل ضعیف باز گذارند، به ورثه اینکه متوفی هم آن خواهند و سگالند که به فرزندان یتیم خود، و سخن به وجه گویند و از شرع تعدی نکنند. قول سهام» (۵) آن است که: خطاب با اولیای ایتم است که در مال ایشان امانت به جای آرند، و آن کنند به ایشان که اگر اینان» (۶) را وفات باشد، خواهند که دیگران با اطفال ایشان آن کنند که او را از آن کراهت نباشد. باید تا از خدای بترسد و با اطفال مؤمنان» (۷) و مالهای ایشان همان کند، و اینکه قول عبد الله عباس است به یک روایت. قول چهارم مقسم گفت: آیت در حق کسانی است که مرد را از وصیت نهی کنند و گویند: جانب وارثان نگاه دار و اجانب را مراقبت مکن، و اقاربی را که نه -----

----- (۱). مر، تب: دهید. (۲). مر، تب: بخواهید. (۳). مر، تب: بگویند. (۴). همه نسخه بدلها: باشد. (۵). آج، لب: سیوم، تب: سیم. [.....] (۶). آج، لب، فق، مر: ایشان. (۷). همه نسخه بدلها: مسلمانان. صفحه: ۲۶۶ وارثند، بر عکس آن قولی که گفتیم. و اصل «ذریه»، فعلیت باشد، من ذرأ الله الخلق، ای خلقهم. و قول آن کس که گفت: اشتقاق او از «ذر» است و گمان برد که برای صغر ایشان را ذریه خوانند قولی ضعیف است، برای آن که فرزند را ذریه خوانند اگر بزرگ باشد و اگر کوچک، بیانه قوله تعالی: وَ مَنْ صِلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ» (۱) فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ، باید تا از خدای بترسند و سخنی سدید گویند، یعنی قولی با سلامت که در او خلل و فساد نباشد، و آن قولی باشد که به ورثه اجحاف نبود در حق» [و] (۲) در حق موصون تقصیر نبود، و اصل او از سد خلل است، و صواب را سداد گویند از اینکه جا که در او خلل نبود. و سدّ السیهم إذا قومه. و برای اینکه نهی کرد رسول - علیه السّلام - سعد را از آن که وصیت کند بیشتر از ثلث، [و گفت] (۳): وَ الثَّلَاثُ كَثِيرٌ لِأَنَّ تَدْعَ عِيَالِكَ اغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَتْرَكَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ. إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا - الاية. مقاتل بن حیان گفت: آیت در مردی آمد از غطفان نام او مرثد بن زید،

برادرش بمرد [۲۹۵-ر] و طفلی رها کرد و مال طفل در حجر او بود، و مال در دست او، مال او بخورد. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد در حق او و تهدید کرد او را. و اگر چه آیت در حق شخصی معین باشد، هر که با او مشارکت کند در آن فعل مشارک او باشد در آن حکم، و حمل آیت بر عموم کردن اولیتر باشد. و قوله: «ظلما»، نصب او بر تمییز «۴» باشد، و گفته‌اند: بر مصدر من معنی الفعل لأن: أكل مال الیتیم ظلم فکأنه قال: انّ الذین یظلمون فی أموالهم ظلما، إنّما یأکلون فی بطونهم نارا، در جای خبر آن است. حق تعالی گفت: آنان که مال یتیمان خورند به ظلم، و برای آن قید زد به ظلم که مال یتیمان «۵» و اجرت مثل ولی را باشد که بخورد و او را اینکه وعید و عقاب نباشد، ----- (۱). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳. (۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج، لب، فق، مر: تمیز. (۵). آج، لب، فق، مر، تب: یتیم از او. صفحه: ۲۶۷ برای آن که ظلم نیست، و نیز اگر کسی بر سبیل قرض بردارد هم عین مال یتیم بود که خورده باشد، و لکن ظلم نبود. «ایشان آتش می‌خورند در شکمشان»، در او دو وجه گفتند: یکی آن که سدی گفت: روز قیامت خورنده مال یتیم را بر انگیزند و آتش از دهن و بینی و چشم و گوش او به در می‌آید، چون کسی که شکم او پر آتش باشد، و اینکه علامت بود فرشتگان عذاب را که او آکل مال یتیم است. و دوم آن که: اینکه بر طریق مثل بود، برای آن که آن کس که مال یتیم خورد مال و عاقبت او با دوزخ بود، و شکم پر آتش باز کند به عقوبت آن، و اگر نه آن نبود او را پس بمنزلت آن باشد که اولاً آتش خورده از آن جا که ثمره و عاقبت آن خوردن آتش بود، و اینکه جاری مجرای آن مثل باشد در معنی که: «کالباحث بظلفه عن حتفه، و قولهم: أتتک بخائن رحلاه، و قول الشاعر «۱»: و انّ الذی أصبحتم تحلبونه دم غیر انّ اللّون لیس باحمرا می‌گوید: اینکه شتران که شما به دیه و عوض خون بسته «۲» و از آن جا شیر می‌دوشی «۳» آن نه شیر است، آن خون مقتول شماست، الا آن است که به رنگ سرخ نیست. و قوله: و سیصلون سیراً، ابن عامر و عاصم به روایت ابی بکر خوانند «۴»: «و سیصلون» بر فعل مجهول از افعال، يقال: صلیت النار و بالنار و اصلیته النار اصلاء و الصلاء النار و الاصطلاء لزوم النار. قال العجاج: صلیات للصلی صلی چون به فتح گویند مقصور باید، چون به کسر صاد گویند ممدود، كما قال الفرزدق «۵»: و قاتل کلب الحی عن نار أهله لیربض فیها و الصلا متکنف و یروی و الصلی متکنف «۶»، و الصالی بالنار المصطلی بها و بالنسر «۷» الواقع فیه، ----- (۱). تب شعر. (۲). بسته/ بسته‌ای، بسته‌اید. (۳). مر، تب: می‌دوشید. (۴). آج: خواندند. (۵). تب شعر. (۶). فق: منکف. (۷). آج، لب، فق، مر: بالنسر. [.....] صفحه: ۲۶۸ قال الشاعر: لم اکن من جناتها علم اللّه و انی بحرّها لیوم صالی و شاء مصلیة «۱»، ای مشویة. و سعیر فعیل باشد به معنی مفعول، یعنی نارا مسعورة «۲»، کقتیل و خضیب و دهین، يقال: سعرت النار و أسعرتها، و سعرتها فاستعرت، ای او قدتها فاتقدت. قوله: یوصیکم اللّهُ فی اولادکم - الایة، مفسران در سبب نزول آیت خلاف کردند. بعضی گفتند: سبب نزول آیت آن بود که در جاهلیت وراثت به مردی و قوت بودی، میراث به مردان دادندی، به زنان و کودکان ندادندی. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و حکم جاهلیت باطل کرد «۳». محمّد بن المنکدر «۴» گفت: از جابر عبد الله انصاری شنیدم که گفت: آیت در باب من فرود آمد که بیمار بودم سخت. رسول - علیه السلام - در بالین من آمد، و من نیاگاه «۵» بودم. پاره‌ای آب بخواست و به روی من زد، و من با هوش آمدم و گفتم: یا رسول الله! چگونه فرمایی که در ترکه خود کنم! رسول - علیه السلام - هیچ نگفت. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عطا گفت: سعد بن الزبیر النقیب را در احد «۶» بکشتند، او زنی رها کرد و دو دختر را و برادری را، برادر او جمله مال بر گرفت و چیزی به زن و دختران او نداد. زن به شکایت پیش رسول آمد «۷» رسول - علیه السلام - گفت: باز گرد «۸» که باشد که خدای تعالی در حق تو حکمی فرماید. برفت، پس از آن باز آمد و شکایت کرد و بگریست. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. رسول - علیه السلام - برادر سعد را بخواند و مال از او بستد و به ایشان داد. ----- (۱). اساس: متصلیه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). تب: مسعورا. (۳). آج، لب، فق: بکرد. (۴). اساس، تب: محمّد بن المنکدر، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس: در حاشیه اینکه

کلمه را به اینکه صورت توضیح داده است: بیهوش بودم، مر: بیهوش بودم. (۶). همه نسخه بدلها: با حد. (۷). اساس: آمدند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج، لب، فق: باز گردی. صفحه: ۲۶۹ مقاتل و کلبی گفتند: آیت در ابو کحّه (۱) آمد- که قصه او برفت. سدّی گفت: در عبد الرحمن آمد، برادر حسان شاعر (۲)- بمرد و زنی رها کرد و پنج خواهر را، وارثان دیگر بیامدند و مال بر گرفتند و چیزی به زن ندادند. زن به شکایت به (۳) رسول آمد، خدای تعالی (۴) آیت فرستاد. عبد الله عباس گفت: پیش از نزول اینکه آیت میراث فرزندان را بودی (۵)، وصیت مادر و پدر را. خدای تعالی آیت وصیت به اینکه آیت منسوخ کرد. و اینکه قول درست نیست، و بیان اینکه کرده شد در سورة البقره در آیت وصیت. پیش از آن که به تفسیر آیت مشغول شویم طرفی از حکم آیت بر وجه اختصار بگوییم. بدان که: چون مرد را وفات رسد، ابتدا به تکفین و تجهیز او کنند از صلب مالش، آنگه به قضای دیون اگر بر او وامی باشد، آنگه به وصیتی که کرده بود، آنگه به میراث. و استحقاق میراث به دو چیز باشد بنزدیک ما به نسب و سبب بر دو ضرب بود. و بنزدیک فقها به سه چیز: به سبب و نسب و تعصیب، و بنزدیک اهل البیت به تعصیب میراث نباشد. آنگه از جهت (۶) نسب به دو وجه ثابت شود: یکی به فرض و تسمیه، دگر به قرابت. و سبب بر دو ضرب بود: زوجیت و ولای. میراث به زوجیت به فرض (۷) باشد الا در یک مسأله که گفته شود جای دگر. و «ولای» بر سه ضرب باشد: ولای عتق باشد، و ولای تضمّن [۲۹۵-پ] جریره، و ولای امامت. و اینکه هیچ سه به فرض نباشد. و آنچه مانع باشد از میراث سه چیز است: کفر است و رقّ و قتل عمد بر وجه ظلم، و هر چه منع کند از میراث از اینکه سه وجه منع کند از حجب مادر از ثلث با سدس. -----

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۵/ ۵۸): امّ کحّه. (۲). اساس بود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید، مر که او. (۳). فق: بر. (۴). آج، لب، فق، مر اینکه. (۵). آج، لب، فق، مر و. (۶). اساس و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. [.....] (۷). اساس: کلمه به صورت «عرض» هم خوانده می شود. صفحه: ۲۷۰ اما سهام موارث شش است، نصف است، و ربع، و ثمن، و ثلثان، و ثلث، و سدس. اما «نصف» سهم چهار کس بود: شوهر با عدم فرزندان، و فرزند زاده- و اگر چه نازل باشند، و سهم دختر است، و سهم خواهر است که از مادر و پدر باشد. و سهم خواهر است از پدر چون خواهر مادری و پدری نباشد (۱). و «ربع» سهم دو کس بود: سهم شوهر با وجود فرزند و یا فرزند زاده، و سهم زن با عدم فرزند و فرزند زاده- و اگر چه نازل باشند. و «ثمن» سهم زن است با وجود فرزند یا فرزند زادگان- و اگر چه نازل باشند، لا غیر. و «ثلثان» سهم [سه] (۲) کس باشد: سهم دو دختر یا بیشتر، و سهم دو خواهر یا بیشتر هر گه که از یک پدر و مادر باشند، و سهم دو خواهر پدری یا بیشتر هر گه که خواهر مادری و پدری نباشد. و «ثلث» سهم دو کس باشد: سهم مادر باشد با عدم فرزند و فرزند زاده و عدم آن که او را حجب کند، و سهم دو کس یا بیشتر از کلاله مادر. و «سدس» سهم پنج کس باشد: سهم هر یکی از مادر و پدر با وجود فرزند یا فرزند زاده، و سهم مادر [باشد با عدم فرزند] (۳) و فرزند زاده با وجود آن که حجب کنند. و آنان که حجب کنند بنزدیک اهل البیت دو برادر باشند، یا یک برادر و دو خواهر، یا چهار خواهر چون مادری و پدری باشند، یا پدری باشند دون مادری، و سهم هر یکی (۴) از کلاله مادر اگر نرینه باشد اگر مادینه. و آن کس که او ساقط نشود از میراث به دیگران و با یکدیگر میراث گیرند شش کس باشند: مادر و پدر و پسر و دختر و زن و شوهر، اینکه سر جمله است که گفته شد از مقدمات موارث بر سبیل اختصار بر مذهب اهل البیت- علیهم السّلام- و اینکه را شرحی (۵) مطوّل بود و در کتب فقه ما مشروح است، و اختلاف فقها نیز رها کرده شد، -----

(۱). اساس: باشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس و وز: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج، لب، فق، مر: هر یک. (۵). آج، لب، فق، مر: شرح. صفحه: ۲۷۱ کراهت تطویل را، چه غرض از اینکه کتاب تفسیر قرآن است و آنچه گذارش (۱) معنی به آن باشد. قوله: يُوصِيكُمُ اللَّهُ، وصیت می کند خدای تعالی شما را و اندرز می کند. زجاج گفت: وصیت از خدای تعالی ایجاب باشد چنان که در سورة الانعام چند جا گفت: ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ (۲) فِي أَوْلَادِكُمْ (۵)، در

کار فرزندان چون شما را وفات رسد، و اینکه جمله حذف کرد برای دلالت حال بر او. لِّلَّذِکْرِ مِثْلَ مِحْطِ الْأَنْثِیْنِ، یک پسر را چندان نصیب بود که دو دختر را، علی کل حال مع الانفراد و مع الاجتماع بلا خلاف بین الائمة. فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً، یعنی وارثان اگر چنان که اینک فرزندان باز مانده از مادر و پدر رفته همه دختران باشند و از بالای دو «۶» باشند- یعنی سه یا بیشتر- نصیب ایشان دو ثلث باشد از ترکه، و اگر دو باشند هم ثلثان باشد ایشان را، و لکن اینک حکم از آیت ندانند، از اجماع امت دانند. و بعضی مفسران و اهل معانی گفتند: اینک حکم از آیت دانند به زیادت فوق، که اینک لفظ را صله کنند یعنی زیاده، چنان که گفت: فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ (۷)، اى فاضربوا الاعناق و «فوق» صله است. و اگر چنین باشد از آیت حکم دو دختر دانند. حکم بیشتر از دو دختر هم به اجماع توان شناختن «۸». پس متساوی باشند «۹» در هر دو طرف. چون چنین خواهد بودن، اولیتر آن باشد که ظاهر آیت «۱۰» رها نکنند «۱۱». ----- (۱). وز، آج، فق: گزارش. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱ تا ۱۵۳. (۳).

اساس: وجب، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج، لب، فق، تب را. (۵). آج، لب، فق، مر اى فی امر اولادکم. (۶). اساس: دور، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). سوره انفال (۸) آیه ۱۲. (۸). آج، لب، فق، مر: هم از اجماع توان دانستن. [.....] (۹). آج، لب، فق، مر، تب: باشد. (۱۰). آج، لب، فق را. (۱۱). مر: رها کنند. صفحه: ۲۷۲ و ابو العیاس مبرد گفت: در آیت دلیل است بر آن که دو دختر را ثلثان باشد برای آن که اول عدد پسری و دختری را باشد، چون چنین بود پسر را چهار دانگ بود و دختر را دو دانگ، چون نصیب یک دختر به نص قرآن در اصل مسأله ثلث افتاد، چون دو شوند دو ثلث باشد ایشان را. و اسماعیل بن اسحاق القاضی اینک وجه اختیار کرد، جز آن که بر مذهب آنان که قیاس نگویند مژد نباشد. و زجاج حکایت کرد از بعضی فقها که گفت: ثلثان دو دختر از آن آیت معلوم شود «۱» که حق تعالی گفت: یَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَوَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ «۲» وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ، آنکه در آیت کلاله گفت: فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ «۴»، دو خواهر را دو ثلث نهاد باید تا اینک جا نیز دو دختر را «۵» دو ثلث باشد، قیاسا لهما علی الاختین، و اینک محض قیاس باشد بر قاعده نفات قیاس نرود. و نظام در کتاب النکت حکایت کرد قولی از عبد الله عباس که او گفت: یک دختر را نیمه «۶» مال بود، و سه را دو ثلث، و دو را نیم و نیم دانگ [برای آن که چون یک دختر را نیمه بود، و سه را چهار دانگ، دو را باید تا آن باشد که میان نیم دینار و چهار دانگ بود، و آن نیم و نیم دانگ باشد] «۷» و اینک هم طریقی «۸» قیاسی است. وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً عَامَّةً قَرَأَ خَوَانِدٌ: «واحدة» به نصب علی خبر «کان»، و اسم در او مقدر بود [۲۹۶-] ر، و التقدير: وَ إِنْ كَانَتْ «۹» البنت واحدة. و اهل مدینه خوانند: «واحدة» به رفع بر آن که «کان» تامه بود، التقدير: فان حصلت أو وجدت واحدة فلها النصف. ----- (۱). همه نسخه بدلها: می شود. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶. (۳). همه نسخه بدلها را. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶. (۵). آج، لب، فق، مر: دو ثلث نهاد تا اینک جا دو دختر را. (۶). اساس: یک نیمه دختر را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). اساس: افتادگی دارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). اساس: طریقه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس: کان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۷۳ اگر مردی یا زنی فرمان یابد و یک دختر را رها کند، فریضه او به تسمیه نیمه مال بود [و] «۱» باقی بنزدیک ما رد بود با او به قرابت و آیت اولوا الأرحام، و هی قوله تعالی: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ «۲»، و بنزدیک فقها نیمه دیگر اگر عصبه باشند ایشان را باشد و الآ بیت المال را بود. وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدْسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَوَلَدٌ «۳»، مادر و پدر را ابوبن «۴» خوانند، به نام پدر بخوانند «۵» مادر را لتغلب المذکر علی المؤنث، چنان که در باب تغلب مشرقین گویند مشرق را و مغرب را، و عمرین گویند ابو بکر و عمر «۶»، و حسنین گویند حسن و حسین را و اینک بابی است از کلام عرب، گفت: نصیب مادر و پدر «۷» هر یکی از ایشان را دانگی رسد اگر متوفی را فرزند بود. و قوله: وَ لِأَبَوَيْهِ، کنایتی است نه از مذکور اراد و لایبوی المیت، و همچنین باشد اگر مادر و پدر باشند و اگر یکی از ایشان باشد نصیب او دانگی بود باجماع و باقی فرزندان را بود: لِّلَّذِکْرِ مِثْلَ مِحْطِ

الأنتین. و اگر فرزند دختری باشد و أحد الأبویں دختر را نیمه باشد به تسمیه و دانگی أحد الأبویں را باشد، و باقی ردّ باشد به ایشان علی قدر سهمیها بنزدیک ما. و مخالفان گفتند: اگر أحد الأبویں پدر باشد، باقی ردّ بود با او که او عصبیت است به علت تعصیب، و اگر مادر باشد بعضی از ایشان گفتند: باقی ردّ بود با او و با دختر چنان که ما گفتیم «۸». و بعضی از ایشان گفتند: بیت المال را باشد باقی، و حجت ما در ردّ با خداوندان سهام آیت اولو الأرحام است، و حجت ایشان در تعصیب خبری واحد است که آوردند: ما ابقت الفرائض فلاولی عصبه ذکر «۹»، گوئیم اینکه ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره انفال (۸) آیه ۷۵. [.....]. (۳). اساس فقها نیمه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۴). آج، لب، فق: ابویه. (۵). مر: بخوانند. (۶). کذا: در اساس و وز: عمرا/ عمر را، دیگر نسخه بدلها: عمر را. (۷). آج، لب، فق، مر را. (۸). اساس: چنان که گفتیم ما، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مر: اگر. صفحه: ۲۷۴ خبری ضعیف واحد است، و به خبر واحد ظاهر قرآن رها نکنند و تخصیص نکنند عموم قرآن را به آن، و قوله: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمَّهِ الثُّلُثُ، گفت: اگر فرزند نباشد متوفی را، وارثان مادر و پدر باشند، مادر را ثلث رسد و دگر پدر گیرد «۱»، لدلالة فحوی الخطاب علیه، برای آن که فحوی خطاب دلیل او می کند، و باتفاق ثلثان باقی پدر را باشد، اگر در فریضه شوهر یا زن در افتد نصیب خود گیرند از نصف یا ربع و نصیب مادر هم آن ثلث بر جای باشد، و نقصان در نصیب پدر آید. و عبد الله عباس و ابن سیرین همچنین گفتند. و قوله: فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ، اصحابان ما را در اینکه دو قول است: یکی آن که اینکه برادران مادر را «۲» آنکه حجب کنند از ثلث با سدس که پدر باشد، و چون پدر نباشد «۳» حجب نکنند. و گفتند تقدیر «۴» آیت چنین است: فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ. و بیشتر اصحاب بر آنند که برادران حجب کنند «۵» مادر را از ثلث با سدس، سواء اگر پدر باشد و اگر نه، و اینکه مذهب جمله فقهاست الّا آن است که مذهب ما آن است که: چون پدر باشد «۶»، برادران آنچه از مادر حجب کنند ایشان را نباشد به هیچ وجه، با پدر افتد و اگر پدر نباشد باقی هم ردّ باشد با مادر تا مادر دانگی به تسمیه ببرد و باقی به ردّ، و با وجود مادر برادران را چیزی نرسد اگر از قبل پدر و مادر باشند یا پدری یا مادری، برای آن که مادر به درجه نزدیکتر است، و اینکه برادران که حجب کنند مادر را از ثلث باشد با سدس، باید تا دو باشند یا برادری و دو خواهر یا چهار خواهر، و باید تا از مادر و پدر باشند یا از پدر تنها، چه اگر از مادر تنها باشند حجب نکنند، و دو خواهر حجب نکنند به هیچ وجه. و جمله فقها «۷» ما را خلاف کردند. و قولی هست عبد الله عباس را که: برادران را تا سه نباشند حجب نکنند حملا ----- (۱). مر: برگیرد، تب: بگیرد. (۲). آج، لب، فق: اینکه برادر را و مادر را، مر: اینکه مادر را و برادر را. (۳). اساس: باشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). مر: اینکه. (۵-۶). اساس: نکنند، با توجه به فق، مر، لب تصحیح شد. (۷). مر گفتند و. صفحه: ۲۷۵ علی ظاهر قوله: فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ، و اقل جمع سه باشد، و اینکه قولی شاذ است، و جمله «۱» بر خلاف این اند. جواب آن است او را که گوئیم: اگر چه اقل جمع بر حقیقت سه باشد، اینکه جا حمل کنیم بر دو سبیل توسع من قوله تعالی: إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا «۲» مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِيَهُ بِهَا أَوْ دَيْنًا، اگر گویند: چرا تقدیم وصیت کرد بر دین، و باتفاق دین مقدم باشد بر وصیت! جواب از اینکه آن است [که] «۵»: [۲۹۶-پ] «أَوْ» ایجاب ترتیب نکند، برای آن که «أَوْ» یا شک باشد یا تخیر را، و ترتیب در هیچ دو صورت نبندد. پس «أَوْ» در اینکه باب بمثابه «وَأَوْ» است. جواب دیگر آن است [که] «۶»: برای آن تقدیم وصیت کرد بر دین، که وصیت عام است، در حق همه کس باشد، و دین همه کس را نباشد. پس چنان است که وصیت به جای ثبات و حصول بنهاد، و دین به جای شک، گفت: اگر باشد، برای آن که باشد که بود و باشد که نبود. قوله: أَبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا، حق تعالی پنداری به ----- (۱). آج، لب، فق، مب فقها. [.....]. (۲). سوره تحریم (۶۶) آیه ۴. (۳). تب الشاعر. (۴). آج، لب، فق، تب: یا. (۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۲۷۶ جواب کسی کرد که او را تعجب آمد از تفاوت نصیبها، و آن که نصیب مادر و پدر

کمتر است از نصیب فرزندان. و در معنی او خلاف کردند. مجاهد گفت: یعنی در دنیا شما ندانی (۱) که کیست که نافعتر است از اینان که پدران شماوند یا فرزندان شما را. بعضی دگر گفته‌اند: معنی آن است (۲) پدر را نفقه فرزند واجب بود چون فرزند محتاج باشد، و فرزند را نیز نفقه پدر واجب بود چون پدر محتاج باشد. پس ایشان در اینکه باب راست‌اند، و لکن شما ندانی (۳) که حاجت که را باشد به صاحبش از اینان. قولی دگر آن است که: شما ندانی (۴) که باشد که از پیش صاحبش بمیرد تا میراث او بردارد، و تمّای مرگ یکدیگر مکنی (۵) برای میراث، و نصب «نفعاً» بر تمیز (۶) باشد. و قوله: فَرِيضَةً، گفته‌اند: نصب او بر حال است، یعنی لهؤلاء الورثة ما ذكرناه مفروضاً مقدراً. و گفته‌اند: علی المصدر، من قوله: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ الْأُنثَيَيْنِ، فرضاً مفروضاً. و گفته‌اند: تمیز (۷) است من قوله: فَلِأُمَّه السُّدُسُ فَرِيضَةً، كما تقول (۸): هذا المال لك هبة أو صدقة. و در ثلث و ربع (۹) تنقیل و تخفیف روا بود، و هر دو لغت است. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا، اى لم يزل كذلك، كان دليل ماضی باشد و معنی آن است که: خدای تعالی همیشه علیم و حکیم بود. فامّیا «علیم» مبالغه باشد در عالم، و عالمی او را صفت ذات است. و در حکیمی دو وجه رواست، چنان که بیان کرده شد پیش از اینکه. قوله: وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ - الآية، قدیم - جل جلاله - در آن آیت که رفت ذکر وارثانی که من جهت النسب میراث گیرند بکرد (۱۰)، در اینکه آیت ذکر میراث خواران سببی کرد، گفت: شما راست که مردانید (۱۱) نیمه آنچه زنان شما بگذارند اگر ----- (۱). وز، آج، لب، تب: ندانید، مر: ندانستید. (۲-۶). آج، لب، فق، مر، تب که. (۳-۴). آج، لب، مر، تب: ندانید. (۵). مر، تب: مکنید. (۷). وز، تب: تمیز. (۸). فق: یقول، مر: یقال. (۹). آج، لب به. (۱۰). آج، لب و. (۱۱). آج، لب، فق: مردانی / مردانید. صفحه: ۲۷۷ فرزند نباشد ایشان را، و اگر فرزند باشد ایشان را، سواء اگر از شما باشد یا از غیر شما، از نصف با ربع افتد، و اینکه نوعی حجب است که فرزند کند شوهر مادرش را از نصف به ربع، و زن پدر را کند از ربع به ثمن. وَلَهُنَّ الرُّبُعُ، و زنان را ربع مال باشد از میراث شوهران اگر شوهران فرزند ندارند (۱)، اگر دارند حجب کنند آن فرزند زنان را از ربع به ثمن، و در اینکه هیچ خلاف نیست میان امّت، و نصیب شوهر بر نصف نیفزاید و از ربع بنکاهد، و نصیب زن از ربع نیفزاید و از ثمن بنکاهد، و نقصان در ایشان نشود و همچنین نصیب مادر و پدر را از سدس بنکاهد به هیچ حال. و عول درست نیست بنزدیک ما، و چنان که بیان کردیم ابتدا از مال متوفی به کفن بکنند، اگر از آن جا چیزی بماند قضای دین کنند از او که وامی باشد بر او، و آنگه اگر چیزی بماند وصیت کار بندند از آن از ثلث آنچه مانده باشد آنچه از وصیت باز ماند میان ورثه بود علی فرائض الله. قوله: وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ، تقدیر آن است که: و ان كان رجل أو امرأة یورث کلاله، اگر مردی را یا زنی را از او میراث گیرند به کلالگی. و نصب «کلاله» محتمل است چند وجه را: یکی آن که مصدری بود در جای حال، و تقدیر چنین باشد که: یورث متکلاً النسب. رمانی و بلخی گفتند: نصب است بر خبر «کان» که رجل اسم «کان» است، و همچنین امراه و یورث صفت اوست، و کلاله خبر کان است، و اینکه قول آن کس بود که گوید: کلاله، مرده موروث منه باشد، و گفته‌اند که: مفعول دوم یورث باشد، و تقدیر چنین بود که: یورث ما له [کلاله] (۲). حسن بصری و عیسی بن عمر خواند: «یورث»، به کسر الزاء، چنان که فعل مسند باشد با مرد، و «کلاله» مفعول دوم باشد، یعنی اگر مردی مال خود را کند به کلاله. و در کلاله خلاف کردند. ضحاک و سدی گفتند: موروث منه باشد، یعنی مرده. سعید جبیر گفت: وارثان باشند. نضر بن شمیم گفت: مال موروث باشد. ----- (۱). مر و. [.....]

(۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. صفحه: ۲۷۸ روایت کرده‌اند که: مردی رسول را - علیه السّلام - پرسید از کلاله. رسول - علیه السّلام - آیت آخر اینکه سورت برخواند. مرد گفت: بیانی زیاده کن. رسول - علیه السّلام - گفت: لست بزایدک حتی ازاد، من زیاده نکنم تا مرا زیاده نکنند. شعبی گفت که از ابو بکر صدیق پرسیدند که: «کلاله» چه باشد! گفت: بگویم اگر صواب باشد از خدای بود، و اگر خطا بود از من بود و شیطان، و خدای تعالی از اینکه (۱) بری است. هر وارثی باشد که نه پدر بود نه فرزند. چون به عهد عمر رسید، عمر را پرسیدند. گفت: من شرم دارم که مخالفت ابو بکر کنم. همان گویم که او گفت. طاووس گفت [۲۹۷-

ر]: ما دون الولد، هر که جز فرزند بود. حکم گفت: هر که جز پدر بود. عطیه گفت: برادران مادری باشند. عیید بن عمیر گفت: برادران پدری باشند. جابر بن عبد الله گفت، من گفتم: یا رسول الله؟ وارثان من دو خواهرند، مرا چگونه میراث گیرند! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: *يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ* (۲) ...، و امیر المؤمنین علی (۳) گفت: برادران و خواهران باشند از پدر و مادر، و آنان را که در اینکه آیت ذکر است از مادر باشند، و آنان را که در آخر سورت ذکر است از پدر و مادر، یا از پدر- علی ما جاء فی اخبارنا. و اصل «کلاله» إحاطه بود، و اکلیل تاج را از اینکه جا گویند لإحاطته بالزأس، و همه را کل برای آن خوانند که به همه محیط بود. و «کلاله» را برای آن کلاله خوانند که محیط بود به اصل نسب. و «کلال» که تعب باشد هم از اینکه جاست لا- حاطه بالزجل. و ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی گفت: اشتقاق کلاله از کلال (۴) است که تعب و اعیاء و ماندگی باشد، پنداری که تناول میراث که می‌کند (۵) من بعد کلال و اعیاء می‌کند (۶). ----- (۱).

اساس: از من، آج، لب، فق، مر: از آن، با توجه به وز تصحیح شد. (۶-۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶. (۳). آج، لب، فق، مر علیه السلام. (۴). اساس: کلاله، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). مر: می‌کنند. صفحه: ۲۷۹ حسین بن علی المغربي گفت: اصل او آن است که مردم باز گذارد، و هو مصدر الاکل (۱) و هو الظهر. و اینکه اسمی است که عرب شناسند و خبر دهند به او از جمله نسب، قال عامر بن الطفیل: و ائی و ان كنت ابن فارس عامر و فی السیر منها و الصیریح المهذب فما سؤدتنی عامر عن کلاله ابي الله ان أسموا بأم. و لا أب معنی آن است که: و إنما سؤدتنی عن خصالی و ما يتعلق بی، و قال زیاد بن زید العدوی (۲): و لم أرث المجد التلید کلاله و لم یان منی فترة لعقیب و آن کس که گفت که: پدر و مادر کلاله نشود، استدلال کرد به قول شاعر که می‌گوید (۳): و إن أب المرء (۴) أحمی [له] (۵) و مولی الكلاله لا یغضب و قال الفرزدق (۶): و رثتم قنأه الملك لا عن کلاله عن ابني مناف عبد شمس و هاشم و له أخ أو أخت ذکر مرد و زن رفته است و کنایت با مرد برد دون زن، علی عادة العرب فی ردّ الکنایه إلى الأهم الأعراف، قال الله تعالی: و إذا رأوا تجاراً أو لهواً أنفضوا إليها (۷) و استعینوا بالصبر و الصلاة و إنها لکبیرة (۸) یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله (۹) فلکل واحد منهما السدس، هر یکی از ایشان را دانگی بود. ایشان را از اینکه هیچ نقصان نکنند، و هر یکی از ایشان بر اینکه زیاده نکنند. و برادر و خواهر چون -----

- (۶-۳-۱). آج: مصدر کل. (۲). تب شعر. (۴). آج: و ائی أنا المرء. (۵). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۷). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۱. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۴۵. (۹). سوره توبه (۹) آیه ۳۴. صفحه: ۲۸۰ مادری (۱) باشند نصیب راست گیرند، لقوله - عز و علا: فلکل واحد منهما (۲)، ائی من الأخ و الأخت السدس. هر یکی از ایشان را دانگی فرمود حق تعالی، و هر دو را به یک درج (۳) فرود آورد. و کلاله سواء اگر مادری باشند (۴) یا پدری و مادری، مقاسمت نکنند با مادر و پدر و فرزندان اگر پسر باشد (۵) و اگر دختر. و ایشان با یکدیگر میراث گیرند، اگر کلاله پدری یا (۶) کلاله مادری مجتمع شوند دانگی کلاله مادری را باشد اگر یکی بود، و باقی کلاله پدری را. و اگر کلاله مادری بیشتر از یکی بود، چندان که باشند ایشان را دو دانگ بود، بیشتر نه، لقوله تعالی: فإن كانوا أكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث، و باقی چهار دانگ کلاله پدری را باشد (۷)، اگر شوهر یا زن مزاحمت کنند ایشان را، نقصان بر کلاله پدری در شود دون کلاله مادری، از آن که چهار دانگ ایشان یا پنج دانگ، شوهر نیمه ببرد، و اگر زن برد (۸) دانگی و نیم. و اگر کلاله مادری و پدری معاً جمع شوند با کلاله مادری و کلاله پدری، کلاله مادری را دانگی باشد اگر یکی باشند یا دو دانگ اگر بیشتر باشند بالسویه بینهم زن و مرد یکسان گیرند و باقی و آن چهار دانگ یا پنج دانگ میان (۹) کلاله مادری و پدری باشد، لذلک مثل حظ الأنثیین، و کلاله پدری بیوفتد و ایشان را چیزی نباشد. میراث کلاله بر اینکه جمله باشد که گفتیم و اعتبار اینکه است، و هم الإخوة و الأخوات علی ما شرحنا و الله ولی التوفیق. و جدّ و جدّه مقاسمت کنند با کلاله برای آن که ایشان در یک درجه‌اند. جدّ من قبل الأب بمنزلت برادر است من قبل الام (۱۰)، و جدّه بمثابت خواهر و جدّ و جدّه من قبل الأم بمثابة الأخ و الأخت من قبلها درج (۱۱) اینان متساوی است، و ذکر اختلاف فقها رها کردیم تا مطول نشود، و اشارت کردیم به

رؤوس المسائل که مذهب است ----- (۱). اساس و وز: برادری، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۲). لب مر السیدس. (۳). تب: درجه. (۴). آج، لب: باشد. (۵). آج، لب، فق، مر، تب: باشند. (۶). لب، مر: با. (۷). آج، لب، فق و. (۸). مر: بود. (۹). مر: و باقی بر آن چهار دانگ یا پنج دانگ بود میانه. (۱۰). آج، لب، فق، مر، تب: الأب. (۱۱). آج، لب، فق، مر: درجه. صفحه: ۲۸۱ در اینکه باب و شرح و بسط آن در کتب فقه مشروح است، از آن جا طلب باید کردن. غیر مُضَارٌّ، نصب او بر حال است، و در معنی او خلاف کردند. بعضی گفتند: معنی آن است که إضرار ورثه نکند و اقرار به دینی که کسی را بر او نباشد. و بعضی دگر گفتند: تجاوز نکند در وصیت از ثلث. وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ، نصب او بر مصدر باشد، وصیتی است و اندرزی و فرضی از خدای تعالی. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ، قتاده گفت: خدای تعالی کاره است مضارت را هم در حال حیات [۲۹۷-پ] و هم در حال موت، و نهی کرد از آن در هر دو حال، و خدای تعالی داناست به احوال بندگان و بردبار است، از ایشان تعجیل نکند به عقاب، برای آن که تعجیل آن کند که ترسد که فایت شود. و مورد او مورد تهدید و وعید است، و در آیت دلیل است بر آن که: فاطمه - علیها السلام - وارث رسول بود و مستحق میراث او بود فی عموم قوله تعالی: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ (۱)، چه اتفاق است که اول مخاطب به خطاب قرآن رسول است (۲)، و همچنین (۳) اول مأمور و منهی اوست به اوامر و نواهی قرآن، و فی قوله تعالی: وَ إِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ، و داخل باشد در عموم هر دو آیت، و تخصیص عموم به خبر واحد روا نبود برای آن که اینکه معلوم است و آن مظنون، و برای مظنون دست از معلوم بنه دارند. و آن که دعوی دارند که رسول - علیه السلام - گفت: نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة، خبر واحد است اگر تسلیم کنیم، و به او تخصیص قرآن نشاید کردن. قوله: تِلْكَ خُدُودُ اللَّهِ (۴)، اشارت باشد به غایب، و «هذه» اشارت باشد به حاضر. زجاج گفت: «تلك» در آیت به معنی «هذه» است، یعنی اینکه حدهای خداست. در معنی حدود خلاف کردند. سدی گفت: حدود شرایط است، ای شرائط الله. عبد الله عباس گفت: طاعة الله، و بعضی دگر گفتند: فرائض الله، و بعضی دگر گفتند: تفصیل الله لفرائضه، اینکه تفصیلی است که خدای تعالی داد فرائض خود را، و اینکه لایقتر است به معنی آیت و اشتقاق لفظ، برای آن که حدود سرای آن باشد که -----

--- (۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۱. (۲). همه نسخه بدلها علیه السلام. (۳). آج: همچنین. (۴). آج، لب، فق، مر تلك. [.....] صفحه: ۲۸۲ فصل کند میان او و غیر او. پس معنی آیت آن است که: اینکه قسمتی است که خدای تعالی کرد برای شما، و اینکه فواصلی است میان طاعت و معصیت. وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، هر که در اینکه (۱) و جز اینکه طاعت خدای دارد و فرمان او کار بندد، يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ، او را [به] (۲) بهشتها (۳) برد که در زیر درختان آن (۴) جویهای روان باشد. اگر گویند: اینکه تخصیص چراست، طاعت در مواردی را به وعده‌های بهشت، و اینکه در همه طاعات باشد! جواب گوئیم: برای عظم موقع او، او را به ذکر تخصیص کرد اینکه جا. خالدین فیها، همیشه باشند در آن جا، و نصب او بر حال است، و تحقیق معنی آن که: یدخلهم عالمین فیها بالخلود، برای آن که «خالدین» حال باشد به عمل یدخلهم، و ایشان در حال دخول مخلد نباشند که اینکه صورت نبندد، و آنما در آن حال عالم باشند و معتقد که آن جا مخلد خواهند بودن، و گفت مثلش چنان بود که: مررت برجل معه باز صائدا به غدا. وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، و آن فلاح و ظفری بزرگ است. و در معنی «عظیم» دو قول گفتند: یکی آن که عظیم است به اضافه به امور دنیا و منافی که معتاد و معهود است ما را. قولی دگر آن که به اضافه با منفعت خیانتی که کسی بکند در باب مواردی. وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ، و هر که عاصی شود در خدای (۵) و نافرمانی کند خدای و پیغامبر را در آنچه فرمودند از فرائض و مواردی و اموال یتیمان. وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ، و از حدودی که او نهاد تعدی کنند و تجاوز، و پای به سر آن بنهند. يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا، او را در آتشی برد (۶) که آن جا همیشه ماند. و حکم «خالد» هم اینکه باشد که گفتیم، من کونه (۷): حالا من یدخله. نافع و ابن عامر در هر دو آیت «ندخله» به «نون» بخواندند، خیرا عن المخاطب علی وجه التعظیم، و اینکه عدول باشد از مغایبه با خبر از گوینده، چنان که گفت: -----

----- (۱). آج، لب، فق، مر حکم. (۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۳). مر، تب: بهشتهایی. (۴). آج، لب، فق،

مر: او. (۵). آج، لب، فق، مر: به خدای. (۶). مر: برند. (۷). آج، لب، فق، مر: فی کونه. صفحه: ۲۸۳ بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ، سُنَلِقِي (۱). وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ؛ و او را عذابی و المی بود مقرون به استخفاف و اهانت، و اینکه صفت عقاب خداست مستحقان عذاب را، و معتزله به اینکه آیت تمسّیک کردند در آن که فاسق لا- محاله معاقب باشد، و عقاب او منقطع نبود، جواب گویم: ایشان را در آیت تمسّیکی نیست از وجوه بسیار، منها آن که حدود جمع است و بر عموم است و آن را تخصیص کردن بی دلیلی وجه ندارد، و آن کس که او جمله حدود خدای را- جل- جلاله- تعدی کند کافر باشد، و کافر لا محال «۲» معاقب بود و عقابش مؤبد باشد. دگر آن که: وَ مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ، لَفْظ «من» لفظی «۳» صالح عموم را و خصوص را بنزدیک ما، چه بنزدیک ما عموم را صیغتی مخصوص نیست که اگر آن صیغت در خصوص استعمال کنند مجاز باشد، و دلیل بر اینکه آن است که قائل چون گوید: من دخل داری أكرمة به اینکه لفظ یک بار عموم خواهد و یک بار خصوص، و مجرد استعمال ایشان لفظ را در یک معنی یا بیشتر دلیل کند بر حقیقت آن و اشتراک او در آن معنی که در او استعمال کرده باشد ما دام «۴» تا خالی بود از قرینه که دلیل کند بر آن که مراد ایشان مجاز است به آن یا به یکی از آن. دلیل دیگر بر آن که اینکه لفظ، أعنی لفظ «من» مشترک است بین العموم و الخصوص آن است که: ما به ضرورت دانیم حسن استفهام آن کس که شنود از قایلی که گوید: من دخل داری أكرمة، پیرسد از او و گوید: امن العلماء، أم من عامية الناس، أم من الأحرار، أم من العبيد، أم من الغرباء- الی غیر ذلک. و در حسن [۲۹۸- ر] استفهام دلیل است بر آن که لفظ مشترک است بین المعنیین، چه اگر لفظ مختص بودی استفهام نیکو نبود، و ما حسن استفهام بضرورت می دانیم علی وجه لا- دفع له، چون لفظ مشترک بود بین العموم و الخصوص چه منکر باشند از آن که تخصیص کنند آیت را به کافران دون فاسقان اهل صلوات. دگر آن که: ایشان اصحاب صغایر را از اینکه عموم اخراج می کنند، اگر ایشان را بود که بعضی را اخراج کنند چرا ما را نبود که بعضی دگر را اخراج کنیم. ----- (۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۰ و ۱۵۱. (۲). آج، لب، مر: لا محاله. (۳). آج، لب، فق، مر، تب است. (۴). آج، لب: مادامی. صفحه: ۲۸۴ دگر آن که: ایشان تایین را اخراج می کنند از عموم آیت، و ایشان چه اولتراند به آن که تایب را اخراج کنند از ما به آن که اخراج کنیم آنان را که عفو خدای- جل- جلاله- ایشان را دریافته باشد. دگر آن که: اگر نیز تسلیم کنیم [که] «۱» «من» جز عموم را نشاید تخصیص عموم به دلیل روا باشد، و ما را ادله است بر تخصیص اینکه عموم از جهت عقل و سمع از آیات ارجی، مثل قوله تعالی: وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ (۲) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ (۳) إِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا (۴) أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ (۵)، ای اطمأن اليها و طال عمره فيها، و معلوم است بضرورت که او در زمین مؤبد نماند، و عرب گوید: فلان مخلمد، إذا تقاعس عن الشَّيْبِ فِي وَقْتِ يَشِيبُ فِيهِ نَظْرًا. چون به وقت خود پیر نشود، او را مخلمد گویند. پس بر اینکه وجه و قاعده چه منکر باشند «۶» از آن که خلود عبارت باشد از طول مدت دون تأیید. اینکه جمله دلیل است بر آن که ایشان را به ظاهر آیت هیچ تمسک نیست- و الله ولي التوفيق. [قوله- عزّ و جل] «۷»:

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵ تا ۲۲]

[اشاره]

وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسَكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتَ أَوْ يُجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (۱۵) وَ الذَّانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادْزُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا (۱۶) إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷) وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّبُوتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۸) يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِدُ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضٍ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (۱۹) وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَوْ تَأْخُذُوا مِنْهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا (۲۰) وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۲۱) وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا (۲۲)

[ترجمه]

و آنان که «۸» کنند ناپارسایی از زنان شما، گواه انگیزید بر ایشان ----- (۱). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۴۸. (۳). سوره رعد (۱۳) آیه ۶. [.....] (۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۵۳. (۵). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶. (۶). مر: باشد. (۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۸). آج، لب، فق: و آن زانی که. صفحه: ۲۸۵ چهار مرد از شما، اگر گواهی دهند باز دارید ایشان را در خانه‌ها تا جان بردارد ایشان را مرگ، یا کند خدای ایشان را راهی. و آن دو کس که کنند زنا از شما برنجانید ایشان را، اگر توبه کنند و نیک شوند بگردید از ایشان که خدای توبه پذیرنده و بخشاینده بوده است همیشه. توبه بر خدای آنان را بود که کنند بدی به نادانی، آنگه توبه کنند از نزدیک، ایشان را بپذیرد توبه خدای بر ایشان، و خدای دانا و محکم کار بود. و نیست توبه آنان را که کنند بدی تا آن که حاضر آید «۱» به یکی ایشان مرگ، گوید که: من توبه کردم اکنون، و نه آنان که بمیرند و ایشان کافر باشند، ایشان [را] «۲» نهاده‌ایم ما برای ایشان عذابی سخت. ای آنان که ایمان آورده‌اید حلال نبود شما را که به میراث برگیرید زنان را به ستم، و منع مکنید «۳» ایشان را از نکاح [تا ببرید] بهری از آنچه داده باشید ایشان را الا آن که کنند از زنا آشکارا، و زندگانی کنید با ایشان به وجه «۴»، اگر نخواهید ایشان را، باشد که شما نخواهید چیزی و کرده باشد خدای در آن خیری بسیار [۲۹۸-پ]. و اگر خواهی تا بدل کنی «۵» زنی را به جای زنی، و ----- (۱). اساس: آیند، با توجه به وز تصحیح شد. (۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۳). آج، لب، فق: و زندگانی بد مکنید. (۴). آج، لب، فق، تب: به نیکویی. (۵). تب: اگر خواهید تا بدل کنید. صفحه: ۲۸۶ بدهی «۱» یکی را از ایشان مالی بسیار تا مگیرید «۲» از او چیزی، ها مگیرید «۳» به دروغ و بزه آشکارا. و چگونه ها گیرید «۴»! برسیده باشد «۵» بهری شما به بهری، و ها گرفتند از شما پیمانی ستر «۶». مکنید به زنی آن را که به زنی کرده باشد پدرانتان از زنان الا آنچه گذشت که آن زشت است و دشمنی و بد راهی است. قوله: وَ اللّٰتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ - الاية، «اللّٰتِي» جمع الّٰتِي باشد، و كذلك اللّٰوَاتِي وَ اللّٰتِي، قال الله تعالى: وَ اللّٰتِي يَسْنَنَ مِنَ الْمَحِيضِ «۷»، بیشتر مفسران گفتند چون ضحاک و ابن زید و عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و سدی و جیائی و بلخی و زجاج که: آیت منسوخ است. در اول شرع چنان بود که چون زنی زنا کردی و چهار گواه بر او گواهی دادندی، حکم او آن بودی که او را در خانه باز داشتندی تا به مردن «۸». چون آیت حد آمد و حکم رجم، اینکه آیت منسوخ شد بقوله تعالی: الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي «۹» أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا، یا خدای خلاصی بدهد ایشان را به شوهری حلال، و اینکه قول خلاف اجماع است برای آن که خلاف نیست میان مفسران در آن که مراد به فاحشه زناست، و آیت منسوخ است بآیه الحد و حکم الرجم. و از صادق و باقر - علیهما السّلام - هم اینکه روایت است، و رسول - علیه السّلام - گفت: چون آیت حد فرود آمد: قد جعل الله لهّن سبیلًا، البکر بالبکر مائة جلده و الثّیب بالثّیب الجلد ثم الرّجم. خدای تعالی راه پدید آورد بکر که با بکر زنا کند حد باید زدن ایشان را صد تازیانه، و مراد به بکر از ایشان آن است که زن ندارد از مرد، و شوهر ندارد از زن. و ثیب با ثیب چون زنا کند، اول حد و آنگه رجم - علی خلاف فيه بین الفقهاء. ----- (۱). مر، تب: انگیزید. (۲). مر، تب: گفتند. (۳). آج، لب، فق، مر، تب: براند. (۴). آج، لب، فق، مر: شهرش. صفحه: ۲۸۸ وَ اللّٰذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ، ابن کثیر خواند به تشدید «نون»، و همچنین فی قوله: «هذان» «۱»، و «ذانک»، و در «فذانک» «۲» ابو عمرو موافقت کرد. باقی قراء به تخفیف «نون» خواندند. ابو

علی فارسی گفت: وجه قراءت آن کس که به تشدید خواند، آن است که شد را عوض آن دو محذوف کرد که از کلمه ساقط است یکی «لام الفعل» از «ذا»، و یکی از «لذان» برای آن که اصل «لذیان» بوده است، و بعضی عرب واحد را «اللذ» گویند، و تشبیه را «اللذان»، و جمع را «اللذون» در حال رفع، و حال نصب و جر «الذین»، قیاساً علی الأسماء المعربة. و در لغت طی، به جای «الذی»، «ذو»، به جای «الذی»، «ذات» باشد. و در معنی آیت سه قول گفتند: [۲۹۹-ر]، حسن بصری و عطا گفتند: مراد مرد و زن است که زنا کنند، و لکن بر عادت عرب که چون مذکر و مؤنث جمع شوند تغلیب مذکر را باشد، چنان که گفت: *إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ* (۳)، ثم قال: *أَعَيْدَ اللَّهُ لَهُمْ* (۴). مجاهد گفت: مراد دو مردند که لواطه (۵) کنند، و ابو مسلم هم اینکه گفت (۶). بعضی دگر گفتند: مراد سحق زناست (۷) و در شرع اسم زنا بر همه اطلاق کنند و همچنین در لغت، و از اینکه جا اهل عراق گفتند: متلوطین را حد واجب نباشد، هم اینکه قدر باشد که او را دشنامی بدهند و به زبان ایذایی کنند. حق تعالی گفت (۸): آن دو کس که اینکه کار کنند. عامه مفسران بر آنند (۹) که مراد (۱۰) زناست، و «ها» راجع است با فاحشه. فاذوهما، برنجانی (۱۱) ایشان را. عطا و قتاده و سدی گفتند: به زبان برنجانی (۱۲) ایشان را و تعبیر و سرزنش کنی (۱۳) ----- (۱۳-۱). سوره حج (۲۲) آیه ۱۹. (۲). سوره قصص (۲۸) آیه ۳۲. [.....]. (۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵. (۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵. (۵). وز: لواط. (۶). اساس: گفتند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). کذا: در اساس، وز، تب، دیگر نسخه بدلها، زنان است. (۸). همه نسخه بدلها و. (۹). وز: براینند. (۱۰). آج، لب، فق، مر: که اینکه. (۱۱). مر، تب: برنجانید. (۱۲). مر، تب: کنید. صفحه ۲۸۹ مانند اینکه که از خدای نترسی (۱) و شرم نداری (۲). مجاهد گفت: دشنام دهی (۳) ایشان را. عبد الله عباس گفت: برنجانی (۴) ایشان را به دست و زبان، و «ایذ» ی دست (۵)، زدن به نعل و کفش باشد، اگر توبه کنند و عمل نیک کنند اعراض کنی (۶) از ایشان و ایذاء مکنی (۷) ایشان را، و اینکه حکم نیز منسوخ است به حد و رجم، و حد از قرآن معلوم است، و رجم از سنت. راوی خبر گوید، ابو هریره و زید بن خالد الجهنی گفتند: دو مرد به خصومت پیش رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله؟ اقص بیننا بکتاب الله، میان ما حکم کن به کتاب خدای. رسول- علیه السلام- گفت: بگوی (۸)، یکی از ایشان گفت: یا رسول الله؟ پسر من مزدور (۹) اینکه مرد بود، با زن او زنا کرد. مرا گفت: حکم او آن است که رجم کنند او را. من فدیة کردم اینکه پسر را به صد گوسفند و کنیزکی، اکنون چون معلوم شد واجب او صد تازیانه است، و واجب زن رجم است که پسر من محصن نبود و زن محصنه است. رسول- علیه السلام- گفت: به خدای که از میان شما به کتاب خدای حکم کنم، اما گوسپند و کنیزک تو رد است با تو، با تو باید دادن. و پسر را حاضر کردند (۱۰)، بفرمود تا او را صد تازیانه بزدند و از شهر برانند تا یک سال. و مرد دیگر را گفت- و نام او لنیس (۱۱) بود- تا زن را به حاضر کرد، و گفت: اگر اقرار دهد رجمش کنم. زن اقرار داد، بفرمود تا رجمش کردند. و عروه الزبیر گفت: مروان (۱۲) در عهد عمر زنا کرد، عمر او را حد زد و یک سال براند. جابر عبد الله انصاری گفت: مردی بیامد از أسلم و گفت: یا رسول الله؟ من زنا ----- (۱-۶). مر: نترسید. (۲). نداری / ندارید. (۳). مر، تب: دهید. (۴). مر، تب: برنجانید. [.....]. (۵). اساس: بدست، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مر، تب: مکنید. (۸). مر: بگوید. (۹). وز: مزدور (با همین اعراب). (۱۰). اساس بفرمود تا او را حاضر کردند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۱۱). کذا: در اساس، وز: لنیس، آج، فق: لنیس، لب، تب: انیس، مر: التس، تفسیر قرطبی (۵/ ۸۷): انیس. (۱۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۳۴۲): مردی. صفحه ۲۹۰: کردم. رسول- علیه السلام- روی از او بگردانید، به دگر جانب رفت و بگفت. رسول از او (۱) روی بگردانید. به دگر جانب رفت و بگفت تا بر خویشتن چهار بار گواهی داد. رسول- علیه السلام- گفت (۲): دیوانه‌ای تو! گفت: نه، ای رسول الله. گفت: تو زن داری! گفت: بلی، یا رسول الله. رسول- علیه السلام- بفرمود تا او را به مصلی بردند و رجم کردند و بر او ثنا (۳) کردند. بریده روایت کند، گوید: ماعز بن مالک بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ انی زینت فطهرنی، من زنا کرده‌ام مرا پاک کن. رسول- علیه السلام- گفت: برو توبه کن و آمرزش خواه از خدای تعالی. برفت پاره‌ای،

نه بس دور. باز آمد و گفت: [یا رسول الله؟] «۴» زینت فطهرنی. رسول همان گفت. برفت پاره‌ای و باز آمد و هم اینکه سخن گفت، و رسول - علیه السلام - همان جواب داد تا چهار بار. به بار چهارم رسول گفت: تو دیوانه‌ای! گفت: نه. از صحابه پرسید، گفت: از اینکه هیچ دیوانگی دانی «۵»! گفتند: نه یا رسول الله. گفت: بنگرید «۶» تا مست هست «۷»! بدیدند مست نبود. رسول - علیه السلام - گفت که: زنا کردی محصن بودی! گفت: بلی. رسول - علیه السلام - فرمود تا او را رجم کردند، آنگاه گفت: استغفروا لماعز، برای ماعز استغفار کنید، و رسول - علیه السلام - برای او استغفار کرد و گفت: لقد تاب توبه لو قسمت بین امه لوسعتها، گفت ماعز «۸» توبه‌ای کرد که اگر از میان امّتی ببخشند به همه برسد. عبد الله عیّاس گفت که، عمر خطّاب گفت «۹»: من می‌ترسم [که] «۱۰» چون روزگار دراز بر آید، مردمان گویند: رجم در کتاب خدای نمی‌یابیم، فریضه‌ای از فرایض خدای ضایع کنند الا و رجم واجب است بر آن که زنا کند و محصن باشد، ----- (۱). همه نسخه بدلها «از او»:

ندارد. (۲). اساس تو، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). اساس: نثار، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). مر، تب: دانید. (۶). آج، لب، فق: بنگری / بنگرید. (۷). آج: نیست. [.....] (۸). اساس و دیگر نسخه بدلها: ماعزین، با توجه به معنی حدیث و چاپ شعرانی ج ۳ ص ۳۴۲ تصحیح شد. (۹). آج، لب، فق، تب که. (۱۰). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. صفحه: ۲۹۱ چون ینه‌ای به آن قایم شود، یا او اقرار دهد، یا حملی ظاهر شود، و من در قرآن خوانده‌ام: الشیخ و الشیخه إذا زینا فارجموهما البتّه. و رسول - علیه السلام - در عهد خود رجم کرد، و ما رجم کردیم. قوله: إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ، حق تعالی گفت: توبه بر خدای آنان راست که گناه کنند به جهالت. و فی قوله «علی الله» أقوال. بعضی گفتند معنی آن است که عند الله، بعضی دگر گفتند: من الله. و اگر بر ظاهر رها کنند آن را وجهی باشد، و معنی آن بود که: قبول توبه بر خدای آن را بود برای آن که توبه چون با خدای مضاف بود به معنی قبول بود، یعنی بر خدای چون حقّی است که قبول کند توبه آن کس که چنین باشد، قال الله تعالی: ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِم «۱»، اى قبل توبتهم، و قوله: فَتَابَ عَلَيْهِ «۲». و در معنی جهالت چند قول «۳» گفتند: یکی آن که مجاهد و ضحاک گفتند: عمد «۴» است. کلبی گفت: جاهل نباشد که آن گناه است و لکن عقوبتش ندانند «۵». و بیشتر مفسران گفتند: مراد جمله گناه است برای آن که هر کس که او معصیت کند جاهل باشد تا توبه کردن، و قتاده گفت: [۲۹۹-پ] بر اینکه قول اجماع صحابه است. فزّاء گفت و جبائی که: بر سیل تأویل باشد «۶»، گناه کنند و ندانند که آن گناه است. زجاج گفت: جهالت آن است که اختیار لذت عاجل کنند بر لذت باقی. و بعضی دگر گفتند: ندانند که آن گناه است، از آن که نظر نکرده «۷» باشند. و آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی توبه قبول کند از جمله معاصی، اگر کفر باشد و اگر دون کفر. ----- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۷۱. (۲).

سوره بقره (۲) آیه ۳۷. (۳). مر: وجه. (۴). اساس، وز: عهد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). تب: ندانند. (۶). مر که. (۷). اساس: کرده، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۹۲ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ، آنگاه توبه کنند زود از مدّتی نزدیک. سدّی و کلبی گفتند: پیش از بیماری و مرگ. عکرمه گفت: هر چه پیش از مرگ بود آن نزدیک باشد. ابو مجلز و ضحاک گفتند: پیش از آن که ملک الموت را ببیند. ابو موسی گفت: پیش از آن که مرگ به او رسد به فواق ناچه‌ای. عبد الرحمن السّلمانی گفت: چهار کس از اصحاب رسول حاضر بودند، حدیث توبه بر آمد. یکی گفت: من از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت: خدای تعالی توبه بنده بپذیرد پیش از مرگ به نیم روز «۱». دیگری گفت: من شنیدم که چون پیش از مرگ به چاشتی توبه کند، خدای تعالی «۲» قبول کند. چهارم گفت من شنیدم که گفت: انّ الله يقبل توبه عبده ما لم یغرغر، خدای تعالی توبه بنده قبول کند مادام تا جانش به غرغر «۳» رسیدن. عباده بن الصّامت گفت، رسول - علیه السلام - گفت: هر کس او پیش از مرگ به یک سال «۴» توبه کند، خدای تعالی توبه او قبول کند. آنگاه گفت: یک سال بسیار بود، هر که او پیش از «۵» مرگ به یک ماه توبه کند، خدای تعالی توبه او قبول کند. آنگاه گفت: ماهی بسیار بود، هر که پیش از مرگ به یک هفته توبه کند، خدای تعالی توبه او قبول

کند. آنکه گفت: هفته‌ای بسیار باشد «۶»، هر که او پیش از مرگ به یک روز «۷» توبه کند، خدای تعالی توبه او قبول کند. آنکه گفت: روزی بسیار بود، هر که او پیش از مرگ به ساعتی توبه کند، خدای تعالی توبه او قبول کند. آنکه گفت: ساعت بسیار باشد «۸»، هر که او توبه کند پیش از آن که جان او به ----- (۱). آج، لب، فق: پیش از مرگ به دو روز، مر: پیش از دو روز از مرگ. (۲). اساس: که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مر: غرغره. (۴). تب: ساله. [...] (۵). اساس: هر که پیش از مرگ، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها: بود. (۷). مر: توبه او. (۸). اساس: هر که او روزی پیش از مرگ، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۹۳ غرغره «۱» رسد، خدای تعالی توبه او قبول کند. ابو سعید خدری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت، ابلیس گفت: خدای را به عزت و جلال تو که مفارقت نکنم از بنی آدم مادام تا جانشان در تن بود. حق تعالی گفت: به عزت و جلال من که در توبه بر ایشان گشاده دارم تا جانشان زیر بر باشد. هم ابو سعید روایت کند که، رسول - علیه السلام - گفت که: ابلیس [گفت] «۲»: بار خدایا؟ به اینکه که با من کردی بندگان تو را اضلال و اغوا می‌کنم تا جانشان در تن باشد. حق تعالی گفت: به عزت و جلال من که «۳» ایشان را می‌آمزم تا استغفار می‌کنند. وَ كَانِ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا و خدای تعالی همیشه دانا و محکم بوده است «۴»، دانا به احوال بندگان، و حکیم به عفو و عقوبت ایشان «۵». وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ - الْآيَةُ، حق تعالی در آیت بیان کرد که قبول توبه تا کی باشد، گفت: توبه نباشد آنان را که اصرار کنند بر کفر و معاصی تا آنکه که مرگ به ایشان حاضر آید و به در مرگ رسند، و اعلام مرگ پیدا شود ایشان را از معاینه فرشته و جز آن چیزهایی که ایشان را ملجا کند به توبه، آنکه گویند ما توبه کردیم، و حکم کافران در اینکه باب هم اینکه است: وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ، و نه آنان که به در مرگ رسند و ایشان کافر باشند. و «الَّذِينَ» در محلّ جرّ است عطفاً علی قوله للَّذِينَ «۶» و التَّقْدِيرُ «۷»: وَ لَا الَّذِينَ «۸» يموتون، و «واو» حال راست فی قوله: وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا، و أصله أعددنا، قلب کردند یک «دال» را با ----- (۶-۱). آج، لب، فق: به غرغره. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: من. (۴). آج، لب، فق، مر: محکم کار باشد. (۵). مر: قوله تعالی. (۷). اساس: للتقدير، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مر: تب: و لا- للذین. صفحه: ۲۹۴ «تا»، و گفته‌اند: أعتدنا أفعالنا، من العتاد، و الشیء العتید هو المعتد «۱»، فعیل به معنی مفعول، و العتیده طبل يجعل فيه طيب، و العتاد اسم للشیء المعدّ، و هو ایضا اسم للمصدر، و قال عدی بن الرقاع فی معنی للمفعول «۲»: تأتیه أسلاب الأعرّة عنوة قسرا و یجمع للحروب عتادها و یقال للفرس المعدّ للحرب عتد و عتد، ایضا قال الأشعر الجعفی «۳»: راحوا بصائرهم علی اکنافهم و بصیرتی یعدو بها عتد و آی و البصیره بقیه الدّم. اگر گویند چرا در اینکه وقت توبه را قبول نباشد! گوئیم: برای آن که اعلام قیامت ظاهر شود و الجاء حاصل آید، و آن علوم که مستدلّ بود ضروری گردد، و در آخرت هم برای اینکه علت قبول توبه نباشد «۴» که علوم ضروری حاصل آید، و منافع و مضارّ بی کرانه «۵» بی اندازه که موعود بود منقود شود، و اینکه جمله سبب «۶» الجاست، و آیت دلیل نیست بر آن که خدای تعالی قبول توبه فاسق یا کافر نکند پیش از اینکه حالت، و نه آن که خدای تعالی عفو بکند «۷» از مؤمن فاسق بی توبه، و اگر ما را با عقل رها کردند در حقّ کفار هم اینکه گفتمانی «۸»، جز آن است که سمع منع می‌کند از اینکه، من قوله: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ «۹» - الْآيَةُ. و قوله: عَذَابًا أَلِيمًا، أی مؤلماً «۱۰»: فعیل به معنی مفعول «۱۱»، ما برای ایشان [عذابی] «۱۲» نهاده‌ایم دردناک. آیت مخصوص باشد به آنان که معلوم از حقّ ایشان آن است که توبه نکنند از کفر و فسق، و در جمله فسّاق به آنان که معلوم از حقّ ایشان آن است که خدای عفو نکند از ایشان. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرهًا - الْآيَةُ، مفسران گفتند: ----- (۱). آج، لب: المعد (بدون نقطه)، تب: المعد. (۳). تب شعر، اساس و همه نسخه بدلها: الجحفی، با توجه به مآخذ شعری تصحیح شد. (۴). آج، لب، فق، مر: توبه قبول نباشد. [...] (۵-۲). مر: و. (۶). مر: اسباب. (۷). آج، لب، فق، مر: تب: نکند. (۸). مر: گفتیمی. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۶. (۱۰). اساس، وز: مولی، با توجه به آج و دیگر نسخه

بدلها تصحیح شد. (۱۱). آج، لب، فق، مر: مفعول باشد. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۲۹۵ سبب نزول آیت آن بود که در جاهلیت [۳۰۰-] و بدایت اسلام چنان بود که چون مردی فرمان یافتی و زنی رها کردی، وارثی از آن مرد بیامدی و جامه بر او افگندی یا بر خیمه او «۱» اولتر گشتی به او از نفس او «۲»، زن را بر خود هیچ حکم نماندی در حباله او او فتادی «۳» بی مهری به مهر اول که متوفی کرده بودی. آنگه مرد مخیر بودی، خواستی دخول کردی با او به مهر اول و خواستی عضل کردی او را، اعی منع کردی از نکاح و دخول نکردی با او و او را اضرار کردی تا او فدیہ کردی از مال خود و خود باز خریدی، و یا وفات آمدی او را میراثش برداشتی. و اگر زن برفتی پیش از آن که اینکه مرد جامه بر او افگندی، مالک نفس خود شدی، همچین می بود تا ابو قیس بن الأسلت الأنصاری فرمان یافت و زنی را رها کرد نام او کبیشه «۴»، پسری از آن ابو قیس بیامد- که نه از اینکه زن بود- و جامه بر او افگند و زن را در حباله گرفت و دخول نکرد با او و نفقه نکرد او را، زن برخاست و به شکایت پیش رسول آمد و گفت: یا رسول الله! پسر شوهرم بیامد و مرا در بند کرد، رها نمی کند که شوهر کنم و نفقه نمی کند بر من، و من در مانده ام. رسول- علیه السلام- گفت: برو بنشین تا خدای در باب تو چه حکم کند. زنان مدینه چون بشنیدند که اینکه زن شکایت با رسول کرده است، بیامدند و گفتند: یا رسول الله! ما نیز از اینکه حال متشکی ایم، خدای تعالی آیت فرستاد: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ، ای مؤمنان حلال نباشد شما را، أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرِهًا، که زنان را به میراث بر گیری به کره و جبر بی اختیار ایشان- چنین که شرح دادیم. حمزه و کسائی و خلف و أعمش و یحیی وثاب «۵» خواندند: «کرها» بضم الکاف اینکه جا و در سورة التوبة، و باقی قرآء به فتح «کاف» خواندند. کسائی گفت: اینکه دو لغت است به یک معنی. فزء گفت: الکره «۶»، الاکراه، و الکره المشقة، آنچه از قبل دیگری باشد کره بود، و آنچه از قبل او بود کره بود بضم الکاف. -----

----- (۱). وز، لب، فق، مر، تب او. (۲). مر و. (۳). همه نسخه بدلها: حباله او فتادی. (۴). وز، آج، لب، فق: کبیشه، مر: کبشه. (۵). مر: یحیی بن وثاب. (۶). آج، لب، فق، مر و. [.....] صفحه: ۲۹۶ وَلَا تَعْضَلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ، جویر گفت از ضحاک که: آیت در حق کسانی آمد که در حجر ایشان دختران یتیم بودندی، ایشان را به شوهر ندادندی و عضل کردندی طمع در مال ایشان. یا زنی پیر داشتی خداوند مال، و او را با او خوش نبودی خواستی تا زنی جوان کند، یا زنی جوان به زنی کردی آن زن را مقاربت نکردی و دست بنه داشتی طمع در مال او، تا چون وفاتش آید میراثش بردارد. حق تعالی گفت: عضل مکیند کسانی چنین را تا بهری از آنچه به ایشان داده باشید «۱» [چیزی] «۲». إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ، الّا آنگه فاحشه کنند ظاهر. ابن کثیر و ابو بکر عن عاصم خواندند: «مبینه» به کسر الیاء، و باقیان به فتح «یا». و در «فاحشه» خلاف کردند، بعضی گفتند: زناست. حسن بصری گفت: اگر زن زنا کند، شوهر را بود که با او خلع کند. عطا گفت: در بدایت اسلام چنان بود که چون زنی زنا کردی، شوهر از او چیزها گرفتی «۳»، یا مهر از او باز ستدی، اینکه حکم منسوخ شد به حد. عبد الله مسعود و قتاده و ضحاک گفتند: مراد به «فاحشه» نشوز است، و در اخبار ما آمده است که: از جمله فاحشه و کمینه او آن بود که اهل مرد را به زبان برنجاند. جابر «۴» عبد الله أنصاری روایت کند از رسول- علیه السلام- که او خطبه کرد و گفت: اتقوا الله فی النساء فانکم أخذتموهن بأمانة الله و استحللتم فروجهن بکلمة الله. و شما را بر ایشان آن است که کسی را بر بستر شما نیارند که شما را از آن کراهت بود، اگر از اینکه معنی چیزی کنند بزنی «۵» ایشان را زدن، و طعام و کسوت از ایشان باز مگیری «۶» به سنت و قاعده. و عاشروهن بالمعروف، و به ایشان به وجه «۷» زندگانی کنی «۸». بعضی گفتند: ----- (۱). آج، لب، فق، مر، تب: باشی / باشید. (۲).

اساس: ندارد، از وز افزوده شد، مر، تب: بیری، دیگر نسخه بدلها: بیری. (۳). آج، لب، فق، مر، تب: چیزی گرفتی. (۴). مر: جابر بن. (۵). مر، تب: بزینید. (۶). مر، تب: باز مگیرید. (۷). مر معروف. (۸). مر، تب: کنید. صفحه: ۲۹۷ مراد آن است که آنچه ایشان با شما کنند، به ایشان همان کنید «۱»، و اگر شما به طبع ایشان را کاره باشی «۲» به ایشان بسازی «۳» و مفارقت مکنی «۴» که بسیاری چیزها باشد که شما آن را کاره باشید «۵» و خدای تعالی در آن خیر بسیار نهاده باشد. بعضی گفتند: فرزند است، یعنی باشد که شما

را از ایشان فرزند باشد. قولی دگر آن است که: باشد «۶» دل‌های شما از آن کراهت بگردد، و شما صلاح خود ندانی «۷». عبد الله عمر گفت: مرد باشد که استخاره کند در کاری، و خدای تعالی برای او آنچه خیره «۸» او باشد اختیار کند، او را خوش نیاید. چون بنگرد به عاقبت بداند که آنچه خدای تعالی برای او اختیار کرد صلاح و خیر او در آن بود. و *إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانِ زَوْجٍ*، عرب را عادت بودی که چون زنی کردند و مهری «۹» دادندی او را، آنگه ایشان را از او «۱۰» ملاطی بودی، آنچه او را داده بودند از او بستندی «۱۱» و به مهر دیگری دادندی. حق تعالی از اینکه نهی کرد و گفت: اگر خواهی «۱۲» که زنی را [به دیگری] «۱۳» بدل کنی «۱۴»، و آن زن اول را قنطاری زر یا سیم داده باشی «۱۵» به مهر یا به هبه، روا نیست شما را که از او بازگیری «۱۶» آله که از او نشوزی بود یا فاحشه. و تفسیر «قنطار» برفت، و مراد آن که عبارت است از مال بسیار، آنگه گفت: *أَتَأْخُذُونَ بَهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا*، لفظ استفهام است و مراد تفریع [۳۰۰-پ] و توییح و انکار، و نصب «بهتانا و إثما» بر تمیز «۱۷» باشد. و گفته‌اند: به اضممار فعلی مقدر، و التقدير: *أَتَأْخُذُونَ فَتَصِيبُونَ فِي أَخْذِهِ بَهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا*.

 (۱). آج، لب، فق: کنی / کنید. (۲). مر، تب: باشید. (۳). مر، تب: بسازید. (۴). مر، تب: مکنید. (۵). آج، لب، فق: باشی / باشید. (۶). آج، لب، فق که. [.....] (۷). مر، تب: ندانید. (۸). آج، لب، فق، مر: خیر. (۹). آج، لب، فق، مر: مهر. (۱۰). آج، لب، فق: از آن. (۱۱). آج، لب، فق، مر: بستندی. (۱۲). مر، تب: خواهید. (۱۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). مر، تب: کنید. (۱۵). مر، تب: باشید. (۱۶). مر، تب: باز گیرید. (۱۷). وز، تب: تمیز. صفحه: ۲۹۸ و *كَيْفَ تَأْخُذُونَ*، آنگه بر سیل تفریع و انکار گفت: چگونه ها گیری «۱» از او چیزی. و *وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ* «واو» حال راست، و بهر «۲» از شما به بهری رسیده، و اینکه کنایت است از جماع. و اصل «افضا» رسیدن باشد به چیزی بر وجهی که حایلی نبود میان ایشان. و *وَأَخْذَن مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا*، و ایشان عهدی محکم بستده «۳» از شما. حسن بصری گفت: مراد آن عهد است که زن یا ولی زن با مرد کند که با او از دو کار یکی کند: *فَامْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ* «۴». مجاهد گفت: کلمه نکاح خواست که بدان استحلال فرج کنند. شعبی و عکره گفتند و ربیع - هو قوله: *أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةٍ* الله و استحللتن فروجهن بکلمه الله. بدان که قلت و کثرت مهر موقوف بر اتفاق و تراضی هر دو بود آن مقدار که قرار افتد، جز که مستحب آن است که تجاوز نکنند از مهر محمیدی، و آن پنجاه دینار [زر] «۵» سرخ باشد، قیمتش پانصد درم نقره سره، و آن مهر فاطمه زهراست «۶». و چون مردی بر زنی نکاح بندد علی الصی داق المحمیدی، اینکه قدر لازم باشد او را، بیشتر نه. و در اخبار آمد «۷» که: [عمر خطاب که] «۸» *أُمَّ كَلْتُومَ بِنْتِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ* را بخواست چهل هزار درم مهر او بکرد. و ابن سیرین گفت: که حسن علی «۹» - *عليهما السلام* - زنی بخواست با مهر صد کنیزک به او فرستاد، هر کنیزکی بدره‌ای درم داشتند هزار در [م در] «۱۰» او. عقبه بن عامر الجهنی گفت، رسول - *عليه السلام* - مردی را گفت: خواهی که فلان زن را به تو دهم! گفت: آری. رسول - *عليه السلام* - آن زن را به آن مرد داد و صدیقی معین نکرد، و اینکه مرد به حدیبیه حاضر بود [و] «۱۱» به خبیر، و او را نصیبی بود ----- (۱). آج، لب، فق: بگیری، مر: گیرید، تب: ها گیرید. (۲). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلها: بهری. (۳). مر: بستده‌اند. [.....] (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۹ «فامساک بمعروف...». (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). مر صلوات الله علیها. (۷). وز، مر: آمده. (۸-۱۰-۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مر: حسن بن علی. صفحه: ۲۹۹ در غنیمت، و قسمت نگرفته بود. او را وفات نزدیک رسید، وصایت کرد و گفت: رسول - *عليه السلام* - اینکه زن را به من داد و صدیقی معین نکرد، و مرا سهمی و نصیبی در غنیمت هست، آنچه نصیب من است به اینکه زن دهی «۱» به مهر او. چون قسمت غنیمت کردند «۲»، نصیب او به زن دادند، به صد هزار درم بفروخت. و عبد الله عباس زنی را از بنی سلیم به زنی کرد «۳» بر مهر ده هزار درم «۴». و عروه البارقی دختر هانی بنت قبیصه را به زنی کرد بر چهل هزار درم. و مطرف بن شحیر زنی را به زنی کرد بر مهر ده هزار درم، رسول - *عليه السلام* - گفت: «۵» *خير النکاح أيسره*، و رسول - *عليه السلام* - گفت: از یمن و خجستگی زن آن است که نکاحش

آسان بود و رحمش آسان، یعنی مهرش اندک بود و ولادتش آسان. و ابو هریره گفت: در عهد رسول - علیه السلام - صدق زنان ما، ده اوقیه بودی، هر اوقیه «۶» چهل درم. عبد الرحمن روزی در نزدیک رسول آمد و اثر خلوق بر وی «۷». رسول - علیه السلام - گفت «۸»: چیست اینکه! گفت: یا رسول الله زنی کرده‌ام بر مهر و زن استخان «۹» خرمایی. رسول - علیه السلام - گفت: بارک الله لک أولم و لو بشاء، ولیمه بکن و اگر به گوسفندی باشد. سهل بن سعد الساعدی گفت: روزی زنی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ من خویشان را به زنی به تو دادم. رسول - علیه السلام - جواب نداد. یکی از جمله صحابه گفت: ای رسول الله؟ اگر تو را رغبت نیست، به من ده او را. رسول - علیه السلام - گفت: چیزی داری که به مهر او دهی! گفت: یا رسول الله؟ هیچ ندارم مگر اینکه ازار پای. رسول - علیه السلام - گفت: پس تو را از آن بنگزیرد، برو انگشتری به او ده، و اگر از آهن باشد. گفت: یا رسول الله؟ ندارم. گفت: أمعک شیء من القرآن، قرآن چیزی دانی! گفت: بلی. کذا و کذا سورة فلان و فلان سوره. -----

----- (۱). مر، تب: دهید. (۲). مر: چون غنیمت قسمت کردند. (۳). مر: کرده بود. (۴). آج، لب، فق، مر: مهر هزار درم. (۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۳۴۷) مهرا. (۶). تب: اوقیه / اوقیه‌ای. (۷). مر بود. (۸). آج، لب، فق، مر دید. [.....] (۹). وز، لب، مر، تب: استخوان. صفحه: ۳۰۰ رسول - علیه السلام - گفت: به تو دادم او را بر اینکه که تو دانی از قرآن او را بیاموز. عبد الله بن عامر روایت کرد که: مردی در عهد رسول - علیه السلام - زنی خواست. رسول گفت: مهر او چه داری! گفت: اینکه نعلین که در پای دارم. زن را رسول - علیه السلام - [زن را گفت] «۱»: راضی باشی بر اینکه «۲»! گفت: آری. رسول - علیه السلام - او را به آن داد به آن نعلین. جابر عبد الله انصاری گفت از رسول - علیه السلام - که گفت: هر کس که در مهر زنی کفی پست یا گندم یا خرما بدهد، استحلال کرده باشد و حلال بود او را. و ابو سعید خدری گفت: رسول - علیه السلام - ام سلمه را بر ده درم به زنی کرد. ابراهیم بن عبد الله الکنانی گفت: سعید بن المسیب دخترش را به مردی داد به دو درم مهر. و رسول - علیه السلام - گفت: من استحل بدرهم فقد استحل، گفت: هر کس که او زنی را به درمی به حلال کند حلال باشد او را. و در خبر است که: چون مأمون دخترش را - ام الفضل «۳» - به محمد بن علی بن موسی التقی داد، آن روز هفتصد «۴» هزار دینار سرخ او را خرج افتاد، و لکن صدق پنجاه دینار سرخ کرد، قیمت پانصد درم نقره صدق محمدی. قوله: وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ - الاية، گفتند: آیت در حصین بن ابی قیس آمد که زن پدر را به زنی کرد کبیشه «۵» بنت معن، و در أسود بن خلف که زن [۳۰۱-] پدر را به زنی کرد - فاخته بنت الأسود بن المطلب - و در منظور بن زبیر که زن پدر را به زنی کرد. أشعث بن سوار گفت: ابو قیس فرمان یافت و از جمله صالحان انصاریان بود، پسر او قیس زن پدر را گفت: به زن من باش. او گفت: تو مرا به جای فرزندی، و من ندانم تا روا باشد یا نه، و لکن از رسول - علیه السلام - نباید پرسیدن «۶». رسول را -----

----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: باین / به اینکه. (۳). وز، تب: دخترش ام الفضل را. (۴). آج: هفصد. (۵). وز، آج: کبیشه. (۶). وز: پرسید. صفحه: ۳۰۱ پرسیدند، گفت: تا خدای چه فرماید «۱». اینکه آیت آمد: وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ. گفته‌اند: «ما» به معنی «من» است یعنی نکاح مکنید بر آن کس که پدرتان بر او نکاح کرده باشد. و گفتند: «ما» مصدریه است، یعنی و لا تنکحوا النکاح الّذی نکح آبأؤکم من النّساء، و مراد جنس است تا آزاد و برده در او شوند، اما آزاد: به عقد و وطی، و اما برده: به وطی دون ملک، برای آن که آن پرستار را که پدر دیده باشد به خلوت، بر فرزند ملکش حرام نبود و طیش حرام بود. اما آن را که پدر بر او عقد بسته بود، پسر را حرام باشد بر او عقد بستن و زن پدر «۲» - و إن علوا حرام باشد بر فرزند و فرزندزاده - و إن سفلوا. و در آیت دلیل است بر آن که عبارت توان کردن به یک لفظ از دو معنی مختلف، برای آن که مراد به نکاح در آیت هم عقد است و هم وطی، خلاف آنچه معتزله گفتند: و بر اینکه چه انکار است؟ چه می‌شاید که عبارت کنند به یک لفظ از متضادین، نحو قولهم: إذا غاب الشفق صل العشاء، و شفق عبارت است از حمرت و بیاض، و ایشان متضادند چون در ضدین جاری است در مختلفین اولیتر. إلاما قد سیلف «۳»، دو قول گفتند: یکی آن که الاما قد

سلف فإن الله قد عفا عنكم، إلا آن که گذشت که خدای عفو بکرد از شما «۴»، و بر اینکه وجه استثنا منقطع بود «۵». وجه دیگر آن «۶» است که: إلا ما قد سلف فابقوا عليه، إلا آنچه گذشته است که آن «۷» حرام نیست، آنچه پس او نیست «۸» حرام باشد، بر اینکه وجه استثنا متصل باشد. إِنَّه كان فاحشَةً، مراد به «فاحشه» حرام است، و اینکه اولیتر است از قول آن کس که گفت: معنی فاحشه زناست، برای آن که اینکه عقد است یا شبهت «۹» عقد ----- (۱). وز، تب: می‌فرماید.

(۲). آج، لب، فق، مر و پدر، تب و پدر پدر. (۳). مر در او. (۴). همه نسخه بدلها: خدای تعالی شما را عفو بکرد از آن. (۵). آج، لب، فق، مر، تب و. (۶). وز، آج، لب، تب: اینکه. (۷). آج، لب، فق: او. [.....]. (۸). تب: اینکه است. (۹). آج، لب، تب: شبهه، مر: شبه. صفحه: ۳۰۲ است، و هیچ دو زنا نباشد. میرد گفت: «کان» زیادت است، زجاج گفت: اینکه درست نیست برای آن که «کان» چون زیادت باشد عمل نکند، چنان که شاعر گفت «۱»: علی کان المسومة العرب و دیگری گفت: «۲»: جیران لنا کانوا کرام و مقتاً، و المقت البغض علی فعل قبیح، یقال: مقته علی کذا فهو ممقوت و مقت هو إلى الناس یمقت مقاته. و ساء سبباً، أى ساء ذلك السبیل البذی سلکوه سبباً، و بد راه است آن راه که ایشان سپردند، یعنی بد فعل است آن که ایشان کردند. نصب «سبباً» بر تمیز «۳» باشد، کفوله تعالی: ساء مثلاً «۴». قوله «۵»:

[سوره النساء (۴): آیات ۲۳ تا ۲۸]

[اشاره]

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۳) وَ الْمُحْصَنَاتِ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَ حِلٌّ لَّكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲۴) وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَن يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَن تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵) يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الَّذِينَ مِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) وَاللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَن تَمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا (۲۷) يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (۲۸)

[ترجمه]

حرام گردید «۶» بر شما «۷» مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمگانتان و خالگانتان و دختران برادران «۸» و دختران خواهر را «۹» و مادرانی که شما را شیر داده باشند و خواهرانتان از شیر خوردن و مادران زنانان و دختران زنانان که در کنار «۱۰» شما باشند از زنان که در شده باشند به ایشان، اگر در نشده باشند به ایشان بزه نیست بر ----- (۱). تب: شعر. (۳). وز، تب: تمیز. (۴-۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۷. (۵). فق، مر، تب تعالی. (۶). آج، لب، فق: حرام کرده شد، تب: حرام کرده‌اند. (۷). آج، لب نکاح. (۸). وز، تب: برادر را. (۹). اساس که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۰). تب: کنارهای. صفحه: ۳۰۳ شما، و زنان پسرانتان آنان که از پشت «۱» شما باشند. و آن که جمع کنی «۲» میان هر دو خواهر الا آنچه

گذشت، خدای بوده است آمرزنده و بخشاینده. [۳۰۱-پ] و آنان که شوهر دارند از زنان آلا آنچه مالک باشد دستهای شما ایشان را نوشته خدای بر شما و حلال بکرد شما را و آنچه جز آن است بجویی «۳» به مالتان نکاح کننده «۴» جز زنا کننده «۵» آنچه متعه کنید به آن از ایشان بدهی «۶» مهرهایشان واجب «۷»، بزه نیست بر شما در آنچه راضی شوی «۸» به آن از پس مهر معین، خدای دانا و محکم کار بوده است. و آنچه ندارد «۹» از شما و سعی و مالی که به زنی کند زنان آزاد مؤمن را آنچه مالک باشد دستهای شما از جوانان یعنی کنیزکان مؤمن، و خدای عالمتر است به ایمان شما بهری از بهری، به زنی کنید ایشان را به فرمان خداوندانشان و بدهید مهرهایشان بتمام نکاح کننده جز زنا کننده، و نه گیرنده دوستان چون شوهر بکنند اگر کنند ناشایستی از زنا بر ایشان است نیمه آنچه بر آزادان باشد از عذاب، اینکه آن راست که ترسد از زنا برای غلبه شهوت از شما، و آن که صبر کنید به بود شما را، و خدای آمرزنده و ----- (۱). تب: پشتهای. (۲). فق: تب: کنید. (۳). تب: بجوید. [.....]

(۴). تب: به مالها تان نکاح کننده گان. (۵). تب: زنا کننده گان. (۶). تب: بدهید. (۷). تب: بواجبی. (۸). تب: شوید. (۹). آج، لب، فق: و هر که نتواند، تب: و هر که ندارد. صفحه: ۳۰۴ بخشاینده است. می خواهد خدای تا بیان کند شما را و بنماید شما را راه آنان که «۱» پیش شما بوده اند، و توبه پذیرد [بر] «۲» شما، و خدای دانا و محکم کار است. و خدای می خواهد که توبه پذیرد بر شما، و می خواهند آنان که پی شهوتها دارند «۳» که بچسبی «۴» شما چسبیدی «۵» بزرگ. می خواهد خدای که سبک کند از شما، و آفریده اند آدمی را سست. قوله: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ - الایة، بعضی متکلمان در اصول الفقه گفتند: اینکه آیت و آنچه جاری مجری اینکه است، من قوله: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ «۶» الایة، مجملی است که از ظاهر او چیزی نتوان شناختن «۷» آلا به بیان، برای آن که اعیان حرام نباشد و انما تصرفات حرام باشد، و تصرفات معین نیست بیان باید، و درست آن است که اینکه مجمل نیست، و مراد به ظاهر اینکه معلوم است برای آن که آنچه حرام و حلال باشد از زنان در شرع، عقد و وطی باشد و لا سیما و قرینه ای در پیش برفت، من قوله: و لا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ «۸» حُرِّمَتْ، و اصل اینکه کلمه منع باشد، یقال: حَرَّمْتَهُ كَذَا إِذَا مَنَعْتَهُ إِيَّاهُ، و «حرمان» خلاف رزق باشد، و «محروم» نقیض مرزوق باشد، و چون عین مضعف کنند بلیغتر شود و به عرف شرع مخصوص شد به معنی مخصوص بر وجهی مخصوص. ----- (۱). تب از. (۲). اساس: ندارد، از وز

افزوده شد. (۳). تب: پیروی می کنند شهوتها را. (۴). آج، لب، فق: میل کنند، تب: بچسبید. (۵). آج، لب: میلی. (۶). سوره مائده (۵) آیه ۳. (۷). آج، لب، فق: شناخت. (۸). سوره نساء (۴) آیه ۲۲. [.....] (۹). آج، لب، فق: چون که. صفحه: ۳۰۵ أُمَّهَاتُكُمْ، واحد «أم» باشد، و در اصل امهه بوده است علی وزن فعله، مثل قبره و حمرة، «ها» در واحد بیفتاد و در جمع باز آمد، قال الشاعر «۱»: مهتی خندف و الدوس ابي و گفته اند: اصل «أم»، «امه» بوده است، و قال الشاعر «۲»: تقبلتها عن أمه لك طال ما تنوب «۳» إليها فی النوائب أجمعا آنکه جمعش «امات» بود، قال الشاعر «۴»: کانت نجائب منذر و محرق اماتهن و طرهن فحیلا حق تعالی در اینکه آیت چهارده کس را حرام کرد، هفت [۳۰۲-ر] از جهت نسب، و هفت از جهت سبب. امیا از جهت نسب مادرانند و إن علون، چندان که از جدات باشند من قبل الأم و الأب داخل باشند تحت اینکه. وَ بَنَاتُكُمْ، جمع بنت باشد، و دختران، و إن سفن، دخترزادگان و پسر زادگان در اینکه جا داخل باشند. وَ أَخَوَاتُكُمْ، جمع اخت، و خواهرانتان من قبل الأب و الأم، أو من قبل الأب أو من قبل الأم. وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ، و عمگان «۵» و خالگان «۶» علی اختلاف أنسابهن و بنات الأبخ، و دختران برادر، و إن نزلن علی اختلاف أحوالهن. وَ بَنَاتُ الْأَخْتِ، و إن نزلن، و دختران خواهر اگر چه نازل شوند بر اختلاف انسابشان، اینکه هفت از جهت نسب حرامند. و اما آنان که از جهت سبب حرامند: وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ، آنان که شما را شیر داده باشند مادر رضاع باشند و خواهران از جهت رضاع، و هر چه از جهت نسب حرام باشند [از جهت رضاع حرام «۷» باشند] «۸» لقوله - علیه السلام: يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب. ابو عبد الرحمن السیلمی روایت کرد از امیر المؤمنین - علیه السلام - که گفت: من رسول را - علیه السلام - گفتم یا رسول الله؟ چرا دیگران و دوران را به زنی می کنی، و ----- (۱-۴). تب شعر. (۲). کذا: در

اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۵/۱۰۷): تثوب. (۳). مر: عمتکان. (۵). مر: خالتکان. (۶). آج، لب، فق نیز. (۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۸). آج، لب را. صفحه: ۳۰۶ کسانی که نزدیکترند رها می‌کنی! گفت: برای که می‌گویی! گفتم: دختر حمزه گفت: او حلال نباشد مرا، که او دختر برادر من است از جهت رضاع، و شرط تحریم رضاع یکی باشد از سه چیز. اما آن که چندان بود (۱) که گوشت رویاند و استخان (۲) سخت کند. و اما پانزده رضعه باشد پیاپی که در میانه شیر هیچ کس نباشد یا شبان روزی که در آن میانه شیر هیچ کس دیگر نخورد، و دگر از شرط او آن است که در مدت دو سال باشد، چه اگر (۳) پس دو سال باشد حکمی نباشد آن را. شرط دیگر آن است که: زن باید تا مرضعه باشد، چه اگر شیر او در آورده باشند به دارو و غذا، و زن شیر دهنده نباشد آن را حکمی نباشد اندک و بسیارش را. و بنزدیک شافعی اعتبار به پنج رضعه است و توالی اعتبار نکرد، و گفتند در قرآن بود که: عشر رضعات یحرمن، آنکه منسوخ شد به پنج رضعه - علی قولهم، و بنزدیک ابو حنیفه اندک و بسیار تحریم آورد، و اینکه قول بعضی اصحاب ماست. و شافعی نیز اعتبار کرد که در مدت دو سال باشد، و ابو حنیفه گفت: از پس دو سال به شش ماه بود هم تحریم آرد و مالک گفت: از پس دو سال به یک ماه حکم تحریم آرد، و دلیل بر آن که رضاع را بعد الحولین حکمی نباشد، قوله تعالی: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَّمَّ الرِّضَاعَةَ (۴) وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ، و مادر زنان - علی کل حال - سواء اگر دخول کرده باشی (۶) با دختر ایشان یا نکرده باشی (۷)، بر قول بیشتر فقها و مفسران. و اهل عراق گفتند: اگر با زنی نزدیکی کند به حرام، یا بوسه‌ای دهد او را، یا ----- (۱). آج، لب، فق: چندان بودی. (۲). وز، لب، مر، تب: استخوان. (۳). همه نسخه بدلها از. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۳. (۵). آج، لب: اتمام، فق، مر: باتمام. (۶-۷). مر: باشید. [.....] صفحه: ۳۰۷ لمس کند او را به شهوت دختر بر او حرام شود، و بنزدیک شافعی الا به عقدی صحیح حرام نشود. و روایتی از عبد الله عباس آوردند که او گفت: دخول در هر دو شرط است در مادر زن و دختر زن که ربیبه باشد. و روایتی شاذ کردند از علی (۱) و زید بن ثابت: وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُم بِهِنَّ، و دختران زنان که در حجر شما باشند و پرورده شما باشند به شرط آن که با مادران دخول رفته باشد. و معنی «دخول» فقها را در آن خلاف است. بعضی گفتند: جماع است، و اینکه قول عبد الله عباس است و اختیار جریر طبری، و عطا گفت و جماعتی مفسران که: لمس را هم اینکه حکم باشد، و اینکه مذهب ماست و اگر چه حق تعالی گفت: فِي حُجُورِكُمْ، آنان نیز که در حجر مرد نباشند تا (۲) پرورده او نباشند، اندی که بر مادر عقد بسته شد دختر بر او حرام گردد به شرط دخول، و وجه اینکه آن بود که عرب آن را که (۳) بخواهند کشتن یا بخواهد [مردن] (۴) او را قتل و ذبیح و مرده خوانند بر طریق مقاربت، قال الله تعالی: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۵)، و: هَذِهِ النِّسَاءُ ذَبِيحَةٌ فَلَنْ، أَيْ مِمَّا يَذْبَحُ وَيُصَلِّحُ لِلذَّبْحِ، وَ: أَرَاكَ فِي وَجْهِكَ قَتِيلًا، أَيْ سَقْتَلًا. وَ «رَبَائِبُ» جمع ربیبه باشد، فعلیه به معنی مفعوله، کالقتیله وَ الذَّبِيحَةُ وَ قَوْلُ أَنْ كَسَّ كَسًا مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُم بِهِنَّ، رد کند با هر دو جمله از ربائب و امهات النساء بعید است، برای آن که اینکه خلاف ظاهر است و قرینه‌ای نیست و دلیلی که بر آن حمل توان کردن از برای آن، و اینکه در جای صفت زنانی افتاد که مادران ربائب باشند و از آن تعدی کردن وجهی ندارد، و دختران ربائب و این نزلن داخل باشند در اینکه باب، [و] (۶) اگر دخول نرفته باشد اینکه حکم نبود او را در تحریم، بل رخصت است لقوله: فَلَا جُنَاحَ [۳۰۲-پ] عَلَيْكُمْ. وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ، و زنان پسران که از صلب شما ----- (۱). تب علیه السلام. (۲). آج، لب، فق، مر، تب: یا. (۳). آج، لب، فق، مر: آن دمی که، تب در حاشیه آورده: چندان که. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۳۰. (۶). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. صفحه: ۳۰۸ باشند بر اطلاق، اگر دخول کرده باشند و اگر نه و فرزندزادگان - و این نزلوا - در عموم اینکه شوند، و برای آن گفت: مِنْ أَصْلَابِكُمْ، تا پسری خوانده در او نیاید، که خدای تعالی از اینکه بلیغتر بفرمود رسول را در حق زن زید حارثه - و او پسری خوانده رسول بود - چون زید او را طلاق داد، حق تعالی گفت: او را به زنی کن تا شبیه آنان که گمان می‌برند که زن پسر خوانده را به زنی نشاید کردن و حکم پسری

خواننده در اینکه باب حکم فرزند صلب باشد زایل شود، و اگر چه بعد الدخول باشد، فی قوله تعالی: فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا» (۱). عطا گفت: اینکه آیت آنکه آمد که رسول- علیه السلام- زن زید» (۲) حارثه را عقد بست، و منافقان طعن زدند. و «حلائل» جمع حلیله باشد، و حلیله زن مرد باشد، و در آن که چرا او را حلیله خوانند سه قول گفتند: یکی آن که تحلل له و یحل لها، برای آن که بر یکدیگر حلال باشند من الحلال. و قولی دگر آن که: تحلل» (۳) حیث یحل الزجل، برای آن که آن جا فرود آید که مرد فرود آید من الحلول. و قولی دگر آن که: بند خود بر او گشاید من الحل، و مرد را که شوهر او باشد حلیل گویند، و قال الشاعر» (۴). یدافع قوما علی مخزهم» (۵) دفاع الحلیله عنها الحلیلا یدافعه» (۶) نومها تارة و یمکنه رجلها أن یشولا و أن تجتمعوا بین الأختین، و آن که جمع کنی» (۷) از میان دو خواهر، سواء اگر به عقد نکاح باشد و اگر به ملک الیمین، اگر بر دو خواهر عقد بندد از دو بیرون

(۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۷. (۲). اساس راه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). اساس له، که چون زائد می‌نمود با توجه به نسخه بدلها حذف شد. (۴). تب شعر. (۵). آج، لب، فق: فخرهم، مر، تب: محوهم. (۶). اساس: یدافعهها، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مر، تب: کنید. صفحه: ۳۰۹ نباشد: یا به دو وقت بندد، یا به یک وقت. اگر به دو وقت بندد، عقد بر اول درست باشد و بر دوم باطل، و اگر در یک حال بندد مخیر باشد از میان» (۱) هر دو از دو گانه یکی را بدارد و یکی را دست بدارد، و از میان دو خواهر جمع شاید کردن به ملک، و به وطی نشاید. چون دو کنیزک دارد و خواهران باشند از ایشان، هر که را [خواهد]» (۲) مقاربت کند آن دیگر حرام شود بر او، الا آن که» (۳) یکی را از ملک خود بیرون کند، و اگر جمع کند میان هر دو خواهر در وطی، و عالم باشد به تحریم آن، اول بر او حرام شود و تا دوم بنه میرد» (۴) اول او را حلال نباشد. و اگر عالم نباشد به تحریم آن، چون دوم را از ملک بیرون کند، اول او را حلال شود. اینکه محرمات سببی در اینکه آیت شش است، هفتم در آیت اول است فی قوله: وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ، آن را که پدر بر او عقد بسته باشد، بر پسر حرام باشد» (۵)، سواء اگر دخول کرده باشد و اگر نه، و [و]» (۶) در عموم اینکه داخل باشد زنان اجداد- و إن علوا من قبل الأب و الأم بلا خلاف. إلیا ما قد سلف، استثنا منقطع است، و تقدیر: و لکن ما قد سلف، یعنی آن که از پیش اینکه گذشته است معفو است، و هو الجمع بین الأختین، که در شرع دیگر پیغمبران» (۷) روا بود. و در خبر است که: یعقوب- علیه السلام- دو خواهر را به جمع به زنی داشت، «لیا» مادر یهودا را و «راحیل» مادر یوسف را. و روا باشد که در بدایت اسلام در شرع ما اینکه نیز رخصت بوده باشد، آنکه خدای تعالی حرام بکرد» (۸). إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا، خدای تعالی همیشه غفور و آمرزنده و بخشاینده بوده است. قوله: وَ الْمُحْصَنَاتُ، کسانی هر کجا محصنات است در قرآن به کسر «صاد» خواند، مگر اینکه جا که موافقت کرد با قراء در فتح «صاد». بعضی مفسران گفتند: اینکه هفتم است آنان را که از جهت سبب حرامند تمامی چهارده که گفتیم، حق ----- (۱). اساس: میا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). وز، تب: الا که آن. (۴). بنه میرد/ بنمیرد. (۵). همه نسخه بدلها: شود. (۶). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۷). وز: پیغامبران. (۸). آج، فق و. صفحه: ۳۱۰ تعالی گفت. و از جمله آنان که حرامند بر شما برای سبب، زنانی اند که شوهر دارند که آنان را که شوهری بر ایشان عقد بست، حرام شد بر دیگری، سواء اگر دخول بود و اگر نبود، و نیز آن زنی که در حباله شوهری باشد از عده طلاق رجعی یا عده توفی [که]» (۱) شوهر فرمان یافته باشد. آنکه استثنا کرد از آنان که شوهر دارند، بعضی را که روا بود ایشان را که شوهر کنند با آن که شوهر دارند، و آن پرستارانند که ایشان را به سبی بیارند که ایشان در نکاح مشرکان باشند، سبی ایشان بمنزلت طلاقشان باشد از شوهران شرعا، و اینکه قول علی» (۲) است و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و ابو قلابه و مکحول و زهری و اختیار جبائی. آنان که چنین باشند حلال باشد آنان را که ایشان را بیارند وطی ایشان بعد الاستبراء بحیضه. و ابو سعید خدری- گفت: آیت در سبی اوطاس آمد که رسول- علیه السلام- روز حنین لشکری را به اوطاس فرستاد از آن جا برده آوردند که ایشان را شوهران

بودند تحزج کردند از وطی ایشان، خدای تعالی آیت فرستاد. و در شاذ علقمه خواند: «و المحصنات»، و مراد زنان پارسا باشند که ایشان نفس خود را احصان کنند و در حصن و حرز (۳) گیرند از فساد، ایشان نیز حرامند و بر اینکه قراءت به شرط مانع باشد از نکاح بر او [۳۰۳-ر] از شوهر و عدت. إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ، آلا آنچه دست شما بر ایشان مالک شود به عقد نکاح و مهر یا به ملک یمین. بعضی دگر گفتند: مراد به «محصنات» زنان آزادند، و روایت کردند از باقر- علیه السلام- و از یمان که ایشان گفتند: مراد آن است که زنان آزاد بر شما حرامند آنچه بالای چهار باشند. إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ، آلا بردگان که چندان که خواهی و دسترس [بود] (۴) شما را حلال است، و اینکه خلاف ظاهر است و تخصیص عموم، ----- (۱).

اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب، فق: امیر المؤمنین علی علیه السلام. (۳). وز: حذر. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۳۱۱ جز که بر اینکه تخصیص اجماع دلیل است. ابن جریج گفت از عطا پرسیدم، گفت: إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ، را معنی آن است که تو را کنیزکی باشد به بنده خودش دهی، آنگه تو را باید که او را وطی کنی از او باز استانی او را، نزع تو او را از او به جای طلاقش باشد. و عبد الله عباس گفت طلاق پرستار به شش چیز باشد: به سبی و بیع و عتق و هبه و میراث و طلاق. و حکم کنیزک چون به او نکاح کنند از دو بیرون نباشد: یا آزادی بر او نکاح بندد یا بنده. اگر آزادی نکاح بندد بر او درست نباشد آلا به دستوری مالکش، و مهر به خواجه کنیزک باید دادن چندان که باشد، و عقد درست بود و فرزندان او را باشند، و طلاق به دست شوهر باشد، اگر خواجه او را بفروشد نکاح باطل شود، آن که او را خریده باشد مخیر بود، خواهد عقد بر جای بدارد و خواهد فسخ کند، (۱) موقوف بود بر اختیار خواجه، اگر رضا دهد به عقد پس از آن او را خیار نباشد، و اگر فسخ کند (۲) مفسوخ شود. و اگر خواجه اول بمیرد، حکم وارثان هم اینکه باشد اگر رضا دهند و عقد برانند رفته باشد، و اگر بشکافند ایشان را بود. و اگر خواجه اول آزادش بکند، کنیزک مخیر باشد خواهد رضا دهد به عقد و خواهد ندهد. اگر رضا دهد پس از آنش خیار نباشد، و اگر رضا ندهد عقد باطل شود. و اگر آن که بر او عقد بندد، بنده باشد یا بنده خداوند کنیزک باشد یا بنده دیگری، اگر بنده خداوند کنیزک باشد، عقد و فسخ به دست خواجه باشد تا خواهد عقد بسته می‌باشد، پس از آن که از مال خود چیزی بدهد به مهر او، و هر گه خواهد فسخ کند، و فسخ او اینکه باشد که گوید: فرقت بینکما، از میان شما جدا کردم. و اگر بنده دیگری باشد، یا مأذون باشد در نکاح یا نباشد. اگر مأذون باشد به نکاح، حکم او حکم آزادی باشد، جز که طلاقش به دست خواجه بنده (۳) باشد و خواجه کنیزک را جز مهر نرسد. و اگر مأذون نباشد در نکاح از قبل خواجه خود، نکاح درست نباشد، و فرزندان که حاصل آیند بندگان او باشند. قوله: وَ الْمُحْصِنَاتُ اصل «إحصان» در حصن گرفتن باشد و نگاه داشتن (۴). و ----- (۲-۱). کذا: در اساس، وز، تب، دیگر نسخه بدلها: عبارت

«موقوف بود بر اختیار خواجه ... فسخ کند» را ندارد. (۳). مر: بنده خواجه. (۴). وز، تب: نکاح داشتن. [.....] صفحه: ۳۱۲ مکان حصین و درع حصینه، چون ممنوع باشد از طالبانش. و زن پارسا را حاصن و حصان گویند، برای آن که خود را نگاه دارد از ناشایست. و فرس حصان گویند اسپ که خداوندش را نگاه دارد از دشمن، پشت او بمثابه حصنی باشد. و حصنت المرأة تحصن حصنا فهی حصان، مثل جنت جنبا فهی جبان، و أحصن إذا تزوج، مرد (۱) که زن بکند یا زن (۲) که شوهر (۳) بکند. و إحصان بر چهار وجه باشد: یکی به تزویج که شوهر بکند، کقوله تعالی: وَ الْمُحْصِنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ، و دوم به اسلام باشد، کقوله تعالی: فَإِذَا أَحْصَنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصِنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ (۴) وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصِنَاتِ... (۶)، چهارم به حریت باشد، نحو قوله: وَ الْمُحْصِنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ (۷). کتاب الله علیکم، در نصب او دو وجه گفتند: یکی آن که منصوب باشد به فعلی مضمر و مصدر آن فعل باشد، کانه قال: کتب الله علیکم کتابا، آنگه فعل بیفکند و اضافه کرد (۸) مصدر را با فاعل، و مثله قوله: صِبْغَةَ اللَّهِ (۹) صُنْعَ اللَّهِ (۱۰)، و روا بود که گویند: در اینکه فعل که ظاهر است معنی کتابت بود، کانه قال: حَرَّمَ اللَّهُ هَؤُلَاءِ كِتَابًا مِنْهُ عَلَيْكُمْ، چنان که شاعر گفت (۱۱): رَضْتُ فَذَلَّتْ صَعْبَةَ أَيْ إِذْلال [کانه قال: و أذَلَّتْ صَعْبَةَ أَيْ إِذْلال] (۱۲) فَذَلَّتْ. دوم زجاج

گفت: روا بود که نصب او بر مفعول به بود، کأنه قال: الزموا کتاب الله علیکم، و قول سهام (۱۳) آن که: «علیکم» اگر چه در او عمل نکند بر سبیل اغراء ----- (۱). آج، لب، فق، مر: مردی. (۲). آج، لب، فق: زنی. (۳).

آج، لب، فق: شوهری. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۲۵. (۵). مر، تب: و سیم. (۶). سوره نور (۲۴) آیه ۴. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۵. (۸). مر: بیفگنند و اضافه کردند. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۳۸. (۱۰). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۸. (۱۱). تب شعر. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳). آج، لب: سوم، فق، مر، تب: سیم. صفحه: ۳۱۳ برای آن که متأخر است، و لکن بدل علی فعل عامل فيه النصب، کأنه قال: علیکم کتاب الله علیکم، کقوله تعالی: وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ (۱) وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ، و حلال بکرد شما را آنچه دون اینکه است اینکه چهارده تن که گفته (۲) از جهت سبب و نسب، و اینکه قول بیشتر مفسران است که: آنچه دون اینکه مذکوراند حلال باشند، و مذهب شافعی آن است که: نیز حرام باشد با عمه و خاله جمع کردن میان ایشان و دختر برادر و خواهر ایشان چون زنی به حکم تو باشد، دختر خواهر و دختر برادر او را بر سر ایشان به زنی نشاید کردن، لقوله - علیه السلام: (۳) لا - تنکح المرأة علی عمتها و لا - علی خالتها، و بنزدیک ما آن است [۳۰۳-پ] که: عقد بر اینان (۴) نشاید بستن الا به رضای عمه و خاله، و اگر بندد عقد موقوف باشد بر رضای ایشان، اگر روا دارند عقد روان باشد، و اگر روا ندارند عقد باطل بود. و چون رضا دادند، پس از رضا خیار نرسد ایشان را، و حکم اینکه (۵) نکاح حکم آن محرمات نبود و عموم قوله تعالی: وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ، دلیل تحلیل اینکه است فاقم خبر، محمول بود بر اینکه که ما گفتیم که: نشاید الا به رضای ایشان. دگر آن که به خبر واحد تخصیص قرآن نکنند. عیده السلمانی و سدّی گفت (۶): معنی آن است که احل لکم ما دون الخمس، آنچه زیر چیز پنج است از زنان حلال است شما را. أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ، که طلب کنی به مالهایتان. مُحَصِّنِينَ، اى متزوجین عاقدین لعقد النکاح، چون به عقد صحیح شرعی باشد. عطا گفت: معنی آن است که آنچه دون اینانند که ذکر رفت از اقارب و خویشان شما حلال است شما را. قتاده گفت: احل لکم ما وراء ذلكم من الاماء، آنچه جز اینکه است (۷) از ----- (۱). سوره

یس (۳۶) آیه ۳۹. [.....] (۲). همه نسخه بدلها: گفت. (۳). آج، لب، فق، مر: لا - تنکحوا. (۴). مر: ایشان. (۵). آج، لب، فق، مر محرمات. (۶). مر، تب: گفتند. (۷). آج: آنچه زیر اینکه است، لب، فق، مر: آنچه تو را نیست. صفحه: ۳۱۴ بردگان و پرستاران حلال است شما را، و وجه اول اولیتر است برای آن که عام است و شامل اینکه جمله را. اهل کوفه و ابو جعفر خواندند: وَأُحِلَّ لَكُمْ، به ضم «الف» (۱) و کسر «حا» علی ما لم یسم فاعله بناء علی قوله تعالی: حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ. و باقی قراء خواندند: «و احل لکم» اسنادا الی الله تعالی، برای آن که به ذکر خدای تعالی نزدیک است، من قوله: کتاب الله علیکم، و احل، یعنی و احل الله، و خدای به حلال کرد، و بر قراءت اول به حلال کردند بر فعل مجهول، و معنی هم منسوب باشد و مضاف با خدای تعالی. أَنْ تَبْتَغُوا، «أَنْ» مع الفعل در محل نصب است علی أنه بدل (۲) من قوله: «ما» و آن بدل اشمالی (۳) باشد، و «ما» در محل نصب است علی المفعول به بر قراءت آن که احل خواند، و بر قراءت آن که احل خواند، محل هر دو رفع باشد، أعنی «ما» و «ان». و قوله: مُحَصِّنِينَ غَیْرَ مُسَافِحِينَ، نصب هر دو بر حال است، و معنی احصان اینکه جا محتمل است دو وجه را: یکی آن که متزوجین عاقدین للنکاح، عقد نکاح کننده، و دیگر: حافظین لفروجهم، و قول اول اولیتر است برای آن که اینکه معنی خود مستفاد است، من قوله: غَیْرَ مُسَافِحِينَ، «مسافح» زانی باشد، و سفاح زنا باشد من سفح الماء، اى صبه، و اگر چه آن که حلال کند هم سفح آب کند، و لکن به عرف شرع آن را نکاح خوانند و اینکه را سفاح. و دگر آن که سفح پنداری ریختنی است بر سبیل افساد و تزییع، و بن کوه را سفح الجبل خوانند (۴)، برای آن که مصب آب آن جا بود. زجاج گفت: مسافح و مسافحه آن دو زانی باشند که با همه کس زنا کنند، و اما آن کس که او با یک شخص مخصوص کند او ذات خدن باشد، یعنی دوست گرفته، و بر هر دو وجه زنا بود. -----

(۱). اساس، مر: اول، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). لب، فق: بدل. (۳). مر: اشمال.

(۴). مر: گویند. صفحه: ۳۱۵. قوله: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ حسن و مجاهد گفتند: آنان را که تمتع کنی (۱) به ایشان

و تلذذ به نکاح، فَاتُوهُنَّ أَجُورُهُنَّ، مزد ایشان بدهی (۲)، یعنی مهر ایشان بدهی (۳) بتمام و کمال، برای آن که چون یک بار خلوت کرد مهر بتمام واجب شد، و دیگر مفسران گفتند و فقها که: نکاح متعه است، آنکه خلاف کردند، بعضی گفتند: منسوخ است، و بعضی گفتند: محکم است. آنان که گفتند منسوخ است، بعضی گفتند: در بدایت اسلام حلال بود، آنکه منسوخ شد. بعضی دگر گفتند: بیشتر از سه روز حلال نبود، پس از آن حرام شد. آنکه خلاف کردند در وقت نسخ و تحریم او. بعضی گفتند: عام خیر بود. بعضی دگر گفتند: عام الفتح بود، و در اینکه معنی اخباری مختلف مضطرب روایت کردند متفاوت اللفظ و المعنی که ینقض بعضه بعضا. و بعضی دیگر از علما گفتند: آیت محکم است و منسوخ نیست، و اینکه مذهب اهل البیت است. و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید جبیر و ابی کعب. و در قراءت اینکه قوم از صحابه، و در مصحف ابی و عبد الله مسعود چنین است که: فما استمتعتم به منهن الی أجل مسمی فاتوهن اجورهن. حسین بن ثابت گفت: عبد الله عباس مصحفی به من داد، گفت: اینکه مصحف ابی است در آن جا نوشته بود: فما استمتعتم به منهن الی أجل مسمی. داود روایت کرد از ابو نصره گفت: از عبد الله عباس پرسیدم نکاح متعه، مرا گفت: سورة النساء نمی خوانی! گفتیم: کجا! گفت قوله: فما استمتعتم به منهن الی أجل مسمی فاتوهن اجورهن. گفت: ما چنین نمی خوانیم. گفت: و الله لهكذا أنزلها الله - ثلث مرات، به خدای که خدای اینکه آیت چنین آنزله کرد (۴) - سه بار - بر اینکه حدیث سوگند یاد کرد. ابو رجاء العطاردی گفت: عمران بن حصین را پرسیدم از نکاح متعه، گفت: به تحلیل آن آیتی محکم از کتاب خدای فرود آمد، و هو قوله تعالی: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ (۱) - (۱). مر، تب: کنید. (۳) - (۲). مر، تب: بدهید. (۴). آج، لب، فق، مر: نازل کرد. صفحه: ۳۱۶ مِنْهَنْ (۱) إِلَى أَجْلِ مَسْمِي. [.....] (۲). آج، لب، فق: فرود. (۳). اساس: نهی کرد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج، لب، فق: میانه. (۵). تب شعر. (۶). اساس و همه نسخه بدلها: اذا طال، با توجه به چاپ شعرانی (۳/ ۳۵۹) و مآخذ شعری تصحیح شد. (۷). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۳۵۹): فی. (۸). آج، لب، فق، مر، تب اگر عمر نهی نکردی از متعه در جهان کس زنا نکردی الا شقی. (۹). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۰). آج، لب، فق، مر، تب: از. (۱۱). آج، لب، فق، مر تو. صفحه: ۳۱۷ طعنه زنی. اما دلیل بر صحت متعه اینکه آیت است و آیت، آیتی محکم است، و وجه استدلال از آیت آن است که گوئیم لفظ استمتاع و اجور از دو بیرون نیست: یا بر عرف حمل کنند یا بر شرع. اگر بر عرف حمل کنند لازم آید که هر کجا مزدی بدهند و لذتی برانند روا باشد که عرف مانع نیست از اینکه، یا فرقی نباشد از میان نکاح و سفاح، و اگر بر عرف شرع حمل کنند به اجماع جز اینکه نکاح مؤجل نباشد که ما گفتیم. و «اجور» در عرف شرع مهوور باشد (۱) در سایر آیات که در آن جا ذکر نکاح است، و هر کجا مهر باشد نکاح باشد (۲)، و لفظ تمتع و متعه و استمتاع به او مقرون، جز اینکه نکاح باشد (۳) که ما گفتیم! دگر آن که اگر استمتاع بر انتفاع و تلذذ حمل کنند لازم آید که آن را منتفع نشده باشد و تمتع نکرده، او را چیزی لازم نبود، و اینکه خلاف اجماع است برای آن که او را نیمه مهر لازم باشد (۴) به اجماع. دگر آن که اگر دخول کند و ملتذ نشود از جهت نفار طبع خوش نیاید او را، باید تا او را مهر لازم نیاید، و اینکه نیز خلاف اجماع است (۵). متکلمان اصول الفقه را که هر لفظ در قرآن آید و محتمل بود عرف لغت را و عرف شرع را، بر عرف شرع حمل باید کردن دون عرف لغت، کالضیوة و الزکوة و غیرهما لأن عرف الشرع طار علی عرف اللغه کالتاسخ له. دگر آن که (۶): اتفاق است میان ما و ایشان که در عهد رسول بود و حلال و مشروع هر که دعوی نسخ (۷) کند بر او دلیل باشد. دلیلی دگر آن که نسخ قرآن به اخبار آحاد روا نباشد علی ما بین فی غیر موضع، و من أدل الدلیل علی صحته قول عمر خطاب است: متعتان کانتا علی عهد رسول الله (۱) - (۱). آج، لب، فق، مر و. (۲). آج، لب، فق، مر و هر کجا نکاح. (۳). آج، لب، فق، مر، تب: نباشد. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۵). وز دگر آن که اگر دخول کند، اجماع است. (۶). اساس: گفت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آج، لب، فق، مر: فسخ. صفحه: ۳۱۸ محللتین فأنا احرمهما و أعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج، گفت: دو متعه هست (۱) که در عهد رسول حلال بود، من حرام کردم

و بر آن عقوبت می‌کنم: متعه زنان و متعه حج. و در اینکه خبر اینکه است که در عهد رسول حلال بود، و گفت: من حرام می‌کنم، و اینکه دلیل باشد بر آن که حلال بوده است و به تحریم او حرام کردند» (۲). دلیل دیگر بر اینکه (۳) قول امیر المؤمنین - علیه السلام - و فتوی او بر اینکه و قول او در اینکه حجت است برای عصمتش. [دلیل] (۴) دیگر اجماع ائمه معصوم (۵) است و جماعتی بسیار از صحابه که ذکرشان رفت. دیگر دلیل بر اینکه اجماع اینکه طایفه است، و اجماع اینان حجت است، لکن المعصوم فیهم علی ما بین فی کتب اصول الفقه. اگر معارضه کنند اینکه آیت را بقوله تعالی: «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» (۶) «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ». حسن بصری و ابن زید گفت (۴): «معنی آن است که بزه (۵) نیست بر شما در آنچه تراضی بود میان شما از پس تعیین و تقدیر مهر از زیاده و نقصان و حط بهری و تأخیر و تأجیل آن از وقتی به وقتی و هبه بعضی یا جمله آن. و سدی گفت و جماعتی از قایلان به متعه که: معنی آن است که بزه (۶) نیست شما را در آنچه تراضی بود میان شما در استیناف عقد پس انقضای مدت به عقدی جدید و مهری نو، و به اتفاق مراد به «اجور» مهور است، و خدای تعالی مهر را اجر خواند برای آن که در برابر بضع است. و قوله: «فَرِيضَةٌ»، نصب آن بر مصدری (۷) باشد لا من لفظ الفعل، و شاید که صفت مصدری محذوف باشد، ای ایتاء فریضه، و شاید که تمیز (۸) بود چنان که: وهبت له المال صدقه. و در کمیت مهر خلاف کردند، بعضی گفتند: کمتر از ده درم نباشد یا قیمت آن از زر، برای آن که آنچه از اینکه کمتر باشد آن را مال نخوانند. و اینکه مذهب -----

----- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها بجز آج، آج: و نعلی، وز در بین دو سطر به خط کاتب اصلی زیر اینکه بیت افزوده است: یعنی ان نکاح المتعه الذي هو فعلي و عملي سد و حفظ لدبر القوم المصوبين لما قاله ابن سكره من الصغر في حل المتعه. (۶-۲). اساس: سکر الاست، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مر: در اینکه. (۴). فق، مر: گفتند. (۵). تب: بزه/ بزه‌ای. (۷). وز: آن مصدری. (۸). آج، لب، فق، مر: تمیز. صفحه: ۳۲۱ ابو حنیفه است و مذهب ما، و مذهب شافعی (۱) آن است که: چندان که تراضی باشد بر آن از اندک و بسیار، چنان که بر اینکه اخبار بسیار بگفتیم. و انس مالک روایت کند که: رسول - علیه السلام - یکی را گفت از جمله صحابه که: یا فلان؟ زن داری! گفت: نه. گفت: چرا! گفت: برای آن که چیزی ندارم. گفت: نه قل هو الله أحد (۲) دانی! گفت: بلی. گفت: آن ربع قرآن است، نه قل یا أيتها الكافرون (۳) دانی! گفت: بلی. [گفت] (۴): آن ربع قرآن است: نه إذا جاء نصر الله (۵) «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»، خدای - جل جلاله - عالم است به مصالح شما، و حکیم است، آنچه کند و فرماید به حکمت و صواب کند. و مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا - الاية، حق تعالی گفت: هر که نتواند و مالک نباشد طول را - و آن وسع و یسار و دست رس باشد. عبد الله عیاس و سعید جبیر و مجاهد و قتاده و سدی و ابن زید گفتند: هو الغنی (۷)، توانگری باشد. و از باقر - علیه السلام - اینکه روایت است، و ربیع و جابر و عطا و ابراهیم گفتند: «طول» هوی است، یعنی اگر میل او به پرستاری باشد با آن که (۸) «وسع دارد، شاید تا پرستار (۹) را به زنی کند، و درست قول اول است برای شاهد لغت که «طول» فضل و نفع باشد، و قولهم: لا طائل فيه، ای لا نفع فيه. عبد الله عباس گفت: سیصد درم باشد (۱۰) چون سیصد درم دارد حج بر او [۳۰۵-ر] واجب باشد، و شاید که بر پرستار عقد ----- (۱). مر: و شافعی را مذهب.

(۲). سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱. (۳). سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۱. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). سوره فتح (۱۱۰) آیه ۱. (۶). مراد آیات ۲۵۵ الی ۲۵۷ سوره بقره (۲) است. [.....] (۷). آج، لب، فق، مر او. (۸). اساس و همه نسخه بدلها: بانک/ بانک، هم می‌تواند «به آن که» خوانده شود، و هم «با آن که». (۹). آج، لب، فق، مر: پرستاری. (۱۰). اساس: دارم، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۳۲۲ بندد، آنکه چون طول (۱) ندارد روا باشد او را که عقد بندد بر پرستار غیر به مهری معلوم به عقدی شرعی به رضای خداوند او - چنان که شرح دادیم. و مراد به «محصات» در آیت زنان آزادند دون متزوجات و دون عفايف به قرینه، فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ، از پرستاران مؤمنات. و قید به «مؤمنات» دلیل است بر آن که پرستاران اهل کتاب را نشاید تا عقد بندد، و اینکه قول مالک انس است و مجاهد و سعید بن عبد العزیز و حسن

بصری و محمد بن جریر الطبری» و بعضی دگر گفتند: روا باشد، و اینکه قید بر سبیل استحباب است، و اینکه مذهب ابو حنیفه و اصحاب اوست، و قول اول معتمد است لدلالة الظاهر علیه، و بنزدیک ما اولتر آن باشد که: عقد نبندد «۲» بر بردگان «۳» اهل کتاب، و اگر بندد عقد درست باشد «۴»، و بنزدیک شافعی عقد درست نباشد. و از شرط صحّت عقد بر پرستار آن است که مرد را زن آزاد نباشد، و اگر زنی آزاد دارد خواهد تا برده‌ای را به زنی کند عقد موقوف باشد بر رضای زن آزاد، اگر راضی شود عقد درست بود، و اگر راضی نشود عقد منسوخ «۵» بود، و پس از رضای «۶» او را خیار نبود، و بنزدیک بیشتر فقها هم چنین است. اما اگر پرستاری را به زنی دارد و بر سر او زنی آزاد کند عقد درست باشد، و پرستار را خیار نباشد. و مذهب بیشتر فقها اینکه «۷» است. و اگر زن آزاد داند «۸» و راضی باشد عقد هر دو درست باشد. و اگر نداند، او را باشد که یا نکاح خود فسخ «۹» یا نکاح پرستار «۱۰»، و بعضی فقها را مذهب آن است که عقد زن آزاد طلاق پرستار باشد. من فتياتكم المؤمنات، جمع فتاة باشد. و آن زن جوان باشد. و فتاه کنایت باشد از پرستار، و اگر چه پیر باشد. و گفته‌اند: فتاه لغتی است در پرستار، و اصل کلمه الفتی، الشّاب الحدّث، و مصدرش فتوت باشد، و فتوی و فتیا مسأله باشد در ----- (۱). آج، لب، فق، مر: آنکه طول. (۲). آج،

لب، فق: عقد بندند. (۱۰-۳). آج، لب، فق، مر: بندگان. (۴). آج، لب، فق: نباشد. (۵). مر، تب: مفسوخ. (۶). آج، لب، فق، مر، تب: رضا. (۷). آج، لب، فق، مر: آن. (۸). آج، لب، فق، مر: دارند. (۹). آج، مر کند، تب کند (کلمه در آج و تب الحاقی است، و با خطی دیگر بالای سطر افزوده شده است). صفحه: ۳۲۳ حادثه‌ای «۱»، یقال: أفتی الفقیه بكذا. آنکه چون در حق پرستار قید ایمان زد، باز نمود که شما بر حقیقت ایمان یکدیگر واقف نباشی «۲»، بر آن که ایمان تصدیق به دل باشد و شما را بر آن اطلاع نبود، من به آن عالمترم. وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيْمَانِكُمْ، آنگهی «۳» گفت: اگر بر حقیقت آن علمی نبود از روی حکم همه بر ایمانی «۴». بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ، اینکه قولی است، و قولی دیگر آن که: همه از آدمید «۵» از یک نسل، و باشد که پرستار بنزدیک خدا بهتر بود از آزاد و ثوابش بیشتر بود. و اینکه بر سبیل تسلیه گفت آنان را که طول ندارند که عقد آزاد بندند، بر پرستار عقد بندد «۶» و آنان که گفتند: اینکه نکاح مکروه است گفتند: برای آن که فرزند مملوک باشد، و اینکه درست نیست بنزدیک ما برای آن که چون به رضای خواجه او بود و مهر به او «۷» دهد فرزند آزاد باشد- چنان که بیان کردیم. و قوله: فَانكِحُوهُنَّ بِاِذْنِ اٰهْلِهِنَّ، بر ایشان نکاح بندی «۸» به دستوری خداوندانشان «۹». و در آیت «۱۰» دلیل است بر آن که عقد بر پرستاران «۱۱» درست [نباشد] «۱۲» الاّ به اذن خداوندان. وَ اَتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ، و به ایشان دهی «۱۳» مزدشان، یعنی مهرشان. و مراد آن است که به خداوندان ایشان «۱۴» دهی «۱۵»، برای آن که او مالک نفس خود نیست، او ملک گیری است، منافی که از او حاصل آید بر وفق شرع خواجه‌یش «۱۶» را باشد. و قوله: بِالْمَعْرُوفِ، یعنی بر آن قرار که عقد بر آن «۱۷» بسته باشی «۱۸» بی بخشی «۱۹» و نقصانی، و -----

----- (۱). آج، لب، فق، مر و گفته‌اند: فتاه لغتی است در حادثه. [.....] (۲). مر، تب: نباشید. (۳). تب: آنکه. (۴). مر: ایمانید، آج: ایمان‌اید. (۵). وز، آمدند، آج، لب: آدمی / آدمید. (۶). تب: بندند. (۷). آج، لب، فق، مر: با او. (۸). مر، تب: بندید. (۹). وز، مر: تب: خداوند ایشان. (۱۰). آج، لب، فق، مر: و آیت. (۱۱). آج، لب، فق، مر: عقد پرستاران. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳-۱۵). مر، تب: دهید. (۱۴). آج، لب، فق، مر: خداوندانشان. (۱۶). مر، تب: خواجه‌اش. [.....] (۱۷). مر: عقد بر ایشان. (۱۸). مر، تب: باشید. (۱۹). آج، لب، فق، مر: بی رنجی. صفحه: ۳۲۴ گفته‌اند: رابح بی مطلق و عشوهای. و قوله: مُحْصِنَاتٍ، یعنی مزوجات معقودا علیهن، به زنی کرده ایشان را به عقد نکاح. غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ، نه زنا کننده، یعنی به زنی نه به «زنا»، و نصب او بر حال است. وَلَا مُتَّحِدَاتٍ اَخْدَانٍ، و نه آن که ایشان کسی را به دوست گیرند. و «أخدان» جمع خدن باشد، و آن صدیق باشد. در جاهلیت پرستاران دوست گرفتندی، و خویشان را از دیگران منع کردند مگر از او «۱». زجاج گفت: اینکه فرق است بین المسافحات و المتخذات أخدانا. فَإِذَا أُحْصِنَ، کوفیان خواندند: «أحصن» به ضم «الف» و کسر «صاد» الاّ حفص. و باقی قراء «أحصن» به فتح «الف» و «صاد»، گفتند: معنی آن است بر قراءت عامّه قراء «تزوجن» چون شوهر بکنند، و بعضی دگر گفتند: أسلمن

اسلام آوردند. و احسن، ای زوجه، ایشان را به شوهر دهند، یعنی مالکان و خداوندان ایشان، و قیل: احسن، ای تعففن و حفظن فروجهن، پارسا باشند، و اینکه قول ضعیف است، لقوله: فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ، و تفسیر احسان بر تزوج و اسلام باید کردن، و اینکه قول حسن است و عمرو بن مسعود و شعبی و سدّی و نخعی، و اینکه اولیتر است برای آن که خلاف نیست که اگر شوهر ندارد بر او نیمه حد بود - پنجاه تازیانه باشد (۲). و اگر شوهر بکند (۳) پنجاه تازیانه (۴)، برای آن که رجم متجزی و متبعض نشود، و مراد «فاحشه» زناست، و مراد به «محصنات» حرایر است دون متزوجات بدلالة قوله فی اوّل الایة. وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ، ای الحرایر، برای آن که آن کس که شوهر دارد (۵)، او به زنی نتوان کردن، حق تعالی گفت: چون شوهر کنند اینکه کنیزکان یا اسلام آرند، آنکه فاحشه کنند - یعنی [۳۰۵- پ] زنا (۶) ----- (۱). اساس و وز: از دو، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج، لب، فق، مر، تب: ندارد. (۳). وز هم اینکه، آج، لب، فق هم آن، مر، تب همان. (۴). همه نسخه بدلها باشد. (۵). آج، لب، فق و. (۶). اساس و وز: زنان را، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۳۲۵ بر ایشان نیمه آن بود که بر زنان آزاد بود از عذاب، و لا محال آن (۱) عذاب را تفسیر به حد و جلد شاید کردن دون رجم، برای آن که (۲) رجم را نیمه نباشد و بیش از پنجاه تازیانه نباید زدن او را اگر زن باشد. و اما مرد را (۳) چون بنده باشد و زنا کند هم اینکه حکم دارد. و اگر یک بار یا دو بار حد بزنند ایشان را و معاودت می کنند تا هشت بار، به بار نهم (۴) بر ایشان قتل باشد. و بنزدیک ما بر ایشان موی تراشیدن و از شهر بیرون کردن (۵) به جایی که چندان مسافت باشد که در او نماز را قصر باید کردن. و بنزدیک ما نفی و موی تراشیدن بر ایشان نباشد، بر مرد آزاد بکر باشد - و شرح اینکه به جای خود بیاید - ان شاء الله. ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ، «ذلک» اشارت است به نکاح الإماء، گفت: و اینکه نکاح بر پرستاران آن را شاید که از عنت ترسد، یعنی از زنا برای غلبه شهوت، و اینکه قول عبد الله عباس است و سعید جبیر و عطیة العوفی و ضحاک و ابن زید. و بعضی دگر گفتند: مراد ضرری سخت است از غلبه شهوت. و قوله: وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ، «أن» مع الفعل در جای مصدر باشد، یعنی صبر کم خیر لکم، اگر صبر کنی (۶) از نکاح پرستاران شما را بهتر بود. انس مالک گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت: هر که او خواهد که (۷) با پیش خدای شود پاک و پاکیزه، باید تا زن آزاد به زنی کند، که زن آزاد صلاح خانه بود، و برده خراب خانه یا فساد خانه باشد. قوله: يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الَّذِي يَكْتُمُونَ - الایة، حق تعالی بیان کرد که: غرض او در اینکه گفتن اینکه احکام (۸) چیست. گفت: خدای می خواهد تا بیان کند برای شما. و نحویان در اینکه «لام» چند قول گفتند: یکی آن که به معنی «أن» است، و اینکه قضیه --- ----- (۱). همه نسخه بدلها: اینکه. (۲). مر فاحشه کنند. (۳). آج، لب، فق، مر: ندارد. (۴). آج، لب، فق، مر و دهم. (۵). آج، لب، فق، مر باشد و بنزدیک شافعی ایشان را حد نباید زدن و از شهر بیرون کردن. [.....] (۶). مر، تب: کنید. (۷). آج، لب، فق، مر او. (۸). آج، لب، فق: در اینکه گفتن احکام. صفحه : ۳۲۶ در اراده و امر باشد برای آن که (۱) او نیز تعلق به مستقبل دارد، قال الشاعر (۲): أحوال اعدائي (۳): بما قال أم رجا ليضحك مني أو ليضحك صاحبه و گفتند: «لام» و «ان» متعاقب باشند، چنان که حق تعالی گفت: أمرت أن أكون أول من أسلم (۴) و أمرنا لنسلم (۵) يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا (۶) يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا (۷) إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ (۱۵)، و: رَدِفَ لَكُمْ (۱۶) أمرنا لنسلم (۳) و يهديكُم، و می خواهد تا شما را راه نماید و هدایت دهد به راهها و طریق و سنن از شرع آنان که پیش (۶) شما بودند. «هدی» متعدی بود به دو مفعول، و نیز با حرف جرّ به استعمال کنند (۷)، یقال: هديته الطريق و هديته لكذا و إلى كذا، قال الله تعالى: اهدنا الصراط المستقيم (۸). و قال: الحمد لله الذي هدانا لهذا... (۹) و قال: وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰)، و نیز می خواهد تا توبه شما قبول کند و شما بر توبه باشید (۱۱). و در آیت دلیل است بر بطلان قول مجبّره که خدای تعالی گفت: من بیان می خواهم، و ایشان گفتند: تلبیس ادله کند و خواهد، و گفت: من (۱۲) خواهم که بر توبه باشید، (۱۳) [و ایشان گفتند: اصرار بر معصیت می خواهد، و گفت: هدایت می خواهم] (۱۴)، و ایشان گفتند: ضلال می خواهد، پس در اینکه یک آیت مختصر سه دلیل است بر بطلان مذهب ایشان. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، و خدای تعالی دانا و محکم

کار است. وَاللّٰهُ يُرِيْدُ اَنْ يُتُوْبَ عَلَیْكُمْ، آن اراده که لایق حکمت اوست به خود حواله کرد، و آن اراده که لایق جهل و سفه تو است که تو به خدای حواله کردی به تو حواله ----- (۱). تب که. (۲). لب، فق، مر: یرده. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۷۱. (۵-۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). مر از. (۷). آج، تب: جر استعمال کنند، لب، فق: جزا باستعمال کنند، مر: جرا با استعمال کنند. (۸). سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۶. (۹). سوره اعراف (۷) آیه ۴۳. (۱۰). سوره نور (۲۴) آیه ۴۶. (۱۱-۱۳). آج، لب، فق: باشی / باشید. (۱۲). لب می. [.....]. (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۳۲۸ کرد. وَرِيْدُ الَّذِيْنَ يَتَّبِعُوْنَ الشَّهْوَاتِ، خدای فعل تو با تو افگند و تو بر خدای افگندی، به وقت جزا پیدا شود، اگر اینکه جانمی دانی، آن جا که روز جزا بود بدانی. اگر عقاب خدای را کنند بدانی که قول قول تو باشد و فعل فعل خدای بود. و اگر عقاب تو را کنند، بدانی که فعل بد و قول بد و اعتقاد بد تو را بوده است «۱» در خدای تعالی حیث لا ینفعک العلم، آن جا که علمت سود ندارد و پشیمان شوی، آن جا که پشیمانی در نگیرد و سود ندارد. اگر گویند: چرا تکرار کرد حدیث توبه، و در آیت اول «۲» گفته بود! جواب آن است «۳»: در آیت دوم به آن باز گفت تا مطابقه باشد میان ارادت او و ارادت آنان که فساد خواهند تا مطابقه به مقارنه پیدا شود، که هر چیز به عکس خویش پیدا گردد. مفسران خلاف کردند در آن که «۴» متّع شهواتند. مجاهد گفت: مراد زنا کنندگانند که ایشان چون مفسدند می خواهند تا شما [۳۰۶-۳] همچو «۵» ایشان باشید، وُدّوا لَو تَكْفُرُوْنَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُوْنُوْنَ سَوَاءً «۶»: و ودّوا لو کفرنا فاستوینا و صار الناس کالشیء المشوب «۷» سدّی گفت: جهودان و ترسایانند که نکاح محرّمات روا می دارند. بعضی دگر گفتند: کنیزکانند که هیچ تحرّج نکنند از اینکه معانی. قول دیگر اینکه «۸» است که جمله مبطلانند که متابعت اهواء «۹» و شهوات کنند، و اینکه اولیتر برای عمومش و میل، خلاف استقامت بود. خدای تعالی از تو استقامت و راستی می خواهد به دلالت آن که تو را استقامت فرمود، و به آن دعوت کرد، و بر آن مدح کرد فی آیات کثیره، مثل قوله: اهدنا الصّراط المستقیم «۱۰»، و قوله: اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا «۱۱» لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ اَنْ يَسْتَقِيْمَ «۱۲»، و قوله: وَ يَهْدِيْكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيْمًا «۱۳». و اصحاب ----- (۱). آج نه. (۲). آج، لب، فق: توبه. (۳). تب که. (۴). آج، لب، فق، مر، تب: آنان که. (۵). همه نسخه بدلها: همچون. (۶). سوره نساء (۴) آیه ۸۹، تب شعر. (۷). اساس: و الشیء المشوب، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مر، تب: آن. (۹). آج، لب، فق، مر: هوا. (۱۰). سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۶. (۱۱). سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰. (۱۲). سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۸. (۱۳). سوره فتح (۴۸) آیه ۲. [.....]. صفحه: ۳۲۹ شهوات از تو کژی و ناراستی می خواهند، و در آیت دلیل نیست بر آن که اتباع شهوت به هیچ وجه نشاید، و آنما بر وجه حرام نشاید برای آن که آیت را مورد ذم است، و ذم به آن کس لایق بود که طالب حرام باشد، نه به آن که قانع بر حلال بود. يُرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ، حق تعالی یک بار پس از دیگر تقریر فضل و کرم خود می کند با بندگان گفت: خدای تعالی می خواهد تا بار گران از شما تخفیف کند، چنان که گفت: يُرِيْدُ اللّٰهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيْدُ بِكُمْ الْعُسْرَ «۱» يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ، وَاللّٰهُ يُرِيْدُ اَنْ يُتُوْبَ عَلَیْكُمْ، يُرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ، اِنْ تَجَتَّبُوْا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ «۱» اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ «۲» اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ... «۳»، وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ... «۴»، مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ «۵». قوله - عز و علا:

[سوره النساء (۴): آیات ۲۹ تا ۳۵]

[اشاره]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۲۹) وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيه نَارًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰) اِنْ تَجْتَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ

سَيِّئَاتِكُمْ وَ نَدْخَلَكُمْ مُدْخَلَ كَرِيمًا (۳۱) وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲) وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانُ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانُكُمْ فَآتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۳۳) الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (۳۴) وَ إِنِ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (۳۵)

[ترجمه]

ای آنان که ایمان آورده‌اید «۶»، مخورید مالهایتان میان شما بنا حق مگر که باشد بازرگانی از خوشنودی «۷» از شما، و مکشید خود «۸» را که خدای به شما بخشاینده بوده است «۹». و هر که کند آن [بی] «۱۰» اندازگی و بی‌دادی، بتاییم «۱۱» او را به «۱۲» آتش، و آن بر خدای آسان بود. اگر بپرخیزید «۱۳» بزرگها آنچه شما را نهی کردند از آن، بستریم از شما گناهان شما و در بریم شما را در جای کریم. و تمنا مکنید «۱۴» آنچه تفضیل داد «۱۵» خدای به آن بهری را بر بهری، مردان را نصیبی «۱۶» بود از -----
 (۱). سوره نساء (۴) آیه ۳۱. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۴۸. [.....]. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۴۰. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۰. (۵). سوره نساء (۴) آیه ۱۴۷. (۶). وز: ایمان دارید. (۷). وز، آج، لب، فق، تب: خوشنودی. (۸). آج، لب، فق: یکدیگر. (۹). تب: که خدای تعالی به شما مهربان است. (۱۰). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۱). آج، لب، فق: پس زود بود که در آریم. (۱۲). آج، لب، فق: در. (۱۳). آج، لب، فق: دوری گزینید، تب: بپرهیزید از. (۱۴). آج، لب، فق: آرزو مبرید. (۱۵). تب: افزونی نهاد. (۱۶). تب: بهره‌ای. [.....] صفحه: ۳۳۱ آنچه کرده باشند و زنان را بهره است از آنچه کرده باشند، و بخواهی «۱» از خدای از فضلش که خدای به همه چیزی داناست. [۳۰۶-پ] و هر یکی را کردیم اولیترانی از آنچه بگذاشته باشند پدر و مادر و نزدیکان و آنان که بسته باشند سوگندتان، بدهی به ایشان «۲» بهره ایشان که خدای بر همه چیز «۳» گواه است. مردان ایستادگانند «۴» بر زنان به آنچه خدای تفضیل داد بهری را بر بهری و به آنچه نفقه کنند از مالهای ایشان «۵»، نیکان فرمانبرندگانند و نگه «۶» دارندگانند غیبت را به آنچه نگاه داشت خدای، و آنان که ترسند ناساخت ایشان «۷»، پند دهید و رها کنی «۸» ایشان را در بسترها و بزیندشان اگر فرمان برند شما را طلب می کنید بر ایشان راهی، خدای «۹» همیشه بزرگ «۱۰» بوده است. و اگر بترسید ناساخت «۱۱» میان ایشان، بفرستی «۱۲» حاکمی از اهل مرد و حاکمی از اهل زن اگر خواهند به اصلاح آوردنی، توفیق دهد خدای میان ایشان، که خدای هست دانا، و با خبر است. قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، حق تعالی نهی کرد مؤمنان را و خطاب کرد به -----
 (۱). آج، لب، تب: بخواهید. (۲). تب: بدهید ایشان را. (۳). آج، لب، تب: چیزی. (۴). آج، لب، فق: استیلا دارنده‌اند. (۵). آج، لب، فق، تب: خود. (۶). اساس: نکو، با توجه به وز تصحیح شد. (۷). تب: و آن زنانی که می ترسید شما ناسازی ایشان را. (۸). تب: رها کنید. (۹). آج، لب، فق، تب: بدرستی که خدای. (۱۰). آج، لب، فق، تب: بزرگوار بزرگ. (۱۱). تب: ناساختگی، آج، لب، فق: مخالفتی. (۱۲). تب: بفرستید. صفحه: ۳۳۲ ایشان- و اگر چه جز ایشان از کافران داخلند در اینکه خطاب- و لکن توجیه خطاب کرد به ایشان برای اکرام ایشان و گفت: مخورید «۱» مالهایتان، یعنی بعضی مال بعضی در میان شما. و «بینکم» «۲»، نصب او بر ظرف باشد. بِالْبَاطِلِ، بحرام از «۳» ربا و قمار و قطع و غصب و دزدی و خیانت و جمله آنچه ناواجب باشد که کنند تا مال کسی ببرند. چون آیت آمد جماعتی تحرّج کردند از آن که به خانه کسی طعامی خورند، تا اینکه آیت آمد در سوره التور: لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ- الی قوله: أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا «۴». إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً، استثناء منقطع است به معنی لکن، برای آن که مستثنی نه از جنس مستثنی عنه «۵» است. کوفیان خواندند: «تجاره»، به نصب علی خبر کان، و قالوا

و التَّقْدِيرِ: أَلَا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ تِجَارَةً، وَقِيلَ: أَلَا أَنْ يَكُونَ الْأَمْوَالُ تِجَارَةً، وَقِيلَ: أَلَا أَنْ يَكُونَ التِّجَارَةُ تِجَارَةً، كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ (۶): إِنْ كَانَ يَوْمًا ذَا كَوَاكِبٍ أَشْنَعَا ذَكَرَهُ أَبُو عَلِيٍّ الْفَارَسِيُّ، وَبَاقِي قِرَاءٍ بِهِ رَفَعٌ خَوَانِدٌ بَرَّ أَنْ كَهَ «كَانَ» تَامَّهُ بُوْدُ، وَ مَعْنَى آَن كَه: أَلَا أَنْ تَوْجِدَ وَ تَحْصُلَ تِجَارَةً. وَ دَرِ آيَتِ دَلِيلِ اسْتِ بَرِ بَطْلَانِ قَوْلِ آَن كَسَ كَهْ أَوْ كَفْتِ: مَكَّاسِبٌ حَرَامٌ اسْتِ بَرَّ لِأَنَّ كَهَ خُدَّائِ تَعَالَى مَكَّاسِبٌ وَ تِجَارَتِ اسْتِثْنَا كَرْدِ از مَنَهَيَّائِي كَهْ كَفْتِ، وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ: وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا (۷). وَ قَوْلُهُ: عَن تَرَاضٍ، دَرِ [أَوْ] (۸) دُو قَوْلِ كَفْتِنْدِ: يَكِي آَن كَهْ امْضَايِ بِيْعِ كَنَنْدِ بَهْ تَفَرَّقَ تَا خِيَارِ بَعْدِ الْعَقْدِ زَايِلِ شُوْدُ، وَ اَيْنَكِهْ قَوْلِ شَرِيْحِ اسْتِ وَ شَعْبِي وَ اِبْنِ سِيرِيْنِ، لِقَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْبَيْعَانُ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، كَفْتِ: مَتَّبَاعِيْنِ (۹) بَهْ خِيَارَانْدِ تَا بَا يَكْدِيْگَرِ بَاشَنْدِ، چُونِ مَتَفَرَّقَ شَدَنْدِ خِيَارِ نَبَاشْدِ اَيْشَانِ رَا. وَ كَفْتِهْ اَنْدِ: رُوَا بَاشْدِ (۱۰) كَهْ بَعْدِ الْبَيْعِ ----- (۱). آج، لَب، فُق: مَخُوْرِيْ / مَخُوْرِيْدِ. (۲).

اساس، وز، آج، لب: منكم، با توجه به ديگر نسخه بدلها و متن قرآن مجيد صحيح شد. [.....] (۳). اساس: كلمه به صورت «ان» هم خوانده می‌شود. (۴). سوره نور (۲۴) آيه ۶۱. (۵). همه نسخه بدلها: مستثنى منه. (۶). تب شعر. (۷). سوره بقره (۲) آيه ۲۷۵. (۸). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۹). آج: مبايعين. (۱۰). آج، لب، فُق، مر: وقتی باشد. صفحه: ۳۳۳ گوید (۱) هر يکي صاحبش را که: اختر إن شئت، اگر خواهی تا اقلت کنم تو را، و قال النبی - عليه السَّلَام - ۲ «البيع عن تراض و الخيار بعد الصِّفْقَةِ وَ لا- يحلّ لمسلم أن يَغش مسلما، و قال النبی - عليه السَّلَام: ۳ «البيع بالخيار ما لم يفترقا» فَإِنْ صَدَقَا وَ بَيْنَا بَوْرَكَ لِهَمَا فِي بَيْعِهِمَا وَ إِنْ كَتَمَا وَ كَذَبَا مُحَقَّ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا. عمرو بن جرير كَفْتِ: أَبُو هَرِيْرَةَ كَفْتِ، كَهْ رَسُوْلٌ - عَلَيْهِ السَّلَامٌ - كَفْتِ: هَذَا الْبَيْعُ عَن تَرَاضٍ، قَوْلِ دُوْمِ آَنِ اسْتِ كَهْ كَفْتِنْدِ: مَرَادُ بَهْ تَرَاضِيِ آَنِ اسْتِ كَهْ امْضَايِ بِيْعِ كَنَنْدِ بَهْ عَقْدِ، وَ اَيْنَكِهْ قَوْلِ أَبُو حَنِيفَةَ اسْتِ وَ مَالِكِ وَ أَبُو يُوْسُفَ وَ مُحَمَّدٌ. وَ بَعْضِي دِگَرِ كَفْتِنْدِ: مَرَادُ آَنِ اسْتِ كَهْ اِگَرِ چِهْ دَرِ بِيْعِ عِيْبِي بُوْدُ، چُونِ تَرَاضِيِ بَاشْدِ مِيَّانِ مَتَّبَاعِيْنِ رُوَا بُوْدُ. قَوْلُهُ: وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، دَرِ اَوْ سَهْ قَوْلِ كَفْتِنْدِ: يَكِي آَنِ كَهْ يَكْدِيْگَرِ رَا مَكْشِيْدِ (۵)، وَ مَرَادُ بَهْ «نَفْسٌ» جَمْلَهْ اَنْدِ، بَرَّايِ آَنِ كَهْ اَهْلُ يَكِّ مَلْتَنْدِ، چَنَانِ كَهْ رَسُوْلٌ - عَلَيْهِ السَّلَامٌ - كَفْتِ: الْمُؤْمِنُونَ كَنَفْسٍ وَاحِدَةً، وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ (۶)، أَيْ فَلْيَسَلِّمُوا بَعْضُكُمْ عَلَيَّ بَعْضًا. وَ كَفْتِهْ اَنْدِ: مَرَادُ آَنِ اسْتِ كَهْ كَسِي رَا بَكْشَدِ وَ دَانْدِ كَهْ بَهْ قِصَاصِ اَوْ رَا بَا زِ خَوَانْدِ كَشْتِنِ، هَمِچَنَانِ بَاشْدِ كَهْ خُوْدِ رَا [۳۰۷-] رَا كَشْتِهْ، وَ چُونِ بَرِ كَسِي سَلَامِ كَنْدِ وَ دَانْدِ كَهْ جَوَابِ خَوَانْدِ شَنِيدِنِ، هَمِچَنَانِ بَاشْدِ كَهْ بَرِ خُوْيِشْتِنِ سَلَامِ كَرْدِهْ. وَ اَيْنَكِهْ قَوْلِ عَطَا وَ سَدْيِ وَ زَخْرَاجِ وَ جَبْرَائِي اسْتِ. وَ قَوْلِي دِيْگَرِ آَنِ اسْتِ كَهْ أَبُو الْقَاسِمِ بَلْخِي كَفْتِ: مَرَادُ آَنِ اسْتِ كَهْ خُوْدِ رَا بَمَكْشِيْدِ (۷) دَرِ حَالِ غَضَبِ وَ ضِجَارَتِ. وَ قَوْلِي دِيْگَرِ آَنِ اسْتِ كَهْ: خُوْيِشْتِنِ هَلَاكِ مَكْنِيْدِ (۸) «بَارْتِكَابِ الْمَحَارِمِ وَ الْمَأْتَمِ مِنْ أَكْلِ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ، بَهْ آَنِ كَهْ مَعْصِيَتِ كَنِي (۹) وَ مَالِ يَتِيْمَانِ خُوْرِي (۱۰) وَ مَالِ مَرْدَمَانِ خُوْرِي (۱۱)» بِنَا وَاجِبِ كَهْ دَرِ قِيَامَتِ مَعْذَبِ وَ -----

----- (۱). اساس: بود، با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها صحيح شد. (۲). تب: يحل المسلم. (۳). وز: يفترقان. (۴). اساس، وز: او كتما، با توجه به تب و ديگر نسخه بدلها و فحوای عبارت صحيح شد. (۵). آج، لب، فُق: نكشي / نكشيد. (۶). سوره نور (۲۴) آيه ۶۱. [.....] (۷). وز: بكشيد، آج، لب، فُق: بمكشي / بمكشيد. (۸). آج، لب، فُق: مكني / مكنيد. (۹). تب: معصيتي كنيد. (۱۰). تب: خوريد. (۱۱). خوري / خوريد، تب: برید. صفحه: ۳۳۴ معاقب باشی آنچه به دست خود کرده باشی همچنان بود که خود را كشته (۲). قولی ديگر آن است که از صادق - عليه السَّلَام - روايت کردند که: معنی آن است که خويشتن در کارزار مي‌فگنيد (۳) در وقتی که ظاهر حال آن باشد که كشته شويد (۴) از ضعف و بی‌سازي و كثرت و غلبه دشمن، و اينکه آيت جاری مجرای آن بود که كفت: وَ لا- تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ (۵)، چه اگر چنین كنيد (۶) خود را در خطر نهاده باشيد (۷) و خود را به دست خود كشته. فضيل عياض را پرسيدند از اينکه آيت: وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، چه باشد! كفت معنی آن است که: وَ لا تَغْفُلُوا عَن حَظِّ أَنْفُسِكُمْ، از بهره و نصيب نفس خود غافل مباشيد (۸)، يعنی برای خود ذخيره‌ای نهی (۹) که آن كس که او سفری در پيش دارد و زاد بر نگیرد و به راه برود، خود را بکشته باشد، و اينکه همه نزديك است بقوله تعالى: وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ. يَكِي رَا از جمله صحابه، رسول [عليه السَّلَام] (۱۰) «بَهْ سَرِيْتِي فَرَسْتَاد (۱۱)»، وَ كَفْتِ (۱۲) «مَرَا دَرِ رَاهِ (۱۳)» اِحْتِلَامِ افْتَادِ وَ سَرْمَا سَخْتِ بُوْدُ، مَن

نیارستم غسل کردن که از هلاک ترسیدم، تیمم کردم و نماز کردم به قوم خود. چون باز آدم رسول را خبر دادم، مرا گفت: یا هذا صلیت بأصحابک و أنت جنب، به اصحابت نماز کردی و تو جنب بودی. من گفتم: ای رسول الله؟ سرما (۱۴) سخت بود و من بر خویشتن خائف بودم، خواستم تا غسل کنم اینکه آیتم یاد آمد که خدای تعالی می گوید: وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، رسول- علیه السلام- بخندید و دگر هیچ نگفت (۱۵). جندب بن عبد الله اصحابش را گفت در بعضی غزوات: اِنَّ هَؤُلَاءِ و لغوا فی دمانهم، اینان در خون خود می شوند، یعنی نه بر بصیرت قتال می کنند. آنکه گفت: ----- (۲). آج، لب، فق: کشته / کشته‌ای، مر: کشته‌اید. (۳). آج، لب، فق: میفکنی / میفکنید. (۴). آج، لب، فق: شوی / شوید. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۵. (۶). آج، لب، فق: کنی / کنید. (۷). آج، لب، فق: باشی / باشید. (۸). آج، لب، فق: مباحی. (۹). مر، تب: نهید. (۱۰). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. [.....] (۱۱). فق: افتاد. (۱۲). تب: او گفت. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز مر: در راه مرا. (۱۴). مر، تب: سرمای. (۱۵). همه نسخه بدلها: دگر چیزی نگفت. صفحه: ۳۳۵ نباید که منع کند شما را از بهشت چندان که «۱» بر کفی کنند از خون مسلمانی، که من از رسول- علیه السلام- شنیدم که گفت مردی را از آنان که پیش شما بودند و قرحه‌ای به دست بر آمد، او «۲» کاردی بر گرفت و آن قرحه برید، رگ بریده شد و خون باز نایستاد تا مرد بمرد، خدای تعالی وحی کرد به پیغامبر وقت «۳» گفت «۴»: بادرنی ابن آدم بنفسه فقتلها فقد حرمت علیه الجنة، گفت: فرزند آدم با من مبادرت کرد و مسابقت به جان خود، یعنی پیش از آن که من او را بمیرانم خود را بکشت، من بهشت بر او حرام کردم. اِنَّ اللَّهَ كَانِ بِكُمْ رَحِيماً، بعضی گفتند: «کان» صله است، و معنی آن است که: اِنَّ اللَّهَ رَحِيمٌ بكم، و اولیتر آن بود تا ممکن بود که کلام خدای را- جل جلاله- بر وجهی حمل کنند که مفید باشد و معنی دار بر زیادت حمل «۵» نکنند، و «کان» اینکه جا هم آن حکم دارد که در جمله آیتها که گفت: اِنَّ اللَّهَ كَانِ عَفُوراً رَحِيماً «۶»، و: کان «۷» وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا، و هر که آن کند. خلاف کردند در آن که «ذلک» اشارت به چیست. بعضی گفتند: اشارت به خوردن مال مردمان است به باطل، و بعضی دگر گفتند: اشارت به قتل خود است برای آن که وعید عقیب «۱۰» اینکه هر دو چیز «۱۱» است. بعضی دگر گفتند: اشارت به جمله محرمات است که در اینکه سوره «۱۲» گفت و بیان کرد. قول چهارم آن است که: راجع است الی قوله تعالی: ----- (۱). آج، لب، فق: چنان که. (۲). وز، آج، لب: و. (۳). مر و. (۴). آج، لب، فق: ندارد. (۵). فق: حکم. (۶). سوره نساء (۴) آیه ۲۳. (۷). آج، لب، فق، مر الله. (۸). سوره نساء (۴) آیه ۲۴، نیز سوره دهر (۷۶) آیه ۳۰. (۹). آج، لب، فق: ما مضی. [.....] (۱۰). آج، لب، فق: عقب. (۱۱). آج، لب، فق، مر: خیر. (۱۲). آج، لب، فق: صورت. صفحه: ۳۳۶ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرهًا «۱»- الایة. و «عدوان» تعدی باشد، مصدر «۲» بود من عدا طوره، ای تجاوز حدّه، و نصب او بر تمیز «۳» بود، چنان که: أعطیته کذا صلّه، أو صدقه و أخذت ذلک منه قهراً و قسراً. و برای آن گفت و قید زد «۴» به اینکه که «۵» بر وجه سهو و غلط و نسیان کند مستحق اینکه وعید نبود. فسوف نصلیه ناراً، بچشانیم بسوزانیم «۶» او را به آتش دوزخ. و کان ذلک علی الله یسیراً، و اینکه بر خدای آسان است، و مورد اینکه آیت مورد وعید است، یعنی خدای تعالی قادر است، و اینکه معنی بر او متعذر نبود. قوله «۷»: اِنْ تَجَتَبَّوْا كِبَائِرًا مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ، بدان که علما در «کبائر» خلاف کردند. عبد الله عباس گفت: هر چه خدای را به آن بیازارند کبیر «۸» باشد. و سعید جبیر و مجاهد و ابو العالیه و ضحاک گفتند: هر چه خدای تعالی از آن نهی کرد و وعید کرد بر آن به عقاب دوزخ آن کبیره است. و بنزدیک ما هر چه معصیت است همه کبیره است، جز آن که «۹» به اضافه بعضی با بعضی کبیره تر «۱۰» بود تا یک گناه باشد که هم صغیره «۱۱» بود و هم کبیر «۱۲». به اضافه با آن که عقابش کم [۳۰۷-پ] از آن باشد کبیر «۱۳» بود به اضافه با آن که عقابش بیش از آن باشد صغیر «۱۴» بود. و بنزدیک معتزلیان صغیره آن باشد که عقابش در جنب طاعات و اجتناب کبائر محبط باشد، و بنزدیک ما و ایشان معین نبود، جز خدای نداند تا مکلفان به چشم حقارت به معصیت خدا ننگرند و مغری نشوند به قبیح. و از جمله آنچه باتفاق کبیره است: قتل نفس محرّمه «۱۵» است و ظلم و غصب و قذف محصنات و زنا و ربا و لواطه و ----- (۱). سوره نساء (۴)

آیه ۱۹. (۲). مر، تب: مصدری. (۳). تب: تمیز. (۴-۱۲). مر: قید کرد. (۵). تب اگر. (۶). آج، لب، فق، مر: بسوزانیم و بچشانیم. (۷). اساس و، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید زاید به نظر می‌رسد. (۸). آج، لب، فق، مر، تب: کبیره. (۹). اساس: چنان که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). وز، آج، لب، فق: کبیرتر. (۱۱). وز، آج، لب، فق: صغیر. [.....] (۱۳). مر، تب: کبیره. (۱۴). تب: صغیره. (۱۵). آج: محترمه. صفحه: ۳۳۷ شرب خمر و فرار از زحف، و اینکه قول عبد الله عباس است و سعید جبیر و حسن بصری و ضحاک. و روایت کرده‌اند از صادق - علیه السلام - آلا آن که در حدیث صادق زیادتى هست و آن شرک به خدای است و انکار الوالیة و عقوق الوالدین، و عبد الله مسعود گفت: هر چه خدای تعالی نهی کرد از آن از اول سوره تا به سر سی آیت همه کبیره «۱» است. و در خبر است که رسول - علیه السلام - [گفت] «۲»: عقوق الوالدین و شهادة الزور کبیره، در مادر و پدر عاصی شدن و گواهی به دروغ دادن کبیره است. عبد الله مسعود گفت: من از رسول - علیه السلام - پرسیدم و گفتم: یا رسول الله؟ کدام گناه عظیمتر است! گفت: آن که با خدای انباز گیرید «۳». گفتم: پس از آن! گفت: آن که فرزندان «۴» را بکشی ترس آن را که با تو نان خورد. گفتم: پس از آن! گفت: آن که با زن همسایه زنا کنی، و تصدیق اینکه حدیث در کتاب خدای است - جل جلاله - آن جا که گفت: وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ «۵». بریده روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت بزرگتر کبیره «۶» شرک به خدای است و عقوق الوالدین، و آن که آب از مردمان باز داری پس از آن که تو سیراب شده باشی. عبد الله بن عمرو «۷» روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: که از جمله کبایر شرک به خدای است، و سوگند به دروغ است، و عقوق الوالدین، و قتل النفس. انس مالک روایت کرد از «۸» رسول - علیه السلام - که گفت: کبایر چهار است: ----- (۱). وز: کبیر. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج، لب، فق: گیری / گیرید. (۴). وز: فرزندان. (۵). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۸. (۶). تب: کبیره / کبیره‌ای. (۷). همه نسخه بدلها بجز وز: عبد الله عمر. (۸). اساس: که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۳۳۸ شرک است، و قتل نفس، و عقوق الوالدین، و گواهی به دروغ. سفیان گفت و عبد الله بن عمر در حدیثی مرفوع که: از جمله کبایر آن باشد که مرد پدر و مادر را دشنام دهد. گفتند: چگونه باشد که مرد پدر و مادر خود را دشنام دهد! گفت: بلی، مادر و پدر کسی را دشنام دهد، تا آن کس مادر و پدر او را دشنام دهد، و اینکه مانند آن است که گفت - علیه السلام: «المستبان ما قالا فعلى البادى ما لم يعتد المظلوم. و عبد الله مسعود گفت: کبایر چهار است: شرک به خدای، و نومیذی از روح خدای، و یأس از رحمت خدای، و امن از مکر خدای. عبد الله عمر گفت: کبایر هفت است: شرک و قتل عمد و عقوق الوالدین و اکل الزبا و اکل مال الیتیم و قذف المحصنات و الفرار من الزحف و السحر. و روایت کردند از صادق - علیه السلام - که او گفت: کبایر سه است: ترک ملت، و تبدیل سنت، و قتل اهل صفت. و فرقد گفت: در توریت خواندم که امهات گناه سه است - و آن اول گناه است - که کردند: اول کبر و آن ابلیس کرد، دوم حرص و آن آدم کرد. سهام «۲» حسد و آن قابیل کرد. عبد الله عباس را گفتند: کبایر هفت است، گفت: هفت است تا به هفتصد «۳»، آلا آن است که گناه به استغفار کبیره نباشد، و به اصرار صغیره نباشد. سعید جبیر [گفت] «۴»: هر چه معصیت خداست همه کبیره است، آلا آن است که بنده چون گناهی بکند باید تا استغفار کند که خدای تعالی در دوزخ هیچ کس را محلد ندارد آلا آن را [که] «۵» کافر باشد، یا فریضه را منکر باشد یا به قدر ایمان ندارد. علی بن ابی «۶» طلحه گفت: هر گناهی که خدای مقرون کرد «۷» به لعنت یا به ----- (۱). اساس: مالا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج، لب، تب: سیوم، فق، مر: سیم. (۳). مر، تب: هفتصد. [.....] (۴-۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). وز، آج، لب، فق: بکرد. صفحه: ۳۳۹ غضب یا به دوزخ یا به عذاب، آن کبیره باشد. ضحاک گفت: هر چه در دنیا بر آن حد زنده، و قیامت بر آن عقاب بود، آن کبیره باشد. حسین بن الفضل گفت: هر چه خدای تعالی آن را در قرآن کبیره خواند یا عظیم خواند آن کبیره باشد، نحو قوله: إِنَّه كَانَ حُوبًا كَبِيرًا «۱» إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً

كَبِيرًا» (۲) إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (۳) إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ» (۴) سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» (۵) إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا» (۶) نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، مَفْضُلٌ عَنِ عَاصِمِ خَوَانِد: «يكفّر» و «یدخلکم» بآیاء ردّا الی قوله: إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (۳)، حق تعالی گفت: اگر بپرهیزی (۴) از کبایر گناہانی که شما را از آن نهی کردم آن به کفّارت سیئاتتان کنم، یعنی آنچه دون آن باشد در گذارم از شما به تفضّل، و او را بود که چنین کند چه عقاب حق اوست، و قبض و استیفایش به اوست، و به استیفایش مضرت تعلق دارد، و در اسقاطش اسقاط حق غیر نیست» (۵) باید که اسقاطش نیکو بود کالدین، و اینکه هم مبتدا کند و هم عند فعلی که ما بکنیم چنان که (۶) در اینکه آیت گفت. عبد الله مسعود گفت: من الصیّلة الی الصیّلة، از آن نماز تا اینکه نماز، آنچه در میان آن هر دو نماز بود خدای تعالی بیامرزد، و آن نمازها کفّارت آن گناهان باشد. و من الجمعة الی الجمعة، و از نماز آدینه تا (۷) نماز آدینه خدای تعالی آنچه میان آن باشد بیامرزد، و آن نمازهای آدینه را کفّارت آن بکند. و در خبر است که: هر کس غسل آدینه کند، غفر له ما بین الجمعین، هر چه در آن هفته کرده باشد از غسل کفّارت آن شود. و من رمضان الی رمضان، و آنچه میان دو رمضان کند خدای تعالی روزی ماه رمضان را کفّارت آن کند. و من الحج الی الحج، و آنچه از میان دو حج بود نیز بیامرزد و حجّها را کفّارت (۸) آن کند، [و] (۹) رسول - علیه السلام - گفت: (۱۰) (۱۱) [الصیّلموات] «الخمس کفّارات لما بینهن» ما اجتنبت «الکبائر، نماز پنج (۱۲) کفّارت هر گناه است (۱۳) که میان آن باشد مادام تا کبیره نکند. ----- (۲)-----

۱. اساس: نکند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۲۹. (۴). مر، تب: پرهیزید. (۵). مر و. (۶). مر: چنانچه. (۷). آج، لب، فق، مر، تب به. (۸). اساس: کفایت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹-۱۰). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز مر: ما اجتنبت. (۱۲). آج، لب، فق، مر، تب: پنج گانه. [.....] (۱۳). فق، تب: گناهی است. صفحه ۳۴۱ و نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِيمًا، عاصم و اهل مدینه خواندند: «مدخلا» به فتح المیم. و «مدخل» موضع دخول باشد، و باقی قراء خواندند: «مدخلا» به ضم میم، و آن مصدر باشد و موضع باشد و مفعول باشد، و او را به جای کریم بریم یعنی بهشت. ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کردند که رسول - علیه السلام - یک روز بر منبر گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست - سه بار و خاموش شد. مردم گریستن گرفتند از آن که ندانستند که رسول - علیه السلام - [آن] (۱) سوگندان (۲) چرا یاد کرد، آنگه گفت: هیچ بنده (۳) نباشد که او پنج نماز بگذارد و ماه رمضان روزه دارد و از کبایر اجتناب کند و الا درهای بهشت بر او بگشایند چنان که بر هم می آید. آنگه اینکه آیت بخواند: إِنَّ تَجْتَبِئُوا کَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ - الْآیة (۴). و لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ - الْآیة، مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که زنان جمع شدند و رسولی کردند (۵) به رسول خدای - عزّ و جلّ - و گفتند: یا رسول الله؟ نه خدای تعالی خدای مردان است و زنان (۶)، و تو پیغامبری به مردان و زنان؟ چرا خدای تعالی (۷) همه ذکر مردان می کند و ذکر زنان نمی کند! ما می ترسیم که نباد (۸) که در ما خیری نیست، یا ما خدای را به کار نه ایم؟ خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد، و نیز قوله: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ (۹)، و قوله: أَنِّي لَا أُضِيْعُ عَمَلًا عَمِلْتُمْ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى (۱۰)، و قوله: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى (۱۱). بعضی دگر گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون خدای تعالی آیت میراث فرستاد و گفت: لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْأُنْثَيْنِ (۱۲)، یک مرد را دو چندان میراث باشد که یک (۱۳) زن را. زنان گفتند: یا سبحان الله؟ چرا چنین باشد، ما اولیتریم که نصیب ما ----- (۱)----- اساس: ندارد، با توجه به وز و همه نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب، فق، مر: سوگند. (۳). فق، تب: بنده / بنده ای. (۴). مر قال الله تعالی. (۵). تب: روان کردند. (۶). همه نسخه بدلها: مردان و زنان است. (۷). اساس را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۸). آج، لب، فق، مر: مبادا، تب: نبادا. (۹). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵. (۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۵. (۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۷. (۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۱. (۱۳). اساس، وز، آج، لب، فق، مر: دو، با توجه به تب تصحیح شد. [.....] صفحه ۳۴۲ بیشتر باشد که ما ضعیفانیم و ایشان اقویا، و ما عوراتیم و ایشان سرگشاده، به هر نوع بر طلب معاش قادراند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. مجاهد

گفت: سبب آن بود که ام سلمه گفت: یا رسول الله؟ مردان غذا می‌کنند و ما نمی‌کنیم، و ایشان را حظ و بهره در هر دو سرای بیش است که ما را، کاشک «۱» تا مرد بود مانی «۲»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. قتاده و سدی گفتند: چون آیت قسمت مواریث «۳» آمد لِلذَّكَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ «۴»، مردان گفتند: ما امید داریم که ثواب ما در آخرت مضاعف باشد، چنان که نصیب ما در دنیا مضاعف است بر نصیب زنان. و زنان گفتند: ما امید داریم که وزر و عقاب ما در قیامت نیمه آن باشد که وزر و عقاب مردان، چنان که نصیب ما از میراث بر نیمه نصیب مردان است. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و نهی کرد، و هر یکی را از اینکه دو گروه که تمنای حال یکدیگر کنند، گفت: تمنای می‌کنید آنچه خدای تعالی تفضیل داد بعضی را از شما بر بعضی. و حقیقت «تمنا» آن باشد که کسی گوید چیزی را که باشد: کاشک نبود، و آن را که نباشد گوید: کاشک بودی، و از قبیل کلام باشد، و برای اینکه اهل لسان در اقسام کلام شمردند، و بعضی مردمان گفتند: «تمنا» معنی باشد در دل بیرون از شهوت و بیرون از اراده. و رمانی گفت: تمنای آن بود که مرد دوست «۵» دارد بر سبیل استمتاع به او. و بعضی دگر گفتند: اراده را چون مراد حاصل نیاید تمنای باشد. و مذهب درست آن است که گفتیم که: تمنای از قبیل کلام باشد برای آن که ارادت تعلق ندارد الا به آنچه حدوثش صحیح باشد، و تمنای به محال و صحیح تعلق دارد، و ارادت تعلق ندارد الا [پ] به معدوم و به شهوت به هر دو تعلق دارد، و ظاهر آیت اقتضای آن ————— (۱). فق، مر، تب: کاشکی. (۲). اساس: کاشک تا مادر بودمانی، مر: کاشک تا مرد

بودیمی، تب: کاشکی ما مرده بودمانی، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها: میراث. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۱. (۵). اساس و وز: دو دست، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۳۴۳ می‌کند که تمنای حال غیري کردن حرام باشد. و فزاء گفت: اینکه بر سبیل ندب است، و وجه تحریم او آن است که: اینکه حسد باشد یا از دواعی حسد باشد، و اینکه از دنیای اخلاق بود چون رضا «۱» به آنچه خدای قسمت کرده نباشد او را. و گفتند: حسد مذموم است و غبطه جایز، برای آن که حسد تمنای حال غیري باشد، و غبطه تمنای مثل حال او «۲» باشد، و اینکه روا بود. ضحاک گفت: روا نباشد که کسی تمنای حال کسی کند، نبینی که حق تعالی چگونه حکایت کرد از آنان که تمنای مثل حال قارون کردند: یا لیت لنا مثل ما أوتی قارون «۳»، آنکه چون او را و اموال او را خسف کردند بر آن تمنای پشیمان شدند، چنان که خدای تعالی از ایشان باز گفت: وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ - الی قوله: لَوْ لَا أَنْ مَنَ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا «۴». و کلبی گفت: در تورات نوشته است که شاید که کسی گوید: اللَّهُمَّ أعطني مال فلان و امراته و أمواله و أحواله «۵»، و لکن روا بود که گوید: اللَّهُمَّ «۶» ارزقنی مثل ذلک و خیرا من ذلک، بار خدایا مرا مانند آن و بهتر از آن بده، و اینکه معنی اگر بر سبیل تمنای باشد و اگر بر طریق دعا باشد، جز به شرط مصلحت روا نباشد، اگر چه در لفظ نگوید یا اظهار نکنند در ضمیر آن دارد. آنکه گفت: هر کسی را نصیب خود باشد از آنچه کند: لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا، قتاده گفت: هر یکی «۷» را نصیب خود باشد از ثواب و عقاب بر وفق عملش، در اینکه باب فرقی نیست برای آن که در حق مردان و زنان جزای اعمال بر یک حد است فی قوله تعالی: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا «۸»، بر هر حسنتی ده ثواب و بر «۹» سیئتی یک جزا در حق مردان و زنان بسویه. —————

----- (۱). آج، لب، فق، مر باشد، تب دهد. (۲). آج، لب، فق، مر: حال مثل او. (۳). سوره قصص (۲۸) آیه ۷۹. (۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۲. (۵). آج، لب، فق: احواله و امواله. (۶). آج، لب، فق، مر اعطنی و. (۷). همه نسخه بدلها: کسی. (۸). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۰. (۹). آج، لب، فق، تب هر، مر هر یک. [.....] صفحه: ۳۴۴ و قولی دیگر آن است که: مراد حظ و نصیب دنیاست از رزق، و مراد به کسب اکتساب مرد است در دنیا رزق و مال را. گفت: هر کسی را نصیبی هست به حسب آنچه صلاح اوست از رزق و کسب و کار او از مردان و زنان، تمنای زیاد نباید کردن چه اگر صلاح او در آن بودی او را همچنان بدادندی. چون ندادند، مراعات مصلحت او کردند، بیانه قوله تعالی: وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ «۱». عبد الله عباس گفت: مراد نصیب میراث است که چون زنان را نصیب کم از نصیب مردان آمد، تمنای حال ایشان کردند. خدای تعالی از آن نهی کرد و

گفت: هر کسی را نصیب خود است، و بر اینکه قول «اكتساب» به معنی اصابت و حوز باشد، و در اینکه قول ضعیفی هست برای آن که خلاف ظاهر است. آنگاه گفت: «۲» دست از تمنّا بدارید «۳» و در دعا فزایی «۴». وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، ابن کثیر و کسائی و خلف خواندند: «و سلوا الله» حذف «۵» همزه در جمله قرآن چندان که امر مخاطب است، و باقی به همز خواندند و آنچه امر غایب است یا فعل مضارع خلاف نکردند در آن که مهموز خواندند، نحو قوله: لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ «۶» وَ لِيَسْئَلُوا مَا أَنْفَقُوا «۷». رسول-صلی الله علیه و آله- گفت: «۸» سلوا الله «من فضله فانه يحب أن يسئل و ان من أفضل العبادۃ انتظار الفرج، از خدای تعالی بخواهی» «۹» فضل او که خدای دوست دارد که از او سؤال کنند، و فاضلتر عبادتی انتظار فرج باشد. و ابو هریره روایت کرد که رسول-علیه السلام- گفت: من لم يسئل الله من فضله غضب الله علیه، هر کس از خدای تعالی نخواهد فضل او، خدای تعالی بر او خشم ----- (۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۷. (۲). آج، لب، فق: گفتند. (۳). همه نسخه بدلها بجز مر: بداري/ بداريد. (۴). مر: فزاييد. (۵). آج، لب، فق، مر: به حذف. (۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۸. (۷). سوره ممتحنه (۶۰) آیه ۱۰. (۸). اساس: و اسئلوا الله، با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۹). بخواهي/ بخواهيد، آج، لب، فق از صفحه ۳۴۵ گیرد. و از بعضی زنان رسول-علیه السلام- روایت است که گفت: هر چه خواهی «۱» از خدای خواهی «۲» و اگر همه دوال نعلین باشد، که اگر خدای میسر نکند میسر نشود. و سفیان عینه گفت: خدای تعالی ما را نفرمود که از او سؤال کنیم الا تا اجابت کند، اگر نه آنستی که عطا دوست [دارد] «۳» ما را سؤال نفرمودی. قوله: وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي - الاية، گفت: هر کسی را مولای کردیم از آنچه رها کرده باشد مادر و پدر و خویشان. در اینکه «موالی» خلاف کردند. عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ابن زید گفتند: عصبه است. سدی گفت: وارثانند که اولتر باشند به میراث. و اصل کلمه من الولی باشد و هو القرب و من ولی الشیء یلیه اذا اتصل به، و معنی متقارب است. و مولی بر وجه است: پسر عم باشد و عصبه باشد و معتق باشد و معتق باشد. و ولی مرد باشد، و ولی نعمت باشد، و همسایه باشد، و حلیف باشد و ناصر باشد، و اولی باشد. مولی بر اینکه ده قسمت بود و مرجع همه با اولی است برای آن که کلمه از اینکه مشتق است، و هر یکی را از اینان «۴» برای آن مولی خوانند که به صاحبش اولی باشد. اما معنی آیت، در او چند قول گفتند: یکی آن که معنی آن است «۵»: وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا، یعنی لکل واحد من الرجال و النساء موالی، آی ورثه هم اولی بمیراثه یرثونه ممّا ترک والداه و اقربوه من میراثهم له، گفت: کردیم و نهادیم، یعنی بیان کردیم و مشروع کردیم هر یکی را از مردان و زنان وارثانی که ایشان اولتر باشند به میراث ایشان قرابه «۶»، تا بردارند به میراث [۳۰۹-ر] آنچه مادر و پدر و خویشان رها کرده باشند برای ایشان چون وفات بود ایشان را، و بر اینکه قول مادر و پدر و اقربا مورث باشند، أعنی متوفی که میراث رها کرده باشند. و قولی دیگر آن است که: معنی چنین بود که هر کسی را وارثی کردیم که -----

(۱-۲). مر، تب: خواهید. (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس: به صورت «از بیان» هم خوانده می شود. (۵). وز، مر که. (۶). همه نسخه بدلها بجز وز: بقرايت. [.....] صفحه: ۳۴۶ میراث او گیرد، ممّا ترک، آی ممن ترک، آی ممن خلفهم. و «ما» به معنی «من» بود. آنگاه بیان کرد وارثان را گفت: الوالدان و الأقربون، علی تقدیر و هم الوالدان و الأقربون، وارثان پدر و مادر و خویشانند که نزدیکتر باشند، و بر اینکه قول مادر و پدر و اقربون وارثان باشند. آنگاه ابتدا کرد و گفت: وَ الَّذِينَ عَقَدْتَ، محل او رفع است بر ابتدا، و خبر او فی قوله: فَأَتَوْهُمْ نَصَبَهُمْ. و کوفیان خواندند: «عقدت» بی الف، و باقی قرآء خواندند: «عاقدت»، بالألف. اول از عقد باشد، دوم از معاهده، و آن معاهده بود «۱». و ابو علی الفارسی گفت: اینکه اولتر است برای آن که عهد و سوگند میان دو کس باشد، و مفاعله بنای فعلی باشد که از میان دو کس بود و العهد و العقد و الميثاق و الوثيقة و اليمين نظایر، و در شاذ سعد بن الزبیع خواند: «عقدت» علی تکثیر الفعل، و عرب برای آن سوگند را «یمین» خوانند که در وقت سوگند دست راست او به دست راست خود بگیرند، و تقدیر آن است که: وَ الَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانَكُمْ حلفهم أو «۲» عاقدتهم أيمانكم، علی القرائتين. و در ظاهر اسناد فعل با یمین است که سوگند باشد و در معنی با مرد سوگند خوار. و در معنی آیت چند قول گفتند،

قتاده گفت: در جاهلیت مخالفت کردند و با یکدیگر عهد و سوگند خوردند، و مخالف معاهدش را گفتی: دمی دمک، و هدمی هدمک، و ثاری ثارک. و حربی حربک، و سلمی سلمک، و ترثی و ارثک، و تطلب بی و اطلب بک، و تعقل عنی و أعقل عنک، گفتی: خون من خون تو است و بیرانی «۳» سرای من بیرانی «۴» سرای تو است، و کینه من کینه تو است، جنگ من جنگ تو است، و صلح من صلح تو است، و تو از من میراث گیری و من از تو میراث گیرم، و تو طلب خون من کنی و من طلب خون تو کنم، و تو از من دیت دهی و من از تو دیت دهم. چون اینکه گفته «۵» بودند میان ایشان موارث ثابت شدی، و نصیب حلیف از میراث دانگی بودی. خدای تعالی گفت: نصیب ایشان بدهید از میراث، آنکه آن را منسوخ کرد به آیت اولوا الأرحام. -----

(۱). آج، لب: باشد. (۲). آج، لب، فق: آی. (۳-۴). مر: ویرانی. (۵). آج، لب، فق، مر: و

همچنین گفته. صفحه: ۳۴۷ مجاهد و نخعی گفتند: نصیب او بدهید «۱» از وفا و نصرت و معاونت و دیت آنچه بر آن عهد کرده‌ای «۲» دون میراث، و بر اینکه قول آیت منسوخ نباشد لقله تعالی: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ «۳»، و لقله النبوی - علیه السلام: اوفوا للحلفاء عقودهم التي عقدت أيمانكم، وفا کنید «۴» با حلیفاتان به آنچه بر آن سوگند خورده باشی «۵». و روز فتح مکه در خطبه گفت: آنچه در جاهلیت کرده‌ای «۶» از عهد «۷» سوگند نگاه داری «۸» که اسلام آن را نیفزود الا قوت و زیادت، و از آن پس سوگند مخوری «۹» و مخالفت مکنید «۱۰» که لا- حلف فی الإسلام. و عبد الرحمن عوف «۱۱» روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: به سوگند مطیبان حاضر بوم و من کودک بوم با بعضی اعمام خود، و اختیار نکنم که آن عهد شکافته شود «۱۲»، به بدل آن مرا شتران سرخ موی سیاه چشم باشد. عبد الله عباس و ابن زید گفتند: آیت در آنان آمد که رسول - علیه السلام - میان ایشان برادری داد روز مؤاخات از مهاجر و انصار، چون به مدینه آمد ایشان به آن برادری میراث گرفتندی، آنکه به آیت فرایض منسوخ شد .. سعید بن المسیب گفت: آیت در آنان آمد که ایشان پسری «۱۳» خواندگان یافتندی «۱۴» در جاهلیت، و از جمله ایشان زید حارثه بود که رسول - علیه السلام - او را به پسری برخواند، خدای تعالی فرمود که ایشان را از وصیتی نصیبی کنند، و میراث خویشان را باشد. فذلک قوله: فَأَتَوْهُمْ نَصَبَ بَيْنِهِمْ، یعنی من الوصیة. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا، که خدای تعالی بر همه چیزی گواه است. و مورد اینکه کلمه تهدید و وعید است تا مردمان خلل نکنند به آنچه واجب باشد در اینکه باب. -----

----- (۱). آج، لب، فق: بدهی / بدهید. (۲). مر، تب: کرده‌اید. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۱. (۴). آج، لب، فق: کنی / کنید. (۵). مر، تب: باشید. (۶). مر: کرده‌اید. (۷). مر، تب و. (۸). مر، تب: دارید. (۹). مر، تب: مخورید، آج، لب، فق و اگر خورید. (۱۰). آج، لب، فق: مکنی / مکنید. [.....] (۱۱). تب: عبد الرحمن بن عوف. (۱۲). آج، لب، فق، مر، تب و. (۱۳). آج، لب، فق، مر، تب: پسر. (۱۴). آج، لب، فق، مر: گرفتند، تب: گرفتندی. صفحه: ۳۴۸ الرجال قوامون على النساء - الایة، مقاتل گفت: اینکه آیت در سعد بن الزبیر آمد، و او از جمله نقیبان بود و در زنش حبیبه بنت زید بن ابی زهیر، و هر دو انصاری بودند. زن بر او نشوز کرد، مرد او را بزد. [او] «۱» با پدرش برخاست و بنزدیک رسول آمدند به شکایت، و گفت: ای رسول الله؟ من اینکه کریمه خود را در حکم او کرده‌ام، اکنون او را تپنچه «۲» بر روی زد. رسول - علیه السلام - گفت: قصاص باید کردن. جبرئیل آمد و اینکه آیت آورد. رسول - علیه السلام - گفت: ما چیزی خواستیم، خدای تعالی چیزی دگر خواست، و آنچه خدای خواست بهتر است، و قصاص برداشت در آنچه از میان شوهر و زن باشد بر وجه تأدیب. و [قتاده] «۳» گفت: آیت در سعد بن الزبیر آمد و زنش دختر محمد مسلمه، و قصه هم اینکه «۴» که رفت. و ابو روق گفت: آیت در جمیله بنت عبد الله بن ابی اوفی آمد و در شوهرش ثابت بن قیس بن شمّاس، و قصه هم اینکه که «۵» رفت، [گفت] «۶»: مردان قیمان و ایستادگانند بر زنان گماشته و مسلطاند، و دست [۳۰۹-پ] ایشان بر زیر است و دست اینان زیر، مردان را زبان امر است و گفتار نهی است و دست تأدیب است. و قوام قعیال باشد من القیام، و اینکه بنا مبالغه را باشد و کثرت فعل را تا به صنایع و حرف اینکه بنا مخصوص شد. و زهری گفت و جماعتی علما که: آنچه از میان زن و شوهر باشد از جراحات و شجاج در او قصاص نباشد مادام تا دون نفس باشد، و آنما دیت باشد بر مرد و به

حسب آنچه شرع فرموده بود. بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، به آن تفضیلی که خدای داد بهری خلقان را بر بهری، گفتند: مراد عقل است، و گفته‌اند: زیاده الدین و الیقین، از آن جا که زن ناقص عقل (۷) ناقص دین است، برای آن که در ماهی چند روز نماز نتواند کردن (۸) و روزه داشتن، و گفته‌اند: به نقصان گواهی که گواهی دو زن به یک مرد باشد: -----

----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). تب: طینچه. (۳-۶). اساس: افتادگی دارد، با توجه به وز افزوده شد. (۴). آج، لب: قصه او هم از اینکه نوع است. (۵). آج، لب، فق: و قصه او هم از اینکه نوع است که. (۷). همه نسخه بدلها بجز وز و. (۸). همه نسخه بدلها: نتواند کردن. صفحه: ۳۴۹ فَرَجُلٌ وَأَمْرَاتَانِ (۱)، و گفته‌اند: به تصرف و تجارات، و گفته‌اند: به جهاد، که در حق مردان فرمود: انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (۲)، و در حق زنان فرمود: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ (۳). ربیع گفت: بالجمعة و الجماعات، که بر زنان نماز آدینه نیست. و حسن بصری گفت: به نفقه که بر مردان است، بر زنان نیست. و گفته‌اند (۴): تفضیل به آن است که مردی را چهار زن نهاد شرع، و زنی (۵) بیشتر (۶) از یک شوهر نتوان کردن (۷)، و گفته‌اند: به آن که طلاق [به] (۸) مردان است، و قال- علیه السلام: الطلاق بالرجال و العدة بالنساء. و گفته‌اند: به میراث، و گفته‌اند: به دیت، که دیت زنی نیمه دیت مردی باشد، و گفته‌اند: به نبوت و امامت و خلافت، که خدای تعالی از زنان هیچ پیغامبر نفرستاد، و از ایشان امام و خلیفه نباشد. رسول- علیه السلام- گفت: المرأة مسکینه ما لم یکن لها زوج، زن مسکین باشد تا شوهرش نباشد. گفتند: یا رسول الله؟ و ان کان لها مال، [و اگر چه مال دارد! گفت] (۹): و اگر چه مال دارد، آنگه بر خواند الرجال قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ. ابو هریره (۱۰) روایت کند که رسول- علیه السلام- گفت: بهترین زنان زنی بود که چون در او نگری شادان شوی، و اگرش چیزی فرمایی طاعت دارد، و اگر از او غایب شوی غیبت تو را محافظت کند در نفس خود و مال تو، آنگه اینکه آیت بر خواند: الرَّجَالُ قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ. فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ، اما آن زنانی که صالح باشند مطیع باشند خدای را- جل جلاله- و شوهران خود را. حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ، غیبت شوهر خود را محافظت کنند هم ----- (۱).

سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲. (۲). سوره توبه (۹) آیه ۴۱. (۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳. [.....]. (۴). آج، لب، فق، مر: بهترین. (۵). وز، آج، لب، فق، مر: وزن. (۶). اساس: نیست، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آج، لب، فق، مر، تب: نتواند کردن. (۸). اساس: ندارد، آج، لب، فق، مر: از، با توجه به وز تصحیح شد. (۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). وز گفت و. صفحه: ۳۵۰ در اسرار [هم در اموال] (۱) هم در نفس خود. بِمَا حَفِظَ اللَّهُ، آی بحفظ (۲) الله لهن، به نگاه داشت خدای ایشان را. و ابو جعفر خواند: بما حفظ الله، به نصب «ها» ی الله، آی بحفظهن الله، به نگاه داشت ایشان خدای را. و «ما» در هر دو قراءت مصدری باشد، و معنی چنان است در هر دو قراءت که رسول گفت- علیه السلام: احفظ الله يحفظك. وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ، و آنان زنانی که ترسی (۳) که نشوز کنند. و «نشوز» ناساختن و آرام ناگرفتن باشد، و اصل او در حرکت و اضطراب بود، و در عرف شرع از میان زن و شوهر باشد، و آن را که از هر یکی از ایشان بود نشوز خوانند اما (۴) از قبل زن اینکه است که در اینکه آیت گفت: وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ، و از قبل مرد آن است (۵) فرمود: وَإِنَّ امْرَأَةً خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا (۶)، اگر ترسی (۷) که عصیان و ناسازگاری کنند، فَعِظُوهُنَّ، اول پند دهی (۸) او را، اگر سود ندارد او را (۹) و اصرار کنند و اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ، ایشان را در بسترها کنی (۱۰) و جانبی دگر بخسپی (۱۱). و گفته‌اند: که پشت بر ایشان کنی (۱۲)، و اگر سود ندارد، و اضْرِبُوهُنَّ، آنگه بزنی ایشان را زدنی که به قاعده باشد بر وجه تأدیب، چنان که عیبی و نقصانی بر ایشان نیاید (۱۳). و در خبر هست که رسول- علیه السلام- گفت: علق السوط حيث تراه أهل بيتك، تازیانه جایی در آویز که اهل خانه و زیر دستان تو بینند. أسماء بنت ابی بکر گفت: من چهارم زن بودم که زبیر عوام مرا به زنی کرد، چون بر یکی از ایشان خشم گرفتی او را (۱۴) چوب مشجب زدی، چنان که بشکستی بر او، و مشجب سه پایه باشد که جامه بر او افکنند. ----- (۱).

اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب: يحفظ. (۳). مر، تب: ترسید. (۴). مر اگر. (۵). همه نسخه

بدلها بجز وز که. (۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۸. (۷). تب: ترسید. [.....]. (۸-۱۲). مر، تب: دهید. (۹). همه نسخه بدلها: لفظ «او را» ندارد. (۱۰). مر، تب: کنید. (۱۱). تب: بخشید. (۱۳). آج، لب، فق، مر اگر چه خود همه عیب و نقصان و مایه فساد و طغیان‌اند. (۱۴). آج، لب، فق، مر، تب به. صفحه: ۳۵۱ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ، اگر شما را طاعت دارند بر ایشان راهی مجویی «۱»، یعنی راه تعنت و تجنی. و گفته‌اند: تکلیف مجنه «۲» نکنی «۳» ایشان را. إِنَّ اللَّهَ [کان] «۴» وَإِنْ حِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنَهُمَا، و اگر ترسی «۶» شقاقی میان ایشان. و «شقاق» ناسازگاری باشد از هر دو جانب، و اشتقاق او «۷» من الشَّقِّ باشد، و شق: نصف الشَّيْءِ باشد، فعل به معنی مفعول. و شقاق و مشاقه مصدر شاقه مشاقه و شقاقا باشد، و آن از میان دو کس بود. فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا، دو حاکم را بدارید «۸» یکی از جانب مرد و یکی از جانب زن تا بنشینند و مصلحت برانند «۹». إِنْ يُرِيدُوا إِصْلَاحًا، اگر صلاح «۱۰» خواهند، گفته‌اند: مراد حکمین‌اند، و گفته‌اند: مراد زن و شوهر‌اند. يُوقِفُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا، خدای تعالی توفیق دهد [۳۱۰-۳] میان ایشان. عبیده السَّلمانی گفت: در روزگار امیر المؤمنین علی - علیه السَّلام - مردی و زنی بیامدند و با هر یکی جماعتی مردمان به حکم گاه، او گفت: چه می‌باید اینان را! گفتند: یا امیر المؤمنین؟ میان ایشان شقاقی هست. امیر المؤمنین گفت از اهل مرد حکم کنید «۱۱» و از اهل زن حکمی، آنکه ایشان را پیش خواند - اعی هر دو حکم را - گفت: دانی «۱۲» تا شما را چه می‌باید کردن! بنشین «۱۳» و رای زنی «۱۴»، اگر صلاح در جمع باشد جمع کنی «۱۵»، و اگر صلاح در تفریق باشد تفریق کنی «۱۶». زن گفت: -----

----- (۱). مر، تب: مجوید. (۲). آج، لب، فق، مر: محبت. (۳). آج، لب، فق: مکنی، مر، تب: مکنید. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید افزوده شد. (۵). مر و خواهد بود قوله تعالی. (۶). مر، تب: ترسید. (۷). اساس و وز: و، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج، لب، فق: بداری / بدارید. [.....]. (۹). اساس و وز: بر، آج، لب، فق: بر آن است، مر: ببینند، با توجه به تب تصحیح شد. (۱۰). آج، لب، فق، مر، تب: اصلاح. (۱۱). آج، لب، فق: حکمی کنی، تب: حکمی کنید. (۱۲). مر: دانید. (۱۳). تب: بنشینید. (۱۴). وز، آج، لب، فق: رای زنی، مر، تب: رای زنید. (۱۵-۱۶). مر، تب: کنید. صفحه: ۳۵۲ رضیت بکتاب الله حکما بمالی و علی، راضی شدم به کتاب خدای به آنچه مراست یا بر من است. مرد گفت: تفرقت، امیر المؤمنین - علیه السَّلام - گفت: تا هر دو به قول ایشان راضی نشوی «۱» حکم نیست. و نزدیک ما چنان است که: اگر رای زنند و صلاح در جمع بینند جمع کنند، و میان ایشان «۲» مشورت نکنند. و اگر تفریق «۳» مصلحت بینند [تفریق بکنند] «۴» بی مراجعت ایشان و اگر یکی جمع بیند و یکی تفریق «۵» از اینکه دو حکم آن را حکمی نباشد تا آن که رای ایشان متفق نشود «۶»، اما علی الجمع أو علی التفریق. حق تعالی گفت اگر ایشان طلب صلاح و اصلاح کنند من توفیق دهم. إِنَّ اللَّهَ كَانِ عَلِيمًا خَبِيرًا، «۷» که خدای تعالی دانا و خبیر است از کارها. و «توفیق» لطفی باشد که عند آن اتفاق طاعت بیفتد «۸». وَ بَيْنَهُمَا، ضمیر حاکمین است. و فقها خلاف کردند «۹» در آن که اینکه حاکمان و کیل باشند یا حکم باشند. نزد ما آن است که حاکم باشند. آن کس که گفت: و کیل باشند، گفت: ایشان را بود که از دو کار آنچه «۱۰» رای بینند بکنند بی مراجعت، و اینکه قول سعید جبر است و شعبی و نخعی و شریح، و بر قول اول حسن بصری موافق است و قتاده و ابن زید. و در تواریخ هست که چون امیر المؤمنین - علیه السَّلام - به صفین با معاویه کارزار کرد، گاه دست اینان را بودی و گاه ایشان را، تا یک بار کار به آن جا رسید که لشکر امیر المؤمنین قوت گرفتند و از ایشان قومی بسیار بکشتند، و تنگ خیمه معاویه برسیدند «۱۱»، و بس نماند که او را اسیر گیرند «۱۲»، او عمرو بن العاص را گفت: -----

----- (۱). مر، تب: نشوید. (۲). همه نسخه بدلها: و بایشان. (۳). آج، لب، فق: تفرقه. (۴). اساس: ندارد، تب: تفریق نکنند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). مر: تفرقه. (۶). آج، لب، فق: شود. (۷). اساس، تب: حکیمان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و قرآن مجید تصحیح شد. [.....]. (۸). آج، لب، فق، مر: بیفتد. (۹). وز، آج، لب، فق: کرده‌اند. (۱۰). مر: دو کار یکی آنچه مصلحت و. (۱۱). آج، لب، فق، مر: بریدند. (۱۲). مر: اسیر کنند. صفحه: ۳۵۳ چه رای است! گفتند: رای آن است که بفرمایی تا چند پاره «۱» جامع بیارند و مفزق کنند و بر سر نیزه‌ها کنند و گویند: ای قوم؟ ما شما را با کتاب

خدای می‌خوانیم تا میان ما حاکم (۲) باشد، [همچنین کردند] (۳) و سلاح بینداختند و مصحفها و ورقها بر سر نیزه‌ها بستند، و اینکه ندا کردن گرفتند. لشکر امیر المؤمنین (۴) از جنگ باز ایستادند، مگر اندکی که مستبصر بودند. امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: یا قوم؟ خطا می‌کنی (۵)، (۶) (۷) امضوا علی بصیرتکم فانهم لیسوا بأهل دین و لا قرآن و انما رفعوها مکیده، بر کار خود بروی (۸) که اینان اهل دین و قرآن نه‌اند و اینکه مصحفها به کید بر سر چوبها کرده‌اند. شنیدند (۹) و اصرار کردند و گفتند: لا بد حکمین باید کردن و الحاح کردند. امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: اکنون چون لابد چنین باید تا من حاکمی (۱۰) را اختیار کنم و عبد الله عباس را اختیار کرد، گفتند: نخواهیم (۱۱)، ما یمنی (۱۲) و مضری (۱۳) را خواهیم. گفت: مالک اشتر را، گفتند: اینکه همه آفت از او آمد، تا ابو موسی اشعری را اختیار کردند برای خود و برفند، و اینکه حکمین کردند چنان که معروف است. چون عمرو بن العاص آن مکیده بکرد، و ابو موسی را بفریفت و او خلع کرد امیر المؤمنین علی را از امامت علی زعمه، هم آن قوم که آن اختیار کرده بودند خارجی شدند و چهار هزار مرد به یک بار برخاستند و لشکرگاه رها کردند و با جانبی شدند و فرود آمدند. امیر المؤمنین عبد الله عباس را فرستاد به ایشان، و گفت: چرا جدا شده‌ای (۱۴)! ----- (۱).

اساس و وز: با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، آج، لب، فق قرآن. (۲). آج، لب، فق، مر: حکم. (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج، لب، فق، مر علی. (۵). تب: می‌کنید. (۶). اساس: کلمه به صورت «دفعوها» نیز خوانده می‌شود. (۷). تب: از اینکه جا به بعد صفحاتی چند افتادگی دارد. (۸). بروی / بروید. (۹). آج، لب، فق، مر: نشیندند. [.....] (۱۰). مر: حکمی. (۱۱). اساس، لب: نخواهیم، با توجه به وز تصحیح شد. (۱۲). آج، لب، فق، مر: یمنی. (۱۳). اساس و وز، به صورت «مضرتی» هم خوانده می‌شود (۱۴). شده‌ای / شده‌اید. صفحه: ۳۵۴ گفتند: برای آن که علی حکمین کرد. عبد الله عباس گفت: پس حکمین شاید کردن (۱)؟! گفتند: نه، گفت: [نه] (۲) خدای تعالی در بعضی احکام شرع می‌فرماید: وَ إِن خِفْتُمْ شِقَاقَ بَیْنِهِمَا فَاَبْعَثُوا حَکَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَ حَکَمًا مِّنْ أَهْلِهَا (۳) - الایه، جواب نداشتند (۴) و باز نیامدند. عبد الله عباس با (۵) نزدیک امیر المؤمنین آمد و خبر داد [او را] (۶) به آنچه رفته بود. او گفت: تو نیک گفتی، و لکن جواب ایشان نه اینکه است. آنگه خود برفت و ایشان را گفت: به خدای بر شما اگر کسی در میان شما هست که اینکه کار نکرده است و نخواسته و الحاح نکرده، جدا شوی (۷) یا جواب دهی (۸). کس از ایشان جواب نداد، گفت: اکنون خون (۹) شما کردی (۱۰) هم شما بیرون آمدید (۱۱)، آنگه [به] (۱۲) ایشان به نهروان قتال کرد تا همه را بکشت مگر تنکی (۱۳) چند بجستند. قوله - عزّ و جلّ:

[سوره النساء (۴): آیات ۳۶ تا ۴۳]

[اشاره]

وَ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا (۳۶) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا (۳۷) وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (۳۸) وَ مَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (۳۹) إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَكَهَّنْتَ بِضَاعِهَا وَ يُوْتِ مِنْ لَدُنْهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۴۰) فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (۴۱) يَوْمَ تَذُودُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوْا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (۴۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَ لَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا

غُفُوراً (۴۳) [۳۱۰-پ]

[ترجمه]

پیرستید» (۱۴) خدای را و انباز مگیرید به او چیزی» (۱۵) و با مادر و پدر نیکویی کنی» (۱۶) و با خویشان و یتیمان و درویشان و همسایه خویشاوند و همسایه دور و همسایه هم پهلو، و رهگذری» (۱۷) و بردگانتان که خدای ندارد دوست آن را که متکبر -----

(۱). مر: نشاید گرفتن. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳).

سوره نساء (۴) آیه ۳۵. (۴). آج، لب، فق، مر: ندانستند. (۵). مر: باز. (۶-۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). مر: شوید. (۸). مر: دهید. (۹). آج، لب، فق، مر: چون. [.....] (۱۰). کردی / کردید. (۱۱). آج، لب، فق: آمدی. (۱۳). مر: تنی. (۱۴). آج، لب، فق: و پیرستید. (۱۵). آج، لب: با او هیچ چیز را. (۱۶). کنی / کنید. (۱۷). آج، لب: و مسافر. صفحه: ۳۵۵ باشد و نازنده. آنان که بخیلی کنند و فرمایند مردمان را به بخل و پنهان کنند» (۱) آنچه داده باشد خدای ایشان را از فضلش، نهادیم» (۲) برای کافران غذایی خوار کننده. و آنان که نفقه کنند» (۳) مالهاشان برده» (۴) مردمان» (۵) و ایمان نیارند به خدای و نه به روز بازپسین، و هر که باشد دیو او را همتا بد همتای باشد او را. و چه باشد بر ایشان اگر ایمان آرند به خدای و به روز باز پسین و نفقه کنند از آنچه روزی داد خدای ایشان را و به ایشان خدای داناست. خدای بیداد نکند به سنگ ذره» (۶) و اگر باشد نیکویی دو چندان [کند آن را]» (۷) و بدهد از نزدیک او مزدی عظیم. چگونه بیاریم» (۸) ما از هر گروهی گواه و بیاریم تو را بر اینان گواه. آن روز» (۹) که تمنا کنند کافران و آنان که عاصی باشند در رسول اگر زمین به ایشان راست کنند» (۱۰) و پنهان نکنند از خدا حدیثی. -----

(۱). آج، لب، فق: و نهان می‌دارند. (۲). آج، لب: و ساخته‌ایم. (۳). آج، لب، فق، مر: می‌کنند. (۴). کذا: در اساس و وز (بدون نقطه)، شاید کلمه تصحیفی از «بدیده» باشد، آج، لب، فق: برای نمایش. (۵). آج، لب، فق: مردم. (۶). آج، لب، فق: برابر یک مورچه خورد. (۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. [.....] (۸). آج، لب، فق: پس چگونه بود حال کفار چون آریم. (۹). اساس: آن را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). آج، لب، فق: اگر راست کنند با ایشان زمین را. صفحه: ۳۵۶ «۱» ای آنان که بگرویده‌اید مگردید پیرامن نماز و شما مست» (۲) باشید تا بدانید آنچه گوید و نه جنب الا گذرنده به راه تا غسل کنید و اگر باشید بیمار» (۳) یا بر سفر یا آید یکی از شما از قضای حاجت یا پسایی زنان» (۴) را نیاید آب تیمم کنید به خاکی پاک و بمالی» (۵) به رویه‌ایتان و دست‌هایتان که خدای در گذارنده و پوشنده گناه است. قوله: وَاعْبُدُوا اللَّهَ، اینکه، خطاب است با جمله مکلفان، خدای تعالی می‌فرماید ایشان را که: او را پرستند و با او انباز نگیرند، و با مادر و پدر نیکویی کنند. و نصب إحساناً بر مصدر باشد از فعلی محذوف، یعنی و احسنوا بالوالدین احساناً و بذی القربی، ای بذی القرباء. و «قربی» مصدر است کالزلفی، و با خویشان نیز نیکویی کنی» (۶) و با یتیمان نیز نیکویی کنید. و «یتیم» آن بود که به طفولیت پدرش بمیرد. و «مساکین». جمع مسکین باشد، آن که او را چیزی کی باشد و کفایتش نبود، و ابن ابی عبله خوانند: و بالوالدین احسان، به رفع علی تقدیر و علیکم احسان بالوالدین. ابو هریره روایت کرد که: مردی بنزد رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ دلم سخت شده است [۳۱۱-ر] گفت: اگر خواهی تا دلت نرم شود مسکینان را طعام ده و دست به سر یتیمان فرود آور، و ایشان را طعام ده. وَ الْجَارِ ذی الْقُرْبَى، و همسایه خویشاوند را. عبد الله عباس خواند: [«و الجار» به نصب علی الاغراء]» (۷). وَ الْجَارِ الْجُنُبِ، حق تعالی گفت: با هر دو همسایه، هم به آن همسایه که -----

(۱). اساس، وز: لا مستم. (۲). آج، لب: مستان. (۳). آج، لب: بیماران. (۴). آج، لب، فق: یا پساید بشره برهنه به زنان. (۵). آج، لب، فق: و بسایید. (۶). آج، لب: کنید. (۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۳۵۷ خویش است هم به آن که بیگانه است احسان کن. آن که خویش است دو حق دارد: حق القربه و حق القرباء، و آن دگر حق دارد حق الجوار بملاصقه الدیار. ضحاک گفت: یعنی غریب،

أعمش و مفضل خواندند: و الجار الجنب، بفتح الجیم و سکون التّون و هر دو لغت است، يقال: رجل جنب و جنب و جنب و أجنب و أجنبی- اذا لم يكن قريبا، قال الأعشى: أتيت حريثا زائرا عن جنبه فکان حريث في عطائي جامدا أي عن بعد و غربه. و جنب را برای آن خوانند که از نماز و مسجد دور باشد، و نوف گفت: الجار الجنب، مراد همسایه کافر است. و الصّاحب بالجنب، یعنی رفیق در سفر، اینکه قول عبد الله عباس است و سعید جبر و عکرمه و قتاده. و رسول- علیه السّلام- گفت: التمسوا الجار قبل شری الدار و الزّفق قبل الطّریق. بعضی دیگر گفتند: الصاحب بالجنب، همسایه ملاصق باشد که سرایش به پهلوی سرای تو بود. بعضی دیگر گفتند: آن کس که ملازم تو باشد به پهلوی تو بنشیند، طمع دارد به خیر تو. عبد الله عباس گفت: من شرم دارم و از «۱» مردی که او سه بار پای بر بساط من نهد و از من بر او اثری نباشد. مهلب گفت پسرانش را که: چون مردی بامداد و شبانگاه خویشتن بر شما عرض کند «۲» بس باد او را از سؤال به اینکه قدر. و رسول- علیه السّلام- گفت: انّ خير الاصحاب عند الله خيرهم لصاحبه و خير الجيران عند الله خيرهم لجاره، بهترین رفیقان بنزدیک خدای آن بود که رفیقش را به بود «۳». و ابو هریره روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که گفت: مؤمن نباشد آن که همسایه از شر او ایمن نبود، و هر آن کس که او را در سرای بسته [باید] «۴» داشتن که ایمن نباشد از همسایه بر اهل و مالش همسایه او مؤمن نباشد. گفتند: یا رسول الله؟ حق همسایه بر همسایه چیست! گفت: آن که اگر ت بخواند اجابت کنی، و اگر ----- (۱). آج، لب، فق، مر: دارم از. (۲). اساس: کنند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق، مر و بهترین همسایگان بنزدیک خدای آن بود که صالح و معتبد بود به صدق. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] صفحه ۳۵۸ درویش باشد دستگیری کنی، و اگر قرض خواهد بدهی، و اگر خیری رسد او را تهنیت کنی، و اگرش مصیبتی رسد تعزیتش دهی، و اگر بمیرد به جنازه‌ش حاضر آیی، و دیوار از بالای سرای او بر نیاری تا باد از او منع کند، و او را نرنجانی به بوی مطبوخات که تو را بود الا که او را نصیب کنی «۱»، و اگر بیمار شود به عیادت او شوید، و اگر میوه خری «۲» او را از آن نصیب کنی، و اگر نکنی پنهان داری از او «۳»، رها نکنی «۴» تا کودکان تو چیزی از آن به در برند و کودکان او بینند که پس ایشان را آرزو آید. آنگه گفت: همسایگان سه‌اند. یکی سه حق دارد، و یکی دو حق، و یکی یک حق. اما آن که سه حق دارد: همسایه باشد مسلمان خویشاوند، حق همسایگی دارد و حق اسلام و حق خویشی. و آن که دو حق دارد: همسایه مسلمان باشد، حق اسلام و جوار دارد. و آن که یک حق دارد: همسایه مشرک که حق همسایگی دارد «۵» بس. و انس روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: من آذی جاره فقد آذانی، هر که همسایه را بیازارد مرا آزرده باشد، و هر که مرا آزارد خدای «۶» آزرده باشد، و هر که با همسایه کارزار کند با من کارزار کرده باشد. و رسول- علیه السّلام- گفت: ما زال أخی جبرائیل یوصینی فی حق الجار حتّی ظننت أنّه یرثنی، برادرم جبرائیل مرا چندانی وصیت کرده در حق همسایه تا گمان بردم که میراث من به او رسد. و ابن السّبیل، رهگذری، و اگر چه در شهر خود خداوند یسار «۷» و نعمت باشد چون به غربت افتد و دست تنگ باشد با او نیز احسان باید کردن «۸»، و گفته‌اند: منقطع به باشد، آنگه «۹» در راه از یاران و عدیلان خود باز مانده بود ----- (۱). آج، لب، فق، مر تا هر چه خوری موجب صحت و سلامت تو و فرزندان تو باشد. (۲). آج، لب، فق، خوری، مر: چیزی آید. (۳). وز و. (۴). آج، لب، فق: مکنی، مر: مکنید. (۵). مر و. (۶). فق، مر را. (۷). آج، لب، فق، مر: مال بسیار. (۸). اساس: کند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). آج: آنک/ آن که. صفحه : ۳۵۹ و ما ملکت أیمانکم، و آنچه دستهای شما آن را مالک بود از بردگان. ابو ذرّ غفاری گفت: رسول- علیه السّلام- غلامی به من داد و مرا گفت: اینکه را نکودار و از آن طعامش ده که تو خوری، و از آن کسوت پوشش که تو پوشی. ابو ذرّ غفاری گفت: من [خود] «۱» یک پیراهن داشتم به دو نیمه کردم، یک نیمه در او پوشانیدم. چون به نماز شام در مسجد شدم، رسول- علیه السّلام- مرا گفت: پیراهن را چه کردی! گفتیم: ای رسول الله؟ گفتم غلام را نکودار، از آتش ده که خوری، از آتش پوشان که تو پوشی، و من پیراهن هم اینکه یکی داشتم، نیمه «۲» پیراهن او کردم. رسول- علیه السّلام- مرا گفت: نکودارش. بیامدم

و آزاد کردم. پس رسول- علیه السّلام- مرا پرسید که: غلامت را چه کردی! من گفتم: من غلام ندارم. گفت: چه کردی! گفتم (۳): آزادش کردم. مرا گفت: آجرک الله، خدات مؤد (۴) دهاد. ابو هریره روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که: گوسفند برکت است و شتر عزّت است (۵) اهلش را، و اسپ خیر در پیشانی او بسته است تا به روز قیامت، و بنده برادر تو است اگر در ماند و عاجز شود یاری دهیش. امیر المؤمنین- علیه السّلام- گفت: آخر سخن رسول- علیه السّلام- اینکه بود که گفت: الصلاة و ما ملکت ایمانکم، نماز به پای دارید و زیر دستان را (۳۱۱-پ) نکو دارید. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا، خدای تعالی دوست ندارد آن را که متکبر باشد (۶) بر همسایه درویش و خویشاوند درویش تکبر کند. و «مختال» مفتعل باشد من الخیلاء، و اصل کلمه من خال إذا ظنّ باشد، برای آن که (۷) متکبر (۸) در خویشتن چیزی (۹) پندارد که در او نباشد، و خیال از اینکه جاست، و اصل کلمه ظنّ است. فخور، کثیر الفخر باشد، و فعول بنای مبالغه باشد، چون کفور و شکور و جهول و بذول.

(۱). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۲). وز: نیمه. (۳). اساس: گفت، با توجه به وز تصحیح شد. (۴). وز، آج، لب، فق، مر: مزد. (۵). همه نسخه بدلها: عزّ است. [.....] (۶). آج، لب، فق، مر بر بنده و. (۷). لب، فق، مر درویش را خوار دارد و. (۸). آج، لب، فق، مر آن کس بود که (۹). آج، لب: خیری. صفحه: ۳۶۰ الدّین یبخلون، محلّ او نصب است برای آن که صفت «من» است، و او منصوب المحلّ است به آن که مفعول «لا یحب» است، آنان که بخل کنند. و بخل در لغت منع فضلات منافع باشد، و در شرع منع واجب (۱). و در او چهار لغت است: بخل و بخل و بخل و بخل. و بخل قراءت عامّه قراءت است، و بخل قراءت کسائی و حمزه و خلف است- بفتح الباء و الخاء. در سبب نزول آیت خلاف کردند. بعضی گفتند: مراد جهودانند که صفت رسول- علیه السّلام- پنهان کردند و بخل کردند به اینکه علم و خیر (۲) بر مردمان. سعید جبر گفت: آیت در عالمانی است که به علم بخل کنند، و علم پنهان کنند از طالبش. عبد الله عیّاس گفت و ابن زید که: آیت در کردم بن زید آمد و اسامه بن حبیب و نافع ابن ابی نافع و بحر بن عمرو (۳) و حیّ بن أخطب و رفاعه بن زید بن الثّابوت که ایشان بنزدیک جماعتی انصار آمدند و ایشان را گفتند: اینکه مال خرج کنید بر محمّد و اصحابش که پس (۴) درویش شوی (۵). خدای تعالی در ایشان اینکه آیت فرستاد که خود بخیل بودند، و مردمان را بخل فرمودند، و آنچه خدای تعالی ایشان را داده بود از مال و نعمت پنهان کردند. یمان گفت: به صدقه بخل کردند. راوی خبر گوید: روزی عمران بن حصین بیرون آمد جامه خز پوشیده که پیش از آن نداشت و نیز دگر نپوشید (۶). ما عجب داشتیم، گفت: خواستیم (۷) تا قول رسول را- علیه السّلام- کار بندم که گفت: اذا أنعم الله علی عبد نعمه أحبّ أن یری علیه، چون خدای بر بنده نعمتی کند دوست دارد که آن نعمت بر او بینند. و أعتدنا للکافرین عذاباً مهیناً، و ما بجارده ایم (۸) برای کافران عذابى

(۱). آج، لب، فق بود. (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۳۸۷): خبر. (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر طبری (۸/۳۵۳): مجری بن عمرو. (۴). وز، آج: بس. (۵). اساس: نشوی، مر: می شوید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، لب، فق، مر: دیگر نپوشیده. (۷). آج، فق: خواستیم. (۸). فق: بجارده ایم، مر: ما نهادیم. صفحه: ۳۶۱ خوارکننده با مذلت و اهانت، و اینکه صفت عقاب است که از حق او آن است که مقرون بود به استخفاف و اهانت. و الدّین یتفقون أموالهم، صفت (۱) آنان است که ذکر ایشان رفت، حق تعالی گفت (۲): یا ندهند یا اگر دهند به ریای مردمان دهند به چشم دیده ایشان. و «ریاء»، فعال باشد من الرؤیة، و فعال و مفاعله به یک معنی باشد، و فاعل او مرانی باشد علی وزن مفاعل. و روا بود که در جای صفت کافران باشد آنگه محلّ او جرّ باشد. گفتند: در جهودان آمد، و سدّی گفت: در منافقان آمد، و گفته اند: در مشرکان مکه آمد که مال خرج می کردند در عداوت رسول- علیه السّلام. و لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر، آن که (۳) اول گفت صفت منافقان و فاسقان است، آنگه بیان کرد که با آن که مرایی اند کافراند به خدای و به روز باز پسین، یعنی روز قیامت. و من ینکر الشّیطان له قریناً فساء قریناً، هر کس که دیو قرین او بود بد قرین است دیو او را، و قرین و یار و همنشین دیونند. و گفته اند: مراد آن است چنان که امروز قرین دیونند، فردا حق تعالی ایشان هر یکی را با دیوی به سلسله بندد تا

چنان که در دنیا در طاعت او بود در قیامت با او باشد. و قرین مرد همسر او باشد. و قرن همسال او باشد، و قرن همقتال او باشد. قال عدی: عن المرء لا تسأل و ابصر قرینه فان القرین بالمقارن یقتدی و بر اینکه معنی تفسیر دادند اینکه آیت را که حق تعالی گفت: وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ «۴»، آیت قرنت بقرینتها خیرا کان او شرا. فَسَاءَ قَرِينًا، آیت فسَاءَ القَرینِ قرینه، و نصب او بر تمیز «۵» بود کقولہ تعالی: سَاءَ مَثَلًا «۶»، و: سَاءَتِ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا «۷» و ----- (۱). آج، لب، فق، مر: هم صفت. (۲).

کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۳۸۷) آن کسانی که نفقه کنند مالهای خود را به ریاء. [.....] (۳). فق: آنکه.

(۴). سوره تکویر (۸۱) آیه ۷. (۵). وز: تمیز. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۷. (۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۶. صفحه: ۳۶۲ ساءت مُرْتَفَقًا «۱». مفسران گفتند: چون با اوش در بندند، ندا کند که: يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَسَّ الْقَرِينَ «۲». وَ مَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، «ما» استفهام راست و معنی تقریب و ملامت، و مورد او تعجب و تعجیب است، می گوید: چه آید بر ایشان، و چه زیان دارد اینکه کافران و مشرکان و جهودان و بخیلان «۳» اگر به خدای و قیامت ایمان آرند، و از آنچه ما ایشان را داده‌ایم و روزی کرده نفقه کنند؟ و اگر در همه قرآن هم اینکه یک آیت بودی که دلیل فساد مذهب جبر کردی بس بودی، اگر مذهب جبر است ایشان را باشد که گویند «۴»: ماذا عليك لو خلتنا و لم تمنعنا من الايمان و لم تجربنا على الكفر و لم تخل «۵» بیننا و بین الايمان بسلب القدرة الموجبة للإيمان و خلق القدرة الموجبة للكفر و الطغيان. ما را می گویی «۶» شما را چه زیان است اگر ایمان آری تو را چه زیان است، اگر ما را رها کنی تا ایمان آریم منع نکنی، و قدرت موجب کفر نیافرینی، و قدرت ایمان نستانی، و ارادت موجب کفر نیافرینی، و ارادت موجب ایمان نستانی، و مهر از دل و چشم و گوش ما برداری و تکلیف ما لا. یطاق نکنی «۷»، در ما جای تعجب نیست جای تعجب در تو است که آن می کنی و اینکه می گویی، بر اینکه مقاله حجّت بنده کافر را باشد بر خدای، خدای را بر او هیچ حجّت نباشد - تعالی عن ذلك علوا کبیرا. آنکه گفت: وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا [۳۱۲- ر]، و خدای به ایشان و احوال ایشان عالم است. و مورد او مورد وعید و تهدید است و با اینکه همه که کرد اینکه جا تهدید می کند و آن جا عقاب می بچارد تا اینکه جا ظالم باشد آن جا متعدی - نعوذ بالله من هذه الجهالة فی مثل هذه المقالة. آنکه حق تعالی چون به آن آیت بر کافران طعن زد بنای مذهب جبر بیران «۸» ----- (۱). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۹. (۲). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۸. (۳). آج، فق را. (۴). آج، لب، فق، مر ماذا عليهم لو امنوا و. (۵). آج، لب، فق، مر: تخّل. (۶). مر: می گویند. (۷). وز و. (۸). فق، مر: ویران. صفحه: ۳۶۳ کرد «۱»، در اینکه آیت که از پی اوست، اساس قاعده عدل ممهد و مقزّر کرد، گفت: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ، خدای تعالی بر کس ظلم نکند چندان که مثقال ذره «۲»، و اینکه آن است که در خاطر تو از اینکه کمتر در نیاید. بعضی مفسران گفتند: مراد به «ذره» مورچه خرد است سرخ «۳»، و بیانش آن که در قراءت عبد الله مسعود آن است که: لا يظلم مثقال نملة. عبد الله عباس را پرسیدند از ذره. پاره‌ای خاک خرد به دست بر گرفت و بریخت و آنکه دست بیفشاند تا گردی رقیق از دست او جدا شد، گفت: هر جزوی از اینکه ذره است «۴». و گفته اندر «ذره» آن باشد که آفتاب به سوراخی در جهد «۵» در آن میانه چیز کها پیدا شود ذره آن باشد، و گفت «۶»: ذره جزوی از اجزای هوا باشد، هوا به لطافت [به] «۷» حدی است که جمله او را ثقلی نباشد، فکیف جزوی از اجزای او، و اینکه غایت مبالغت است. و گفته اند: «ذره» خردل باشد سپندان، و بر جمله کنایت است عن أقل الأشياء و أصغرها و أحقرها، چنان که فرمود: وَ لَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا «۸»، وَ لَا يَظْلَمُونَ نَقِيرًا «۹»، إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا «۱۰»، از اینکه بلیغتر و صریحتر در نفی ظلم از ذات منزّه خود بنشاید گفتن با اینکه همه هیچ مثقال ذره یا فتیلی یا نقیری از ظلم در جهان نیست یا نبود یا نخواهد بودن، و الاّ مجبّر به سایر وجوه و حقایق [حواله] «۱۱» به خدای می کند از فعل و خلق و احداث و انشاء و اخراج از عدم در وجود و آن که او فاعل ظلم است بر حقیقت و مخاطب و مکلف به نهی و زجر از آن و امر و نهی بر او متوجه، و ----- (۱). اساس: کردند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۲). وز: ذره‌ای.

(۳). کذا: در اساس و وز، آج، لب، فق، مر: شرح. (۴). آج، لب، فق، مر: ذره‌ای است. (۵). اساس: در جهد، اختیار متن بر اساس وز

و دیگر نسخه بدلها صورت گرفت. (۶). وز: گفته، دیگر نسخه بدلها: گفته‌اند. (۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). سوره نساء (۴) آیه ۴۹. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۴. (۱۰). سوره یونس (۱۰) آیه ۴۴. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۳۶۴ وعد و وعید متعلق به او، و ثواب و عقاب در حق او، [و] «۱» مدح و ذمّ راجع به او. جهتی نامعقول که از او جز عبارت بی معنی حاصل نیست با او گذاشت که کسبش تعلق به ظالم دارد» (۲) نکو اعتقاد و نکو گمان است به خدای. و حقیقت ظلم ضرری باشد محض که به غیری رسانند «۳» نه برای نفعی تا «۴» دفع مضرتی پیش از آن. و در لغت نقصان باشد، و بر توسع گفتند: وضع الشیء فی غیر موضعه، نه بر وجه استحقاق یا مدافعه، و در حکم چنان نباشد که از فعل مضرور یا از جهت غیر فاعل ضرر «۵». و در آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی قادر است بر ظلم، برای آن که نفی کرد از خود بر سیبل مدح و به آن تمدح کرد، و اگر قادر نبودی او را بر آن مدح نبودی که آن کس که چیزی نکند از آن جا که قادر نباشد بر آن، او را مدح نکنند بر آن و او را بر آن تمدح نرسد. و دلیل بر آن که خدای تعالی «۶» ظلم نکند از جهت عقل آن است که ظلم قبیح است و قبیح او از بدیهه عقل داند به ضرورت، و قبیح آن کس کند که جاهل باشد به قبح آن یا محتاج باشد یا جاهل باشد به آن که مستغنی است، چون جهل و حاجت بر خدای - جل جلاله - روا نیست، ظلم بر او روا نباشد به هیچ وجه. و «مثقال» مفعال باشد من الثقل، و اینکه بنا بیشتر در آلت به کار دارند، کالمفتاح و المقلاة و المعلاق، و اینکه جا مراد مقدار است چندان که «۷» ثقل او ثقل ذره است. و «إِنْ تَكُ» و «إِنْ تَكُ» «نون» به کثرت استعمال ساقط شد، برای آن که جزم در حرف صحیح اسقاط حرکت کند، و در معتل اسقاط حرف و نون حرفی صحیح باشد، و در قرآن هر دو هست، قال الله تعالی إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا «۱». عامه قراء خوانند «۲»: «يضاعفها» مگر ابن کثیر و ابن عامر که ایشان خواندند: «يضعفها» به تشدید بی «الف». حق تعالی گفت: من چندان که مقدار ذره باشد ظلم نکنم، و اگر حسنتی باشد مضاعف کنم و دو چندان کنم پس از آن که یکی را ده بدهم و یکی را هفصد «۳» بدهم. انس مالک روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی حسنات مؤمن را ثواب باز نگیرد به سبب رزقی که او را داده باشد در دنیا، و اما کافر حسنات او به رزق برابر کند تا چون با قیامت آید او را حسنتی نباشد، و اگر اینکه خبر و مانند اینکه درست باشد محمول بر آلام و اعواض بود، و إلا خدای تعالی به دادن «۴» روزی بر مؤمن و کافر متفضل است، و از اینکه جا وصف کرد خود را به رحمان، و کافر را خود حسنتی واقع به موقع قبول نباشد تا ایشان را بر آن جزای باشد از رزق و جز رزق. و ابو سعید خدری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: روز قیامت چون مؤمنان از دوزخ بگذرند و ایمن شوند، مجادله یکی از شما با صاحبش در دنیا در حقی که او را باشد بر او بیش از آن نباشد که مجادله مؤمنان با خدای در حق مؤمنانی که در دوزخ باشند گویند: بار خدایا؟ برادران مانند، با ما به قبله نماز کردند و روزه داشتند و حج کردند. اکنون در دوزخ اند، بار خدایا؟ اگر رحمت کنی [۳۱۲-پ] و کردم فرمایی ما شفاعت می کنیم. حق تعالی گوید: بروی «۵» هر که را شناسی از دوزخ بیاری «۶». ایشان بیایند جماعتی را بینند ایشان را به صورت باز شناسند، بهری از ایشان را آتش گرفته تا به نیمه ساق و بهری «۷» را تا به کعب، ایشان را از دوزخ بیرون ----- (۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۳۵. (۲). آج، لب، فق، مر: خواندند. (۳). مر: هفتصد. (۴). اساس: بدان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). فق، مر: بروید. (۶). فق، مر: بیارید. (۷). فق: بعضی. صفحه: ۳۶۶ آرند. آنگه حق تعالی گوید: بروی «۱» هر کس را که وزن دیناری ایمان در دل او بوده است او را «۲» بیاری «۳». آنگه گوید: آن را که وزن [نیم] «۴» دینار بوده است او را به در آری «۵» تا به آن جا رساند که گوید: هر کس را که مثقال ذره‌ای ایمان در دل او بوده است او را از دوزخ بیاری «۶». آنگه ابو سعید خدری گفت: هر کس که اینکه راست ندارد و اینکه را تصدیق نکند، گو اینکه آیت بخوان که: إِنْ اللَّهُ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهِ أَجْرًا عَظِيمًا، و اینکه بر سیبل توسع و مبالغه باشد هم در آیت هم در خبر، چه وزن مثقال نه در ایمان و نه در ظلم بر حقیقت نبود که آن هر دو عرض است، و ثقل در اجسام باشد، گویند: بار خدایا؟ ما برفتیم و هر که را شناختیم از دوزخ بیرون آوردیم و کس نماند آن جا که

در او خیری بوده است (۷). حق تعالی گوید: پیغامبران شفاعت کردند و فرشتگان شفاعت کردند و مؤمنان شفاعت کردند (۸) و شفاعت ایشان برسید، و رحمت من که ارحم الراحمین‌ام بماند، آنگه بفرماید تا یک دو قبضه از آتش دوزخ بگیرند در آن جا جماعتی باشند که: ۹. قد احترقوا حتی صاروا حمما، سوخته شده باشند تا فحم گشته باشند، بفرماید تا ایشان را بیرون آرند و ایشان را به آبی آرند که آن را ماء الحیوه (۱۰) گویند، آن آب بر ایشان ریزند ایشان برویند چنان که دانه در سنبل، از پوست بیرون آیند چنان که دانه مروارید، بر روی ایشان نوشته که: عتقاء الله، آزاد کردگان خدای. آنگه بفرماید تا ایشان را به بهشت برند، و گویند هر چه شما را آرزو و تمناست شما راست، گویند: بار خدایا؟ با کس اینکه کرامت نکردی که با ما، حق تعالی گوید: شما را بر من از اینکه بهتر است، گویند: بار خدایا؟ بهتر از اینکه چه باشد! گوید: رضای من، رضایی که پس از آن خشم نگیرم بر شما هرگز. -

----- (۱). فق، مر: بروید. (۲). وز، آج، لب از دوزخ. [.....] (۳-۶). آج، لب، فق، مر:

بیارید. (۴). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۵). آج، لب، فق، مر: آرید. (۷). وز، آج: بودست. (۸). اساس: کردیم، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مر: فحما. (۱۰). آج، مر: ماده الحیوه. صفحه: ۳۶۷ و عبد الله مسعود گفت: چون روز قیامت باشد، خدای تعالی خلائق اولین و آخرین را جمع کند، آنگه بفرماید تا منادی ندا کند، آلا و هر کس که او را بنزدیک کسی مظلومی هست گو بیا و حق خود بستان از او، و اگر چه از پدر و برادر و فرزند و جفت باشد و اگر چه اندک باشد. خداوندان حقها شاد شوند، آنگه بیارند آنان را که بر ایشان حق او باشد و بر او ندا کند علی رءوس الخلائق، اینکه فلان بن فلان است. هر کس را که بر او حقی هست بیایی (۱) و مطالبه کنی (۲). خداوندان حق بر او جمع شوند. قدیم (۳) - جل جلاله - گوید: حقهای (۴) اینان بده، گوید: بار خدایا؟ از کجا بدهم، و دنیا رفت. حق تعالی فرشتگان را گوید: بنگرید (۵) به اعمال او تا چیست، اعمال بنگرند، مستغرق شوند به حقوق اصحاب حقوق مگر مثقال ذره‌ای، حق تعالی گوید فرشتگان را که: چه رفت و چه ماند - و او عالمتر (۶)، گویند: بار خدایا؟ تو عالمتری، مثقال ذره‌ای بماند از حسنات وی. حق تعالی آن را مضاعف می کند تا بسیار شود، آنگه گوید او را به رحمت من به بهشت برید (۷). آنگه عبد الله مسعود اینکه آیت بر خواند: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَهَّسَتْهُ يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مَنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا، اگر بنده از جمله اشقیاء باشد حسنات او به مظالم خلقان جمله مستغرق شود و او بماند با سیئات و نیز مظلومه مردمان بماند بر او، حق تعالی بفرماید تا او را در دوزخ اندازند. و تأویل اینکه خبر هم بر آن وجه بود که گفتیم که: اینکه از باب اعواض بود، و دلیل بر اینکه آن است که: در خبر لفظ مظلومه گفت: و مقابله مظلومه به عوض باشد، و ثواب عمل کسی به کسی ندهند (۸) و بر فعل کسی دیگری را عقاب نکنند از ادله عقل و آیات محکم، و قوله تعالی: وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (۹)، و قوله: -----

----- (۱). مر: بیایید، فق: بیایند. (۲). مر: کنید. (۳). آج، لب، فق: خدای تعالی. (۴). آج، لب، فق، مر: حق. (۵). آج، لب، فق: بنگری/ بنگرید. (۶). آج است. (۷). آج، لب: بری/ برید. [.....] (۸). اساس و وز: بدهند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها و فحوای مطالب تصحیح شد. (۹). سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۸. صفحه: ۳۶۸. مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ (۱) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ (۲) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۳) - الی ما لا یحصی کثره، قرآن همه از اینکه است (۴) چون خبری (۵) آید به خلاف ادله عقل و آیات محکم قرآن اگر هیچ احتمال تأویلی کند که مطابق آن ادله شود بر آن حمل کنند، و اگر نبود در (۶) توقّف کنند یا رد کنند که رسول - علیه السلام - چنین فرمود که: اذا أتاکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله و حجّه عقولکم فان وافقهما فاقبلوه و الا فاضربوا به عرض الجدار، چون حدیثی از من به شما آید بر کتاب خدای و حجّت عقل عرضه کنی (۷)، اگر مطابق باشد قبول کنی (۸)، و الا بر جانب دیوار زنی (۹)، و اینکه یک دو خبر برای آن آوردم که لایق آیت بود و محتمل تأویل - و الله یوفقنا لما فیہ المحیة و الرضا. و یؤت من لدنه أجراً عظیماً، اینکه فعل عطف است بر آن فعل مجزوم من قوله: وَإِنْ تَكَهَّسَتْهُ يُضَاعِفْهَا، و «لدن» در او چند لغت است: لد، و لدن، و لدی و لدی، و بدهد او را از نزدیک خود مزدی عظیم، یعنی ثواب عمل. و ابو عثمان النهدی (۱۰) گفت که: به من رسید که ابو هریره (۳۱۳- ر]

می گوید «۱۱» که پیغامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفته است که خدای تعالی بنده مؤمن را به یک حسنه هزار هزار حسنه بدهد، مرا عجب آمد تا اتفاق افتاد که به حج رفتم، او را دیدم به مکه. گفتم: خبری «۱۲» از تو روایت می کنند که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت، و من شنیدم از او که خدای تعالی بنده مؤمن را به یک حسنه هزار هزار بدهد، گفت: من نه چنین گفتم، من گفتم: رسول «۱۳» دو هزار حسنه بدهد، و اگر ----- (۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۳. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۴، وزو. (۳). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۶. (۴). آج، لب، فق، مر: همه از اینکه معنی می گوید که می شنوی. (۵). آج، لب، فق، مر: خیر. (۶). آج، مر: در او. (۷). فق، مر: کنید. (۸). فق، مر: زبید. (۹). زنی / زبید. (۱۰). اساس، آج، لب، فق، مر: ابو عثمان الهندی، با توجه به وز تصحیح شد. (۱۱). آج، لب، فق، مر: می گفت. (۱۲). وز: چیزی. [.....] (۱۳). اساس افتادگی دارد، از وز افزوده شد. صفحه : ۳۶۹ باور ندارید «۱» اینکه آیت برخوان: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَهَتْ حَسِينَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا، بنگر که آن که خدای تعالی آن را عظیم خواند چه باشد و قدر آن که داند «۲»؟ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ، حق تعالی چون آیتی وعد بگفت، در پی آن آیتی وعید بگفت تا مکلفان را به هر دو طریق تحریض کرده باشد بر فعل طاعات و اجتناب مقبحات، گفت: چگونه باشد چون ما از هر امتی گواهی بیارم «۳» بر ایشان، یعنی پیغامبرشان [را] «۴»، و لفظ استفهام است و معنی تقریر و تعجب و تعظیم و تهویل کار و آنچه استفهام به آن تعلق دارد کلام محذوف است، یعنی چگونه باشد حال اینان را «۵» از کفار و فساق تا چگونه کنند و چه مدافع سازند و چه جواب دهند و چه عذر آرند چون حال چنین باشد چون من از هر امتی گواهی بیارم بر ایشان از ایشان و تو را بیارم تا گواهی دهی بر ایشان، و آن که برای کسی گواهی دهد تا حق او به او رسد گویند: شاهد له، و آن را که بر او گواهی دهند تا حق از او بستانند گویند: شاهد علیه. عبد الله مسعود گفت رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مرا گفت: از قرآن چیزی بخوان، من سوره النساء آغاز کردم. چون به اینکه آیت رسیدم بگریست و گفت: با سر گیر، با سر گرفتم. دگر باره چون به اینکه آیت رسیدم بگریست بیش از آن که اول گریسته بود، آنگه گفت: حسبی، بس است مرا اینچ «۶» خواندی. یَوْمَئِذٍ، نصب او بر ظرف است من قوله: وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا، آن روز که خواهند و تمنا کنند کافران و آنان که در پیغامبر «۷» عاصی شده باشند اگر زمین به ایشان راست باز کنند. مدنیان و شامیان خواندند: «لَوْ تَسَوَّى» به فتح «تا» و تشدید «سین» علی وزن -- ----- (۱). آج، لب، فق، مر: نداری. (۲). مر قوله تعالی. (۳). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلها: بیاریم. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). همه نسخه بدلها لفظ «را» ندارد. (۶). آج، لب، فق، مر: آنچه. (۷). وز: پیغامبری، دیگر نسخه بدلها: پیغمبران. صفحه : ۳۷۰ تَفَعَّلَ، آنگه «تا» ی تَفَعَّلَ را در «سین» ادغام کردند، و اصل او «تَسَوَّى» بوده است، پس «تَسَوَّى» به چهار درج «۱» به اینکه جا رسید. و کوفیان خوانند «۲» اَلَا عَاصِمٌ: «لَوْ تَسَوَّى» به فتح «تا» و تخفیف «سین» بر حذف «تا» ی تَفَعَّلَ، نحو قوله تعالی: يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ «۳»، علی تقدیر: لَا تَتَكَلَّمُ، و باقی خوانند «۴»: «تَسَوَّى» به ضم «تا» و تخفیف «سین» بر فعل مجهول، اَي لَوْ سَوَّيْتُ بِهِمُ الْاَرْضَ. قتاده و ابو عبيده گفتند: معنی آن است که زمین باز شدی و ایشان به زمین فرو شدند با زمین راست شدند. ابن کيسان گفت: معنی آن است که خواستندی که ایشان را زنده نکرده بودند و بر نه انگيخته، زمین به ایشان راست بودی. کلبی گفت: چون خدای تعالی انتصاف کند میان بهایم و سباع و طیور، ایشان را گوید: کن ترابا، خاک شوید، همه خاک شوند. عند آن کافران تمنای حال ایشان کنند که کاشک ایشان نیز خاک شدند و مردم بر سر ایشان می رفتندی. ابو القاسم بن حبيب گفت: از بعضی مردم شنیدم که تفسیر اینکه آیت چنین کردند که تمنا آن کنند که ایشان را به وزن زمین به زر برابر کنند بر سیل فدیة، بیان قوله: يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ «۵» الی قوله: وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ «۶»، خواستندی که حال بر اینکه جمله بودی، و ایشان نعت و صفت رسول و نبوت او پنهان نکرده بودند. بعضی دگر گفتند: اینکه کلامی مستأنف است، تعلق ندارد بما قبله، و معنی آن است که: ایشان از خدای چیزی پنهان نتوانند کردن و چیزی بر او پوشیده نشود. کلبی گفت: چیزی از خدای پنهان نتوانند کردن [که داند] «۷» که جوارح و اعضای ایشان بر او گواهی

دهند» (۸). قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى - الآية، خدای تعالی -----

--- (۱). آج، لب، فق، مر: درجه. (۴-۲). آج، لب، فق، مر: خواندند. (۳). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۵. (۵). سوره معارج (۷۰) آیه ۱۱. (۶). سوره معارج (۷۰) آیه ۱۴. (۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۸). وز، آج، لب، فق: دهد. صفحه: ۳۷۱ نهی کرد مردمان را از آن که نماز کنند در حال مستی. بعضی مفسران گفتند: در بدایت اسلام که خمر حرام نبود، جماعتی خمر خوردندی و مست شدند و نماز کردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. «واو» حال راست، و «سکاری» جمع سکران باشد، و أصله من السِّکر و هو السِّد، و منه السِّکر بند آب را که بسته باشد سکر گویند، و مستی را برای آن سکر گویند که ره عقل به دانستن چیزها ببندد. اگر گویند چگونه شاید که خدا با مست خطاب کند، و او را عقل نباشد، و جاری مجرای دیوانه و کودک باشد! جواب آن است که: اگر چه در ظاهر نهی است از نماز، در معنی نهی است از شرب خمر که عند آن مست شود و نماز او درست نیاید، فکأنه قال: لا تشرَبوا الخمر فتسکروا فینعکم عن الصَّلاة، كما قال تعالی: وَ يَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ» (۱). اگر گویند: مست را چگونه مکلف گویی؟ (۲)، و خدای تعالی او را نهی می کند از نماز، و به اجماع هر که مکلف باشد نماز از او ساقط نشود! جواب هم آن است که: نهی از نماز نیست، از شرب خمر است، اما چون مست شد بیان است که نماز «۳» از او درست نیست و به موقع قبول نیست اگر کند، و حال حالی بود که نداند چه می خواند و چه می گوید، اعاده واجب بود. و در آیت دلیل است بر آن که شارب خمر در آن حال [۳۱۳-پ] که مست باشد مؤمن است «۴»، خدای تعالی به خطاب مؤمن و به اطلاق اسم ایمان بر او حکم کرد، خلاف آن که معتزله گفتند و ضحاک بن مزاحم گفت مراد مست خواب است. و عایشه روایت کرد از رسول - علیه السَّلام - که: چون از شما یکی در نماز باشد و او را نعاس رنجه دارد باید تا بخسبد، چه اگر خفته نماز کند خود را دشنام دهد پندارد که استغفار می کند، و به لفظی دیگر باشد که بر خود نفرین کند و پندارد که دعا می کند. -----

----- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۹۱. (۲). مر: گوید. (۳). فق کند، چاپ شعرانی (۳/۳۹۴): نبایست که نماز کند که نماز. (۴). آج، لب، فق، مر که. صفحه: ۳۷۲ عبیده السلمانی گفت: مراد حاقن است، بیانه قوله - علیه السَّلام: لا یصلین أحدکم و هو زناء و لا یصلین أحدکم و هو یدافع الاخبثین، جز اینکه که [اینکه] «۱» قولها مخالف ظاهر است و بر خواب حمل کردن مجاز باشد، و بر حقن حمل کردن هیچ وجهی ندارد در لغت. آنگه آن را حدی نهاد که: تا کی نشاید! گفت: حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ، تا آنگه که داند چه می گوید و چه می خواند «۲». و لَا جُنْبًا، نصب او بر حال است، و اینکه لفظ صالح باشد واحد [و] «۳» تشبیه و جمع و تأنیث را، يقال: رجل [جنب] «۴» و امرأة جنب، و رجلا و امرأتان و رجال و نساء جنب، يقال: أجنب الرجل و جنب إذا صار جنبا، و اصل جنابت بعد باشد، برای آن که جنب مجتنب باشد از نماز و مسجد و مصحف و امور شرعی. آنگه حالتی از آن استثنا کرد، گفت: إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ، در معنی او خلاف کردند. بعضی گفتند: مراد مسافر است، یعنی الا که مسافر باشی که آنگه نماز روا باشد به تیمم، و اینکه قول عبد الله عباس است و سعید جبیر و مجاهد و الحکم و ابن زید و ابن کثیر. و بعضی دگر گفتند: مراد مواضع نماز «۵» از مساجد، و حذف کرد «۶» برای دلالت کلام بر او، و اینکه قول سعید بن المسیب است و ابن یسار و ضحاک و حسن و عکرمه و ابو الصَّحی و عطاء الخراسانی. و روایت است از باقر - علیه السَّلام - «۷» لیث روایت کرد عن زید بن ابی حبيب که جماعتی انصار را درهای سرای در مسجد بود، چون جنب شدند راهی دگر نبود ایشان را، خدای تعالی رخصت داد که به ره گذر در مسجد بگذرند، و اینکه در بدایت اسلام بود پیش از آن که سد ابواب کردند و درهای که در مسجد بود بر آوردند، مگر در حجره امیر المؤمنین و فاطمه. ام سلمه روایت کرد که رسول - علیه السَّلام - گفت: أَلَا إِنَّ مَسْجِدِي حَرَامٌ عَلَي -----

----- (۵-۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مر: که دانید چه می گوید و چه می خوانید. (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مر است. (۶). آج، لب، فق، مر از. (۷). فق که. صفحه: ۳۷۳ الله کل حائض من النساء و جنب من الرجال الا علی محمّد و اهل بینه علی و فاطمه و الحسن و الحسين، گفت:

اینکه مسجد من حرام است بر هر حیضی از زنان و جنبی از مردان الا بر محمد و اهل بیت او علی و فاطمه و حسن و حسین، و اینکه قول اولیتر است برای آن که حکم تیمم و آنان که ایشان را تیمم باید کردن در آیت خواهد آمدن، اگر بر تیمم حمل کنند تکرار باشد، و انما خواست تا در آیت هم بیان «۱» حکم مسجد کند و هم بیان آن که نماز چگونه کند چون آب نیابد. و ان کنتم مرضی، جمع مریض، اگر بیمار باشی «۲» و مراد بیماری است که او را آبله باشد یا جراحی یا ریشی یا شکسته «۳» باشد او را بر اعضای طهارت یا بر اندام چون جنب شود، و جمله فقها را مذهب اینک است مگر حسن بصری و عطا که گفتند: تیمم روا نباشد او را، و آن خلاف منقرض است امروز. جابر عبد الله انصاری روایت کرد که: ما «۴» جماعتی صحابه در سفری «۵» بودیم، مردی را سنگی بر سر آمد و سرش بشکست، در شب او را احتلام افتاد. بر دگر روز رجوع کرد با قوم، گفت: مرا هیچ رخصت می‌یابی «۶»! گفتند: نه، آب هست تو را غسل باید کردن. مرد غسل کرد و آب بر سر ریخت بمرد. چون باز آمدیم رسول را بگفتیم، دلتنگ شد و گفت: قتلوه قتلهم الله الا- سئلوا اذا لم یعلموا فائما شفا العی السؤل، مرد «۷» را بکشتند که خدا بکشاد ایشان را، چرا نپرسیدند چون ندانستند که شفای فروماندگی سؤال است. او را تیمم کفایت بودی یا آن که جراحی بستنی و همه اندام بستنی و دست تر به بالای آن خرقة فرود آوردی. او علی سَیْفَرٍ، [یا «۸» بر سفر «۹»] باشد، اگر دور بود و اگر نزدیک. چون آب نیابد با طلب او را تیمم باید کردن باتفاق، فائما چون در شهر باشد آب منقطع شود یا متغلبان ----- (۱). اساس:

بیاید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مر: باشید. (۳). مر: شکسته‌ای. [.....]. (۴). آج، فق: با. (۵). آج، لب، فق، مر: سفر. (۶). مر: می‌باشد. (۷). آج، لب، فق: مردی. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). وز: بر سر سفر. صفحه: ۳۷۴ آب از او بگرداند چنان که آب نباشد آن جا دو سه مذهب است. مذهب ما و شافعی و محمد بن الحسن آن است که: تیمم کند و نماز کند، جز که بر مذهب ایشان نماز باز کند، و به مذهب ما نماز باز نباید کردن، و اینکه مذهب مالک است و اوزاعی و ابو یوسف و مذهب ابو حنیفه آن است که: تیمم نکنند و نماز نکنند تا آن که آب یابد وضو کند و نماز کند. او جاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ، و «غائط» در لغت زمین پست باشد، و غوط و غیط و غائط هر سه لغت است و هی المطمأن من الأرض. مجاهد گفت: وادی باشد، محمد بن جریر گفت: نشیب زمین باشد. مؤرج گفت: قراری باشد از زمین که پیرامون او آکام و بلندیها باشد که آن را باز پوشد و جمعها غیطان، و فعل از او غاط «۱» یغوط باشد و تغوط اذا أتى الغائط، و اینکه از جمله اسمای منقوله است برای آن که ایشان قضای حاجت در مطمأنات زمین کردند، پس نام زمین بر حدث نهادند، مثل العذرة و الحش و در آیت مراد قضای حاجت است و برازی که از شکم بیرون آید، و برای آن ذکر اینکه کرد که از جمله نواقض طهارت است. او لامستتم النساء، حمزه و کسائی و خلف خوانند: «لمستم» بی الف، اینکه جا و نیز در سورة المائدة و آن اختیار [۳۱۴-] ابو عبید «۲» است، و باقی قراء به «الف» خواندند من الملامسة، مفاعله بین اثنین. مفسران و فقها خلاف کردند در معنی لمس و ملامسه. قومی گفتند: مراد جماع است و خلوت، و اینکه قول عبد الله عباس است و حسن بصری و مجاهد و قتاده، و روایت است از صادق و باقر- علیهما السلام- و اینکه مذهب ماست. سعید بن جبیر گفت: در اینکه لفظ خلاف رفت، روزی جماعتی از عرب گفتند: لمس جماع باشد، و جماعتی موالی گفتند: جماع نباشد. من به نزدیک عبد الله عباس آمدم و از او پرسیدم، مرا گفت: تو از کدام گروهی! گفتم: من بر قول موالی ام، گفت: مغلوبی تو و «۳» ایشان، که لمس جماع باشد، و کذالك المس و المباشرة، و لکن خدای تعالی کفایت کند به آنچه خواهد، و اینکه لفظ در اصل لغت ----- (۱). اساس، وز، لب، مر: غائط، با توجه به آج، فق تصحیح شد. (۲). آج، لب، فق، مر: ابو عبیده. (۳). کذا: در اساس، وز: مغلوبی بر او، آج، لب، فق، مر: مغلوبی تو از. صفحه: ۳۷۵ برای لمس دست نهادند، جز آن است که به عرف و شرع حقیقت گشت به جماع لکثرة الاستعمال. و بیشتر الفاظ که به آن کنایت کردند از جماع به عرف و شرع حقیقت است، کالمجامعة و الجماع و المباشرة و المباشرة، و المس و اللمس و الباه «۱»، اینکه هر یکی در لغت معنی و اشتقاقی دارد جز جماع، و لکن عرف و شرع بر او طاری شد و به آن چیزها مجاز گردد و به

اینکه معنی حقیقت. و اینکه فصل برای آن گفتیم تا شافعی و اوزاعی و مالک و آنان که گفتند: لمس نقض طهارت کند، ایشان را نبود که به ظاهر آیت تمسک کنند و گویند حقیقت اینکه است و آن مجاز، بل بر عکس آن است که ایشان گفتند، و ایشان گفتند: اینکه کنایت است از جماع برای آن که به لمس به جماع رسند، چنان که عرب بر توسع ابر را آسمان خواند و باران را و گیاه را، قال الشاعر: اذا سقط السماء بارض قوم رعیناه اذا كانوا غضا با جماعتی دیگر گفتند مس البشترین^(۲) باشد، سواء اگر جماع باشد و اگر نه، و اینکه قول عبد الله مسعود است و عبد الله عمر و ابو عیبه و شعبی و نخعی و حماد و حکم. و فقها در حکم آیت خلاف کردند بر پنج مذهب، شافعی گفت: هر اندام که از مرد به اندام زن رسد اگر دست باشد و اگر جز دست طهارت بشکافد، و اینکه قول عبد الله مسعود است و عبد الله عمر و زهری و ربیع، و اوزاعی گفت: اگر لمس به دست باشد نقض طهارت کند، و اگر جز به دست باشد نقض نکند، و مذهب مالک و لیث بن سعد و احمد حنبل و اسحاق بن راهویه آن است که: اگر لمسی به شهوت باشد نقض کند، و اگر به شهوت نباشد نقض نکند، و مذهب ابو حنیفه و ابو یوسف آن است که: اگر ملامستی فاحش باشد نقض کند، و اگر فاحش نباشد نقض نکند. و تفسیر فاحش به آن کرد که انتشار پدید آید با آن، و جماعتی دیگر گفتند: لمس به هیچ وجه نقض طهارت نکند، و اینکه مذهب اهل البیت است، و در صحابه قول عبد الله عباس است، و در تابعین حسن بصری، و در فقها محمد حسن، و یک روایت از سفیان ثوری، و دگر روایت از او چون مذهب مالک است، آنگاه آنان که گفتند -----

(۱). آج، لب، فق، مر: بساط، چاپ شعرانی (۳/۳۹۷): المباشرة. (۲). آج، لب: مس البشر، فق، مر: مس البشترین. صفحه: ۳۷۶ که: لمس نقض طهارت کند خلاف کردند^(۱) که اگر حائلی باشد و دست مرد به اندام زن در جامه باشد، مذهب جمهور فقها آن است که نقض نکند، و مالک اعتبار کرد گفت: اگر حائلی رقیق باشد نقض کند، و اگر کثیف باشد نکند، و لیث^(۲) و ربیع گفتند: نقض کند علی کل حال اگر رقیق باشد اگر کثیف. امّا آن که ملموس را طهارت تباه شود یا نه شافعی را در او دو قول است. فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً، آب نیابی، فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً، بدان که تیمم از خصایص اینکه امت است که خدای تعالی اینکه امت را به آن تخصیص کرد. حذیفه الیمان روایت کرد که رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَفَت: فضلنا على الناس بثلاث، ما را به سه چیز تفضیل دادند بر دیگران: زمین جمله به مسجد ما کردند و خاکش به طهور ما، تا چون آب نیایم تیمم کنیم، و صفهای مادر نماز چون صف فرشتگان کردند. اما ابتدای تیمم در اخبار آمده است که: بعضی زنان رسول^(۳) در بعضی سفرها با رسول بودند، عقدی داشت عاریت از کسی خواسته گم شد، چندان که طلب کردند نیافتند. رسول - عليه السلام - و صحابه آن شب آن جا باز ماندند و در آن منزل آب نبود و آبی که داشتند برسید^(۴) و بن^(۵) در آمد و مردم چون رنجوری شدند. جبرئیل - عليه السلام - آمد به وقت نماز و آبها هیچ نمانده بود، و آیت تیمم آورد. رسول - عليه السلام - تیمم کرد و اصحابان^(۶) و نماز کردند، چون اشتران را برانگیختند تا بار کنند عقد^(۷) در زیر شتر بود. و از شرایط اباحت تیمم و جواز او آن است که آب نیابد با آن که طلب کند در رحل خود، و از چهار جانب مقدار یک دو تیر پرتاب^(۸) و اینکه مذهب ماست و شافعی و بیشتر فقهاء، و ابو حنیفه گفت: طلب آب شرط نیست در جواز تیمم، بل طلب کردن آب مستحب است و دلیل بر وجوب طلب آب، قوله تعالی: -----

(۱). اساس و در فقها محمد حسن و یک روایت از سفیان ثوری و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۲). اساس بن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۳). آج، لب عليه السلام. [.....] (۴). فق، مر: نرسید. (۵). مر: صبح. (۶). آج، لب، فق، مر: صحابه. (۷). نسخه تب، تا بدین جا افتادگی دارد. (۸). وز: پرتاف. صفحه: ۳۷۷ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً، آب نیابی^(۱) و وجدان^(۲) آن جا باشد که طلب باشد، دگر آن که اگر آب باشد و [لکن]^(۳) در چاهی باشد و آلت ندارد یا در پیش آن حایلی باشد از دشمنی و سبعی و خوفی هم به منزله آن باشد که نیابد بنزدیک شافعی و بیشتر فقها، و شرط دیگر آن است که مرضی نباشد او را مانع از استعمال آب یا قرحه و جراحی بر آرد^(۴) بر اندام یا بر اعضای طهارت که آب بر او^(۵) نشاید رسانیدن، آنگاه اگر بیماری یا قرحه ای باشد خلاف کردند اگر خوف تلف نفس بود باتفاق تیمم [۳۱۴-پ] باید کردن، و

اگر ضرر دون تلف نفس بود نزدیک ما هم تیمم کند، و شافعی را در او دو قول است: یکی چنان که ما گفتیم، و اینکه مذهب ابو حنیفه است، و یکی آن که نشاید تیمم کردن و هر گه که چندانی آب یابد که وضو را یا غسل را کفایت نباشد، او را تیمم باید کردن، و روا نبود که بعضی به آب بشوید و بعضی به خاک بمالد، و مذهب ابو حنیفه هم اینکه است، و مالک و مزنی و شافعی را در او دو قول است: یکی آن که روا باشد، و یکی آن که نباشد تیمم باید کردن. اگر بر اعضای طهارت جراحی دارد یا ریشی و بسته بود در حال وضو و غسل دست به سر آن فرود آرد اگر ممکن نباشد باز گشادن و از مضرت ترسد، آنگه بر آن وضو و غسل نماز کند نماز [باز] «۶» باید کردن یا نه! به نزدیک ما باز نباید کردن، و شافعی را در او دو قول است: یکی چنان که ما گفتیم، و دوم آن که اعادت باید کردن، و آن اختیار مزنی است. امّا آنچه به آن تیمم شاید کردن، زمین باشد یا آنچه نام زمین بر او افتد باطلاق از خاک و سنگ و کلوخ، سواء اگر چیزی از آن در دست رسد یا نه، و فقها را در او چهار مذهب است: ابو حنیفه را مذهب موافق «۷» مذهب ماست در آن که اعتبار نکرد آن که دست آلوده شود به او جز آن که او را واداشت که به چیزهای سوده چون سرمه و زرنیخ و آهک و گچ و جوهر خرد سوده تیمم کند، و نزدیک ما روا نباشد و به سحاله -----

----- (۱). تب: نیابید. (۲). آج، لب، فق، مر: وجد. (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). آج، لب، فق: ندارد. (۵). وز، تب: باو، آج، لب، فق، مر: بدو. (۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و تب افزوده شد. آج، فق، مر: نماز را باز. (۷). آج، لب، فق، مر، تب: مذهب ابو حنیفه موافق. صفحه: ۳۷۸ زر و سیم و روی و برنج و آهن و مس و ارزیز هم روا نباشد، و ابو حنیفه هم روا ندارد. و مالک گفت: تیمم به زمین باشد و هر چه به زمین پیوسته باشد تا به معادن و درختان روا دارد. و اوزاعی و ثوری گفتند: به زمین و به هر چه بر زمین باشد از حجر و مدر و شجر و برف و یخ، و شافعی گفت: جز خاک نشاید خاکی نرم که دست به او آلوده شود و آن را غباری باشد. امّا کیفیت او که چگونه باید کردن، تیمم بر دو ضرب باشد: یکی بدل وضو، و یکی بدل غسل. آن که بدل غسل باشد، دست بر زمین زند به شرط آن که زمینی پاکیزه باشد و بیفشاند و مسح کند به او از آن جا که موی سر است پیشانی را تا به کناره بینی، و یک بار دیگر بر زمین زند و بر پشت دستها مالد از زند تا به سر انگشتان، ابتدا به دست راست کند پس به دست چپ. و آنچه بدل وضو باشد، دست یک بار بر زمین زند برای دیم «۱» و دستها، و فرقی نباشد جز اینکه که گفتیم، و کیفیت یکی باشد و فقها را در او پنج مذهب است، زهری گفت: یک بار در روی مالد و یک بار در دستها تا به زیر بغل و بالای دوش. ابن سیرین گفت: سه بار دست بر زمین نهد «۲»، یک بار [برای] «۳» روی و یک بار برای کفها و یک بار برای بازوها. و شافعی گفت: دو بار، یک بار برای روی و یک بار برای دستها از ارسنه «۴» تا به سر انگشتان چنان که در وضو باشد، و اینکه قول بعضی اصحابان «۵» ماست، و در صحابه قول عبد الله عمر است و جابر عبد الله انصاری، و از تابعین حسن بصری و شعبی، و از فقها ابو حنیفه و ثوری و مالک و لیث. و [مذهب] «۶» اوزاعی و احمد و اسحاق آن است که: یک دفعه روا باشد دست بر زمین زدن «۷» برای روی و برای دستها، و اینکه قول سعید بن المسیب است. و راوی خبر گوید که: مردی بنزدیک عمر خطّاب آمد و او را پرسید از کسی ----- (۱). آج: روی، فق: دویم. (۲). وز، آج، لب، فق، مر: زند. [.....] (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). کذا: در اساس، وز، تب، آج، لب: آرش، فق: ارسنه، مر: از بر سینه. (۵). آج، لب، فق: اصحاب. (۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). آج، لب، فق: زند. صفحه: ۳۷۹ که او را جنابت رسد و آب نیابد، گفت: صبر کند تا آب یابد غسل کند، تا آب نیابد نماز نکند. عمّار یاسر حاضر بود، او را گفت: یاد نداری که ما با پیغمبر در فلان سفر بودیم، مرا جنابت رسید، برفتم و خویشتن در خاک بگردانیدم، پس بیامدم و رسول را خبر دادم، مرا گفت: یا عمّار؟ اینکه قدر کفایت بود تو را، و دست بر زمین زد و در روی مالید و دگر باره در دستها «۱»، و گفت: نگر تا دگر چنان نکنی. امّا آن که نماز به تیمم کرده باز نباید کردن یا نه! بنزدیک ما آنچه بدل وضو بود باز نباید کردن، و آنچه بدل غسل بود اعتبار کنند، اگر جنابت «۲» از احتلام باشد یا جنابتی نه باختر، هم باز نباید کردن،

[و اگر از جماع بود و جنابت عمد نماز باز باید کردن، و بنزدیک شافعی اینکه اعتبار نیست باز نباید کردن] (۳)، و بنزدیک ما درست نباشد الا به آخر وقت که وقت تنگ شود، و بنزدیک شافعی به اول وقت روا باشد و پیش از وقت نشاید. و مذهب ابو حنیفه آن است که: هر گه خواهد روا باشد، و مالک و شافعی و لیث بن سعد و احمد بن حنبل گفتند که: به یک تیمم دو نماز نشاید کردن، بل برای هر نمازی تیممی باید کردن، و بنزدیک ما هر پنج نماز به یک تیمم روا باشد که بکند مادام تا [حدثی] (۴) نباشد که آن را بشکافد، [و] (۵) هر چه نواقض طهارت بود، نواقض تیمم باشد، و زیادتى دیگر و آن آن است که متمکن شود از آب و استعمال آن که چون بر تیمم باشد و آب به دست آید تیمم باطل شود، و اگر وضو باز نکند و آب از دست بشود تیمم با سر باید گرفتن و هر چه به وضو مباح باشد به تیمم مباح باشد از نماز و طواف و مانند آن. و اصل تیمم در لغت قصد باشد، يقال: اتمم و یتمم و تیمم، و أم اذا قصد، قال الأعشى «۶»: تیممت ارضا و کم دونه من الارض من مهمه ذی شزن و اینکه از اسما منقوله باشد. و صعيد روی زمین باشد سواء اگر بر او خاک باشد و اگر نه. زجاج گفت: خلاف نیست در اینکه از میان اهل لغت. طیباً، أى «۷» طاهراً. و - ----- (۱). تب مالید. (۲). آج، لب، فق، مر: چنانچه. (۳-۴-۵). اساس: ندارد، با توجه

به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). تب شعر. (۷). اساس: او، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۳۸۰ سفیان گفت: یعنی حالاً. فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم «۱» ألم تر إلی الذین أوتوا نصیباً من الکتاب یشترؤن الضلالتة و یریدون أن تضلوا السبیل (۴۴) و الله أعلم بأعدائکم و کفی بالله ولئلا و کفی بالله نصیباً (۴۵) من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه و یقولون سمعنا و عصینا و اسمع غیر مستمع و راعیناً لئلا یألیتینهم و طعننا فی الذین و لو أنهم قالوا سمعنا و اطعنا و اسمع و انظرنا لکان خیراً لهم و أقوم و لکن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون إلا قلیلاً (۴۶) یا ایها الذین أوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقاً لما معکم من قبل أن نطمس وجوهاً فنزدها علی أذبارها أو نلعنهم کما لعنا أصحاب السبب و کان أمر الله مفعولاً (۴۷) إن الله لا یغفر أن یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء و من یشرك بالله فقد افترى إثماً عظیماً (۴۸) ألم تر إلی الذین یرکون أنفسهم بل الله یرکى من یشاء و لا یظلمون فتیلاً (۴۹) انظر کیف یفترؤن علی الله الکذب و کفی به إثماً مبیناً (۵۰) ألم تر إلی الذین أوتوا نصیباً من الکتاب یؤمنون بالجبب و الطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤلاء أهدى من الذین آمنوا سبیلاً (۵۱) أولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیراً (۵۲) أم لهم نصیب من المملکة فإذا لا یؤتون الناس نقیراً (۵۳) أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم مملکاً عظیماً (۵۴) فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیراً (۵۵) إن الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم ناراً کلماً نضجت جلودهم یدلناهم جلوداً غیرها لیدوقوا العذاب إن الله کان عزیزاً حکیماً (۵۶) و الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیندخلهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها أبداً لهم فیها أزواج مطهرة و ندخلهم ظللاً ظلیلاً (۵۷)

[ترجمه]

نیبى «۴» آنان را که بدادند ایشان را بهره‌ای از کتاب «۵»، می‌خرند گمراهی را و می‌خواهند تا «۶» گم کنی «۷» شما راه! و خدای داناتر است به دشمنان شما. و بس است خدای دوست، و بس است «۸» خدای یار. از آنان که جهود شدند می‌گردانند سخنها را از جایگاه خود و می‌گویند شنیدیم و عاصی شدیم و بشنو ناشنواينده «۹» و ما را نگاه دار لغزی است به زبان ایشان و طعنه زدنی در دین، و اگر ایشان گفتندی شنیدیم و فرمان بردیم، بشنو و درمانگر باشد بهتر ایشان را و راست‌تر، و لکن لعنت کرد «۱۰» ایشان را خدای به کفرشان ایمان نیارند مگر اندکی. ----- (۱). آج، لب، فق، مر منه، «ها» راجع است با صعيد. (۲). اساس: نکننده، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). وز، تب: نه بینى، آج، فق: ای ننگرستى، لب: ای ننگریستی. [.....] (۵). آج، لب، فق: از دانش. (۶). آج، لب،

فق: که. (۷). گم کنی / گم کنید. (۸). آج، لب، فق: بسنده است. (۹). لب، فق: ناشنوایده. (۱۰). آج، لب، فق: دور گردانید. صفحه ۳۸۱ ای آنان که کتاب دادندشان «۱»؟ ایمان آرید به آنچه فرستادیم راست دارنده آن را که با «۲» شماست از پیش آن که ببریم «۳» اثر رویه‌ایی و باز بگردانیم آن را با پسه‌ها، یا لعنت کنیم ایشان را چنان که لعنت کردیم خداوندان شنبه را «۴»، و کار خدای کرده بود. خدای نیامرزد «۵» که با او انباز گیرند «۶» و بیامرزد، آنچه کم از آن باشد آن را که خواهد، و هر که انباز گیرد با خدای، فرو بافته باشد دروغی بزرگ. نبینی «۷» آنان را که تزکیه می‌کنند «۸» خود را، بل خدای تزکیه کند آن را که خواهد و بیداد نکنند بر ایشان اندکی! بنگر که چگونه فرو می‌بافند بر خدای دروغ، و بس باشد آن، بزه آشکارا. نبینی «۹» آنان را که دادند ایشان را بهره‌ای از کتاب! ایمان می‌آرند به معبودانی که دون خدایند و می‌گویند آنان را که کافر شدند اینان راه یافته‌تراند از آنان که ایمان آورده‌اند به راه. اینان آنانند «۱۰» لعنت کرد ایشان را خدای، و هر که را لعنت کند خدای نیابی او را یاری. یا ایشان را بهره‌ای -----

(۱). تب: دادندتان. (۲). تب: آنچه با. (۳). آج، لب، فق: محو گردانیم. (۴). آج، لب، فق: اهل شنبه کردن. (۵). وز: بنیامرزد. (۶). اساس با خدای، با توجه به وز و تب و معنی عبارت زاید می‌نماید. (۷). آج، لب، فق: ای ننگرستی. (۸). آج، لب، فق: به پاکی نسبت می‌دهند. [.....] (۹). آج، لب، فق: ای ننگرستی. (۱۰). آج، لب، فق که خدای. صفحه ۳۸۲ باشد از پادشاهی، پس ندهند مردمان [را] «۱» اندکی «۲». [۳۱۵-پ] یا حسد می‌برند بر مردمان بر آنچه داد ایشان را خدای از فضلش، دادیم ما آل ابراهیم را کتاب و نبوت و دادیم ایشان «۳» پادشاهی بزرگ. از ایشان کس هست که ایمان آرد و از ایشان کس هست که برگردید از او، و بس است دوزخ افروخته. آنان که کافر شدند به آیات ما بچشانیم «۴» ایشان را آتشی که هر گه که پخته شود پوستهای ایشان بدل کنیم ایشان را پوستهایی جز آن تا بچشند «۵» عذاب که خدای قاهر و محکم کار است. و آنان که بگرویدند و کردند کارهای نیکو در بریم ایشان را در بهشتهایی که می‌رود از زیر آن جویها، همیشه باشند آن «۶» جا جاودان، ایشان را بود در آن جا زنان «۷» پاکیزه، و در برویم ایشان را در سایه‌ای گسترده «۸». قوله تعالی: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ، خطاب است با رسول - علیه السلام - و صورت او استفهام است، و مراد تعجب، نمی‌بینی؟ زجاج گفت -----

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و تب افزوده شد. (۲). آج، لب، فق: که آنگاه ندادندی مردم را مقدار گواسته خرما که بر پشت او بود. (۳). وز، تب، آج، لب، فق: ایشان را. (۴). آج، لب، فق: زود بود که در آریم. (۵). اساس: بچشید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). تب: در آن. (۷). وز، تب: زنانی. (۸). آج، لب، فق: سایه‌ای نیک سایه. صفحه ۳۸۳ معنی آن است که: الم تعلم. رمیانی گفت: به معنی رؤیت بصر است، و رؤیت و علم هیچ دو به «الی» متعدی نباشد، و گفتند: «الی» برای مبالغه آورد، یعنی الم تنته برؤیتک و علمک إلیهم، برای آن که «الی» انتهای غایت را باشد، و آنان که ایشان را نصیب دادند از کتاب، جهودانند که در مدینه بودند در قول عبد الله عباس و قتاده و عکرمه. يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ، که گمراهی می‌بخزند «۱»، و در آیت حذفی و اختصاری هست، و معنی آن است که: بالهدی، یعنی بدل کردند هدی را به ضلالت، و ایمان را به کفر، و ره نجات را به ره هلاک. زجاج گفت: برای آن به لفظ «اشترء» گفت که ایشان از عوام رشوت ستندندی، پس به آن ماند که آن به بهای دیانت و هدایت خود کردند، برای آن که چون آن بستند اینکه از دست بدادند. و مراد به «کتاب» توریت است. آنگه گفت: ایشان شما را چون خود می‌خواهند، چنان که ایشان بر ضلالند و می‌خواهند تا شما نیز بر ضلال باشید. و الله أعلم بأعدائکم، یعنی منکم، و خدای به دشمنان شما از شما عالمتر است تا به ایشان گمان خیر نبری «۲» و به ایشان مشورت نکنی «۳» و از ایشان طلب نصیحت نکنی «۴». و گفته‌اند: «أعلم» به معنی علیم است، چنان که گفت: وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ إِي هِينِ آنگاه گفت: شما را با ایشان چه حاجت است و به یاری و مشورت و رأی ایشان! و خدای شما را بس است به ولایت و نصرت. و گفتند: ولایت هم به معنی نصرت است، الا آن است که تکرار برای اختلاف لفظ کرد، کقوله: الفی قوله «۵» کذبا و مینا و گفته‌اند: ولایت اولیتر است، و اولیتر آن بود که معنی مختلف باشد، و «با» در «کفی» «۶» زیادت است، و معنی کفی الله، و نصب «ولینا» و «نصیرا» بر تمیز «۷» -----

(۱). تب: می‌خرند. (۲). مر، تب: نبرید. (۳). مر، تب: نکنید. (۴). سوره روم (۳۰) آیه ۲۷. [.....] (۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط کلمه درج ۹ ص ۱۸۰ و ج ۱۶ ص ۱۰۵: قولها می‌باشد. (۶). مر، تب: کفی بالله. (۷). آج، لب، فق: تمیز. صفحه: ۳۸۴ است، چنان که کفی بزید رجلا. مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، در او دو قول گفتند: فزاء و زجاج و رمانی گفتند: «من» تبیین است، آنان را که گفت ایشان را نصیب کتاب دادند، اینکه در جای بدل آن باشد بدل اشتمال، و تقدیر آن که: ألم تر الی تحریفهم الكتاب. و يحرفون شاید تا از صله الذين باشد، شاید که نباشد، بل چنان بود که قائل گوید: انظر الی التفر من قومك ما صنعوا. وجه دوم آن است که: متعلق نباشد به اول و کلامی مستأنف بود، و تقدیر چنین بود: مِنَ الَّذِينَ هَادُوا فَرِيقٌ يَحَرِّفُونَ الْكَلِمَ، و قيل: مِنَ الَّذِينَ هَادُوا مِنْ يَحَرِّفُونَ، كما قال تعالى: وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ (۱)، آی من له مقام معلوم، و قال ذُو الرِّمَّةِ: فَظَلُّوا وَمِنْهُمْ دَمَعُهُ سَابِقٌ (۲) له و آخر یثنی دمعهُ العین بالهمل (۳) آی و منهم من دمعهُ أو رجل دمعهُ و أنشد سیبویه (۴): وَمَا الدَّهْرُ إِلَّا تَارَتَانِ فَمِنْهُمَا أَمُوتَ وَ أُخْرَى أُبْتِغَى الْعِيشَ اكْذَحُ (۵) [۳۱۶-] [المعنی فتارةً منهما (۶)، مراد احبار و علمای جهودانند که ایشان برای طعمه و رشوت و طمع در حطام دنیا تحریف و تبدیل توریت کردند از صفت و نعت رسول- علیه السلام- و آیت رجم و جز آن، و تحریف و تصحیف و تغییر و تبدیل متقاربنند. و «کلم» جمع کلمه باشد [علی قول الاخفش و غیره، و بنزدیک سیبویه روا نباشد که حروف اسم واحد بیشتر باشد] (۷) از حروف جمع، پس او گوید جنس باشد کتمر و تمره، و جمع کلمه کلمات باشد، قال: الا ترى الی قوله: عَنْ مَوَاضِعِهِ، و لم یقل: عن مواضعها، و اگر جمع بودی «ها» بایستی، آنکه گفت: با آن که آن ----- (۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۶۴. (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، دیوان ذُو الرِّمَّةِ، چاپ سوم ص ۵۷۰: غالب. (۳). اساس و همه نسخه بدلها: بالمهل، با توجه به ضبط دیوان شاعر ص ۵۷۰ تصحیح شد. (۴). تب شعر. (۵). اساس و وز به صورت: «اکرح» هم خوانده می‌شود. (۶). اساس و وز به صورت: «منها» هم خوانده می‌شود. (۷). اساس، وز، تب: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۳۸۵ می‌کنند، اینکه می‌گویند: سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا، [بر طریق استهزاء] (۱) می‌گویند: شنیدیم و لکن فرمان نخواهیم بردن، به عکس آن که مؤمنان گفتند: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا (۲). وَ اسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ، در او دو قول گفتند: یکی اسمع غیر مقبول، و دیگر اسمع لا سمعت، بشنو که اگر تو گویی ما قبول نخواهیم کردن (۳)، و بشنو که مشنو یاش (۴) لعنهم الله، و نیز گفتند: راعنا، و اینکه به زبان ایشان دشنام بود، و گفتند: اینکه کلمه استهزا بود در اصطلاح ایشان، و گفتند: اینکه کلمتی بودی که زبردست زیر دست را گفتی، چنان که: ارعنی سمعک و انصت لکلامی و اصغ الی. و قوله: لَيْئًا بِاللَّسَاتِيهِمْ، اصل «لی» بریختن باشد، يقال: لويت الشئ فالتوى، و [۵] قال (۶): وى يده الله الذى هو غالبه ولى (۷) الغريم مطلقه و لوى لسانه بكذا، اذا عدل به عن الكلام المعتاد. و مراد لغز است و چیزی که هر کس که آن اصطلاح نشانسد نداند. و نصب او بر تمیز بود، و كذلك قوله: وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ، و لسان زبان باشد که آلت کلام است، و لسان لغت باشد، قال الله تعالى: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُبَلِّغَ بِلِسَانٍ قَوْمِهِ (۸)، و مراد در اینکه آیت لغت است به لغت ایشان بد بود، و طعن قدح باشد و اصل او طعن به سنان است، آنکه طعن به زبان را به آن تشبیه کردند. وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا، و اگر ایشان گفتندی شنیدیم و طاعت داشتیم، به جای سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا، وَ اسْمَعُ وَ انظُرْنَا، و به جای غَيْرَ مُسْمَعٍ، وَ اسْمَعُ، گفتندی، و به جای رَاعِنَا، انظُرْنَا، و معنی آن که انتظرنا، توقف کن بر ما تا کلام تو بشنویم و بدانیم و تأمل کنیم، و حق تعالی در سوره البقره از اینکه لفظ نهی کرد و به دیگر امر، فی قوله: ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵، سوره نساء (۴) آیه ۴۶، سوره مائده (۵) آیه ۷. (۳). وز به عکس آن که مؤمنان گفتند. (۴). آج: مشنوی، لب، فق، مر: مشنو. [.....] (۵). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۶). تب شعر. (۷). اساس، وز، آج، لب: و الی، فق، مر: و اذا، با توجه به تب تصحیح شد. (۸). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴. صفحه: ۳۸۶ لا- تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا (۱)، گفت: اینکه عبارت مگوی (۲)، اینکه گویی (۳) که به حال شما اینکه لایق باشد که در خطاب رسول گویی (۴): لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ، ایشان را به بودی و راست تر و صوابتر. وَ لَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ،

و لکن خدای تعالی لعنت کرد بر ایشان به کفرشان. فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا، و معنی «لعن» ابعاد باشد من الرَّحْمَةِ، خدای تعالی ایشان را از رحمت خویش دور کرده است، و معلوم از حال ایشان آن است که ایمان نیارند الا اندکی از ایشان. و بعضی گفتند: مراد آن است که الا اندک «۵» از ایشان که در ماضی ایمان آورده‌اند. یا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، ای آنان که ایشان را کتاب دادند، خطاب است با جهودان و ترسایان، و امر است ایشان را که به رسول ما- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- و کتاب او که قرآن است و احکام شرع او از مسلمانی ایمان آرند. «مصدقاً» نصب است بر حال از «ما» و عامل در او «نزلنا» یعنی اینکه کتاب قرآن که ما فرستادیم بر اینکه خاتم پیغامبران مصدق است و راست دارنده آن کتابها که به ایشان است از توریت و انجیل، و توریت و انجیل مصدق اوست که در اینکه هر دو کتاب ذکر او و نعت و صفت او مکتوب است. مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا، ایمان آرید «۶» پیش از آن که ما طمس کنیم رویهای ایشان را. در اینکه چند قول گفتند: عبد الله عباس و عطیة و قتاده گفتند معنی آن است که: ما ایشان را ببریم و روی ایشان را چون قفا گردانیم، و چشمهای ایشان در قفا کنیم تا چون روند با شگونه روند. حسن و مجاهد و ضحاک و سدی و ابن ابی نجیح گفتند: مراد آن است که ما روی ایشان از هدی برگردانیم به ضلالت، و اینکه بر سیل مذمت گفت ایشان را، چه ایشان خود بر ضلالت بودند، و مراد «۷» آن که اگر به رسول ایمان نیاری «۸» شما را به ----- (۱).

سوره بقره (۲) آیه ۱۰۴. (۲). مر، تب: مگوئید. (۴-۳). مر، تب: گوئید. (۵). همه نسخه بدلها: اندکی. (۶). آج، لب، فق: ایمان آرند. (۷). وز به. (۸). مر، تب: نیارید. صفحه: ۳۸۷ خذلان با خود رها کنم تا در ضلال بمانی «۱»، و اینکه قول، ابو الجارود روایت کرد از باقر- علیه السلام. وجه سهام «۲» فزاء گفت و بلخی و مغربی که: ما رویهای ایشان را چون قرده و خنازیر کنیم که اینکه حیوانات [را] «۳» موی بر روی باشد و آدمیان را بر پس سر. اگر گویند: نه خدای اینکه بگرد «۴» با ایشان و اینکه وعیدی بود که ایشان را کرد اگر ایمان نیارند، و ایشان ایمان نیاوردند، گوئیم: از اینکه دو جواب است. یکی آن که از ایشان بعضی ایمان آوردند، چون عبد الله سلام و اسد بن عبید و مخیریق و ثعلبه، و آنان که ایمان نیاوردند اینکه عقوبت بکند ایشان را در قیامت. و میرد گفت: لا بد من طمس فی اليهود و مسخ قبل قیام الساعة، گفت: پیش از قیامت بکند خدای تعالی به ایشان. جواب دیگر آن است از او که: خدای تعالی از دو چیز خبر داد بر تخیر، گفت: أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَرَدَّهَا عَلٰی أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ، یا لعنت کنیم ایشان را آن را که طمس نکرد لعنت کرد، و «طمس» اذهاب اثر باشد و رسم طامس و دارس و دائر، ای ذاهب مندرس. راوی خبر گوید که: چون اینکه خبر آمد عبد الله سلام بشنید، بشتافت و بنزدیک رسول آمد و ایمان آورد و گفت: یا رسول الله؟ می‌ترسیدم که پیش از آن که به تو رسم رویم با قفا گردانند. نخعی گفت: در عهد عمر [خطاب، عمر] «۵» اینکه آیت بر کعب الأخبار خواند، کعب گفت: یا ربّ امنت یا ربّ أسلمت، بار خدایا ایمان آوردم اسلام آوردم، ترس آن را که اینکه وعید به او رسد. ابن زید گفت [۳۱۶-پ]: معنی آن است که محو آثار ایشان کنم از وجوه و نواحی ایشان و اثر ایشان از اینکه ولایت ببرم تا به آن جا «۶» شوند که آمدند، یعنی شام. و ----- (۱). مر، تب: بمانید. (۲). آج، لب، فق، مر: سیوم، تب: سیم. (۳).

اساس: ندارد، از وز افزوده شد. [.....] (۴). اساس: کرد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج، لب، فق: با آن جا. صفحه: ۳۸۸ گفت: اینکه معنی برفت با ایشان یعنی إجلاء بنی النضیر از دیار و حصون خود یا «۱» أذرعاً «۲» و اریحا از ناحیه شام. أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ، یا لعنت کنیم ایشان را چنان که اصحاب سبت را، و ایشان را با خوک و بوزنه «۳» کنیم و قصه اصحاب السبت به جای خود بیاید- ان شاء الله. وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا، یعنی هر کاری «۴» که خدای تعالی از افعال خود خواهد بیاشد، و از افعال غیر او بر سیل اکراه و اجبار. و وجهی دگر آن است: آن امر که خدای کند بیاشد، یعنی قوله: انما أمرنا «۵» لَشِيءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ «۶»، بر قول اول امر به معنی فعل باشد، من قولهم: أمره مستقیم و أمره صالح و به زبان [ما] «۷» کار باشد، و بر قول دوم امر قول باشد، ای قول القائل لمن هو دونه افعال با اراده مأمور به. إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ، فزاء گفت: «ان» مع الفعل در محل نصب است، و

تقدیر آن است که: لا یغفر الشّرك. خدای - جل جلاله - در اینکه آیت خبر داد که شرک نیامزد، [و] «۸» ما دون شرک آن را که خواهد بیامزد. عبد الله عمر گفت: سبب نزول آیت آن بود که چون اینکه آیت آمد که خدای تعالی می گوید: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ، الی قوله: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا^۹، رسول - علیه السّلام - اینکه آیت بر منبر بخواند. مردی بر پای خاست «۱۰» و گفت: یا رسول الله و الشّرك، رسول چیزی نگفت. دگر باره باز گفت تا سه بار باز گفت که: شرک نیز بیامزد ای رسول الله، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد ----- (۱). آج، لب: با. (۲). آج: اذرعاع. (۳). لب، مر، تب: بوزینه. (۴). آج، لب، فق، تب: کار. (۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرآن با توجه به آیه مورد نظر: قولنا. (۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۴۰. (۷-۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). سوره زمر (۳۹) آیه ۵۳. (۱۰). اساس، آج، لب، فق، مر، تب: خواست، با توجه به وز تصحیح شد. صفحه: ۳۸۹ که شرک نیامزم. عبد الله عمر گفت: چون یکی از ما بر کبیره «۱» بمردی، حکم کردمانی که او از اهل دوزخ است تا اینکه آیت آمد، ما توقّف کردیم در حق صاحب کبیره. جابر عبد الله انصاری روایت کرد که: رسول - صلی الله علیه و آله - [گفت] «۲» که: مغفرت و آمرزش به بنده فرو می آید مادام تا حجاب نباشد، ما گفتیم: ای رسول الله؟ حجاب چیست! گفت: شرک به خدا، آنکه اینکه آیت بخواند: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ مسروق روایت کرد از عبد الله عمر که رسول - علیه السّلام - گفت: هر که با پیش خدای شود و او مشرک نباشد به خدای تعالی، به بهشت شود، و هیچ معصیت زیان ندارد او را چنان که اگر با پیش خدای شود و مشرک باشد به دوزخ شود و هیچ طاعت سود ندارد او را. از امیر المؤمنین علی روایت کردند که او گفت: در قرآن هیچ آیت نیست که من دوست تر دارم از اینکه آیت، و اینکه آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی فشاق اهل صلاّه را بیامزد، و اگر چه توبه نکرده باشند. و وجه استدلال از آیت آن است که خدای تعالی در آیت نفی و اثباتی نهاد، گفت: شرک نیامزم و مادون شرک بیامزم، و امت اجماع کردند بر آن که خدای تعالی شرک بیامزد با توبه «۳»، اگر مادون شرک بیامزد بی توبه فرقی نباشد میان نفی و اثبات، و قولی گفتن که مؤدّی بود بارتفاع «۴» فرق بین النّفی و الاثبات قولی فاسد باشد، و اگر چنان بودی که اصحاب وعید گفتند که: هیچ دو بی توبه نیامزیدی، بایستی تا گفتی: انّ الله لا یغفر المعاصی کلّها الا بالتوبه. بر دو قسم نهادن به طریقه نفی و اثبات معنی ندارد، و اینکه چنان باشد که کسی گوید: من مال بسیار به تفصّل به کس ندهم و مال اندک به استحقاق و واجب دهم، او را گویند: اینکه قسمت محال است، تو را می باید گفتن که من چیزی به کس ندهم الا به واجب و ----- (۱).

تب: کبیره / کبیره ای. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۳). مر و. (۴). مر: بر ارتفاع. صفحه: ۳۹۰ استحقاق. اگر گویند: چرا نشاید که مراد بدون الشّرك صغایر باشد که خدای بی توبه بیامزد گوئیم: نشاید، برای آن که در قرآن مطلق گفت و تخصیص نکرد صغایر را از کبایر تخصیص او کردن بی دلیلی وجه ندارد، دگر آن که صغایر خود مکفّر و محبط باشد بنزدیک ایشان به آمرزیدن او حاجت نباشد و به مشیّت باز بستن معنی ندارد. اگر گویند: مشیّت برای آن آورد «۱» تا قطع نکنند بر غفران مادون الشّرك، جواب آن است که گوئیم: مشیّت در مغفور له شده است از مکلفان نه در گناهان، حق تعالی گفت بر اطلاق مادون شرک بیامزم آن را که خواهیم اگر خواهیم، اگر گویند: مشیّت برای اشتراط توبه در آورد، گوئیم: اینکه تفسیر قرآن باشد بر وفق مذهب «۲»، مذهب را بر وفق قرآن راست باید کردن، و از کجا ممکن بود دعوی کردن که خدای تعالی جز تائب را نخواهد که بیامزد با آن که بر مذهب ایشان راست نباشد، برای آن که تائب را بر خدای واجب بود اسقاط عقاب او بر حدّی که اگر نکند اخلال به واجب کرده باشد، و آن که بر سیل و جوب کند آمرزش نباشد. اگر گویند: مشیّت را فایده چیست! گوئیم: تا مکلفان به «۳» قبیح مغری نباشند «۴» که اگر مطلق بودی اغراء به قبیح بودی تا هر کسی چنان گمان برد که باشد که او در مشیّت آمرزش نیست، گناه نکند و اگر اینکه را معارضه کنند به آیات وعید ما آن آیات را معارضه کنیم به آیات [رجا] «۵» و چون آیات «۶» متعارض شوند ساقط شوند با حکم عقل رجوع باید کردن، چون با عقل رجوع کنند عفو و حسن او در عقلها مقرر است.

آنکه گفت: وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا، و هر که به (۷) خدای شرک آرد و با خدای تعالی [۳۱۷-] در افعال او یا در استحقاق عبادت با او انبازی ----- (۱). وز: دارد. (۲). آج، لب، فق و. (۳). تب: بر.

(۴). اساس، وز: باشد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). آج، لب، فق، مر: ارجا. (۶). اساس، وز: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). لب، مر، تب: با. صفحه: ۳۹۱ و شریکی بدارد، او دروغی عظیم بر خدای نهاده باشد. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ - الاية، آیت در حق جماعتی جهودان آمد، چون بحر بن عمرو و نعمان بن أوفی و مرحب بن زید، پیامدند و اطفال خود را پیش رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - آوردند و گفتند: ای محمد؟ چه گویی، اینان را گناهی هست! گفت: نه. گفتند: و الله که ما هم چنینیم در پاکی که اینان هستند، هر گناهی که ما به روز کنیم به شب از ما مکفر کنند، و هر گناه که ما به شب کنیم به روز از ما مکفر کنند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و ایشان را تکذیب کرد. حسن و ضحاک و قتاده و مقاتل و سدی گفتند: آیت در جهودان و ترسیان آمد، چون گفتند: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ ﴿۱﴾ لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هَيُودًا أَوْ نَصَارَى ﴿۲﴾. عبد الله عباس و عطیه گفتند، جهودان گفتند: پدران و فرزندان ما که از پیش رفتند شفیعان ما باشند و ما را تزکیه کنند. عبد الله مسعود گفت: ایشان یکدیگر را تزکیه کردند، و تزکیه آن باشد که گیری را گوید: زکی است، گفتند ﴿۳﴾ ما از کیایم، و زکا زیاده باشد در صلاح، یقال: زکا الزرع اذا نما. حق تعالی گفت: به تزکیه ایشان چه اعتبار است، مزکی آن باشد که منش تزکیه کنم، بَلِ اللَّهُ يَبْزُقِي مَنْ يَشَاءُ، خدای تزکیه کند آن را که خواهد، و آن را که خواهد که مزکی باشد. وَلَا يُظَلِّمُونَ فِتْلًا، و بر ایشان ظلم نکنند ﴿۴﴾، یعنی نقصان حق - ایشان نکنند ﴿۵﴾ از تزکیه. و ظلم در لغت نقصان باشد. فِتْلًا، به مقدار فتیلی. عبد الله عباس گفت و مجاهد و قتاده و ضحاک و عطیه که: «فتیل» آن باشد که در شکاف استخوان ﴿۶﴾ خرما بود، و «نقیر» آن گو باشد که بر پشت استخوان خرما بود، و «قطمیر» پوست استخوان خرما باشد. و روایتی دیگر از عبد الله عباس و سدی و ابو مالک آن است که: فتیل آن باشد - ----- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۱۸. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۱. (۳). آج: بگفتند. (۴). (۵).

(۴). فق، مر: نکند. (۶). وز، آج، لب، فق، مر، تب: استخوان. [.....] صفحه: ۳۹۲ که انگشت به هم مالی ﴿۱﴾ آنچه حاصل آید از آن جا از چرک و شوح آن را فتیل گویند، برای آن که چون تافته‌ای باشد من فتل الحبل، و قال الشاعر ﴿۲﴾: يجمع ﴿۳﴾ الجيش ذا الألوف و يغزوا ثم يرزا العدو فتیلا و نصب او بر مفعول دوم ﴿۴﴾ است که ظلم متعدی باشد به دو مفعول، یقال: ظلمته حقه، اینکه قول زجاج است. ربانی گفت: محتمل است که تمیز ﴿۵﴾ باشد. انظر كيف يفترون على الله الكذب، بنگر که چگونه فرو بافتند بر خدای تعالی دروغ. و «نظر» اینکه جا به معنی فکر و اندیشه باشد، و «افتراء» اختلاق باشد، و «فریه» دروغی مبتدا بود، و اصل کلمه فری باشد و هو القطع، یقال: فراه إذا قطعه على وجه الصّلاح، و أفراه إذا قطعه على وجه الفساد و افتري الكذب إذا اختلقه و قطعه، و أنه ليفرى ﴿۶﴾ الفرى، أى يأتى بالعجب كأنه يقطعه من حيث لا يعلم، و افتراى ﴿۷﴾ ایشان اینکه جا آن بود ﴿۸﴾ که گفتند: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ ﴿۹﴾ لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هَيُودًا أَوْ نَصَارَى ﴿۱۰﴾ وَ كَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا، و اینکه بس است بزه ظاهر، و اینکه لفظ بر سبیل مبالغت گویند در مدح یا ذم، یقال: كفى بذلك شرفا و كفى به خزيا، و نصب او بر تمیز ﴿۱۱﴾ است. قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ - الاية، بعضی قرآء در جمله قرآن خواندند: «ألم تر» ساكنه الزاء، و اینکه لغت بعضی عرب است که ایشان قناعت نکردند در فعل معتل - الاخر به حذف حرف، تا آن حرف صحیح که پیش از آن بود نیز تسکین کردند حرکت او را، كقول الشاعر ﴿۱۲﴾: ----- (۱). آج، لب، فق، مر، تب: بمالی. (۲). تب شعر. (۳). تب: تجمع. (۴). مر: دویم. (۵).

آج، لب، فق: تمیز. (۶). آج، لب، فق، مر: ليفتري. (۷). آج، لب: افتراء. (۸). آج، لب، فق، مر: آن بودی. (۹). سوره مائده (۵) آیه ۱۸. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۱. (۱۱). وز، تب: تمیز، که بر اساس مرجح می‌نماید. (۱۲). تب شعر. صفحه: ۳۹۳ من یهده الله یهتد لا مضل له و من أضل فما یهدیه من هاد حق تعالی گفت: نبینی آنان را که ایشان را از کتاب نصیبی دادند ایمان می‌آرند به جبت و طاغوت. مفسران خلاف کردند در جبت و طاغوت. عکر مه گفت: دو صنم بودند که مشرکان آن را پرستیدند. ابو عبیده

گفت: هر چه بدون خدای پرستند از حجر و مدر و شجر و صورت و شیطان همه را جبت و طاغوت خوانند، گفت دلیلش قوله: *أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ* «۱» و *الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا* «۲». عطیه گفت از عبد الله عبّاس که: جبت اصنام است، و طاغوت ترجمان ایشان که از ایشان سخن گویند و مردمان را با عبادت ایشان دعوت کنند. و گفته‌اند: جبت بتان باشند، و طاغوت شیاطین ایشان که اغراء کنند مردمان را بر عبادت او، و هر صنمی را شیاطینی باشد. عبد الله عمرو شعبی و مجاهد گفتند: جبت سحر است و طاغوت شیاطین. زید أسلم گفت: جبت ساحر است و طاغوت شیطان، دلیلش قوله: *وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتَ* «۳» و *يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا*، مفسّران گفتند: کعب اشرف با هفتاد سوار از جهودان برخاستند و به مکه رفتند پس «۱» آن که وقعه «۲» احد بوده [بود] «۳» تا با قریش سوگند خوردند «۴» و عهده که از میان ایشان و رسول - علیه السلام - بود بشکافند «۵». کعب اشرف به سرای ابو سفیان فرود آمد، ابو سفیان او را مهماننداری نکو کرد، و جهودان به سرایهای قریش فرود آمدند، قریش گفتند: شما اهل کتابید، و محمد اهل کتاب است، ما بر شما ایمن نباشیم که میل شما با او بود، و اینکه آمدن شما به اینکه جا مکر است، اگر خواهی «۶» که ما را بر شما امانی باشد اینکه بتان ما را سجده کنید «۷» تا ما ایمن شویم بر شما و عهد شما، ایشان آن دو بت را سجده کردند، فذلک قوله تعالی: *يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ*. آنگه کعب اشرف قریش را گفت: سی مرد از شما و سی مرد از ما بیاییم و شکم به دیوار کعبه باز نهیم و با خدای کعبه عهد کنیم که از یکدیگر جدا نشویم، و با هم دست یکی داریم تا محمد را قهر کنیم «۸». چون اینکه عهد بکردند [و] «۹» فارغ شدند، ابو سفیان گفت کعب را که: تو مردی اهل کتابی «۱۰» و ما مردمانی امّییم «۱۱» ندانیم خواند، بگو تا ما به حق نزدیکتریم یا محمد! کعب گفت: شما دین و طریقه خود عرض کنید «۱۲» بر من. ابو سفیان گفت: طریقه ما آن است که برای حاج اشتر کشیم و ایشان را آب دهیم و طعام دهیم و مهمان‌داری کنیم، و اسیران را از بند رها کنیم، و صلّه رحم کنیم، و خانه خدای را عمارت کنیم، و ما از اهل حریم، و محمد از دین پدران -----

----- (۱). مر از. (۲). آج، لب، فق، مر: واقعه. (۳). اساس: ندارد، مر: شده بود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس: خوردند، با توجه به وز و دب تصحیح شد. (۵). تب: بشکافند. (۶). مر، تب: خواهید. (۷). آج، لب، فق: کنی، که بر متن مرخّیح است. (۸). فق، بقهر کنیم. (۹). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۰). آج، لب، فق: مردی از اهل کتاب. (۱۱). آج، لب، فق، تب چیزی. [.....] (۱۲). همه نسخه بدلها: عرضه کنید. صفحه: ۳۹۵ مفارقت کرده است، و رحم بریده است و حرم رها کرده است، و دین ما قدیم است و دین او محدث است، ما به حق اولتریم یا او! کعب گفت: شما به حق اولترید، [و دین شما] «۱» از دین محمد بهتر است، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: *أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ إِلَى قَوْلِهِ: وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا*، گفت: با آن که به جبت و طاغوت ایمان می‌دارند کافران را می‌گویند: راه شما در دین راست‌تر است از راه مسلمانان محمد و اصحابش. و نصب «سبیلا» بر تمییز «۲» است، چنان که فلان احسن منك و جها. *أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ*، «اولا» جمع «ذا» باشد علی غیر لفظه، *كَالْمَرْأَةِ وَالنَّسَاءِ*، چون اشارت به جماعتی حاضران باشد، «ها» ی تنبیه در اول آرند، گویند: هؤلاء، و چون به جماعتی «۳» غایبان باشد، «کاف» خطاب در آخر آورند، گویند: اولئك، و جمع نکنند میان هر دو، و لا- یقال: هؤلك. و بیان کردیم که «لعن»، ابعاد باشد من رحمه الله علی وجه العقوبه و الا مستحق نباشد. حق تعالی گفت: ایشان آنانند یعنی حی- اخطب و کعب اشرف و آنان که ذکر ایشان در آیت متقدم برفت که: خدای ایشان را لعنت کرده است، و هر که را خدای «۴» لعنت کند تو او را یاری نیابی. اگر گویند: چگونه گفت که او را یاری نیابی با تناصر و تعاون ایشان یکدیگر را! گوئیم از اینکه دو جواب است: یکی آن که ایشان را یاری نبود بر خدای - عزّ و جلّ - که ایشان را از عقاب خدای برهاند، دگر آن که اگر چه ایشان را یاران بسیار باشند غنا نکنند با لعنت خدای و سخط خدای بر ایشان. *أَمْ لَهُمْ نَصِيْبٌ مِنَ الْمُلْكِ*، «أم»، اینکه جایگاه منقطع است و معادل الف استفهام نیست و به معنی «بل» باشد، و لکن در او معنی استفهام است «۵» بر وجه تقریر، و گفته‌اند: «میم» زیادت است و معنی آن است که: *أَلْهَمْ نَصِيْبَ مِنَ الْمُلْكِ*. و وجه اتصال اینکه آیت به آیت دیگر آن است که: آیت دوم که از پس

اینکه ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب: تمیز. (۳). آج، لب، فق، مر: جماعت. (۴). مر او را. (۵). همه نسخه بدلها: باشد. صفحه: ۳۹۶ آیت است متضمن حسد است، و اینکه آیت متضمن بخل است، و وصف ایشان به حسد و بخل متناسب باشد. و بعضی دگر گفتند: «أم»، متصله است و معادله الف استفهام مقدر، و تقدیر اینکه است که: اللهم النبوة حتى يحكموا (۱) بهدی الناس و ضلالهم أم لهم نصيب من الملك. و در «اذا» دو قول گفتند: یکی آن که جواب فعلی مقدر [است] «۲»، و تقدیر آن است که: و لو كان لهم نصيب من الملك فإذا لا يؤتون الناس نقیراً، و اگر ایشان را نصیب بودی از ملک هم مردمان را نقیری ندادی (۳). و قولی دگر آن که: چنان که در عمل ملغی است، در معنی ملغی باشد، و تقدیر اینکه است «۴»: فلا يؤتون الناس نقیراً، و کوفیان گفتند: «اذا» برای آن عمل نمی کند که «لا» حایل است میان او و میان عمل، و «اذا» تا عمل کند او را چند شرط باید: یکی آن که فعل مستقبل باشد. دوم «۵» آن که جواب کلامی باشد، چنان که کسی گوید: أنا آتیک، تو گوی: اذا اکرمک. دگر آن که: ما بعد «اذا» معتمد نباشد علی ما قبلها به آن که خبر مبتدا باشد یا «۶» جزای شرط، چنان که زید اذا اکرمه و ان تأتني اذا اکرمک، چون چنین باشد ملغی بود «۷» او را عملی ندهند، و عمل او آن جا که عمل کند نصب فعل مضارع باشد، چنان که گفتیم. و مفسران در تفسیر خلاف کردند. عبد الله عباس گفت: آن نقطه «۸» باشد که بر پشت استخوان «۹» خرما بود. مجاهد گفت: در میان استخوان «۱۰» خرما دانه‌ای کوچک باشد نقیر آن بود. ابو العالیه گفت: آن باشد که مرد سر انگشت بر چیزی زند و منه النقر و ----- (۱). آج، لب، فق، تب: يحكموا. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: ندادندی. (۴). مر: آن است که. (۵). مر: دویم. (۶). اساس، وز: تا، با توجه به آج تصحیح شد. (۷). وز، آج، لب و. (۸). تب: نقطه / نقطه‌ای. [.....] (۹). وز، آج، لب: استخوان. (۱۰). همه نسخه بدلها: استخوان. صفحه: ۳۹۷ منقار الطیر لآله النقر. و «نقیر»، فعل به معنی مفعول بود بر «۱» قول عبد الله عباس. أم یحسدون الناس، یا حسد می‌برند [۳۱۸-ر] اینکه جهودان بر عرب به آن که خدای تعالی محمّد را در میان ایشان فرستاد. عبد الله عباس و مجاهد و ضحاک و سدی و عکرمة گفتند: مراد به «ناس» محمّد است - صلی الله علیه و آله - جهودان حسد بردند او را بر نبوت. بعضی دگر گفتند: مراد رسول است، او را حسد کردند بر آن که خدای تعالی او را نه زن حلال کرد، جهودان طعن زدند گفتند: اگر پیغمبر (۲) بودی او را چنین همه زنان نبود. خدای تعالی گفت ایشان را: اینکه عجب می‌آید و نمی‌دانند که بنزدیک داود صد زن بودند و او را حلال بود، و بنزدیک سلیمان هزار زن بودند، سیصد مهیره و هفصد (۳) سرّیه. رسول - علیه السلام - گفت: ای عجب صد و هزار بیشتر باشد یا نه؟ بر ایشان به آن عدد انکار نبود، بر من به اینکه عدد چرا انکار است! چون اینکه شنیدند بعضی امساک کردند. خدای تعالی گفت: فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ، سدی گفت: آیت در ابراهیم خلیل - علیه السلام - آمد که او سالی زرع بسیار کرد، زرع او به برآمد و زرع دیگران تباہ شد، او را حسد کردند. چون محتاج شدند به طعام آمدند و از او طعام خواستند، او گفت: هر که ایمان آرد طعامش دهم، و هر که نیارد ندهمش. بعضی ایمان آوردند و بعضی نیاوردند، فذلک قوله: فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ. در تفسیر باقر آمد - علیه السلام - که: مراد به «ناس» محمّد است و آل محمّد، و مراد به حاسدان آنانند که رسول را بر نبوت حسد کردند و آل او را بر امامت، بیانش قوله تعالی: فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ، گفت: ما آل ابراهیم را کتاب دادیم و حکمت، و آل ابراهیم شامل است بر محمّد و اهل البیت [او] «۴»، و مراد به «کتاب» قرآن است، و به «حکمت» نبوت، و به «ملک عظیم» امامت، و اینکه جمله -----

(۱). اساس، وز: و، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز، تب: پیغامبر. (۳). تب: هفتصد. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۳۹۸ مجموع نبود الّا در خانه رسول - علیه السلام. ملک «۱» دو است: یکی ملک دنیا، یکی ملک آخرت. آن که ملک دنیا است، خدای تعالی آن را عظیم خواند و به محمّد و آل محمّد داد، فی قوله: وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا، و ملک آخرت را کبیر خواند و به ایشان داد، فی قوله: وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا «۲». و آن را که دو ملک

چنین بود عجب نبود که محسود چنین بود (۳)، و اینکه بیتهای او حواله کنند، اگر چه لفظش به فصاحت او لایق نیست، معنی به احوال او لایق است: اُنّی حسدت فراد الله فی حسدی لا عشت ما عشت یوما غیر محسود لا یحسد المرء الا من فضائله بالعلم و الفضل و البأساء و الجود و اینکه ابیات همچنین لایق احوال (۴) اوست (۵): ان یحسدونی فانی غیر لائمهم قبلی من الناس اهل الفضل قد حسدوا فدام لی و لهم ما بی و ما بهم و مات کثرنا غیظا بما یجد (۶) انا اللّذی وجدونی فی حلوقهم لا ارتقی صدرا منها و لا اُرد و حسد خصلتی بد است از خصال مذمومه، در او یک چیز هست نیک، و آن آن است که حاسد را همه زیان بود و محسود را سود، نبینی که طایبی چگونه گفت (۷): و إذا اراد الله نشر فضیله طویت أتاح لها لسان حسود لو لا اشتعال النار فیما جاورت ما کان يعرف طیب عرف العود گفتا: حسد حاسد (۸) چون آتش است و خصال محموده محسود چون عود، حاسد آتش حسد در میان جسد پوشیده دارد، او را می‌سوزد و کس خیر ندارد، او داند کز آن آتش بر او (۹) چه آسیب می‌رسد؟ چون صبرش برسد و بی طاقت شود آن (۱۰) آتش حسد پاره‌ای بر محسود ریزد، چنان باشد که آتش به عود رسد آن معنی که در اوست پیدا

----- (۱). مر: و ملک. (۲). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۰. (۳). همه نسخه بدلها: محسود بود. (۴). وز، آج، لب، فق، تب: حال. (۵). تب شعر. (۶). اساس و دیگر نسخه بدلها: یجدوا، طبق قاعده به صیغه مفرد تصحیح شد. (۷). تب شعر. (۸). آج، لب، فق، مر، تب: حاسدان. [.....] (۹). آج، لب، فق، مر، تب: بدو. (۱۰). تب، بالای کلمه با خطی متفاوت با متن نوشته است: از. صفحه ۳۹۹: ۳۹۹ شود، که اگر نه آنستی پیدا نشدی. پس از حق محسود آن است که او را بر آن شکر کند یا صبر، چنان که شاعر گفت (۱): اصبر علی مفض الحسود فان صبرک قاتله کالنار تأکل نفسها إن لم تجد ما تأکله و رسول - علیه السلام - هم اینکه تشبیه فرمود فی قوله: ان الحسد لیأکل الحسنات کما تأکل النار الحطب، گفت: حسد حسنات را همچنان خورد که آتش هیزم را. و حاسد اینکه همه برای آرزوی سیادت کند و نداند که چندان که بیش کند از آن دورتر باشد که: الحسود لا یسود. و امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: الحاسد معتاز علی من لا ذنب له، حاسد بر کسی خشم می‌گیرد که او را گناه نیست. سفیان ثوری گفت، در کتب اوایل هست که، خدای تعالی گفت: الحاسد عدو نعمتی غیر راض بقسمتی، و منصور فقیه گفت در اینکه معنی: الا قل لمن کان لی حاسدا ا تدری علی من أسأت الأدب أسأت علی الله فی فعله إذا أنت لم ترض فیما وهب جزاؤک منه زیاداتنا و أن لا تنال اللّذی تطلب دشمنی هر کس را که دشمنی نه از روی حسد کند دوا توان کردن، اما با حسد حاسد چه چاره سازند (۲). کلّ العداوة قد ترجی إمامتها إلی عداوة من عاداک من حسد و لآخر (۳): محسدون و شرّ الناس منزله من عاش فی الناس یوما غیر محسود آخر (۴): إنّ العرانیین تلقاها محسّده و لا تری للثام الناس حسّادا در خبر است که: یک روز جماعتی زنان قریش با زنان رسول - علیه السلام - حاضر بودند، هر کسی از قبیله خود و حسب و نسب و قوم خود چیزی می‌گفت، فاطمه زهرا - صلوات الله علیها - درآمد [۳۱۸- ر]، ایشان حدیث رها کردند، یکی گفت: ----- (۴-۳-۱). تب شعر. (۲). تب شعر. صفحه ۴۰۰: چرا حدیث رها کردی (۱)! گفتند: برای آن که در پیش او حدیث حسب و نسب کردن محال باشد، و حسب و نسب او آن که می‌دانی (۲). یکی از جمله ایشان گفت: ما بالکم یا بنی هاشم حزتم السیاده بأسرها أما أبوک فسید ولد آدم، و أما بعلک فسید العرب و أما أنت فسیده نساء العالمین، و اما ابناک فسیدا شباب أهل الجنة، و أما عمک فسید الشهداء فما ترکتم لأحد شیئا من السیاده، گفت: چیست ای بنی هاشم که همه سیادت جمع کردی (۳) خود را و گوی سیادت از همه عالم بر بودی (۴). اما پدرت سید ولد آدم است، و اما تو سیده زنان جهانی، و اما شوهرت سید عرب است، و اما فرزندان سیدان جوانان بهشتند، و اما عمّت حمزه سید شهیدان است (۵). بر پای خاست و می‌خواند: أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله - الا یه. فمنهم من آمن به و منهم من صید عنه، گفت: از ایشان کس بود که ایمان آورد و کس بود که برگردید - بر آن اقوال که برفت (۶) - و «من» نکره موصوفه است، و «صد» از صدود و اعراض باشد. و کفی بجهنم سعیراً، آنکه بر سبیل تهدید گفت: بس است دوزخ آتش افروخته. إنّ الذین کفروا بآیاتنا سوف نُصلیهم ناراً، آنان که به آیات ما کافر شدند ایشان را بچشانیم آتشی و بسوزانیم به آتشی که هر گه که پوستی از آن

ایشان «۷» در آتش سوخته شود با پوستی دیگر بدل کنیم به جای آن. عبد الله عباس گفت: پوستی بدل کنند ایشان را سپید چون کاغذ. نافع روایت کرد از عبد الله عمر که: مردی اینکه «۸» آیت بخواند پیش عمر خطاب، گفت: باز خوان. معاذ جبل گفت: تفسیر اینکه آیت بنزدیک من هست. گفت: بیار. گفت: در یک ساعت صد بار بدل کنند پوست ایشان را. عمر گفت: من همچنین شنیدم از رسول - علیه السلام. ----- (۱). مر، تب: کریدید. (۲). مر: می دانید. (۳). مر، تب: کریدید. (۴). مر، تب: بر بودید. (۵). چاپ شعرانی (۴۱۴/۳) فاطمه. (۶). اساس: رفت، با توجه به وز تصحیح شد. (۷). اساس: نشاید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج، لب، فق دو. صفحه: ۴۰۱ فضیل عیاض گفت از هشام از حسن بصری در تفسیر اینکه آیت، گفت: آتش هر روز هفتاد هزار بار بخورد هر گه که پوستی سوخته می شود، دیگری باز می آفریند. مجاهد گفت: از میان پوست کافر و گوشتش کرمانی باشند که ایشان را جلبه‌ای بود چون بانگ خران کوهی. ابو هریره روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: سطبری پوست کافر چهل و دو گز باشد، [و اهرش چندان باشد که کوه احد] «۱». اگر گویند: چگونه شاید که خدای تعالی پوستی نو بیافریند که او مستحق عقاب نباشد و مباشرت گناه نکرده باشد و آن را عقاب کند! گوئیم از اینکه چند جواب است: یکی آن که معذب جمله مکلف باشند «۲» نه پوست، و به پوست اعتبار نیست برای آن که چون به حی متصل نباشد الم نیابد «۳»، و انما متالم جمله آدمی و حیوان باشد، نبینی که اگر چه گناهکار گناه به بعضی اعضا و اجزا کند، چون چشم و گوش و زبان و دست و پای، در شاهد مذمت و ملامت راجع با جمله او باشد [دون ابعاضش، همچنین عقاب بر جمله او باشد] «۴» و متالم به آن الم جمله باشد. دگر آن که: اگر چه ضرب و قطع و مانند اینکه بر عضوی از اعضا باشد، متالم و معذب جمله حی «۵» بود، و جمله حی ادراک آن کند بانقار طبع، پس از اینکه وجوه به پوست اعتبار نیست که آن باشد یا نه آن باشد، که پوست بمثابت لباس است حی را. گفتند دلیل بر اینکه ظاهر آیت است که گفت: لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ، عذاب با جمله ایشان حواله کرد، و نگفت: لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ، تا راجع باشد با پوست. جواب دیگر آن است که: مراد تبدیل، اعادت است و به غیر «۷»، تغایر صفت و هیأت و تألیف و ترکیب، چنان که یکی از ما پیرهنی دارد بشکافد و قبا کند، هر گه بیند گوید: هذا غیر ذاک، اگر چه داند که اصل او بر جای است. و آن کس که انگشتری دارد بشکند و باز دگر باره پیراید به شکل دیگر، گویند: هذا الخاتم غیر ----- (۴-۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب، فق، مر، تب: باشد. [.....]. (۳). تب: نباشد. (۵). اساس: می، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، لب، فق، مر: لذتذوق. (۷). وز: به تغیر. صفحه: ۴۰۲ ذاک الخاتم المذی کان لک. و همچنین آن کس که کسی را دیده باشد تن درست و جوان و نکو روی، چون روزگار برآید و او را باز بیند پیر شده و بیمار گونه گردیده، گوید او را: کیف رأیت فلانا، فلان را چون دیدی! گوید: رأیت غیر من رأیت، جز آن را [دیدم که] «۱» دیده بودم، و کذا قوله: یوم تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ «۲» سَرَابِلُهُمْ مِنْ قِطْرَانٍ «۳»، برای آن که بر ایشان ملازم باشد آن را پوست خواند، چون آن سوخته گردد پیراهنی دیگرش پوشند «۴» جز آن، چنان که شاعر گفت «۵»: کسا اللوم تیما خضره فی جلودهم فویل لتیم من سرابیلها الخضر در بیت کنایت کرد از پوست ایشان به پیرهن. بعضی دگر گفتند: خدای تعالی اهل دوزخ را پوستی آفریند «۶» از بالای همه پوستها که ألم نیابد آن پوست، و او «۷» عذابی باشد بر خداوندش بمنزلت پیرهن که چون از قطران باشد خداوندش را عذاب باشد و او ألم نیابد. آنکه حق تعالی بیان کرد که: اینکه برای آن کند تا ایشان عذاب خدای بچشند که خدای تعالی قاهر و غالب است، کس او را غلبه نکند، و حکیم است عذاب جز به عدل و حکمت و استحقاق نکند. آنکه عقیب «۸» آیت وعید آیت وعد گفت علی عاده الکریمه: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، در اینکه آیت و امثال اینکه دلیل است بر بطلان قول آنان که گفتند: عمل صالح ایمان باشد، چه اگر چنین بودی بمثابت آن بودی که گفتی: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَآمَنُوا، و در اینکه فایده نبود. ----- (۱). لب: که. [.....]. (۲). وز، ماند بار که، آج، لب، فق، مر: شاید نازکی، تب: باید باز که. (۳). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵۰. (۴). مر: پوشانند. (۵). تب شعر. (۶). آج، لب،

فق، مر: پوست آفرید. (۷). آج، لب، فق، تب: و آن. (۸). آج، لب، فق، مر: عقب. صفحه: ۴۰۴ سُنْدِ خُلُوم، «سین» استقبال را باشد تا فعل خالص کند به مستقبل و از آن ببرد که اینکه بنا حال را بشاید»۱، چه اگر «سین»۲» نبود مشترک باشد اینکه بنا بین الحال و الاستقبال. جَنَاتٍ تَجْرِي مِّن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند ما ایشان را به بهشتهایی بریم که در زیر درختان از «۳» جویها می‌رود. و «جنت»، بستانی باشد که: درختان او به سایه، زمین پوشد، من الجن و هو السّتر، و قوله: تَجْرِي مِّن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، از جمله اتّساع است، و حقیقت آن است که ماء الأنهار برای آن که جوی نرود، آب جوی رود و لکن علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه. خالِدین فیها، همیشه باشند آن جا، و نصب او بر حال است. اَبْدًا، نصب او بر ظرف است، و روا بود که مؤکد حال بود «۴»، ای خالدین مؤبدین. لَهْم فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ، ایشان را در آن جا زنانی باشند پاکیزه- و اینکه را شرح رفته است. وَ نَدْخُلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا، و ایشان را در سایه گسترده بریم، جایی که سایه باشد و آفتاب با او نرسد آن را ظلّ گویند، و آن که آفتاب به او برسد و از او بشود آن را فیء گویند من فاء اذا رجع، برای آن که در بهشت آفتاب نباشد. و گفته‌اند: ظلّ سایه بامداد بود و فیء سایه نماز دیگر، و اینکه را نیز مرجع با قول اول است، قال الشّاعر «۵»: «فلا الظلّ من برد الصّحی نستطيعه و لا الفیء من برد العشی» نذوق و ظلیل آن باشد که در او گرما و سموم نباشد فی قول الحسن، چنان که گفت: وَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ «۶».

ترجمه

در «۷» خبر هست که: در بهشت درخت «۸» باشد که سوار در سایه آن صد سال می‌رود «۹» به آخر نرسد، برای اینکه گفت: ظِلًّا ظَلِيلًا، تا با سایه دوزخ نماند آن جا که گفت: إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ. لَا ظَلِيلٍ «۱۰» إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا «۵۸» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا «۵۹» أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا «۶۰» وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتُ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا «۶۱» خدای می‌فرماید شما را که بدهید زنها را با خداوندانش، چون حکم کنید میان مردمان حکم کنید «۲» براستی که خدای نیک چیز است «۳» پند می‌دهد شما را به آن، خدای همیشه شنوا و بینا بوده است. ای آنان که گرویده‌اید، فرمان برید خدای را و فرمان برید پیغامبر را و خداوندان فرمان را از شما «۴»، اگر منازعت کنید در چیزی باز افکنید آن را با خدای و پیغامبر اگر شما ایمان [می‌د] «۵» ارید «۶» به خدا و به روز قیامت، آن «۷» بهتر است و نکوتر به تأویل «۸». [۳۱۹- پ] بینی «۹» آنان را که دعوی می‌کنند که ایشان ایمان دارند به آنچه فرستاد به تو و آنچه فرستاد از پیش تو می‌خواهند که حکومت کنند به طاغوت و بدرست «۱۰» فرمودند ایشان را که کافر شوند به او و می‌خواهد ابلیس که گمراه کند شما را گمراهی دور. چون گویند ایشان را بیاید به آنچه فرستاد خدای و به رسول بینی ----- (۱). تب: قال الله تبارك و تعالی.

(۲). آج، لب، فق: داوری کنید. (۳). تب که. (۴). آج، لب، فق، تب پس. (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و تب افزوده شد. (۶). آج، لب، فق: ایمان می‌آرید. (۷). آج، لب، فق روز. (۸). آج، لب، فق: به عاقبت. (۹). آج، لب، فق: ای ننگرستی. (۱۰). تب: و بدرستی که. صفحه: ۴۰۶ منافقان را که برگردند از تو برگردیدی. قوله تعالی: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ، بعضی از مفسران گفتند سبب نزول آیت آن بود که: چون رسول- علیه السلام- مکه بگشاد و در مکه شد، خواست تا در خانه کعبه شود، کلید عثمان بن طلحه الحجبی داشت من بنی عبد الدّار، و او از جمله سدنه و خدم کعبه بود، در خانه در بست و بر بام شد و کلید به دست داشت و از دست بنمی داشت «۱» و گفت: اگر من دانستمی که او رسول خداست کلید به او دادمی. امیر المؤمنین پیامد و کلید از دست او بستد، و او قوت علی نداشت، کلید از دست بداد. امیر المؤمنین در بگشاد و رسول- علیه السلام- در خانه رفت و نماز بکرد. چون به درآمد، عبّاس

گفت: یا رسول الله؟ کلید خانه مرا ده تا سقایه الحاج و سدان کعبه مرا باشد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: *إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا*. رسول - علیه السّلام - علی را گفت: کلید به او ده. امیر المؤمنین بیامد و کلید با عثمان داد و از او عذر خواست. عثمان گفت: یا علی؟ آمدی «۲» و مرا بیازردی و کلید از من به قهر بستدی، و اکنون نه به آن «۳» می گویی! اینکه رفیق چیست، و آن عنف چه بود! گفت: خدای تعالی در اینکه معنی آیتی فرستاد، و آیت بر او خواند، او در حال گفت: *أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* و *أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ* «۴»، و اسلام آورد. جبریل آمد و گفت: ای رسول الله؟ تا اینکه خانه باشد کلید ایشان راست. قولی دگر آن است که: آیت بر عموم است در هر امانتی که باشد، و در هر امانت داری که باشد، چنان که رسول - علیه السّلام - فرمود: *أَدِّ الْأَمَانَةَ إِلَىٰ مَنْ أَيْمَنَكَ وَلَا تَخُنْ مَنْ خَانَكَ*، گفت: امانت به آن کس ده که تو را امین دارد و امانت به تو دهد، و خیانت مکن به آن که با تو خیانت کند «۵». و اینکه قول عبد الله عباس است و ابی کعب و حسن و قتاده، و روایت کرده‌اند از صادق و باقر -

----- (۱). کذا: در اساس، وز، لب، فق، مر: نمی داد، آج، تب: بنمی داد. [.....] «۲». فق،

مر: بیامدی. «۳». آج، لب، فق، مر، تب: به آن زبان. «۴». آج، لب، فق، مر و *أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ*. «۵». مر: کرد. صفحه: ۴۰۷ علیهما السّلام. زید بن اسلم و شهر بن حوشب و مکحول گفت «۱»: مراد به امانت امامانند و به امانت امامت است. خدای تعالی می فرماید امامان را که: امامت بر سیل امانت یک به یک تسلیم می کنند «۲»، و اینکه قول نیز روایت است از صادق و باقر - علیهما السّلام. و باقر - علیه السّلام - گفت: نماز و زکات و روزه و حج از جمله امانت است و غنیمت از اینکه جمله است که امانت در او به جای آرند و خیانت نکنند در او. *وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ*، حق تعالی گفت: خدای می فرماید شما را که مکلفانید که، ادای امانت کنید «۳» با خداوندانش. رسول - علیه السّلام - گفت: علی الید ما أخذت حتی تؤدّیه، گفت: بر دست واجب است آنچه ها گرفت «۴» تا با جایگاه دهد. و نیز می فرماید که: چون از میان مردمان حکم کنید «۵» [عدل کنید «۶»] «۷» و جور مکنید «۸». عجب باشد که خدای تعالی ظالم را عدل فرماید و او عدل نکند؟ *إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ*، خدای تعالی نیک چیز است آنچه شما را بدان «۹» پند می دهد از ادای امانت و عدل در حکومت، و تقدیر آن است که: *نعم الشیء شیئا يعظکم به*. و «ما» پیوسته باید نوشتن، بمنزلت «ما» ی کافه در *إِنَّمَا* و *رَبَّمَا*، و اگر چه آن جا حرف است و اینکه جا اسم و او را نکره موصوفه گویند «۱۰»، فی قوله: *فَنِعِمًا هِيَ* ... «۱۱» یا *أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ*، بدان که خدای - جل جلاله - به اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان، و اگر چه جز مؤمنان داخل اند در اینکه تکلیف به دلیلی دگر برای آن که همه مکلفان از مؤمن و کافر مکلفند به طاعت خدای و طاعت رسول و طاعت اولی الامر. و «طاعت» امثال امر باشد یا امثال ارادت، پس طاعت خدا و رسول امثال اوامر و نواهی ایشان بود، و همچنین حکم اولی الامر. و در اولی الامر سه قول است: بعضی گفتند: امراند، و بعضی گفتند: علمانند، و بعضی گفتند: *أئمه اند من أهل بیت* «۲» رسول الله، و اینکه قول از باقر و صادق - علیهما السّلام - روایت کردند، و چون آن دو قول باطل کنیم صحت اینکه قول پیدا شود. و ما را در اینکه آیت چند وجه است در استدلال بر امامت اینکه *أئمه معصوم - علیهما السّلام*: اول آن که بتدریج مخصوص می شود برای آن که: *أَطِيعُوا اللَّهَ*، عام است اینکه خطاب با همه «۳۲۰- ر» مکلفان، و رسول - علیه السّلام - داخل در اینکه خطاب، چون گفت: *وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ*، رسول - علیه السّلام - از خطاب بیرون شد *لَاَسْتَحَالَهُ أَنْ يَكُونَ - عَلَيْهِ السَّلَام - مَطِيعًا مَطَاعًا*، برای آن که رتبه معتبر است از میان مطیع و مطاع، و در حق اولی الامر هم اینکه اگر حمل کنند اولی الامر را بر امر او و علما در هر عصری خلقی عظیم از اینکه خطاب بیرون شوند، و اینکه خلاف اجماع باشد. و بر قول و قاعده «۳» مذهب ما در هر عصری شخصی از اینکه خطاب بیرون باشد، چنان که در عهد رسول - علیه السّلام - او تنها از خطاب طاعت خود بیرون بود، و اینکه وجهی لطیف است. وجهی دیگر آن که: خدای تعالی ما را و اولی الامر را به طاعت رسول نفرمود «۴»،

----- (۱). تب و آن. «۲». اساس: اهل البیت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. «۳». آج، لب، فق، مر و. «۴». آج، لب، فق، مر: فرمود. صفحه: ۴۰۹ و *أَلَا رَسُولَ - عَلَيْهِ السَّلَام - فَوْقَ مَا وَ أُولَى الْأَمْرِ* بود *لَاَعْتَبَارَ الرَّتْبَةِ*، برای آن که رتبه معتبر است از میان مطیع و

مطاع، باید تا به رتبه فوق مطیع باشد، همچنین کلام در اولی الامر. پس حمل کردن اولی الامر را بر امرا و علما محال است، برای آن که در مأموران به طاعت ایشان - علی زعمهم - بسیار کس باشد که به رتبه و منزلت بنزدیک خدای تعالی فوق ایشان باشد، و اینکه درست نیاید. پس باید تا اولی الامر کسانی باشند که ایشان بنزدیک خدای تعالی بهتر از همه خلائق باشند و اعلا رتبه و اعظم منزله عند الله تعالی چون رسول - علیه السلام -، برای آن که خدای تعالی طاعت ایشان با طاعت او مقرون کرد. طریقتی «۱» دیگر آن است که: خدای تعالی چون طاعت اولی الامر با طاعت رسول و طاعت خود مقرون کرد، چنان که قدیم تعالی منزله است «۲» از همه قبایح و رسول - علیه السلام - معصوم و مطهر از همه معاصی کبیره و صغیره، اولی الامر باید تا همچنین باشد «۳»، که حکمت از کلام حکیم اینکه واجب کند، و به اینکه صفت جز اینان نبودند - علیهم السلام. وجهی دگر در استدلال از آیت آن است که: محال باشد که حکیم ما را فرماید به طاعت جماعتی مختلفی الأقوال و الاراء و المذاهب و به اتباع ایشان در اقوال و فتاویشان، و بعضی را بر بعضی مزیتی نبود، و ما را طریقتی «۴» نبود به تمیز «۵» حق از میان آن اقوال مختلف متناقض متضاد، و اینکه مؤدی بود با تکلیف ما لا یطاق، [و از حکیم تعالی تکلیف ما لا یطاق] «۶» نیکو نبود، پس محال است که امرا و علما باشند از اینکه وجه که بیان کرده شد. طریقتی دیگر آن است که: معلوم است بضرورت که اگر خدای تعالی ما را تکلیف کند به طاعت رسول «۷» و ما را تعیین نکند شخص او به دلالتی و علم معجزی اینکه تکلیف قبیح باشد، و از باب تکلیف ما لا یطاق بود، همچنین در حق اولی الامر -----

(۱). مر: طریقتی. (۲). نسخه فق: در اینکه جا پایان می یابد. (۳). آج، لب، مر نه اولی الخمر و الزمر. (۴). آج، لب: طریقتی. (۵). مر، تب: تمیز. (۶). اساس: ندارد، با توجه به دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). مر و اله صفحه: ۴۱۰ اگر نصی نباشد بر اعیان ایشان، یا دلالت که علم معجز باشد یا جاری مجری آن هم مؤدی بود به آن که تکلیف ما لا یطاق باشد، چون قبح اینکه مقرر است در عقل لابد، چنان که رسول - علیه السلام - معین است از خدای به نص بر او و اظهار اعلام معجزات بر دست او اولی الامر باید چنین باشند «۱» منصوص علیهم أو منصوب علیهم بالأدله بالأعلام المعجزه، و الّا مؤدی بود به اینکه فساد که گفتیم. طریقتی دیگر، و آن آن است که: آن اجماع است که اینکه امر متوجه است بر اهل هر عصری و اینکه مطرد نباشد الّا بر قول آن کس که گوید: هر زمانه از امامی مفترض الطاعه خالی نباشد، و بر قول آن کس که امامت به اختیار گوید و گوید: الخلافة ثلاثون سنة مطرد نبود. طریقتی دیگر آن است که: اگر آیت حمل کنند بر آن که ایشان گفتند از علما و مفتیان، ائمه ما - علیهم السلام - داخل باشند در آن و بر قول و قاعده ما آن که ایشان گفتند خارج باشد از او، پس اینکه متفق علیه است و آن مختلف فیه، و الأخذ بالاجماع و الاتفاق اولی، در امت کس نخواهد گفتن که نه اینکه ائمه هر یکی از ایشان فاضلتر و عالتر و جامعترند خصال خیر را از اهل هر عصر، پس اینکه آیت از اینکه هفت وجه دلیل می کند بر امامت اینکه ائمه علیهم السلام. قوله: أَطِيعُوا اللَّهَ، حق تعالی گفت: أَطِيعُوا اللَّهَ، طاعت خدای دارید «۲»، خدایی که شما را برای طاعت و ایمان آفرید، که: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ «۳»، نه طاعت «۴» خدایی که شما را برای کفر و معصیت آفرید، بل کفر و معصیت در شما آفرید خدای «۵» که به شما جز خیر نخواهد و شر «۶» نخواهد. ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ «۷» يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ «۸» يُرِيدُ اللَّهُ لِيُثَبِّتَنَّ لَكُمْ «۹» يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ... «۱۰»، طاعت رسول دارید «۱۱»، مشفق بر -----

(۱). مر: باشد. (۲). آج، لب: داری / دارید. [.....]. (۳). سوره زاریات (۵۱) آیه ۵۶. (۴). آج، بدارید، لب، مر ندارید. (۵). تب: خدایی. (۶). آج، لب، مر: و معصیت، تب به شما. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۶. (۸). سوره نساء (۴) آیه ۲۸. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۲۶. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. (۱۱). آج، لب: داری / دارید که. صفحه: ۴۱۱ شما «۱» حریص بر ایمان شما «۲». لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ «۳» - الاية، وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا «۴» وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا «۵». طاعت امامانی مستحق التقدیم مفترض الطاعه معصومین من الزلل، مأمونین من الخطل غیر موصوفین بالضعف و الفشل. عمیر بن هانی گفت از جناده بن ابی امیه «۶» شنیدم که گفت: روز صفین امیر المؤمنین علی را دیدم در میان دو صف نیزه بر دست می گردانید و می گفت:

كَلِمًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ، أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى» (۷). اینکه آیات می‌خواند که [۳۲۰-پ] نگاه کردیم عبد الله بن اسید الیربوعی می‌آمد و اسیری را از لشکر معاویه گرفته و دست بر (۸) بسته، او را پیش امیر المؤمنین آورد. امیر المؤمنین در او نگرید و گفت: ای مرد چه کسی! گفت: مردی‌ام از اهل شام، گفت: قتلکم الله أتباع کل ناعق، گفت: خدای شما را بکشاد (۹) تبع هر بانگ شبانی چون بهایم. آنگه گفت: بگو از من پسر خورنده (۱۰) جگر را: (۱۱) «أ تباہینی و أنا الذی لم اومن بعد کفر و لم أعلم بعد جهل و لم احکم بحکم رجعت عنه، أنا قاتل أشیاخکم بیدر و مفرق قومک باحد الی کم تواجهونا بنی هاشم برایتکم الّتی تولی الله نکسها کما نکس یوم بدر، و لقد علمتم أن الله أوجبت «علیکم طاعتی و تعبدکم بمتابعه أمری لأنی أهل للمتابعه و مستحق للطاعة لقلعی باب خیر اذ عجزتم و ثباتی یوم احد إذ فرزتم و تسلیمی لیلۃ الغار إذ أیتیم و أجاتی للمسائل إذا جهلتم، گفت بگو پسر هند را که: با من مباحات می‌کنی و من آنم که ایمان آوردم نه از سر کفر، و بدانستم نه از پس جهل، و حکمی نکردم که از آن باز آمدم، من کشنده پیران توام به بدر و پراگنده (۱۲) قوم تو به احد، تا چند اینکه رایت به روی ما بنی هاشم آری، که خدای

----- (۱). آج، لب و. (۲). آج، لب: شماس. (۳). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۸. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳. (۵).

سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۳ [.....] (۶). آج: جناده بن امیه، لب، مر: جناده بنی امیه. (۷). سوره علق (۹۶) آیه ۶ و ۷. (۸). آج، لب، مر: پشت. (۹). مر: بکشد. (۱۰). اساس: خواننده، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). تب: اوجب. (۱۲). وز، مر: پراگنده کننده. صفحه: ۴۱۲ تعالی تولی نگوساری (۱) آن کرده است چنان که روز بدر کرد، و شما دانید (۲) که خدای تعالی طاعت من بر شما فریضه کرده است و شما را متعبد بکرده (۳) است (۴) به متابعت من برای آن که اهل متابعتم و مستحق طاعتم، که در خیبر من کندم چون شما عاجز بیدید، و بایستادم روز احد چون شما بگریختید، و شب غار، جان تسلیم کردم چون شما ابا کردید، و جواب مسایل من دادم چون شما جاهل بودید به آن. جابر الجعفی روایت کرد از جابر عبد الله أنصاری که گفت: چون اینکه آیت آمد، من گفتم: یا رسول الله؟ خدای و رسول را می‌شناسم، و اولو الأمر کیستند که خدای تعالی طاعت ایشان با طاعت تو و طاعت خود بیوست! گفت: یا جابر؟ هم خلفائی و أئمة المسلمین بعدی اولهم علی بن ابی طالب، ثم الحسن، ثم الحسین، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی المعروف فی التوریه بالباقر و سندر که یا جابر فاذا لقیته فاقراءه منی السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم سمی و کتبی حجة الله فی أرضه و بقیته فی عبادہ ابن الحسن بن علی ذاک الّذی یفتح الله علی یدہ مشارق الارض و مغاربها ذاک الّذی ینیب عن شیعته غیبه لا یثبت فیہ علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للإیمان، گفت: ایشان خلیفتان منند و امامان مسلمانانند از پس من، اولشان علی، و آنگه حسن، و پس حسین، و پس علی بن الحسین، آنگه محمد بن علی - که در توریت به باقر معروف است - و تو او را دریابی، چون او را بینی از منش سلام برسان. آنگه یک یک را نام برد تا به حجت رسید، گفت: آنگه مردی که نامش نام من بود و کنیتش کنیت من بود حجت خدای بود در زمین و بقیه او در بندگانش پسر حسن علی، و او آن بود که خدای تعالی بگشاید بر دست او مشارق و مغارب زمین، او آن است که از شیعتش غایب شود، غیبتی که بر امامت او ثبات نکند با آن غیبت الا مؤمنی که خدای تعالی دل او را به ایمان امتحان کرده باشد. جابر گفت، من گفتم: یا رسول الله؟ شیعه او را در غیبت او به او انتفاع باشد! ---

----- (۱). مر: نگونساری. (۲). آج: دانی / دانید. (۳). آج، لب، مر: نکرده. (۴). آج، لب،

مر الا. صفحه: ۴۱۳ گفت: بلی، چنان که انتفاع باشد مردمان را به آفتاب، و اگر چه ابری در پیش او آید. یا جابر؟ هذا من مکنون سر الله و مخزون علم الله فاکتمه الا عن أهله، اینکه از مکنون سر خداست و مخزون علم خدای، نگاه‌دار اینکه را الا از اهلش. جابر گفت: چون به اینکه مدّت دراز بر آمد، من روزی در نزدیک علی بن الحسین زین العابدین شدم و پیش او بنشستم و با او حدیث می‌کردم. پسر او محمد بن علی الباقر از حجره زنان بیرون آمد، و او کودک بود و دو گیسو در بر افگنده. جابر گفت: چون او را دیدم، گوشت پشت مازه من بلرزید و موی بر اندام من برخاست چون او را دیدم. آنگه گفتم: یا غلام؟ اقبل فاقبل، ثم قلت له:

ادبر فادبر، گفتم: روی به من کن، روی به من کرد. گفتم: پشت بر من کن، پشت بر من کرد. گفتم: شمایل رسول الله و رب الكعبة، به خدای کعبه که شمایل رسول است. آنگه گفتم: یا غلام؟ ما اسمک! نام تو چیست! گفت: محمّد. گفتم: پسر کیی! گفت: ابن علی بن الحسین. گفتم: تن و جان من فدای تو باد؟ همانا تو باقری! گفت: آری. مرا گفت: پیغام رسول بگذار. گفتم: رسول خدای مرا بشارت داده که من بمانم تا تو را دریابم و گفت: چون او را دریابی از منش سلام برسان(۱). اکنون رسول خدای تو را سلام می‌کند. او گفت: علی رسول الله السّلام ما قامت السّموات و الارض و علیک یا جابر بما بلّغت السّلام، سلام خدای به رسول خدای باد تا آسمان و زمین باشد، و سلام بر تو باد به آن که سلام رسول به من رسانیدی. جابر عبد الله الانصاری گفت: من پس از آن پیش او می‌رفتم و از او می‌پرسیدم و می‌آموختم. یک روز از من مسأله پرسید. من گفتم: لا- و الله لا- ادخل فی نهی [۳۲۱-] رسول الله، به خدای که من در نهی رسول خدای نروم که پیغامبر خدای مرا خیر داد که: انکم الأئمة الهداء من بعده احکم الناس صغارا و اعلمهم كبارا، و قال: لا تعلموهم فانهم اعلم منکم، گفت: ایشان امامان راه نمایانند(۲). از پس من حکیمترین مردمان در آن حال که کوچک باشند و عالمتر مردمان در آن حال که بزرگ باشند. و گفت: ایشان را چیزی میاموزید که ایشان از شما عالمتر باشند. ----- (۱). لب: برسانی. (۲). آج، لب: راهنمایند، مر: راهنما نیداند.

صفحه : ۴۱۴ باقر- علیه السّلام- گفت: صدق جدی رسول الله، راست گفت رسول خدای- عزّ و جل- جدّ من، و الله که من اینکه مسأله بهتر از تو دانم، و لقد اوتیت الحکم صبیّا، و مرا حکمت دادند و من کودک بودم. کلّ ذلك بفضل الله علينا و برکتنا لنا اهل البيت - اینکه خبر خواجه ابو جعفر بابویه- رحمه الله علیه- در کتاب الغیبه بیاورد، و نه از یک طریق و ده طریق و صد طریق، از طرق مخالف و مؤلف آوردند که رسول- علیه السّلام- گفت: من اطاع علیا فقد اطاعنی، و من اطاعنی فقد اطاع الله، و من عصی علیا فقد عصانی، و من عصانی فقد عصی الله، هر که او طاعت علی دارد طاعت من داشته باشد، و هر که طاعت من دارد طاعت خدای داشته باشد، و هر که در علی عاصی شود، در من عاصی شده باشد، هر که در من عاصی شود در خدای عاصی شده باشد. اینکه اخبار نیز دلیل است بر آن که اولوا الأمر اینکه معصومانند. قوله: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ، اگر منازعت کنی(۱) در چیزی. و منازعت، مخالفت باشد مفاعله من التّزع، و هو الجذب، برای آن که مخالفین چون دو مجاذب رسن باشند به طریق مثل. رد کنید با خدای و رسول. ردّ با خدای ردّ با کتاب خدای باشد، و ردّ با رسول ردّ با سنّت و شریعت او باشد برای آن که اینکه خطاب اهل همه عصرهاست، اینکه قول مجاهد است و قتاده و سدی و میمون بن مهران. و ردّ با ائمه معصوم- علیهم السّلام- جاری مجرای ردّ با رسول باشد، چنان که ردّ با رسول ردّ با خدای باشد، نبینی که در دگر آیت گفت: وَ لَوْ(۲) إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، اگر به خدای ایمان دارید، یعنی هر که به خدای ایمان دارد چنین کند. ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا، قتاده و سدی و ابن زید گفتند: احمد عاقبه، عاقبت محمودتر باشد مجاهد گفت: احسن جزاء، جزایش نیکوتر باشد، و -----

---- (۱). تب: کنید. [.....] (۲). اساس: لو، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید تصحیح شد. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۸۳. صفحه : ۴۱۵ تأویل تفعیل باشد من آل إذا رجع، و الأول الرجوع، و المآل المرجع. و زجاج گفت: أحسن من تأویلکم من غیر ردّ الی الله و الرّسول، آن تأویل که از خدای و رسول باشد بهتر باشد از تأویلی که از تلقاء نفس خود کنی(۱). و در آیت دلیل است بر بطلان قیاس برای آن که خدای تعالی ما را عند منازعت و اشتباه رجوع فرمود با کتاب و سنّت، و اگر قیاس از آن جمله بودی که مرجوع الیه بودی، عند منازعت(۲) خدای تعالی فرمودی که با اینکه نیز رجوعی باشد، و به اینکه رها نکرد تا گفت: ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا، خصوصا بر اینکه تفسیر که دادند من تأویل انفسکم. فاما قول آن کس که گفت: ردّ با خدای و رسول [آن جا باید که منازعت بود، چون منازعت نبود ردّ با خدای و رسول(۳) واجب نباشد درست نیست، برای آن که اینکه قول به دلیل الخطاب بود، و آن بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ- الآية، ظاهر آیت استفهام است و معنی تفریع و تعجیب. حق تعالی گفت: نبینی آنان را که دعوی می‌کنند که ما ایمان داریم به آنچه بر تو فرود آمد یعنی قرآن، و به آنچه

پیش تو فرود آمد از توریت و انجیل و کتب متقدمان آن که می‌خواهند تا به حکومت بنزدیک طاغوت شوند. خلاف کردند در آن که «طاغوت» کیست اینکه جا حسن بصری و جبائی گفتند: مراد بتانند، و آیت در قومی منافقان فرود آمد که ایشان به حکومت پیش بتان رفتند و به قداح توصل کردند، و آن جنس قرعه بود که ایشان عند اشتباه کار بر ایشان بگردانیدندی. قتاده و شعبی و سدّی گفتند: مراد به طاغوت مردی کاهن است نام او بو برده «۴»، منافقی را با جهودی حکومتی افتاد، جهود گفت: بنزدیک محمد رویم که او رشوت نگیرد، و منافق گفت: بنزدیک ابو برده کاهن رویم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عبد الله عباس و مجاهد و ربیع و ضحاک گفتند: مراد کعب اشرف است، از ----- (۱). مر: کنید. (۲). مر: نزد منازعت. (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). بو برده / ابو برده. صفحه: ۴۱۶ میان جهودی و منافقی حکومتی افتاد. جهود گفت: بنزدیک محمد رویم که او رشوت نگیرد، و منافق گفت: بنزدیک کعب اشرف رویم. کلبی گفت عن ابی صالح عن ابن عباس «۱»: [آیت] «۲» در مردی منافق آمد نام او بشر، از میان او و جهودی حکومتی بود، جهود گفت: به محمد رویم، و منافق گفت: به کعب اشرف رویم. جهود الحاح کرد و بنزدیک رسول آمدند، رسول - علیه السلام - [حکم کرد] «۳» برای جهود بر منافق، منافق بیرون آمد و گفت: بیا تا بنزدیک [۳۲۱- پ] عمر خطاب رویم. جهود گفت: با سبحان الله؟ پیش محمد رفتیم و او حکم بکرد، اکنون می‌گویی پیش عمر رویم. پیش عمر رفتند. جهود گفت: بدان که میان ما حکومتی بود، پیش محمد رفتیم و او حکم کرد مرا بر اینکه مرد. اکنون راضی نیست به حکم محمد، گفت: پیش تو آیم به حکومت و در من آویخت و الحاح کرد عمر منافق را گفت: چنین است که او می‌گوید! گفت: هم چنین است. گفت: اکنون یک ساعت توقف کنید «۴» تا من بیرون آیم، و در خانه رفت و تیغ بر گرفت و بر گردن منافق زد و سرش بینداخت، و جهود بگریخت. و عمر گفت: اینکه حکم من است بر کسی که او به حکم خدا و پیغامبر راضی نباشد، ذکره التعلبی فی تفسیره. و گفته‌اند: مراد حبی اخطب است، و از صادق و باقر - علیهما السلام - روایت کردند که: آیت بر عموم است، و مراد هر حاکمی است که بخلاف حق «۵» حکومت کند، و اینکه اولیتر «۶» لعموم الفائده و دخول الكل تحته. وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ، و ایشان را فرموده‌اند که کافر شوند به آن، یعنی به طاغوت. وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا، و شیطان می‌خواهد که ایشان را اضلال کند ضلالی بعید بلیغ. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ، و چون گویند ایشان را که بیایید به ----- (۱). تب که. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: گفت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج، لب: کنی / کنید. (۵). آج، لب و مراد خود، مر و رای خود. (۶). مر بود. صفحه: ۴۱۷ آنچه خدای فرستاد، یعنی آن منافق را که با جهود حکومت افتاد علی قول قتاده، و ابن جریج گفت: مسلمانی را با منافقی حکومت افتاد، مسلمان اختیار رسول کرد و منافق اختیار طاغوت. و تعالی تفاعل باشد من العلو و هو الارتفاع، و اصل اینکه لغت چنان وضع افتاد که گوینده «۱» علی مکان مرتفع بود دیگری را گفت: تعال، ای ارتفاع، آنگه بسیار شد «۲» تا نیز آن که در نشیبی باشد کسی را از بلندی بر خود خواند، گوید: تعال. و «صد» هم لازم باشد و هم متعدی، يقال: [صد] «۳» عن كذا إذا عرض عنه و عدل صدودا، و صد فلانا عن كذا إذا منعه عنه صدًا، چون ایشان را گویند: بیایی «۴» به آنچه خدای فرستاد و پیغامبر، منافقان را بینی «۵» که صدود و اعراض می‌کنند. در سبب صدود ایشان دو وجه گفتند: یکی آن که دانستند که پیغامبر - علیه السلام - رشوت نپذیرد و حکم می‌کند «۶» به حق، و دگر دشمنی ایشان رسول را. و قوله: «صدودا» نصب او بر مصدر است و برای تحقیق فعل گویند، كما قال تعالی: وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا «۷»، و قيل: اراد صدودا ظاهرا و تكلیمًا بینا تمت المجلدة الخامسة «۸» و يتلوه فی السادسة ان شاء الله تعالی قوله: فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ «۹» ----- (۱). آج، لب، مر: گویند. (۲). مر: بسیار بلند باشد. [.....] (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مر: بیایید. (۵). تب: بینید. (۶). آج، لب، تب: حکم مر کند، مر: حکم کند. (۷). سوره نساء (ع) آیه ۱۶۴. (۸). آج بتوفیق الله تعالی فی غرة شهر ذی حجة الحرام سنة ست و ثلاثین و تسع مائة کتبه

الفقییر الفقیر الی اللہ الغنی عبد الغفار القرشی غفر له، لب بتوفیق اللہ تعالی فی شهر صفر بالخطر سنه هزار و هفتاد کتبه الحقییر الی الغنی میرزا علی چپ نویس غفر له. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۶۲. صفحه: ۴۱۸ الایه، و الحمد لله حمد الشاکرین و الصیلموه علی محمّد و اله الطاهرین «۱». وقع الفراغ من تحریره «۲» ضحوه الأربعاء من ذی الحجه سنه تسع و تسعین و تسعمائنه [۳۲۲-ر] -----
 ----- (۱). جلد پنج از نسخه وز در اینکه جا پایان می‌پذیرد. (۲). تب جوف لیله الجمعه سنه ۸۹۰ هجریه النبویه. (۲). تب جوف لیله الجمعه سنه ۸۹۰ هجریه النبویه.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
 جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل اللہ ذلکم خیر لکم إن کنتم تعلمون (سوره توبه آیه ۴۱)
 با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند
 بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
 بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.
 مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

